

ایران

در روزگار

شاه اسماعیل و شاه طهماسب
صفوی



امیر محمود بن خواندمیر

تاریخ اسلام

10

1
2
19



۲۲۰ تومان

ایران

در روزگار

شاه اسماعیل و شاه طهماسب
صفوی

۴۴۴- (مدرسه اسماعیلیه برپا کردن مردم)

تألیف

امیر محمود بن خواندمیر

به کوشش
غلامرضا طباطبائی



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشاری زوی

شماره ۳۱

هیأت بررسی کتاب

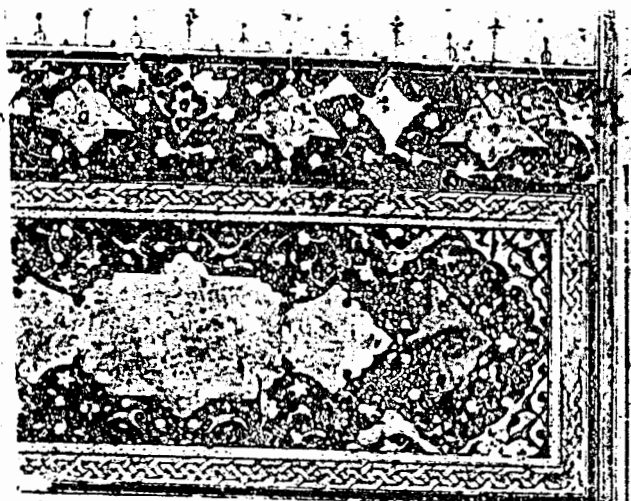
دکتر یحیی مهدوی - دکتر جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی

سرپرست

ایرج افشار

چاپ اول - تهران ۱۳۷۰

تعداد ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در میثاق حروفچینی و
در چاپخانه نقش جهان چاپ و صحافی شد.



ز یوراپس اجارشان عالم مدار و صیقل
آقدار و جواهر محامد مالک الملکی است که سرفرازی
بفرم کشورستانی و جلوس خواجه نصرت صفت برپا
ان الارض بنیو رثا من ریشا از شریف الباس قنار
ای ثقیه تاج سرفرازی توشا وین کرد
محتاج مبطفت مدشاهان حاصل توپا و شبه و جله شان خل و
خداقت و بناط آبت منطت در ساحت رنج مر
منظروح و مبسوطا کروایند تپشتان رواج جلال الو
عظیم ایشام خبروش نمایند نظاری که بازوی خا
سوزنرک انصراع و انوار و قیامت قناری

به نام پروردگار

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد و اینک نشریه تازه ای از آن در دست خواننده گرامی است.

واقف در سال ۱۳۵۲ قسمتهائی از رقبات موقوفات را به ملاحظه وحدت منظور به رایگان به دانشگاه تهران سپرد تا با استفاده کردن دانشگاه از آن برای مؤسسات دانشگاهی، آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت نامه دهخدا اختصاص یافته زیرا کارهای آن مؤسسه با مفاد ماده ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظوره های واقف (ماده ۲) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می کنند.

جز این، محل کتابخانه ای که در ماده ۳۹ پیش بینی شده است با کتابهای موجود در اختیار دانشگاه تهران است که برای استفاده محققان در رشته های تاریخی آماده شود. وضع سی و دو رقبه موقوفات و استفاده ای که از هریک از آنها در حال حاضر میشود، به شرح زیر است:

الف - در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهیودستان پیش بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرار داد برای استفاده رایگان سازمان لغت نامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است.

۲- ساختمان و باغ که طبق ماده ششم وقفنامه چهارم برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) بر اساس قرار داد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.

- ۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه : درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.
- ۴- ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.
- ۵- ساختمان «تولیت خانه»: طبق موافقت نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.
- ۶- دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.
- مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.
- هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجله آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی، دو شماره در مؤسسه لغت نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).
- ۷- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری المیاه قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب- در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

- ۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی واقف و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.
- ۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰ متر در کنار رقبه پیشین: طبق تصمیم شورای تولیت برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده است.

ج- در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

- ۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷ متر مربع: طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته در اجاره به زارعان صاحب نسق است.
- ۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ متر مربع با حقایقه از رود: که طبق موافقت نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده.
- ۳- یک قطعه زمین متصل به آن باغ به مساحت ۱۵۲۰ متر که طبق ماده ۳۱ وقفنامه جهت گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان تخصیص یافته است و در اختیار دانشگاه تهران قرار گرفته بود ولی چون اجازه دفن در محدوده شهری داده نمی‌شود شورای تولیت درباره نحوه استفاده از آن اخذ تصمیم خواهد کرد.

د- در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزان ییلاق مشهور یزد که در اختیار وزارت آموزش و پرورش است و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولید آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸). تازمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله برای اهداء رایگان به دانشمندان، ایران شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ و قفنامه اول و ماده ۴ و قفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالخصوص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۳۴ و قفنامه).

۴- اهدای مقداری (حد اکثر ۱٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایران شناسان خارجی) (ماده ۳۶ و قفنامه).

یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیامت و هدف انتشارات موقوفه و تکمله های آن در باره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می باید به چاپ برسد طبق خواست و تأکید آن مرحوم عیناً چاپ شده است تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) شورای تولید مقرر داشت که بنیاد موقوفات بر اساسی و قفنامه و نیت واقف رأساً به اداره امور انتشارات بپردازد.

بدین منظور آیین نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولید گذشت و یک هیأت برای تشخیص و تعیین کتابهایی که باید چاپ شود و هیأتی دیگر برای انتخاب جوایز به شرح زیر معین شد:

۱) برای برگزیدن کتاب: یک نفر از متولیان منصوب و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت.

۲) برای تعیین جایز (طبق ماده ۳۴ و قننامه اول و ماده ۵ و قننامه پنجم) چهار نفر از متولیان یا منتخبان آنها و دو نفر از آگاهان فرهنگی کشور به انتخاب شورای تولیت.

بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار یزدی

فروردین ۱۳۶۶

جوایز سالانه موقوفات

۱۳۶۸- دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد یازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)

۱۳۶۹- دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی و استاد یازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)

۱۳۶۹- دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری متخصص ادبیات فارسی

یادداشت و اقف

اول : طبق ماده ۲۳ و تفنامه اول موبخ یا زدهم ۱۳۳۷ هـ. ش. (... در آمد باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین گاه به مجله آینه و صورت احتیاج و اتمام دادن جو از به نویسندگان شرح دستور این و تفنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد طبق ماده ۲۵ و تفنامه (... تعلیم زبان فارسی و حکیم حدیثی در ایران میباشد. بنا بر این کتب که با بودجه این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ و مقدار رسالات چاپ شده یا بودجه این موقوفات باید بطور بدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و مراکز علمی عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مشرقین خارج فرستاده شود...

چهارم : چون نظر بازگانی و انتشارات این موقوفات نیست تا حدی ممکن یا ناممکن جایز است طبق ماده ۲۷ و تفنامه هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را از اندازهای تمام شده با افزایش صدی دو نایست قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فرستندگان و غیره نیست که برای پست غیر تحویل میشود از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیریتی که ابد بخیریه تجارتی ندارد و با مایه شکرگسائی بنایند.

پنجم : بر اساس موافقت نامه دوم موبخ ۱۳۵۲، ۳، ۱۲ که میان اقف و دانشگاه تهران به امضا رسید، قسمتهای متعددی از رقبات مانند جایگاه و سازمان لغت نامه و مرکز تعلیمات و باستان شناسی، بطور رایگان اشکال و فلزات گردان شده و رقبات گیر می نماید آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و تفنامه که از جمله عبارت از دادن جو از ادبی و

نشر کتاب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب «سی» میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد و معمول نمود و بنام این موقوفات اعطاء و نشر گردد.)

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه مابین دو مقرر شد است که از طرف ریاست دانشگاه و بلیغ از متولیان این موقوفات که از طرف اوقاف بعضویت کیمیه انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادو امور جو از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ملیست است از طرف اوقاف نیز بعضویت کیمیه مابین دو معین شد و بابت سرپرستی انتخاب برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده و با کوشش سرپرستی می بود است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف و این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعلیم زبان فارسی و تحلی و حدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

مستألف

تکمله سوم بر یادداشت واقف

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزین میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هائی که بقلم واقف منتشر شده یا می شود صددرصد این مطابقت را ندارد. بسبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست بعهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته باشد. کتبی که بوی از «ناحیه گرائی» و جدائی طلبی و حکایت از رواج زبانهای خارجی بقصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آسیر و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید یا بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب لغت و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی (انسیکلوپدی) باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی یا ادبی و ایران شناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواسته و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمده مخاطب این یادآورهای بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تازمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه میباشد، سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاءالله.

دکتر محمود افشار

اردیبهشت ۱۳۶۲

* * *

در سال ۱۳۶۲، واقف نیت کرده بود کتاب «کرد و پیوستگی تاریخی نژادی او» تألیف مرحوم غلامرضا رشید یاسمی را که با منظورها و افکار او متناسب بود و ضمناً یاد دوست دیرینه اش را زنده می ساخت تجدید طبع کند. بایکی از فرزندان محترم آن مرحوم هم مذاکره شده بود که این کار انجام شود. اما معلوم شد که وراث انتشار کتابهای مرحوم رشید یاسمی را به یکی از مؤسسه ها واگذار کرده اند. واقف برای سرآغاز آن کتاب یادداشتی نوشته بود که طبعاً اسید چاپ آن را داشت و بدان علت ممکن نشد تا در سرآغاز آن کتاب به چاپ برسد. چون آخرین نوشته است از آن مرحوم که چند روز پیش از مرگ آن را به رشته نگارش درآورده بود آن را در سرآغاز این کتاب به چاپ می رسانیم اگر چه بعضی از مطالبش تکراری باشد. مقصود آنست که آخرین نوشته بازمانده ازو درین کتاب به یادگار بماند.

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می شود باید منطبق با نیت واقف و هدف و قفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تماسیت کشور ایران باشد و بوئی از ناحیه گرائی و جدائی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه آسبز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور رموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی بفارسی ترجمه می‌شود، اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شانناژ» و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی:

چون نتوان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی‌خواهیم بلکه بسبب اهمیت و فوق‌العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضررمادی دارد زیرا کمترین ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ماشیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دوشاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یکشاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سود ضررمادی و مالی می‌کنیم، سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقفی در راه «ایده‌ال» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله‌های منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذرماه ۱۳۶۲

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ - وزیر بهداشت (رئیس شورای تولیت از آبان ۱۳۶۸) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوص

در هر مورد، ابتدا نام متولی منصوصی که واقف معینی کرده بود آورده می شود و سپس به ترتیب نام کسی می آید که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.

۱. مرحوم اللهیار صالح (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند) - دکتر منوچهر مرتضوی.
۲. مرحوم حبیب الله آموزگار (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند).
۳. مرحوم دکتر محمد علی هدایتی (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جواد شیخ الاسلامی (اکنون سمت تولیت منصوص و نیابت ریاست و اکنونی را در عهده دارند).
۴. بهروز افشار، واقف بعد از انتشار وقفنامه های پنجگانه طبق ماده دوم نخستین وقفنامه در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ ایشان را معین کرده است. و اکنون [دبیری شورای تولیت را به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷ در عهده دارند].

متولیان منسوب

۵. ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷ و سرپرست انتشارات به تصمیم واقف].
۶. مهندس نادر افشار (طبق ماده وقفنامه های ۴ و ۵).

بازرسان موقوفات

آقای فتح الله یآوری (معاون اول دیوان عالی کشور) - ایرج افشار.

هیأت مدیره

شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از هیجدهم خرداد ۱۳۶۶ اشخاص

مذکور در زیر را به عنوان هیأت مدیره تعیین نموده است.

دکتر سید جعفر شهیدی ، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا ؛
رئیس هیأت مدیره .

دکتر جواد شیخ الاسلامی ، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت : جانشین
رئیس هیأت مدیره .

نعمت الله فیض بخش : مدیر عامل .

دکتر محمد ذوالریاستین ، از سازمان لغتنامه دهخدا : دبیر .

ناصر ولایی : خزانه دار ، حسابدار .

هیأت بررسی کتاب

دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی ، ایرج افشار
(سرپرست انتشارات و امور جوایز طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت).

مقدمهٔ مصحح

سال گذشته ضمن تصحیح و تحشیۀ کتاب «روضه الصفویه»^۱ ی میرزا بیگ جنابدی، در فصل پایانی کتاب - که اشاره ایست به منابع مورد استفادهٔ مؤلف در تألیف اثر خود و با عنوان «در بیان صحت روایت این نامه که به روضه الصفویه موسوم است» - به کتابی با عنوان کتاب محمود برخورد کردم که میرزا بیگ صراحتاً ذکر کرده بود که قسمتی از وقایع اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول و بخشی از وقایع دوران شاه طهماسب اول را با استفاده از همین کتاب محمود تألیف کرده است.

قول صریح مؤلف روضه الصفویه در مورد استفاده از کتاب محمود از این قرار است: «... و از آن زمان [= جنگ چالداران] تا وفات آن پادشاه مبرور [= شاه اسماعیل اول] و ابتدای جلوس پادشاه ولی شاه طهماسب ۱۰۰ این کتاب از روی چهار نسخه تصحیح و توسط انتشارات «نشر نو» چاپ و منتشر می شود.

حسینی و برخی از احوال آن پادشاه جلیل القدر تا مکاوحات عبیدخان در خراسان خواجه محمود نامی که دعوی فرزندی خواند امیر می نموده و به قدر [قدرت] در تحریر اخبار تا در قید حیات بوده کوشیده مُثَبَّت نمود و در این احوال نسخه‌ای پرداخته به اسم محمدخان شرف الدین اوغلی - حاکم هرات ...»

تحقیق آن روزی در مورد مشخصات کتابی که محمود نوشته بود به جایی بند نشد، ولی این که این محمود کیست و کتابش کدام است، فکر مصحح را یک لحظه آرام نمی گذاشت. بالاخره روزی به دنبال مطالعه فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تبریز به کتابی با عنوان «ذیل حبیب السیر» - که نسخه تاریخی است در خصوص روی کار آمدن شاه اسماعیل اول و وقایع دوران شاه طهماسب - برخوردیم که به شماره ۳۶۱۴ جزو کتب اهدایی مرحوم حاج محمد نخجوانی، در این کتابخانه نگهداری می شود.

به دنبال این سرنخ، کاشف به عمل آمد^۱ که مؤلف کتاب مزبور - که با عناوین «تاریخ شاه طهماسب اول»، «جنگهای شاه اسماعیل و شاه طهماسب» و «ذیل حبیب السیر»^۲ در فهرس دیده شده^۳، امیر محمود هروی پسر خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر است که در سال ۹۵۳ ه. ق. به تشویق محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم هرات شروع به تألیف آن کرده و در سال ۹۵۷ ه. ق. موفق به انجام آن شده است.

مؤلف که خود را «... تراب اقدام خدام آستان سخنوران و از خاک

۱. فضل تقدّم در این مورد با مرحوم عبدالعلی کارنگ است، رک: نشریه کتابخانه ملی تبریز، ج ۷، ص ۱۲؛ نیز رک: تاریخ تذکرةهای فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲. خود مؤلف در مقدمه کتاب هیچ نوع تصریحی بر عنوان خاصی ندارد.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، ص ۴۲۴۹.

نشینان سخن سنجان نو کهنه میداند» در مقدمه کتاب خود را محمود بن خواند امیر می‌نامد، و در فصل ۹۹ کتاب، ضمن برشمردن «شماه‌ای از نصفت و مکرمت» خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی - وزیر دورمیش خان که در سال ۹۳۲ ه.ق. به دست ترکان شاملو مقتول شد - اشاره‌ای به نام پدر خویش خواندمیر و کتاب «حبیب السیر» که بنابه تشویق همین خواجه حبیب الله تألیف و به نام وی تسمیه شده است، دارد.

مرحوم سعید نفیسی نیز در مقدمه دستورالوزراء در خصوص امیر محمود و کتابش چنین می‌نویسد: «خواند میر پسری داشته است به نام میر محمود که ظاهراً پس از مرگ او دوباره از هندوستان به ایران آمده، یا این که با پدر به هند نرفته است. در هر صورت در ایران می‌زیسته و از احوال او جز این اطلاعی در دست نیست که وی مؤلف کتابی است در تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب که در سال ۹۵۰ ه.ق.^۱ به نام محمد خان شرف الدین اغلی تکلواز امیران دربار صفویه به آن آغاز کرده و در ۹۵۷ ه.ق. به پایان رسانیده است...»^۲

تألیف این اثر ارزنده تاریخی - که متضمن وقایع و اتفاقات نیمه نخست سده دهم هجری قمری است^۳ - چهار سال به طول انجامیده است. مؤلف قبل از شروع به شرح وقایع ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب، مانند دیگر آثار تاریخی مشابه، مقدمه‌ای در احوال آبا و اجداد شاهان صفوی - از شیخ صفی تا شیخ حیدر - آورده و پس از پرداختن به جریان ولایت شاه اسماعیل و محبوس شدن وی همراه مادر و برادرانش در قلعه استخر فارس، به ذکر

۱. تاریخ شروع به تألیف ۹۵۳ ه.ق. است.

۲. مقدمه دستورالوزراء، چاپ تهران، ص: «ج»

۳. از ۹۰۶ سال فتح تبریز تا ۹۵۷ قتل شاه محمد سلطان اوزبک در محاصره بی نتیجه هرات.

حوادث روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب پرداخته است.

امیر محمود در مقدمه کتاب خویش، انگیزه تألیف کتاب را این گونه بیان می کند: «... مدتی بود که در دل داشت که سلوک مستقیم آن راست روان [= مؤلفین و مورّخین سلف] را وجهه همت ساخته به تحریر مختصری مشغول نماید که مشتمل باشد بر بعضی از معظّمات اخبار و کلیات وقایع آثار ایام جهانبانی و کشورستانی ... شاه اسماعیل ... و ایضاً محتوی باشد بر مجملی از وقایع زمان سلطنت دُرّ ذرّج خلافت و جهانداری ... ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی که الحال نهصد و پنجاه و سه سال از هجرت شاه بطحا و یثرب منقضی شده و فرمانفرمایی ممالک موروّثی والد ماجدش با زواید تعلق به ملازمتش می دارد ...»

لیکن اقدام به چنین عملی، بنابه اظهار خود امیر محمود، به دو دلیل در بوته سکوت می ماند: یکی به دلیل حوادث روزگار که «... به رسن حزن گردن انامل ناظم را بر می بست و به جور و آشوب سر قلم را می شکست ...» و دیگری فقر و تنگدستی که «... هنرمند را در حین اظهار هنر، دستی باید در گردن مراد آسوده و دلی باید از پریشانی تفرقه اسباب دور نه خاطری از اسباب تفرقه پریشان و رنجور»

ولی چندی بعد ندایی از غیب به «گوش هوش» وی می رساند که بیش از این امهال نورز و برای نیل به مقصود خویش «... التجابه سُدّه سنیّه صاحب دولتی نمای تا از آفات در امان باشی...». پس از استماع این مقالات است که خود را به «آستان اقبال آشیان» محمد خان شرف الدین اوغلی می-رساند و پس از عرضه نیاز خود به وسیله یکی از مقربان، دستور محمدخان شرف صدور می یابد که «علی اسرع الحال به امر مطلوب مشغولی کرده آید» و امیر محمود پس از این فراغ بالی و آسوده خیالی «امثالاً لافره العالی شارع این طریق» می گردد.

ارزش تاریخی کتاب

مؤلف در تألیف کتاب خود تا آن جا که امکان داشته خصلت امانتداری را رعایت نموده و وقایعی را که خود شخصاً ناظر بر اتفاق آنها بوده و یا از اشخاص ثقه و قابل اطمینانی شنیده، گزارش کرده است. اساساً می‌توان گفت که مطالب مندرج در این کتاب تاریخی مبتنی است بر سه نوع منبع: شرح احوال آبا و اجداد شاهان صفوی را به تصریح خود از *صَفْوَةُ الصَّفَايِ بْنِ بَزَّاز* آورده است و وقایعی را که به علت بعد زمانی و مکانی دور از دسترس وی بوده، با قید جملاتی مثل: «از صحیح القولی چنین استماع شد که...»، «از ثقات چنین روایت می‌شود که...»، «به تحقیق پیوسته که...» از قول شاهدان و ناظران مورد اعتماد، در کتاب خود آورده است. و اما مشاهدات عینی مؤلف از نظر تاریخی اعتبار ویژه‌ای دارد؛ چرا که مؤلف به دلیل هم عصر بودن با شاه طهماسب و حضور دایمی در هرات، ناظر اکثر وقایع و اتفاقات مهم این دوران، بخصوص حوادث واقعه در خراسان که

پایتخت آن شهر هرات و دیگر بلاد این ایالت بر اثر حملات مکرر اوزبکها دستخوش ویرانیه‌ها و قتل و غارت وحشیانه‌ای شده، بوده است.

به دلیل همین ویژگیهاست که کتاب امیر محمود قدیمی ترین و موثق ترین مأخذی است برای حوادثی که در زمان مؤلف اتفاق افتاده و مؤلف به عنوان گزارشگری امین شرح حوادث و اتفاقات زمان خود را به صورت دقیق در اختیار نسلهای بعد قرار داده است. حتی از این نظر مورد استفاده مورّخین بعدی از جمله اسکندبیگ ترکمان صاحب «عالم آرای عباسی» و میرزا بیگ جنابدی مؤلف «روضه الصفویه» قرار گرفته و هر دو مؤلف مذکور پاره‌ای از حوادث تاریخی را با تغییر عبارت و تلخیص از این تاریخ اقتباس و در کتاب خود نقل کرده‌اند.^۱

از جمله وقایع مهمی که مؤلف شخصاً در جریان وقوع آنها بوده و اتفاقات واقعه را به عنوان شاهد عینی شرح می دهد، علاوه بر شرکت مؤلف در تشییع جنازه دورمیش خان در شهر هرات (فصل ۵۴)، جریان طغیان آغزیوارخان للّٰه سام میرزا بر علیه شاه طهماسب است که مؤلف شرح ماجرا را از روی مشاهدات خویش (فصل ۶۵) به دقت به رشته تحریر می کشد. و نیز شهادت خود را مبنی بر غارت و کشتار مردم هرات بر اثر تسلط عبید خان اوزبک بر هرات (سال ۹۴۳ ه.ق) و خبر نزدیک شدن موکب شاه طهماسب به هرات بر اثر استماع این خبر موحدش و استقبال بی نظیر مردم هرات از شاه صفوی را (فصل ۷۲) به دقت بیان می کند.

علاوه بر اینها، مؤلف جریان قتل نورالدین احمد اصفهانی - جانشین خلیفه سلطان در هرات - به دست هراتیان را که به چشم خود دیده، این گونه شرح می دهد: «آنچه را قم حروف به چشم سر ملاحظه نمود، آن بود که

۱. از جمله این وقایع، واقعه زلزله ولایت قاین است. (عالم آرای عباسی، ج ۱، ص

خشتهای فرش حمام که از گچ و آهک استحکام یافته بود و بی وساطت استعمال بیل و کلنگ بر کندش محال می نمود، مظلومان رنجه، به زور پنجه، اکثر فرشها را برکنده، حمام را با خاک کوی برابر کردند. از شخصی از رعایای مظلوم مسموع شد که گفت: در آن وقت دست به جانب هر خشتی که می بردم، به خود برکنده می شد».

دیگر از ویژگیهای مهم این کتاب، این است که مؤلف شرح حال مشاهیر رجال و امراء و هنرمندان و فضلاء معاصر خود را در تألیف خود آورده و بدین وسیله پرده ابهام را از پایان کار بعضی از آنان کنار زده است؛ چنان که در مورد احوال آخرین سالهای امیرسلطان ابراهیم امینی مؤلف تاریخ فتوحات شاهی که شرح زندگانی اش در تاریخ حبیب السیر آمده، پس از پرداختن به این که امیرسلطان ابراهیم از نزدیکان خلیفه سلطان حاکم هرات بود و در نوزدهم ذیقعدۀ سال ۹۴۱ ه.ق، خلیفه سلطان با صوابدید امیر سلطان برای دفع بیرام اوغلان اوزبک به جنگ وی رفت و همراه صد تن از اطرافیان در این جنگ کشته شد، می گوید: «... و از کسانی که با خود ستم کرده و در آن معرکه رفته کشته گردیدند امیر سلطان ابراهیم امینی است که به علو نسب و سمو حسب آراسته بود و به شیرینی کلام و فصاحت گفتار منفرد می نمود. این رباعی از آثار طبع سلیم اوست:

دردا که تن از عشق تو فرسودم را هجرتو بر آورد ز جان دودم را

بس زود رمیدی زمن و باتو هنوز بسیار سر هم نفسی بودم را»^۱

و یا ضمن شرح واقعه کشته شدن خواجه حبیب الله همراه فرزندان و

۱. میرزا بیگ جنابدی ضمن اظهار تأسف خود از مرگ امیر سلطان ابراهیم، بیت زیر را می آورد:

شاعر و مولوی که جنگ کنند سر خود [را] به زیر سنگ کنند

(روضه الصفویه، ورق ۱۹۹ ب)

اطرافیان‌ش در شهر هرات به دست ترکان شاملو (سال ۹۳۲ ه.ق.)، اشاره‌ای دارد در خصوص احوال میرزا قاسم که از جمله کشته شدگان منزل خواجه حبیب‌الله ساوجی بود. در مورد این شخص می‌نویسد: «بی شایبه تکلف نادر زمان و منفرد آن اوان بود؛ چه، در طالب علمی به حدت فهم و سرعت انتقال و استقامت طبع بی مثال می‌نمود و در شعر و انشاء و حسن خطوط و اختلاط و خوبی صحبت نظیر و عدیل نداشت؛ این رباعی از نتایج طبع بلند اوست:

برما ستم ای شوخ ستم‌گرتاکی مارا لب خشک و دیده‌هاترتاکی
بر خاک ره تو دادخواهی تاچند وز دست‌غم تو خاک بر سرتاکی

ارزش ادبی و سبک نوشتاری کتاب

عموماً آثار تاریخی مربوط به دوران صفوی از ارزش و اعتبار ادبی چندانی برخوردار نیست حتی اگر نظریهٔ «ادبیات عصر صفویه در زمرهٔ ادبیات منحن بشماراست»^۱ را با قید احتیاط و شک قبول کنیم^۲، باید بر این اصل اذعان داشته باشیم که آثار تاریخی این دوره از لحاظ رونق و اعتلای ادبیات فارسی چیزی برای گفتن ندارد. در هر حال سبک غامض و پیچیده‌ای که در دوره‌های نادری، زند، و قاجار دیده می‌شود، ریشه در سبک نوشتاری این دوره دارد.

کتاب حاضر نیز از این قاعده مستثنی نیست، مخصوصاً این که امیرمحمود هروی دنباله رو سبک پدر خویش خواند میر است و کتابش را از جنبه‌هایی به عنوان ذیل حبیب السیر تألیف نموده است، لذا اثرش با جملات

۱. تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا، ترجمهٔ عیسی شهابی، ص ۶۶.

۲. ظهور شاعرانی چون صائب تبریزی، اساس چنین نظریه‌هایی را سست می‌نماید.

متکلفانه و انشایی پیچیده تحریر یافته و استعارات و کنایات و تشبیهات متداول در آن عصر در سرتاسر کتاب به کار گرفته شده است.

مؤلف گاه در استعمال تشبیهات شاعرانه آن قدر راه مبالغه می پیماید که خواننده غالباً حیران و سرگردان، رشته کلام را از دست می دهد و ناچار می شود برای درک صحیح موضوع چندین بار به آغاز مطلب رجوع کند. در نتیجه در کتاب حاضر نیز مثل آثار تاریخی مشابه، پاره‌ای از ترکیبات و اصطلاحاتی به کار رفته که امروز استعمال آنها یا بکلی منسوخ شده و یا منحصرأ جنبه محلی پیدا کرده‌اند، به عنوان مثال:

دستور: مانند، طبق.

بسو نمودن: به کمین نشستن و بسقو نمودن.

پیشنهاد خاطر ساختن: عزم و قصد کردن.

به چشم نگاه داشتن: مواظب و مراقب بودن.

حاضر شدن: اطلاع و آگاهی یافتن. («... چون امیر ابراهیم حابق و امین بیگ از گرفتاری وی حاضر شدند ...»)

موازی ساختن: همراه کردن.

از ویژگیهای مهم آثار تاریخی این دوره استعمال و به کارگیری لغات ترکی و مغولی است. کتاب حاضر نیز پاره‌ای از این لغات را همراه دارد. در نتیجه نحوه کاربرد الفاظ متداول آن لغات در دسترس خواننده قرار می گیرد. متن کتاب پر است از این گونه لغات و به عنوان مثال چند نمونه‌ای عرضه می‌شود:

جلدوی (= انعام)، آق سقال (= ریش سفید)، سیورسات (= توشه)، طوی (= عروسی)، قول (= قلب لشکر)، ییل (= سال)، چالچیان (= نوازندگان)، یاسامیشی (= نظم، آراستگی)، باشلیغ (= سرکرده)، جلو (= عنان اسب)، پرتال (= پالتار = لباس).

مؤلف گاه به جای استعمال ضمیر «آن» از «او» استفاده کرده به عنوان مثال:

«... چه دارالسلطنه هرات پایتخت بلاد خراسان است و حراست و حفظ او [= آن] انسب و اولی ...»

«... از خوشه گندم دانه او [= آن] را برون آورده، می شمرد...»

در کتاب حاضر نیز مثل دیگر کتب تاریخی مشابه این دوران، بعضی از کلمات و حروف در جایگاه اصلی خویش به کار گرفته نشده اند. به عنوان مثال: در تمامی موارد کلمه «چو» به صورت «چه» ضبط شده که مصحح صورت صحیح آن کلمه را در متن آورده است.

حرف «ح» و «خ» همیشه با واو معدوله نوشته شده، مثل خواطر [= خاطر]، حواصل [= حاصل] و یا در تمام موارد «ج» و «چ»، «ب» و «پ»، «ک» و «گ» به جای هم نوشته شده اند، که مصحح وجه صحیح حروف را در متن آورده است. و نیز کاتب جهت تمیز دادن حرف «س» از «ش» زیر حرف «س» سه نقطه قرار داده است.

مؤلف وقایع تاریخی را مانند آثار حماسی سلف خویش با عبارات و ابیات پندآموز و عبرت انگیز پایان می دهد، چنان که در آخر حادثه قتل خواجه حبیب الله ساوجی - حاکم هرات - می نویسد: «ارباب اعتبار و اهل اختیار باید که زوال نعمت دنیا را به چشم عبرت از حال خواجه مشارالیه مشاهده نمایند که بدن پاکش را، که سروقدان رعنا و نازک بدنان زیبا به برگ گل در سایه سرو و سنبل باد می نمودند، در وقت نقل از مقتل به جانب مدفن، برهنه و عریان ساخته و رسنی در پایش انداخته بر زبر خاک و سنگ، بی مکث و درنگ، کشان کشان می بردند.

زمانه چو بادست و باد از نخست نقاب از رخ گل به عزت کشد
پس از هفته ای در میان چمن تنش را به خاک مذلت کشد

یا رباعی زیر که در آخر حادثه قتل یاری بی اوزبک-پس از خوشحالی عبیدخان از شنیدن قتل زینل خان، این خبر باعث «کلفت و مصیبت» وی شد - می نویسد:

هرگز فلک اندیشه کارم نکند در هیچ مراد کامگارم نکند
لب تر نکند ز قطره ای آب مرا تا خون دودیده در کنارم نکند
و یا بیت زیر که پس از حادثه خواجه محمد صالح بتکچی، آورده می شود:
با ولینعمت اربرون آیی گرسپهری، که سرنگون آیی
مؤلف برای تبیین وقایع تاریخی، علاوه بر استشهداد به ابیات حماسی و عبرت انگیز، از اشعار عربی و آیات قرآن و احادیث نبوی نیز استفاده می-
می کند، که مصحح فهرست کاملی از تمامی موارد را در آخر کتاب آورده است.
از دیگر وجوه ارزش و اعتبار کتاب حاضر، در برداشتن اطلاعات ذیقیمت
جغرافیایی ایالت خراسان آن دوره، بخصوص شهر هرات و قرای نزدیک و
وابسته به این شهر است که مؤلف به دلیل سکونت در این شهر و تألیف اثر
خویش در آنجا ضمن تشریح وقایع و رخدادهای آن شهر، اطلاعات جامع و
بکری در خصوص اماکن، خیابانها و کوچه های هرات و شهرهای همجوار در
اختیار خواننده قرار می دهد.

مصحح علاوه بر شرح مختصر در مورد هر یک از این امکنه در بخش
«توضیحات و تعلیقات»، فهرست کاملی از آنها را در آخر کتاب تقدیم
خوانندگان می نماید.

آداب و رسوم درباری و حکومتی در کتاب حاضر

مؤلف حوادث معمولی را که بر سرداران و شاهزادگان مورد دلخواهش اتفاق می افتد، به جهت پرده پوشی بر عیب و نقص آنها، فعل اتفاقی را مربوط به مشیت الهی قلمداد می کند و با جملاتی از قبیل «تیری از شصت تقدیر برون آمد»، «اراده مالک الملک بر آن قرار گرفت» تمام اتفاقات ناگوار را به قضا و قدر نسبت می دهد و بدین وسیله آب تپهیری بر اعمال زشت آنها می ریزد. از جمله در جریان طغیان آغزیوارخان - لله سام میرزا - در هرات، که به ناکامی انجامید، می نویسد:

«... اما چون اراده مالک الملک مطلق و معبود بر حق به نقص ایالت شاهزاده عالی مقدار و حکومت آغزیوارخان ستمکار تعلق گرفته بود، مدت شش ماه، که در هرات حکومت نمودند، مُعْتَرِ قضا بساط اقبال ایشان را در نوردید». (فصل ۶۵)

امیر محمود در کتاب خود بیانگر آداب و رسوم متداول در نیمه نخست سده دهم هجری است. وی از مراسم ختنه کردن سلطان محمد میرزا (فصل ۸۶) گرفته تا آیین بستن کوچه ها و خیابانها و دکانین هراتیان جهت استقبال

از ولیعهد شاه اسماعیل - طهماسب میرزا - را در تاریخ خود آورده است (فصل ۳۷). علاوه بر اینها مؤلف در اثر خویش از ارائه تصویرهای زنده و گویایی از نحوه زندگی عادی، مراسم شادیها و عروسیها، مراسم سوگواریها و عزاداریهای مردم هرات در ایام عزاداری ماه محرم، کوتاهی نکرده است. گزارش نحوه تسلیم شدن سردار یاغی شکست خورده به درگاه شاه صفوی و سودن «جبین اخلاص و عبودیت» بر «سده سنیه» از دیگر نمونههای اوضاع اجتماعی این دوران است که امیر محمود به دقت و وسواس تمام بیانگر این مراسم است. از این گونه است: آمدن اهل حصار قلعه منتش پیش الیاس بیگ سردار شاه اسماعیل همراه با آویختن تیغ و کفن و اظهار تضرع و استدعای آمرزش و بخشش (فصل ۱۷)، آمدن کلانتران باکو - با همان وضع مذکور - پیش شاه اسماعیل، جهت تسلیم شدن (فصل ۲۱) و رسیدن کامران میرزای شکست خورده به درگاه برادرش همایون میرزا پسر ظهیرالدین بابر شاه (فصل ۹۱).

گاه برای جلوگیری از اسائه ادب سرداران یاغی و گردنکش بددین به «ساحت مقدس ظل الهی» لبان شخص مزبور با جوالدوز دوخته می شد تا از احتمال هر گونه بی ادبی جلوگیری شود و بعد به حضور شاه طهماسب آورده می شد. از جمله این وقایع جریان ورود خواجه محمد صالح بتکچی است که در (فصل ۸۹) کتاب این چنین آمده:

«... آن گاه تیغ بندان موقف سیاست او را از محبس برون آورده، به توهم آن که ممکن که الفاظ بی ادبانه برزباننش جاری گردد، نخست به زخم جوالدوز زبان آن بدروز را از استعداد تکلم عاری گردانیدند و به نظر پادشاه دین پناه آورده به موقف غضب رسانیدند».

امیر محمود نیز مثل تمامی مورّخین و مؤلفین درباری، جهت نشان دادن

قدرت قلعه‌گیری و دوراندیشی سرداران قزلباش، توصیف اغراق آمیزی از حصانت و متانت برج و بارویی که دشمن «غازیان ظفرقرین» در آن متحصن شده است، می‌دهد. مثلاً در مورد قلعه اشفار که بیرام اوغلان اوزبک از ترس محمدخان تکلو - مشوق مؤلف در تألیف کتاب حاضر - به آن پناه برده بود، می‌نویسد:

«... باز بلند پرواز خیال مگر بر شرفات بروجش راه تواند یافت، یا شاهین سرعت آیین اندیشه به بال استعجال بر فرازش تواند شتافت. بشر را در پیرامون وی راه نیست و عقل رهبر از کماهی‌اش آگاه نی». (فصل ۱۰۰)

نسخ مورد استفاده

۱- نسخه کتابخانه ملی تبریز - که در تصحیح متن حاضر به عنوان نسخه اساس قرار گرفته - با شماره ۳۹۱۴ جزو نسخ خطی اهدایی مرحوم حاج محمد نخجوانی در این کتابخانه نگهداری می‌شود. این نسخه که با عنوان «ذیل حبیب السیر» در فهرست نسخ خطی کتابخانه مزبور^۱ ضبط شده دارای مشخصات زیر است:

خط: نستعلیق پخته (به قول مرحوم سید یونسی توسط مؤلف)^۲
تاریخ تحریر: حدود سالهای ۹۵۷ و ۹۵۸ جلد: چرمی قهوه‌ای،
۲۴×۱۶/۵.

آرایش: مجدول، مذهب، دارای سرلوحی با آب طلا و نیل.
نسخه مزبور علی‌رغم آشفتگی تعدادی از اوراق آخری آن، نسخه‌ایست

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی تبریز، تألیف میرودود سید یونسی، ج ۲، ص ۷۰۴

۲. اگر قول مرحوم سید یونسی مبنی براین که: «... کتاب ظاهراً دستخط مؤلف است» را قبول کنیم، نسخه مزبور نسخه اقدم و اصح خواهد بود. رک: مأخذ فوق.

کامل و عالی.

علاوه بر نسخه کتابخانه ملی تبریز که با رمز «نم» مشخص شده، از دو نسخه دیگر نیز در تصحیح متن حاضر استفاده شده است:

۱- نسخه کتابخانه جامع یزد: این نسخه به خط نسخ پخته در تاریخ دوم جمادی الاخر سنه ۱۰۰۵، با عنوان «کتاب التاریخ شاه اسماعیل» تحریر یافته و هیچ نوع آرایش و صفحه شماری ندارد. این نسخه با رمز «یا» مشخص شده است.

۲- نسخه کتابخانه ملک تهران: به شماره ۳۸۸۲، خط نستعلیق، ۱۹۰ ورق، تمام کتاب مجدول، بدون هیچ نوع آرایش دیگر، و با عنوان «تاریخ جنگ نامه شاه اسماعیل و شاه طهماسب»، و به تاریخ تحریر بیستم شعبان ۱۰۴۸، با رمز «نا» مشخص شده است.

غیر از نسخ یادشده، دو نسخه دیگر در کمبریج و لندن موجود است. استاد مرحوم مجتبی مینوی در مورد آن دو نسخه نوشته است: «... از این کتاب تاریخی - که تألیف امیر محمود پسر خواندمیر است - دو نسخه در کمبریج و لندن هست. نسخه کمبریج جزء کتب قدیم اونیورسیتیه است و در فهرست نسخ فارسی که مرحوم براون نوشته است شماره ۷۴ توصیف شده، و نسخه لندن در موزه بریتانیا به نشان و شماره or. 3248 محفوظ است».

غلامرضا طباطبایی مجد

زمستان ۶۷ - تبریز

متن کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
[مقدمه مؤلف]

زیور افسر اخبار شاهان عالم مدار و حلیه تاج مآثر خسروان گردون
اقتدار، جواهر محامد مالک الملکی است که سرفرازی سلاطین ذی شوکت به
افسر کشورستانی و جلوس خواقین نصفت صفت بر سریر جهانبانی، به شهادت
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ از تشریف الباس و تأیید اجلاس اوست.

رباعی^۱

ای یافته تاج سرفرازی زتوشاه گردیده زابر کرمیت ظل اله
محتاج به لطف همه شاهان حاصل توپادشه و جمله شهان خیل و سپاه
جباری که اساس جلالت خلافت بر بساط ابهت سلطنت در ساحت
ربع مسکون و فضای جهان بوقلمون مطروح و مبسوط گردانیده تا
مُسْتَشْمِمانِ روایح جلالت الوهیت از مَهَبِ نسایم آن عظیم استشمام جبروتش
نمایند، نصاری که غازیان دلاور را به تقویت و یَنْصُرُکَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا تقویت
۱. یا: بیت.

داده تا به دست قابل و مفتاح انامل ابواب رونق دین نبوی و اعلام رواج ملت مرتضوی را مفتوح و مرفوع فرمایند.

قادری که اقتدار جمیع مکونات از ذروه افلاک تا قعر کره خاک بر آنچه محتاج الیه انتظام مهام معاش و موقوف علیه تمشی امر معادات محقر حرکتی است ناشی از حرکات اقتدارش. رزاقی که مواهب مَقَوِّمات ابدان نامیان مهاده غبرا و عواید ارزاق محتاجان شراب و غذا اندکیست از عطای بسیارش. علیمی که علم قدیمش قبل از تحریر بر دایره کون بر صفحه امکان محاط آن دایره را از رفع لوای عزت شاهی و حفر < چاه > ذلت و تباهی همه را احاطه نموده.

کریمی که زوایای طبایع برآیا را به افروختن مصاییح عقول، فروغ ارزانی داشته تا گنج ذاتش که در ظلمت^۲ خفا مخفی و مستور بود به واسطه آن عطیه در نظر عرفان جلوه فرموده. مریدی که چهره مرادش در نقاب عدم تحقق اسباب مستور نیست. منعمی که تلون نعم عمیم و تنوع کرم جسیمش مقصور و محصور، نی. بصیری که تعلق رؤیت عیون اعیان به آن محال نموده بی استعانت دیده، دیده. سمیعی که کلام متکلمان بی السنه و افواه را بی وساطت آلت استماع، شنیده. قیومی که در جمیع اماکن قایم که از مخبر مبرا^۳ست. حیّی که احیا از او ناشی و او از منشاء معراست.

ای که^۴ از کنه کمال هیچ کس آگاه نیست

عقل را در ساحت ادراک ذات راه نیست

مبصر چیزی که مدرک نیست او را هیچ چشم

سامع تکبیر و تهلیلی که در افواه نیست

۰۱. یا: ندارد.

۰۲. نا: شروع نسخه از این کلمه است.

۰۳. یا: آن که.

عَجَزْتُ بَيَانَ اللِّسَانِ عَنْ تَوْصِيفِ جَلَالِهِ وَقَصَرْتُ لِسَانَ الْبَيَانِ عَنْ
تَعْرِيفِ كَمَالِهِ وَتَكْمِيلِ زِيورِ مَسْطُورِ وَاتِّمَامِ حَلِيَّةِ مَزْبُورِ بِهِ لَالِي صَلَوَاتِ >
مقدمی تیسیر^۱ < پذیر است که بانی مبانی ابداع و ایجاد > قبل از ترتیب بنای
طینت مبداء متقیان عالم کون و فساد < ایوان رفیع البنیان نبوت و اساس
منیع الارکان رسالتش را تعمیر و تأسیس فرموده، خبر میمنت اثر «كُنْتُ نَبِيًّا وَ
آدَمَ بَيْنَ الْمَأْ وَالطِّينِ» مبین این معنی است. مکرّمی که نور موفور السرورش
چون از افق بیکران مبداء طلوع کرد و مخلوق عنصرنار، که لطافتش بر همه
روشن است، موجود جرم خاک را، که اهون اشیاست سجود نمود، متمم آیت مُتَّصِفِ بِهِ
هدایتِ اِذَا قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ > اسجدوا لآدَمَ فَسَجَدُوا < مثبت این دعوی است.
مُقَيِّضِ که رطوبت شفا^۳ تشنه لبان بوادی غوایت و اندفاع عطش
مُتَّعِطِشَانِ فِیَافِی ظَلَالَتِ از فیض زلال فضل و افضال اوست. مطلوبی که
باعث بر صنع این مظاهر صانع بی مانع و مقصود از ابداع این مجال مبدع
بی منازع ظهور جلال و اجلال اوست.

ای بوده ز ایجاد دو عالم مقصود

آدم به طفیل ذات پاکت موجود

نور تو چو رو نمود از پیکر او

زان روی، ملایکش نمودند سجود

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْنَى أَيْمَةِ الْمَغْضُومِينَ الَّذِينَ يَنْهَىٰ عَنْهُمْ سِلْسِلَةُ الْعِصْمَةِ وَ
يَشْفَعُونَ الْمُذْنِبِينَ وَ عَقَابِهِ الْأُمَّةِ وَصَلِّ عَلَى وَصِيِّهِ وَخَلِيفَتِهِ. آن مقتدایی که
سلوک منهاج متابعتش وسیله فوز است به مدارج سنیة دنیویه و معارج علیة

۱. نا: ندارد.

۲. یا، نا: > قبل از تکمیل بنای ساکنان عالم کون و فساد <.

۳. نا: شفا.

سلوک منهاج متابعتش وسیله فوز است به مدارج سنیۀ دنیویه و معارج علیۀ اخرویّه و تقرب به طریق مخالفتش، تباعد است از مقاصد مراحم ایزدیه و خروج از جاذۀ مصطفویه، مرصاحب سعادتیه که درر شاهوار موالاتش^۱ را زیور گوش هوش گرداند به حلیۀ سعادت دارین محلی گردید و هر ذی شقاوتی^۲ که < رقبه در رقبۀ ۳ > معاوداتش در آورد خود را به سلاسل و اغلال نکال و ضلال گرفتار گردانید.

قطعه^۴

آن امامی که مهر و کینه اوست
باعث رحمت و عذاب الیم
حب او می برد به سوی بهشت
بغض او می کشد به نار جحیم
اللّٰهُمَّ اَدْخِلْ مَوَالِيهِ فِي النِّعَمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَعَهُ الْاَبْرَارَ وَاَدْخِلْ مُعَادِيَهُ الْمُنَافِقِينَ
فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ .

اما بعد، بر ضمیر حکمت پذیر تجربه داران صایب تدبیر و رأی صواب نمای مُختبران بی شبه و نظیر روشن است که در کانون درون بعضی از افراد بشد، که مصدر خیر و شر است به وقود میلان شهوات نفسانیه و نسایم رغبت مستلذات جسمانیۀ نایره شرارت و خسارت افروخته گردیده و هنگام عدم موانع و وجود مقتضیات متنوّع، شرر آن نایره ضارّه به ظهور آمده خرمن

۱. نا: احوالاتش.

۲. یا: قرین شقاوتی.

۳. نا: < رقبه در رقبه > .

۴. یا: بیت.

۵. نا: معاویه.

حیات جمع کثیر از بنی نوع انسان و مبانی عافیت جم غفیر از ابنای جنس ایشان از اثر آن مفقود و نابود می گردد، و لهذا مدوح ائی جماعل فی الارض خلیفه مذموم اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدما گردیده و ابقای انتظام مهام عالم و اصلاح احوال فرق بنی آدم از سدّ مخارج آن شرر پر ضرر محصل است و میسر، و حصول این ابقاو اصلاح موقوف به وجود فایض الجود پادشاه سکندر نشان و سلاطین متعالی مکان است که به افاضه سحاب و لکم فی القصاص حیاة آتش فتنه و فساد را اطفای نمایند و به موجب و کون بسط الله الرزق لعیاده لبغوا فی الارض بساط تنعمات منکره اشرار را از انبساط مانع آیند. و از این جاست که حکمای تجربه کار و مدبران خبرت آثار، گفته اند که: «لولا السلطان لا کل الناس بغضهم بغضا» و ایضا، ظلمت بدعت اهل ضلالت و جهالت و غبار نقارها و امان اساس امنیت و عافیت به آب تیغ شعله فشان و شعله سنان جان ستان ایشان انعدام می پذیرد.

> پس بر ذم ارباب همم < از طالبان مطالب ترویج دین نبوی و قاصدان مقاصد ترفیه احوال جناب مرتضوی، لازم و محتّم است که عروج آن عالیقدران را بر معارج جاه و جلال و صعود آن دولتمندان را بر مصاعد ابهت و استقلال، از معظّمات مسئولات و مکرّمات مأمولات خود دانند.

از صافی ضمیری که باطنش از رجن تعلقات ما سوی الله مصفی بود و ظاهرش از علایق و عوایق دنیا مبرا، منقول است که می فرموده که: «اگر من دانم که یک دعای من به اجابت مقرون می گردد، آن را صرف [دعای] سلطان وقت می نمایم؛ زیرا که هر گاه او در سعت شوکت و بسطت سلطنت مرفه الحال است، من در فضای ادای وظایف طاعات فارغ البال، و هر وقت او در مضیق اختلال ملک گرفتار و دلگیر، من در تنگنای معبد خویش اسیر تفرقه و پریشان ضمیر».

۱. نا: > پس نزد امم ارباب همم < .

پوشیده نماند که مثل سلطان نسبت به بلد، مثل قلب است به نسبت جسد. همچنان که صلاح و فساد قوا^۱ مستبتع صلاح و فساد بدن است، صحت ذات پادشاه و اعتدال مزاج دولتش موجب امنیت و استقامت مملکت. و چون ذات متعالی صفات ملکوت با وجود اوصاف مذکوره مظاهر صفات غریبه و مصادر امور عجیبه است، فضلالی سخن آفرین و سخن گویان فضیلت قرین، که صفحه نقره فام کاغذ، سریر آسا از عرایس ابکار مضامین و معانی ایشان ترین یافته، شواهد وقایع و احوال ایشان را از، محاربات و فتوحات و غیرهما، من اطلاعات به خلعت عبارات و کسوت استعارات آراسته‌اند و در نظر مشتاقان دیدار ابکار اخبار جلوه داده. و باعث بر آراستن این صور دلفریب همانا که توجه خاطر نصفت متأثر ایشان بوده، به مصلحت آن که، چون ذات گرامی ایشان فانی گردد اسم سامی ایشان باقی ماند و ابنای جنس را که نظر بر عظامیم نعمی که منعم حقیقی بر ایشان کرامت فرموده، بیفتد، به تَرَقُّب ارتقاء بر آن مراتب علیا خود را به محاسن افعال و اعمال و مکارم اخلاق و اشفاق مُتَّصِف سازند تا زیردستان در کنف رأفت و مرحمت شان مطمئن و آسوده خاطر باشند.

و همچنین راقم این کلمات پریشان و محرّر این کلام بی سامان، أَقْلٍ مِنَ الدَّرَّةِ الخقیّر محمودبن خواندامیر، که خود را تراب اقدام خدام > آستان سخنوران^۲ < و از خاک نشینان سخن سنجان نو و کهن می داند، مدّتی بود که در دل داشت که سلوک مستقیم آن راست روان را وجهه همت ساخته به تحریر مختصری مشغول نماید که مشتمل باشد بر بعضی از معظّمات اخبار و کلیات وقایع و آثار جهانبانی و کشورستانی > حضرت فردوس مکانی، ظل سبحانی، محفوف به رحمت الهی، مظروف مغفرت پناهی الواصل الی

۱. نم: فواد.

۲. نا: > استادان سخنوران < .

جوارِ مراحِمِ الملکِ الجلیلِ سلطانِ شاهِ اسماعیل - اعزَّ الله تعالی فی العقبی کما اعزَّ فی الدنیا - و ایضاً محتوی باشد بر مجملی از وقایعِ زمانِ سلطنتِ دُرِّ دُرِّجِ خلافت و جهاننداری، که از صلبِ آن نیرِ برجِ شوکت و کامگاری از پی تنویرِ عرصهٔ گیتی به ظهور آمده^۱ > اُعنی سکندرِ رتبتی که تا افسرِ شاهی از فرقِ فرقدسایش با خورشیدِ خاوری دعوی همسری نمود، اساطینِ سلاطینِ حلقهٔ متابعتش در گوشِ کرده جبینِ اخلاص بر زمینِ عبودیت سودند. سلیمانِ منزلتی که چون رخسِ کشورگشایی به سنبِ جلوسِ همایونش بر توسنِ چرخِ سبقتِ فرمود، خواقینِ مقدرتِ آیینِ غاشیهٔ مطاوعتش بر دوشِ فکنده به قدمِ نیازمندی طریقِ اطاعتِ پیمودهد.

رایتِ نصرتِ آیتش از پیِ تعظیمِ سلطانِ فتحِ بر پای ستاده و پرچمِ اعلامِ ظفرِ اعلامش چون زلفِ سلسلهٔ مویان > زنجیرِ سودا^۲ > بر پای دلِ اعداءِ نهاده، کوسِ نوبتِ با صلابتش مهیجِ قوّتِ شجاعت^۳ دلیرانِ شیرافکن و نفیرِ خجستهٔ صفیرش از منظوق و نُفَحْ فی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فی السَّمَوَاتِ وَمَنْ فی الْأَرْضِ با دشمن در سخن. غضنفرِ صولتی که هنگامِ رزمِ مهابتِ اسدالله در ذاتش پیدا، و همایونِ طلعتی که در وقتِ بزمِ لطافتِ صورتِ یوسف از جمالِ با کمالش هویدا.

مظهرِ جلالِ ربانی، مهبطِ انوارِ الطافِ سبحانی، وارثِ خلافتِ امیرالمؤمنین، معزز به اعزاز و تَجْعَلَهُمْ أَیْمَةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ، مشید ارکانِ شریعتِ خیرالبشر، مؤسس بنیانِ ملتِ ائمهٔ اثنی عشر، شمعِ انجمنِ شاهانِ جمِ جاه، آفتابِ سپهرِ عظمت و ظلِ الله، عزیزِ کردهٔ خالقِ افلاک و انجم، به حکمِ اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ، المشرف به تشریفاتِ الکریمِ الغنی،

۱. مطلبِ بین > از اضافات «نا» است.

۲. نا: > زنجیرِ سواد < .

۳. نا: شجمان.

ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی - رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَامَ الدِّینِ بِاعْلَائِلِهَا سُلْطَنَةً
إِلَى یَوْمِ الْمَحْشَرِ وَنَوَّرَ وَجْهَ الْأَرْضِ بِأَنْوَارِ ذَوْلِهِ مَا أَضَاءَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ - که
الحال که نهصد و پنجاه و سه^۱ سال از هجرت شاه بطحا و یثرب منقضی شده،
فرمانفرمایی ممالک موروثی والد ماجدش با زواید تعلق به ملازمتش می دارد،
مأمول از موهبت ملک ملک بخش تقدس و تعالی، آن که تا > انقراض
ادوار^۲ < رووس منابر و وجوه دنانیر در اقطار امصار از اسم و لقب همایونش
زیب و زین داشته باشد،

قطعه

یارب این خسرو جم قدر سلیمان حشمت
که گلستان جهان تازه و سیراب ازوست
جمع بادش همه اسباب طرب پیوسته
زان که آسایش و جمعیت اسباب ازوست

لیکن هر گاه در گوشه‌ای نشسته خواست که به دستیاری بنان و وساطت
خامه دو زبان، اندکی از دُرَر آن اخبار و جواهر آن آثار را در سلک سطور
انتظام دند، شحنة حادثه در آن زاویه حاضر آمده، به رَسَن حُزن گردن ناظم
انامل را برمی بست و به جور و آشوب سر قلم را می شکست. و پیر خرد، که
بی ارشادش پی به سرمنزل مقصود نتوان بردن، زبان به نصیحت گشوده می-
فرمود که: «تمشی این امر با وجود این موانع، مُتَعَسِّر است بل مُتَعَذِّر؛ چرا
که، هنرمند را در حین اظهار هنردستی باید در گردن مراد آسوده نه پای در
طلب مقصود فرسوده، و دلی باید از پریشانی تفرقه اسباب دور نه خاطری از
اسباب تفرقه پریشان و رنجور».

۱. نم: پنجاه و سه، نا: نهصد و پنجاه و پنج.

۲. یا: > تا انقراض فلک دایر < .

مثنوی

دلی آسوده می باید سخن را
 هوای باغ و گلگشت چمن را
 هنرور رادلی بایدنه دررنج
 که تا گردد سخن گوی و سخن سنج

القصه، عمری اوقات تیره بدین و تیره گذران بود که ناگاه از غیب به گوش هوش رسید که: «زیاده از این آن دُرر گرانمایه را در دُرچ اختفا نگاه مدار، از آن مخزن برون آر تا چشم جوهریان بازار دانش و بینش روشن گردد، و به گوش مستمعان سخن < رسان^۱ > که قوت سامعه ایشان زینت تزیاید پذیرد. التجابه سُدّه سنّیه صاحب دولتی نمای تا از آفات زمان در امان باشی و کعبه عتبه ذی حشمتی را مأمن ساز تا از انشاب اظفار سباع و نواب روزگار مصون مانی».

پس از استماع این مقالات، قدم از سر ساخته و آن را سرمایه سعادت دارین شناخته، کشان کشان خود را به آستان < اقبال آشیان دولتی^۲ > رسانیدم که انوار آثار ایالت و عدالت از بشره منیرش لایح است و لمعات صفات حکومت و جلالت از چهره مهرتنویرش واضح. رأی ثواب نمایش به سان نور آفتاب عالم آرای و جهانگیر و عقل هدایت انتمایش هادی ارباب فطنت و اصحاب تدبیر. تیغ سرفشانش بارقه ایست که ظلمت تعدی و ستم از عرصه عالم مرتفع ساخته و سنان جان ستانش صاعقه ایست که خاشاک مخالفت از فُسَحَت مملکت برانداخته. خدنگ تیر آهنگش پیام وصول اجل به گوش هوش دشمن رسانیده و گرز گران سنگش فتنه انگیزان را در زاویه عدم نشانیده؛ اُغنی عالیجاه، مالک پناه، سلطنت مرتبت، عدالت دستگاه، فارس

۱. یا، نا: ندارد.

۲. نا: < اقبال نشان وافر مکنّتی > .

میدان شجاعت و دلاوری، آفتاب سپهر عدالت و مرحمت گستری، رکن السلطنته العلیه، مؤتمن الحضرة البهیه، المؤید به تأیید الملك المستعان، شمساً لفلک الایاله و العداله و الجلال و الاقبال محمدخان - أَبْقَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى مَسْنَدِ الْحُكُومَةِ وَالْإِيَالَةِ وَ وَفَّقَهُ بِنَشْرِ صَحَائِفِ النَّصَفَةِ وَالْعَدَالَةِ -

و بعد از تقبیل زمین عبودیت به لب ادب، به وسیله یکی از مقربان درگاه آنچه در خزانه خیال مخزون نموده بود بر طبق عرض نهاده، متحسن آن حضرت افتاد و اشارت عالی به صدور پیوست که: «(علی اسرع الحال به امر مطلوب مشغولی کرده آید.)» امثالاً لامره العالی شارع این طریق مستقیم گردید.

امید که در این راه عقبه‌ای که مانع وصول به مقصد است پیش نیاید و مفتاح الابواب، ابواب مرام بر روی این سالک مستهضم مفتوح نماید - و من الله الاعانه و التوفیق انه قادر علی ما یرید بالتحقیق.

ذکر بعضی اوصاف شاه سوار مضمار مصاف،

یعنی [شاه] اسمعیل - علیه الرحمه من الملك الجلیل.

حکمت با منفعت حکیم دانا و عادت مقرون به افادت علیم بی همتا - تقدّس و تعالی - بر این نهج جاری شده که از هر صنفی از اصناف امم و از هر طایفه‌ای از طوایف بنی آدم قامت قابلیت پاکیزه طینتی را به خلعت خاص یَخْتَصُّ بِرَحْمَةٍ مِّنْ یَّشَأْ آراسته، و به استعداد فوز بر مدراج وَرَفَعَ بَغْضَکُمْ فَوْقَ بَغْضِ دَرَجَاتٍ بر ابنای جنس رتبه تقدّم و توفیق کرامت می فرماید.

و همانا که این استعداد بعضی از ارباب دولت را به ابداع لطایف محسن و ارتقاع رسوم مذموم مبتدعان مفتن حاصل است > چنان که پادشاه مرحوم المستغفر من الکریم الجلیل سلطان شاه اسمعیل را حاصل شده^۱ < ؛ چه، ابنیه بدعت و ضلالت که به تشیید و تعمیر جهال و اهل ضلال در ازمنه سابقه، یوماً فیوماً سمت استحکام پذیرفته بود و تا بدء تباشیر صبح دولت شاهی و طلوع کوکب اقبال ظل الهی هیچ یک از اعظام سلاطین را توفیق تخریب آن میسر نبود. چون به امداد دست ولایت پای در رکاب دولت نهاد، نخست هدم آن بناها را و جهة همت ساخته، به اندک زمانی از ویرانی آن مبانی ۱. نا: > چنان که حضرت شاه دین پناه را حاصل شده < .

صورت نسبت جَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا مشاهده اعالی و ادانی گردانید و لوای ولای شاه ولایت را مرفوع ساخته، جنود ظفرورود محبان علی بن ابی طالب (ع) را بر معارج استیلا رسانید و از نهانخانه ضمیر خورشید نظیر اشیاء مخترعه به ساحت ظهور آورد که برخی از آنها محسن لباس سلطنت و موجب وجاهت و شکوه سپاهی و رعیت است، مانند کسوتی که < اطلاق ^۱ > لفظ تاج بر آن از روی حقیقت است و بر غیر آن برسبیل مجاز و سبب سرفرازی ارباب نیاز است و موالی را از معادی مابه الامتیاز. سرهنگان جنگجوی و شجعان تندخوی از تلبیس آن پرشکوه و مهیب و مقتبسان انوار محبت خاندان به تشریفش از نور ایمان با نصیب. بر سر سرفرازان بزم دولت چون شعله شمع فروزان و در نظر خوشه چینان خرمن غوایت مانند زبانه آتش سوزان.

هم چنین در تکمیل مُزَيِّنَات اسباب جلال و تحصیل محسنات مواد حشمت و استقلال و تعیین قواعد جلیل الفوائد سلطنت و تدوین قوانین متین خلافت و اجرای احکام جهان مطاع و تنفیذ امور لازم الاتباع به نوعی مبالغه فرموده که گویا مورد ((السلطان ظل الله)) فی الحقیقه جناب جلالت ایاب او را ربوده. و فی الواقع تا سائیس^۲ روزگار سمند تیزرفتار دولت را در زیر زین سلطنت در آورده، شهنشاهی به چابکی اش در خانه آن زین جا نکرده و تا دست قدرت حضرت عزت میدان جهان را از پی جولان فارسان مضمار خلافت مسطح نموده، شجاعی مانند او < شبذیز جرات را در میدان به جولان در نیاورده^۳ >

پوشیده نماند که نعمتهایی که بخشنده بی منت به آن نیر برج مکرمت کرامت فرموده، از دایره نهایت بیرون است و استعداد ایراد مجموع آنها به

۱. یا: ندارد.

۲. نا: سایر.

۳. نا: < شبذیز جرات را در آن میدان در نیاورده > .

دلیل و اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا از راقم سطور مسلوب، لاجرم به تحریر بعضی از معظمتات صفات - که سبق ذکر یافت - اکتفا نموده شرح نسب آن پادشاه عالی حسب شروع می نماید و صفحه سیمین را از ذکر آباء عظام و اجداد کرامش می آراید - التوفیق من الله الاحد الصمد.

ذکر پادشاه عالی حسب

ناشران صحایف اخبار سلاطین و راقمان لطایف آثار ملوک عدالت آیین، صفحات اوراق را از ارقام شرح انساب و ذکر آباء کامیاب خسروان فلک جناب تزیین داده‌اند و ظاهراً غرض بعضی از ایشان از این زینت آن بوده که اثبات نمایند که هم چنان که از روی استحقاق فرق همایون آن سروران آفاق را افسر فرمانفرمایی می‌زبید، از ممرّارث نیز سریر عالم آرای، که حضرت شاه عالی نسب را با وفور استحقاق عالم مداری نسبت وراثت جهانداری از ابنای جنس اتم و اقرب است؛ زیرا که درّی که از درج لالی اخلاف شرف دودمان عبدمناف به ظهور آمده، به زینت تاج سلطنت از ماسوی احق است و درّی که از انوار جود حیدر کرّار پیدا شده به طلوع بر برج خلافت از ماعدالیق؛ بناء علی هذا در بیان احوال آباء نامدار و اجداد کامگارش شروع نموده، عرضه می‌دارد که:

بر ضمایر انجم نظایر محبان خاندان نبوی و خواطر قدسی مآثر مستحضران انساب اولاد مرتضوی مخفی و محجوب نخواهد بود که نسب شریف شاه دین پناه به پنج واسطه به حضرت ولایت مرتبت کرامت پناه،

امامت منزلت، هدايت دستگاه، المنتسب بالنبي العربي والعلی الولی، شيخ صفی الحق والحقیقه ابوالفتح اسحق الاردیلی^۱ - قَدْسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهُ وَآخِرُیْ عَلٰی اَیْدِیْ الْاَوْلَادِ بَرَّةً - می رسد و سلسله آباء آن حضرت به امام هفتم، منشاء المحاسن و المکارم الامام موسی الکاظم - علیه الصلوٰه والسلام - منتهی می شود.

بدین طریق که ابوالمظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید^۲ بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی^۳ بن شیخ صدرالدین موسی^۴ بن زبده کُتْلُ الافاق شیخ صفی الدین اسحق بن الشیخ امین الدین جبرئیل^۵ بن الشیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشیدین محمد الحافظ لکلام الله بن عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابوالقاسم حمزة بن الامام الهمام موسی الکاظم - علیه السلام.

و چون خامه در بار مورخان سخن گذار در بیان مناقب و مفاخر آن امام ستوده مآثر و سایر ائمه معصومین - صَلَوَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ - درفشانی بسیار و گهرنثاری بی شمار نموده به مثابه ای که درج گوش سامعان احوال سلف و طالبان اوصاف اخلاف شاه نجف از آن جواهر زواهر مملو گردیده، پیداست که غواص فکرت این ساکن زاویه مسکنت از لجه ذهن بی حاصل، آنچه به ساحل کاغذ آورد در برابر آن لالی از خرف بی قدرتر خواهد نمود و لایق گوش مستمعان و مستخبران نخواهد بود، لاجرم زبان قلم را در وصف آن سروران و ذکر آباء شیخ صفی الدین نیز بنابه عدم حضور به احوال ایشان از تکلم معاف داشته به تبیین شمه ای از عظیم صفات و خوارق عادات آن منشاء سعادات به گفتار در می آورد.

گفتار در کرامات و خوارق عادات شیخ

صفی الدین - علیه رحمه من رب العالمین.

سلامت رویی که در مراحل مخوفه جهان بوقلمون به دلیل [أَلَا] إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ از خشیت و مزاحمت نفس راهزن و مرافقت قافله محنت و حزن مصون بوده قلم شکسته زبان در توصیفش چه تحریر تواند نمود که جناب عالی اش را لایق آید و سروری که به تشریفات سوابق عنایات کریم بی چون به اشارت وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ بر وساده قرب تکیه فرموده لسان قاصر بیان در تعریفش چهره تقریر به کدام وجه تواند گشود که حضرت بارفעתش را مناسب نماید، اما از آن جا که فضولیهای قلم گستاخ شیم است در ساحت مَنَقَبَاتِ آن صدرنشین مجالس ولایت در آمده، می گوید که:

ضمیر منیرش مشکوتی بود مصابیح انوار مصطفوی در آن فروزان و بشره مهر تنویرش آفتابی می نمود از مشارف جلال مرتضوی تابان. دل بی غلش آینهای که صور حوادث آتیه در وی پیدا و سینه بی کینه اش گنجینه ای که جواهر اسرار الهیه در آن هویدا. زبان الهام بیانش گشاینده عقده مشکلات علوم دینی و مفاتیح انامل عَدِیم المثلش فاتح الواب حقایق یقینی. عَتَبَهُ

علیه‌اش مسجد جباه سرفرازان عالی قدر و سده سنیه‌اش مَقْبِلِ شفاه نیازمندان
مُشْرِحُ الصِّدْرِ.

مثنوی

روی او لمعهای از نور هدی
کوی او کعبه ارباب صفا
شده زان روی منور عالم
گشته زین کوی مکرم آدم
سروران را همه چون اهل طلب
رخ به خاک درش از روی ادب
تا از آن خاک که چون تاج سرست
سرمه دیده صاحب نظرست
سرخ روی شود حاصل شان
نقد عزّ دوجهان واصل شان

و حضرت واهب العطا یا آن زبده اولیاء را در اوان صبی به عطیه و آئیناه الحکم
صَبَّیاً بزرگ کرده بر مسند ولایت و کرامت متمکن گردانید و همگی اوقات
بابر کاتش به ادای وظایف طاعات و لوازم عبادات مصروف شده قوّت باطن
خجسته میامنش ساعت بساعت متزاید می گردید. و در خلال این احوال
خوابها می دید که مشیر بود به آن که عنقریب او را بر معارج تکمیل و ارشاد
و مصاعد انتهاء مرام و مراد عروج و صعود دست خواهد داد.

از آن جمله شبی در خواب دید که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته،
ناگاه آفتابی طالع گردید که تمامی اطراف و اکناف جهان از انوار او روشن
شد. چون چشم جهان بین را نیک بگشاده، مشاهده فرمود که آن آفتاب
جمال خورشید مثال اوست که از مطلع شرف طلوع کرده.

بعد از آن که از خواب شبانگاه به حالت انتباه آمد، واقعه را بتمام بر والده خویش عرض کرده، التماس تعبیر فرمود. آن حجله نشین تنق عصمت، ملتمس را مبذول داشته، گفت: «تعبیر این رؤیا آن است که نور ولایت از جمال تو به مثابه [ای] در لمعان آید که شرق و غرب عالم را منور گرداند». از تقریر آن تعبیر، آن حضرت مبتهج و مسرور شده، بعد از چند شب دیگر در عالم رؤیا مشاهده فرمود که برکوه بلندی نشسته شمشیری طویل و عریض بر میان دارد و تاجی از پوست سمور بر سر. و هم در خواب با خود می گفت: «پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت» و قصد نمود که شمشیر از میان باز کند، نتوانست. پس تاج را از سر برداشته، آفتابی از فرق فرقد سایش طلوع نمود که تمامی جهان را منور ساخت. و باز افسر بر سر نهاده آن نور مستور گردید. نوبت دیگر تاج از سر برگرفته، آن آفتاب مانند کرت اول در لمعان آمد و چون دفع افسرو کشف حجاب آفتاب سه مرتبه وقوع یافت، از خواب در آمد.

بر ضمیر منیر ارباب یقظ و انتباه و رأی صوابنمای معبران آگاه مخفی نخواهد بود که این هر دو خواب دال بوده بر طلوع آفتاب اقبال شاهی و ظهور شمشیر خونریز حضرت خلافت پناهی؛ چه، بر همگنان روشن است که این نیر برج سلطنت از افق صلب آن سپهر امامت طالع شده و این تیغ جهانگشای از صنعت امداد روحانیت آن مظهر کرامت به ظهور آمده، و هم چنین این تاج و کلاه از جامه خانه عنایتش حواله فرق این پادشاه غرب و شرق گردیده.

القصه، چون جاذبه محبت محبوب حقیقی رشته علاقه آن جناب را از امور دنیوی قطع نمود، طالب مرشد کامل گردید و به بهانه دیدن برادر خجسته سیر خویش - صلاح الدین رشید^۶ - که در بلده شیراز بغایت معتبر و

بزرگ بود، از والده رخصت سفر فارس حاصل نموده پیاده و بی یراق به آن بلده رفت و در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف نزول اجلال فرموده. هر چند برادرش صلاح الدین رشید صلاح در آن دید که او را به خانه خود برده به انعام بسیار و اکرام بی شمار نوازش نماید، به صلاح دیدش عمل ننمود. و هم در آن بقعه به کسب ثبوبات اخروی مشغولی نموده، بعضی از اوقات خجسته ساعات را صرف صحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از مقبولان درگاه صمدی می نمود، اما دست ارادت به هیچ یک از آن جماعت نداد؛ زیرا که استعداد خود را از ایشان قوی تر می دید.^۷

بالاخره به مجلس شریف امیر عبدالله فارسی، که فارس مضممار ارشاد بود، رفته، شمای از حال خویش معروض داشت. امیر عبدالله آن هدایت پناه را گفت: «ای عزیز، حالا در شرق و غرب عالم غیر از شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که تو را به مقصود تواند رسانید». بنابراین اشارت، آن حضرت اولیای شیراز را وداع کرده^۸ به جانب اردبیل مراجعت فرمود و نوبت دیگر به خدمت والده شرف ذاتی را ازدیاد داده به تفحص شیخ زاهد مشغول گشت. و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و تربیت از سید جمال الدین گیلانی - رحمه الله علیه - یافته بود. در کتاب «صفوة الصفا» مسطور است که نسبت خرقه سید جمال الدین، به سید الطایفه ابوالقاسم جنید - قدس سره - می پیوندد و سلسله مشایخ شیخ جنید به شاه اولیاء علی بن مرتضی - علیه السلام^۹.

حاصل که شیخ صفی الدین بعد از مراجعت به وطن اصلی، مدت چهار سال دیگر به پای سعی سلوک طریق طلب می نمود تا از شخصی موسوم به محمد بن ابراهیمان، که از اردبیل جهت آوردن برنج به گیلان رفته بود، شنید که: «شیخ زاهد - قدس سره - در قریه هلیه کران^{۱۰} که از توابع گیلان

است، اوقات گذرانیده بر سجاده ارشاد و افاده تمکین دارد». از استماع این خبر میمنت اثر آتش اشتیاق در فصل شتاکه از صعوبت سرما مسافران سریع السیر هوا در زوایا به سر می‌برند، پیاده و تنها متوجه قریه مذکور گردید و در ماه مبارک رمضان به مقصد رسید و در زاویه شیخ زاهد رحل اقامت انداخته به ادای صلوه > و عرض حاجات^۱ < مشغول گشت.

طریق شیخ زاهد چنان بود که همیشه در رمضان از مریدان و طالبان اعتزال نموده در خلوت می‌نشست و تا عید با کسی ملاقات نمی‌فرمود، و در آن اوان به دستور معهود، ابواب اختلاط مسدود ساخته بود. لیکن چون نور حضور شیخ صفی الدین در ضمیر انورش پرتو انداخت، یکی از خدام را که محمد خلیلیان نام داشت طلب نموده، گفت: «برو و آن جوان کپنک پوش را که در گوشه زاویه به نماز مشغول است به خلوتخانه خاصه من در آور، تا آن جا باشد».

خادم به موجب فرموده عمل کرد.

هم در آن ایام، شیخ زاهد بخلافت عادت، به آن حضرت متوجه شده او را در خلوتی که نشسته بود طلبید و به ارشاد و تلقینش مشغول گردید و چون انوار ولایت از رخسار همایونش لایح بود، همگی همت به تربیتش مصروف داشت. از نتایج هم آن مرشد عالم آن که شیخ صفی الدین را به مبداء فیاض و معتکفان صوامع بالا فی الجمله مناسبتی چنان پیدا شده که طبیعتش از بعضی لوازم بشری بیرون آمده. در هر هفته یک مرتبه افطار می‌فرمود و بالاخره از کمال ریاضت و مجاهده نفس اماره را به کیفیتی زبون ساخت که در ماهی زیاده از یک نوبت طعام و شراب نمی‌خورد و نمی‌آشامید. روز رو به صحرا رفته، جهت مطبخ شیخ به پشت خود هیمه می‌کشید و شب

پهلوی بر بستر نمی‌نهاد. چند سال از اَکُل لَحُوم و دُسُوم^۱ اجتناب کرده هنگام افطار اندک برنجی یا گیاهی میل می‌فرمود، لاجرم از ادراک و فور شداید ریاضات و تحمل اثقال کثرت مجاهدات، به مدارج غایات و مساعد نهایات در مقامات و خوارق عادات ترقی فرمود و شیخ زاهد منصب سجاده نشینی و ارشاد اعلی و ادانی را به آن حضرت تفویض کرده، یکی از بنات مکرّمات خود را، که در حجله عصمت تربیت یافته [و] به زهرا - علیها السلام - هم نام بود، به حباله نکاحش در آورد و به تدریج او را از مغاک انهماک ریاضت باز آورده، به خوردن گوشت ترغیب کرد.

مؤلف کتاب «صفوة الصفی» آورده که: چون شیخ زاهد، آن زبده اماجد را به تشریف سجاده نشینی و تلقین فرق مؤمنین مرتبه جلال داد، نسایم این عطیه نایره رشک را در بواطن بعضی از مریدان آن سده سینه مشتعل گردانیده، به عرض رسانیدند که: «مناسبت نمی‌نماید که این امر جلیل القدر متعلق به شیخ صفی الدین باشد؛ چه، بر این تقدیر طالبان مقاصد رشد و ارشاد مجموع به وی گرویده، چراغ هدایت از دودمان شما منطفی می‌گردد. آنسب آن که ولد ارشد خود - شیخ جمال الدین علی - را که به حلیه کمالات صوری و معنوی متحلی است > قایم مقام سازید^۲ < تا ما ردای متابعت مخدوم زاده خود بر دوش افکنده، آستان ولایت آشیانش مجمع ارباب طلب گردد و دولت ارشاد از خاندان شما به غیری منتقل نشود».

بعد از استماع این مقدمات، شیخ زاهد - علیه الرحمه - فرمود که: «مرا نیز مطلوب همین بود، اما وقتاب بی ضنّت خلعت استعداد این امر را به شیخ صفی الدین عنایت نمود و ابواب تکمیل و ارشاد فرق عباد و عباد را بر رویش بگشود و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء.» پس دو سه نوبت شیخ جمال الدین

۱. نا: زسوم:

۲. نا: > وصی سازید < .

علی را ندا کرد و جواب نشنید، با آن که خلوتش به خلوت شیخ اتصال داشت. بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود. در حال بی درنگ آواز «لییک» آن مقتدای حاضران مسموع شیخ و مریدان گردید و حال آن که خلوت شیخ صفی الدین در موضعی بود که از آن جا تا خلوت شیخ زاهد نیم فرسخ مسافت می نمود و همان ساعت شیخ صفی الدین - قُدَسَ سِرُّه - به مجلس شیخ زاهد آمده، شیخ از او پرسید که: «صفی کجا بودی؟» جواب داد که: «در خلوت» گفت: «سبب آمدنت چه بود؟» گفت: «ندای شمارا شنیده به خدمت آمدم.» آن گاه شیخ زاهد به جانب مریدان توجه نموده فرمود که: «مقصود من از این اصوات، اثبات استعداد صفی الدین و اظهار غفلت و عدم رشاد جمال الدین علی بود؛ چه، او از وفور حضور و توجه به مرتبه ایست که از نیم فرسخ آواز مرا استماع کرده جواب می دهد و به حضور می آید و این از غایت غفلت به مثابه ای که با وجود قرب و جوار و ندای بسیار آواز مرا نمی شنود، > مصرع: ۱ <

□

«این کار دولت است کنون تا کرا رسد»

لاجرم، آن جماعت از گفتار خویش نادم گشته به رفعت منزلت آن سپهر مرتبت در کرامت و خارق عادات معترف شدند و روی ارادت بر زمین اخلاص نهاده از سر عناد گذشتند.

پس از این مناظرات و ندامت متعرضان از آن مقالات، شیخ صفی از شیخ زاهد رخصت حاصل نموده به اردبیل مراجعت فرمود و به تکمیل طالبان مرتبه کمال و ارشاد مستدعیان مدارج جلال مشغولی نمود و هرگاه آتش اشتیاق ملاقات شیخ زاهد در ضمیر منیرش در اشتعال آمدی، به گیلان رفته، از فواید مجلس شریفش منتفع گردیدی و بعضی اوقات شیخ زاهد نیز، به اردبیل تشریف برده، نسبت به او کمال محبت و اتحاد به جای آوردی.

۱۰۱. یا: ندارد.

در صفوة الصفی از شیخ صدرالمله والدین مروی است که: «نوبتی شیخ زاهد به اردبیل آمده، در زاویه‌ای که مسکن من بود نزول اجلال فرمود. روزی پدرم شیخ صفی الدین > و بسیاری از اعیان اردبیل در صحبتش حاضر بودند^۱ < ناگاه سراز جیب مراقبه برآورد و به جانب پدرم توجه کرده فرمود که شاهباز همتم به بال نَهَمْت هر چند در هوای فضای ربع مسکون و ساحت با وسعت جهان بوقلمون طیران نمود جهت سکون و توطن تو موضعی بهتر از اردبیل نیافت. لایق آن که در این سرزمین اقامت کرده به تعمیر زاویه‌پردازی که شَرْفُ رَفِیعش منزل ساکنان عالم بالا باشد و آستانه منیعش مَلْجَأُ متوطنان بسیط غبرا و بر تو واجب و لازم است که در هدایت و دلالت امم حضرت خاتم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - بر سلوک طریق دین نبوی و شارع ملت مرتضوی اهتمام تمام نمایی و سبیل علیل بطلان را مسدود ساخته، ابواب اعتقاد^۲ بر روی درماندگان کوی انکار بگشایی؛ چه، حضرت رب العالمین تو را به خلق و خلق رابه تو حواله کرده است. طریقه آن که به نفس شریف خویش به جانب بعضی از بلاد توجه نموده، مشقت سفر را بر راحت حضر اختیار کنی و به تنویر تلقین و اضانت نصیحت تاریکی انکار از مواطن بواطن منکران مُقْتِن ارتفاع داده، دیده دل طالبان مقبل را روشن گردانی و از پی حصول همین مطلب و مقصد خلفا و مریدان معتمد به اقطار امصار فرستاده، به قدر طاقت و توان در تمشی این امر مساعی جمیله مبذول داری. اکنون امانتی که مرا در ارشاد از استاد بود، تسلیم تو کردم و به آنچه دسترس داشتم در تربیت تو به جای آوردم».

بعد از این وصایا و نصایح، شیخ زاهد به موضع سورمروه، که از توابع شروان است، تشریف برده، آن جا مریض شد و چون دانست که مرض

۱. نا: > و اعیان اردبیل بودند < .

۲. نا: اختفا.

مهلک است یکی از سالکان طریق ارادت را، که موسوم بود به خضر و ملقب به الیوانی، طلب داشته فرمود که: «می‌خواهم که به یک روز از این جا به اردبیل روی و صفی را پیش من حاضر سازی».

الیوانی این خدمت را قبول نموده، به خاطر گذرانید که «به یک روز از این جا به اردبیل چون توانم رفت؟ چه، از سورمروه تا اردبیل هشت روز راه است». شیخ زاهد بر مافی الضمیرش مطلع شده، او را نزدیک خود طلبد و دست مبارک بر پشت و هر دو رانش فرود آورد. آن حضرت وقت صبحدم قدم در راه نهاد و وقت عصر به مقصد رسیده، در قریه کَلخوران^۱ به سعادت ملازمت شیخ صفی الدین مستسعد گشته، سبب آمدن خود را عرض نمود.

آن حضرت به تهیه اسباب ملازمت شیخ زاهد مشغولی نموده، آن گاه صبح که مربی روشن ضمیر مهرمنیر بر سر خنک فلک مستدیر سوار گردید، آن مرشد سالخورده بر اسب جرده‌ای که داشت، سوار شده، الیوانی مانند سعادت دو جهانی در رکاب سعادت انتسابش روان شد و نماز خفتن به سورمروه رسیده، به تقبیل انامل فیاض شیخ زاهد شرف ذاتی‌اش زاید گردید.

بعد از مراسم پرسش و نوازش، شیخ زاهد فرمود: «صفی! این مرض من مرض آخر است و هنگام واقعه ناگزیز. از اصحاب هر یک جهت مدفن من موضعی اختیار می‌نمایند. مختار تو کدام محل است و چه موضع؟» شیخ صفی الدین - قُدَس سِرّه - فرمود: «چون مولد و مسکن شیخ، گیلان است، مناسب آن است که مقبره متبرکه ایشان هم در آن مکان باشد». این سخن شیخ را مقبول نموده، اشارت فرمود که: «مرا بدان حدود برید». و شیخ صفی الدین به موجب فرموده عمل نموده، آن حضرت را به سیاورده^۲ گیلان برد و بعد از وصول بدان منزل، چهارده روز چراغ حیات آن شمع شب افروز هدایت از تند باد اجل منطفی شده، دود اندوه از نهاد ارباب رشد و

رشاد برآمد - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

و شیخ صفی الدین فرمود که جسد مطهرش را به طریق سنت پیغمبر و موافق عمل ائمه اثناعشر غسل داده و تکفین کرده، بر جنازه با رحمت اندازه‌اش نماز گزارد و او را در محل مناسب از آن ناحیه دفن نموده به تعمیر مدفن آن وحید زمن پرداخت^{۱۳} و به جانب اردبیل مراجعت فرموده، به موجب وصیت شیخ زاهد سجاده ارشاد و تلقین را از جلوس همایون خویش میمنت بخشیده به هدایت طالبان مراتب معرفت و راهنمایی سرگشتگان قیاضی منقضت مشغولی نمود و از پی حصول همین مقصد و مطلب، خلفا به بلاد عجم و عرب فرستاد تا مایده پرفایده ارشاد نهاده، مشتہیان نعمت تربیت از آن محظوظ و بهره‌ور گردند، لاجرم، صیت جلال و آوازه کمال آن مرشد عظیم المثل به اطراف و اکناف جهان رسیده، به اندک زمانی بسیاری از مشتاقان لقای سعادت و مستدعیان مجالس فیض وافادت در آستان > ولایت آشیانش جمع آمدند^{۱۴}. <

در کتاب «صفوه الصفی» مرقوم است که خواجه محیی الدین - که از اولاد هدایت نهاد آن مرجع اسعاد بود - نقل نمود که: «نوبتی از ولایت عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان، از سالکان و طالبان، آن قدر کس در عتبه سپهر مرتبش جمع آمد که تمامی مساجد و معابد و مدارس و خوانق اردبیل و توابعش از آن جماعت پرشد و بیشتری از آن طوایف به فرموده آن حضرت در خلوت نشسته، مقرر شد که من هر شب جهت افطار هر یک از آن خلوت نشینان، یک تایی نان سامان نمایم و در آن لیالی و ایام هر شام پنج هزار کرده مرا ترتیب بایست نمود تا بدیشان وفا کند».

و ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که: «نوبتی در قریه دارور به زاویه

۱. نا: > قدسی ماثرش گرد آمدند < .

پیر محمد داروری قرب بیست هزار بردست حق پرست آن سرور اهل سلوک توبه نموده، ردای ارادتش بر دوش افکندند». و بعضی از ثقات از مولانا عبداللطیف، که پیشنماز آن مقتدای اهل نیاز بود، نقل نموده که گفت: شبی از آن حضرت استماع نمودم که فرمود که: «الحال مرا دو هزار مرید صاحب کمال است که به استظهار بدرقه عنایت آفریدگار منازل خوف و خطر را طی نموده اند و در مأمن امن **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** آسوده اند».

و ایضاً بعضی از مخبران صادق القول، از مولانا عبدالملک ولد مولانا شمس الدین پرنیقی نقل نموده که، گفت: «من نوبتی به تعداد جماعتی که از راه پرنیق به ملازمت شیخ می رفتند مشغول نمودم، سیزده هزار کس در عرض سه ماه به شمار درآمد». و مردمی که از سایر طرق در آن اوقات متوجه خدمت بودند از حَیْزِ تعداد برون و از قیاس افزون می نمودند. اعظم سلاطین چون به صحبت فیاضش می شتافتند خود را از فقراء مسلمین حقیرتر می داشتند و سرداران نخوت آیین هرگاه به مجلس شریفش بار می یافتند، تخم تواضع و فروتنی در مزرعه ضمیر می کاشتند.

انوار معارف الهی و لمعات اسرار حقایق نامتناهی از وَجَنَاتِ میمنت سماتش به مرتبهای سمت ظهور داشت که هر منکر ناظر که نظر بر روی مبارکش می افکند، به طرفه العینی ظلام انکار از ضمیر ظلمت پذیرش انعدام یافته، چراغ معرفت در زاویه دلش افروخته می گردید، و هر سالک مبصر که چشم بر چهره منیرش می گشاد، هادی توفیق مشاعل کواکب مماثل در راه مقصدش نهاده، صریق موصل به دیده دل می دید.

و چون زیاده بر سی سال بر این منوال احوال خجسته مآلش گذشته و بسیاری از سالکان طریق هدی در راهروان راه رضای حق - عز و علا - به

وسيله متابعت و مطاوعتش به مطالب و مقاصد خویش رسیدند، کوکب
 زندگانی اش از اوج کمال به حضيض زوال توجه نمود و آفتاب حیاتش به
 سوی ممات میل فرمود. تفصیل این اجمال به توفیق موفق متعال، عنقریب
 سمت تبیین خواهد پذیرفت - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

گفتار در انتقال حضرت شیخ صفی الدین

از جهان فانی به سوی عالم جاودانی ۱.

زنده دلانی که به امثال امر «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا إِمَاتَةً» نفس بی آرام در این مقام سریع الانهدام کرده میل شهوات نفسانی و مستلذات جسمانی را از خود مسلوب ساخته‌اند و گرمی عشق محبوب حقیقی را حرارت غریزی دانسته، چاشنی محبتش را ماده الحیات شناخته‌اند، لاجرم به مرافقت قافله «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يُمُوتُونَ وَلَكِنْ يَنْقَلِبُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» به منزل اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ امین رسیده‌اند و از اغذیه صالحه و لَحْم طَیْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ قوت روح حاصل نموده با حریفان بزم اِنَّ الْاَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، از نوشیدن جرعمای از جام مسرت انجام مزاج لازم الابتهاج را منبسط گردانیده‌اند.

مقدم این دولتمندان سعادت قرین و پیشرو این گرم روان صدق و یقین، حضرت شیخ صفی الحق و الحقیقه والدین است - قدس سره - که چون در این جهان فانی رشته میلان نفس را از تعلقات اسباب دنیوی منقطع ساخت، به آسانی راه عالم جاودانی طی کرده در ریاض خلد ریایات لذات برافروخت.

۱. عنوان فصل از «نا» نقل شد.

مجملی از انتقالش آن که: چون مشیت با کیفیت خالق امراض و حکیم فیاض به رحلت آن مقوی ملت تعلق گرفت، امراض متضاده که از علاج هر یک از آنها دیگری صعوبت پیدا نمودی، عارض ذات بابر کاتش گردید. و در اثنای مرض و ناتوانی آن حضرت، روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که یکی از رجال الغیب در گوش هوش من گفت که: «باری تعالی تمامی امراضی که در کتب اطبا مذکور است بر طبیعت تو گماشت و هر ثوابی که از برای مریضان تعیین یافته، همه را به تو ارزانی داشت».

در اوقات قوت ضعف و بیماری و شدت مرض بی قراری، از برای هر نمازی علیحده وضو می ساخت و چون قوت مرض، ضعفش را به مرتبه ای رسانیدی که از ادای قیام و قیود عاجز گردیدی، به امداد بعضی از نزدیکان به اقامت آن ارکان قیام می نمود. و چون دانست که هنگام ارتحال نزدیک است، منصب ولایتعهد و ارشاد فرق عباد را به ولد ارشد خود شیخ صدرالملة والدین موسی، که نبیره دختری شیخ زاهد بود، تفویض فرموده و وصیت نمود که سید کمال الدین اصفهانی به سنن و واجبات غسل مشغولی نماید. > و بعد از این وصایا < به تلاوت کلام خالق البرایا قیام نموده مدت دو روز همگی اوقات خجسته ساعاتش به مواظبت آن مصروف گشت، آن گاه در روز دوشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمائنه [۷۳۵ ق. / ۱۳۳۴ م.] قریب به نصف النهار، ندای جنت نمای یا ایَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ و خطاب مقرون به رضای اِزْجَعِیْ اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مُرْضِیَةً را استماع کرده، در عقب لبیک اجابت کلمه «الله» در غایت هیبت ادا نمود و مرغ روح کثیر الفتوحش از قفس بدن به سوی ریاض رضوان پرواز فرمود - اَلْبَقَا لِلْحَیِّ الْوَدُود. از دود اندوه مصیبت آن آفتاب سپهر هدی در سحاب فنا قطرات

عبرات از دیده منتسبان دودمانش باران گردید و فغان منزویان زوایای ارادتش
به گوش معتکفان معابد سموات رسید،

شعر

زاشک‌م‌ریدان آن آستان

به‌روی‌زمین جویه‌ها شد روان

شدا ز سوزشان عالمی در‌گزند

ز‌آواز ایشان ملک در‌دمند

و چون به ارادهٔ مرید دانا در عرصهٔ سپهر خضرا به سبب رحلت مهرعالم
آرا انوار فیض نماند و خالق لیل و نهار سالکان سیار را در مفارقت آفتاب
عالم‌تاب بر بساط سوگواری نشانده، سید کمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن
پاکیزه طینت صافی طوئیت را به مغسل برده، در وقت رعایت واجبات و سنن
آن حضرت به اندک اشارتی از پهلویی به پهلویی می گردید. و هر گاه که می
خواستند که بنشینند بی آن که کسی او را نگاه دارد، می نشست. و در اثنای
این حرکات، زبان مبارکش به حرکت آمده. اصحاب چون گوش نزدیک
دهانش بردند، کلمهٔ «الله» شنیدند و بعد از آن لفظ «هو» و سیم مرتبه حرفی
که مفهوم آن معلوم ایشان نشد. پس از اتمام آداب غسل و تکفین، اصحاب
هدایت آیین بر نهج سنت سنیهٔ خیرالنبيين و ملت ائمهٔ معصومین، بر جنازهٔ
مغفرت اندازه‌اش نماز گزاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ منوره -
که حالا مزار زایران پاک اعتماد و مطاف طایفان خجسته نهاد است - مدفون
ساختند.

و حرم محترم آن ستوده شیم - فاطمه بنت شیخ زاهد، که والدهٔ شیخ
صدرالدین است - در روز این مصیبت از وفور اندوه و گریه، دست به دعا
بر آورده، گفت: «الهی به سر سنیهٔ شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی - قدّس

اللَّهُ رَوْحُهُمَا - که مرا بیش از آن که یک ماه از این واقعه هایل به گذرد، به جوار مغفرت خود واصل گردان». و این مسئلت به اجابت مقرون شده، بعد از انقضای هیژده روز از آن قصه محنت اندوز، آن صالحه مستجاب الدعوه دعوت حق را لبیک گفته، به مقرر شوهر خود توجه فرمود، مصرع:

«دوست بر دوست رفت و یار بر یار»

و هم در آن اوان شیخ صدرالدین موسی مرقد و الدماجد خود را تعمیر نموده به قدر استطاعت در زینت آن مزار فیض آثار بذل سعی نمود و ابواب فواید و عواید از تأسیس آن روضه متبرکه بر روی سگان و زوآر گشود. یکی از شعرا در وصف آن آستانه سپهر انتها گفته که:

مثنوی

برافراخت گرد مزار پدر به اندک زمان آسمان دگر
پی مرقد آن امان زمان زمین جمع گردید و شد آسمان
رسانید آن روضه سرتابه مه دوشد کعبه و آسمان گشت ده
والی هذه الاوقات، به میامن دولت فرزندان کامگار ش، یوماً فیوماً،
رواج و رونق آن حظیره جنت نشان، که محل نزول رحمت بی کران است،
در تزايد بوده. امید که من هذه الساعه الى ساعه القیامه، ساعه فساد، معموری
و آبادانی اش، که هر آینه ثمره شجره اقبال لایزال این خاندان است، متزاید
باشد - اللَّهُ يَفْتَضِي الْأَمَالَ وَيُجِيبُ السُّؤَالَ.

ذکر شمه‌ای از احوال میمنت مآل حضرت

شیخ صدرالدین - قدس سره العزیز.

شیخ صدرالدین بزرگی بود در صدر مجالس معارف جاساخته و رایت ولایت در ملک هدایت برافراخته. مؤلف کتاب «صفوة الصفی» آورده که: شیخ زاهد - علیه الرحمہ من اللہ الواحد - در روزی که صبیہ صفیہ خود فاطمه را با شیخ صفی الدین - قدس سره - در سلک ازدواج می کشید، در اثنای مجلس عقد برخاست و باز بنشست. بعضی از حضار مجلس از آن حضرت پرسیدند که: «سبب قیام چه بود؟» گفت که: «اولادی که صفی را از فاطمه تولد خواهد نمود، بر من عرض کردند. از پی تعظیم آن فرزند ارجمند که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم». و چون شیخ صدرالدین موسی تازه متولد شده به وجود گرامی خاندان صفوی را مکرم گردانید، شیخ صفی الدین فرمود که: «آن فرزندی که شیخ زاهد به تعظیمش در مجلس عقد فاطمه برخاسته، همین^۱ است».

شیخ صدرالملة والدین بعد از فوت والد بزرگوار، در زاویہ جنت آثارش بر سجاده ارشاد و هدایت تمکن نموده، همگی همت به تکمیل ناقصان ۱. نا: این.

و هدایت سالکان مصروف گردانید و بسیاری از قاطعان شوارع ارادت را به منزل مراد رسانید.

در کتاب مذکور مسطور است که: در ولایت اردبیل دو قریه است، یکی موسوم به تول و دیگری به آلاروق؛ ۱. قبل از ظهور شیخ صفی الدین - قُدَسَ سِرّه - غبار نقار و نزاع میان ساکنان آن دو قریه پیوسته در هیجان می بود. چون سحاب عنایت و هدایت آن راهنمای سالکان طریق غوایت بر همگنان باران گردید، از آثار فیض آن غمام کثیرالانعام نایره نزاع آن دو طایقه تسکین یافته کلفت به الفت مبدل گشت.

پس از انتقال آن حضرت، کرّت دیگر اهل تول در میدان منازعت درآمده، یعقوب نامی را به سرداری برداشتند و به جانب آلاروق توجه نموده، اعلام جنگ و جدال برافراشتند. مردم آلاروق چون قوّت مقاومت نداشتند، در همان قریه متحصّن شده در محافظت اموال < واسباب > و عیال خود به قدر طاقت و توان مشغولی نمودند.

در آن ایام شبی پیره زکریا - که از خلفاء شیخ بود - آن حضرت را در خواب دید که می فرماید: «صدرالدین را بگوی که دو مرد سفیدریش نزد تولیان ارسال نماید که ایشان را به نصایح سودمند از محاربه آلارقیان مانع آیند. اگر نصیحت آن دو عزیز را قبول نمایند فبهاونعمت، وَاِلَّا مِنْ دَانِم که با ایشان چه معامله باید کرد». و پیره زکریا چون از این رویا به حال انتباه آمد به خدمت شیخ صدرالدین شتافت تا واقعه را معروض دارد. آن جناب قبل از شنیدن خواب گفت: «پیراحمد باقلانی و حاجی نجیب بزّاز دو پیرریش سفیدند، باید نزد تولیان رفته، ایشان را از مقام محاربه به طریق مصالحه دلالت نمایند. اگر به سخن آن دو پیر واجب الاحترام عمل نمودند فهوالمراد، وَاِلَّا حضرت شیخ صفی الدین داند که با ایشان چه باید کرد».

پیران به موجب فرموده، پیش مردم تول رفته، به آنچه مأمور بودند ادا نمودند، اما سخن ایشان را مقید نیفتاد و اهالی آلاروق از مصالحه مأیوس گشته، مستعد قتال وجدال گردیدند. روحانیت شیخ صفی الدین و توجه شیخ صدرالدین - رَوْحُ اللَّهِ رَوْحُهُمَا وَأَوْصَلَ إِلَى الطَّالِبِينَ فُتُوخُهُمَا - ایشان را امداد فرموده بر اعدا غالب آمدند و جمع کثیر از تولیان را بر خاک هلاک انداخته، قلیلی راه گریز پیش گرفتند. چون از گریختگان کیفیت رزم و هزم را پرسیدند، جواب دادند که: «در خلال قتال، شخصی سبزپوش مهیب که بر اسب بور سوار بود و نیزه‌ای در دست داشت، به مدد مردم آلاروق، متوجه دفع ما گردیدند و ما را از کثرت جلادت و مهابتش پای ثبات از جای رفته، دست از جنگ باز داشتیم و از روی اضطرار طریق فرار اختیار نمودیم».

نقل است که ملک اشرف چوبانی ۱۵، که بیشتر از بلاد آذربایجان در تصرف او بود، در اوایل حکومت خویش به نسبت شیخ صدرالدین لوازم تعظیم و تنجیل که لازمه ارادت و اخلاص است به جای می‌آورد؛ به مرتبه‌ای که هرگاه به قدم نیاز به ملازمت آن مقتدای اهل راز می‌رفت، بعد از سودن جبین مخالفت به خاک عبودیت، پای مبارک آن حضرت را می‌بوسید. اما در اواخر دولت به سبب مفارقت مرشد سعادت، با قافله شقاوت همراهی کرده، سالک طریق نفاق گردید و قصد نمود که به تلبیس آن صاحب خرقة سعادات را از لباس حیات عاری سازد. از پی همین مقصد آن حضرت را به تبریز طلبیده، ظاهراً به دستور سابق مراسم تعظیم مرعی داشت و باطناً در تحقیرش کوشش نمود، به مثابه‌ای که یکی از معتمدان خود را فرمود که در طعام آن مرشد اَنام زهری مهلک تعبیه نماید. و آن معتمد بفرموده آن سرخیل اهل حسد عمل نمود. کیفیت این قصد بر آن حضرت ظاهر شد و از آن طعام ابا فرموده، شهد مودت بین الجانبین به زهر عداوت تبدیل یافت. و ملک

اشرف، آن خلف شاه نجف را در تبریز نگاه داشته، رخصت معاودت به جانب اردبیل نداد.

در آن اوقات یکی از محرمان او شبی شیخ صفی الدین را در عالم رؤیا مشاهده نمود که غضب بر آن حضرت مستولی شده، عصایی در دست دارد و اشرف را در مقام عتاب بازداشته با او می گوید که: «فرزند مرا چرا در این شهر نگاه داشته، رخصت نمی دهی؟ من مملکت آذربایجان را به تو می توانم دید، تو یک پسر مرا به من نمی توانی دید؟» و اشرف در جواب می گوید: «باعث برنگاهداشتن مخدوم زاده تحصیل شرف است از ادراک صحبت شریف ایشان». و شیخ بار دیگر گفت که: «او را بگذار تا به منزل خود رود». و دوسه نوبت این سخن را گفته، پس عصایی را که در دست داشت بر دیوار زد و دیوار شکافته گشته، لرزه براندام ملک اشرف افتاد و سر بر قدم شیخ نهاده، زبان به اعتذار بگشاد و شیخ می گفت: «راست می گویی؟» و او می گفت: «بلی». بعد از آن، شیخ به همان عصا اشارت به سوی دیوار فرمود تا به حال اول باز آمد و رفتن آغاز کرده، در اثنای راه می فرمود که: «اگر فرزند مرا رها کردی فهوالمطلوب، والا من دامنم که چه باید کرد».

صبح آن شب، آن محرم نزد ملک اشرف رفته واقعه را به تفصیل تقریر نمود. از استماع آن مقدمات، خوفی عظیم بر آن لئیم استیلا یافته، در خلوتی شیخ صدرالدین را طلب نمود و عذرخواهی بسیار کرده، رخصت مراجعت به جانب اردبیل داد. و آن حضرت به مرافقت عنایت کریم کارساز به وطن خویش تشریف برده، به دستور سابق < ابواب رشد^۲ > بر روی خلائق مفتوح ساخت.

۱. یا: بعد از.

۱. نا: < ابواب رشد و رشد > .

بعد از مدت مدید براین واقعه، کثرت دیگر تندباد ضلالت، آتش خباثت ملک اشرف را مشتعل گردانیده، یکی از ملازمان خود را که ارغونشاه نام داشت به طلب آن جناب به جانب اردبیل گسیل نمود. قبل از رسیدن آن شخص به مقصد، حقیقت خیال فاسد آن مُقَتَّن بی بنیاد بر رأی حقایق نمای شیخ صدرالدین موسی انکشاف یافته، روضه منوره والد بزرگوار را وداع فرمود و به طرف گیلان نهضت نمود.

ملک اشرف از شنیدن توجه آن قدوه اولاد شاه نجف دغدغه بسیار به خود راه داده، مکاتیب نیازمندان مصحوب مردم اخلاص پیشه نزد آن حضرت ارسال داشت، مضمون آن که: «التماس آن است که خدام عالی مقام به وطن مألوف مراجعت فرموده، سکان اردبیل را زیاده از این از برکت و میمنت حضور ذات میمنت سمات محروم ندارند و از جانب این مخلص صادق الاعتقاد خاطر شریف جمع داشته به فراغ بال باشند که بجز خدمات شایسته، که نتایج مقدمات اخلاص و ارادات است، از این کمینه به نسبت ملازمان آن آستانه امری به ظهور نخواهد آمد».

لیکن چون شیخ صدرالدین به یقین می دانست که این سخنان ظاهر البطلان و این مواعد رخوة البنیان است، به مضمون مکتوباتش عمل نفرمود. و هم در آن دیار رحل اقامت انداخته، همگی اوقات را به اقامت عبادت و ادای طاعت صرف نمود. بعضی از مریدان و خلفای آن ولایت انتما، که به سبب بعضی از موانع از سعادت ملازمت آن حضرت مانده در خطه اردبیل توقف نموده بودند، در آن ایام خوابها می دیدند که دلالت می کرد بر آن که عنقریب مجیب اجابت دعوت محبان خاندان امامت و کرامت کرده بنیاد بدنهاد اعدا به صرصر فنا برانداخته خواهد شد.

از جمله آن رویای صالحه، خوابی است که مولانا یوسف پرنیقی، شیخ

صفی را دیده. تفضیلش آن که: حضرت شیخ با لشکر عظیم که عمودها بردست دارند، ظاهر گشته، جمع کثیر از آن سپاه فرار می نمایند. کسی از آن حضرت پرسید: «این قوم که می گریزند کدام مردم اند؟» جواب داد: «طایفه [ای] اند که با من و اولاد من مخالفت می ورزند. و من همه را به تأیید ایزد تعالی آواره کردم».

چون روزی چند از این واقعه بگذشت، جانی بیگ خان بن اوزبک خان، که از نبایر جوجی خان بن چنگیزخان است، از ظلم و تعدی اشرف آکشف آگاه گشته، به دلالت قاضی محیی الدین بردعی، فی سنه ثمان و خمسين و سبعمائه [۷۵۸ ق / ۱۳۵۶ م.] با لشکر فیروزی اثر متوجه مملکت آذربایجان گشت. بعد از وصول بدان حدود، آن مردود را به چنگ آورده در مجلسی بازداشت.

در آن اثنا، شیخ صدرالدین موسی بنا بر ارسال مکتوبات مخلصانه که از نزد جانی بیگ خان به آن شرف جهان وقوع یافته بود، از جیلان به اردبیل، که در آن اوقانت مضرب سرادقات جلال خانی بود، تشریف برده، نواب خان تعظیم و احترام به نسبت آن مقرب بارگاه ملک علام مرعی داشتند.

مؤلف «صفوة الصفی» که اسمعیل بزاز است گوید که: در ایامی که شیخ صدرالدین در اردوی جانی بیگ خان تشریف داشتند، روزی گذرم بر خیمه‌ای فتاد که ملک اشرف در آن جا محبوس بود. چون از دور مرا دید نعره برآورده نزدیک خود طلبید و گفت: «التماس من آن است که حضرت شیخ در مقام امداد آمده، نزد جناب خانی مرا شفاعت نمایند و خون مرا درخواست فرمایند؛ هر چند از این مجرم به نسبت آن حضرت بی ادبیها واقع شده، اما:

بیت

از من گنه آید آو من اینم

از تو کرم آید و تو آئی»

و من در حال به خدمت شیخ شتافته، التماس او را عرض کردم. عرق ترحم آن حضرت در حرکت آمده، خواست که ملتمس را مبذول گرداند، اما بعضی از سالکان صلاح اندیش و مریدان حقایق کیش مانع آمده، مقدمات حقّه در ابطال آن جاهل باطل ادا نمودند، لاجرم آن محق صادق علت ذات علّیش را حواله به مقتضای طبیعت صحیح جانی بیگ خان کرده، در آن مهم اصلاً مدخل ننمود.

هم در آن اوقات به تیغ سیاست وَلَكُم فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ بِنَدِ غَضَبِ خَانِی رَشْتَه زَنَدِ گَانِی آن سرگشته بادیه نادانی را قطع فرمود و شیخ صدرالدین موسی - عَلَيْهِ رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی - به فراغ بال و رفاه حال به کسب ثبوبات اخروی و تحصیل ترقیات معنوی مشغولی فرموده، به مراسم شکر نعمت دفع آن جامع اسباب تفرقه و باعث تفرقه اسباب جمع هر فرقه، قیام نمود تا هنگام [ی] که امارت انتقال از این منزل پر آفات ظاهر گردید. آن گاه نور حدیقه ولایت شیخ خواجه علی که به حلیه استعداد مُتَحَلّی بود و از سایر اولادش به وفور رشد و رشاد ممتاز، مقتدای ارباب نیاز ساخته قایم مقام خویش گردانید و بعد از انقضای اندک زمانی قاید اجل آن مرشد بی بدل را به قصور دارالسرور رسانید - رَحْمَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰی اَبْوَيْهِ الْمُكْرَمِینَ .

شیخ خواجه علی

شیخ خواجه علی چون یک چند به وصیت پدر سعادت‌مند برمسند ارشاد فرق عباد متمکن گشته از انوار تصفیة باطن کثیر‌المیامن مصاییح معارف در زوایای قلوب طالبان مطالب معرفت برافروخت و خاشاک بطلان و انکار از ماحت بعضی از دیار به ایقاد نایرة اعتقاد و صدق بسوخت، تحقق استطاعت باعث بر اطاعت حکم **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** آمده. عزم رفتن به جانب مکه متبرکه و مدینه طیبه نمود و در وقت توجه ولد کریم خود شیخ ابراهیم را در مقام هدایت خواص و عوام ساکن گردانیده بافیة صوفیه به طرف منزل مراد شتافت.

بعد از چند روز اندوه، فراق آن مرشد آفاق در دل شیخ ابراهیم متزاید شده از عقب پدرنیک اختر در حرکت در آمده، و در اثنای راه به آن هدایت پناه رسید. پدر و پسر به مراققت یکدیگر به مقصد اصلی فایز شدند و به ادای مناسک حج قیام نموده، به شرف زیارت تربت اقدس شرف دودمان عبدمناف شرف ذاتی را اضعاف نمودند و به جانب وطن مراجعت کرده، در اوقات طی مسالک، مرض مهلک عارض ذات متعالی صفات شیخ خواجه

علی شده، قریب به وقت ارتحال ولد صاحب کمال را به افسر منصب ولایتعهدی سرافراز ساخت و علم توجه به صوب عالم آخرت برافروخت.

شیخ ابراهیم^۱

شیخ ابراهیم چون از تجهیز و تکفین والد مفقرت قرین باز پرداخت، به مرافقت کربت و مصیبت با انتقال ملال متوجه اردبیل گشت. بعد از وصول بدان خطه به دستور آبای کرام بر سجادهٔ ارشاد و هدایت امم سیدالانام تمکن نموده مُتَعَطِّشان بوادی انکار را به زلال معارف سیراب گردانید و گمراهان فیافی غوایت را به جادهٔ هدایت رسانید و نزدیک به وقت رفتن از این جهان پرفتن، پسر نیکوسیر خود را که به سلطان جنید بود به ولایتعهدی تعیین فرمود -
عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَدُود.

۱. نا: عنوان را ندارد.

سلطان جنید

سلطان جنید، سلطانی بود در مملکت معرفت که جنود نامعدود قلوب ارباب عرفان در پای رایت فتح آیتش جمع گردیده و اعلام اسلام از اعلای لوای هدایتش بر اوج سپهر مُعلّی رسیده. بشره منیرش مظهر انوار سبحانی و دل فیض پذیرش مصفا از رَجَسِ هَوَاجِسِ نَفْسَانی، گوش هوشش مخزن جواهر آیات تنزیه و زبان حقایق بیانش مبین حکم احکام کتاب «لاریب فیه».

بنابر صفات مسطور، خلق بسیار از مقتبسان انوار معارف الهی و مستفیضان مجالس فیض نامتناهی در عَتَبَةُ عَلَیْهِ آن مقرب حضرت ایزدیه مجتمع گشتند و روزبروز جمعیت در تزايد می بود تا به حدی رسید که میرزا جهانشاه، که در آن اوقات پادشاه عراقین و آذربایجان بود، از کثرت تیغ آن مقتدای اهل ورع توهّم نموده، فرمان داد که سلطان جنید را از اردبیل - که داخل ممالک محروسه جهانشاهی بود- سفر نموده به هر جانب که خواهد توجه فرماید. آن حضرت بالضروره امتثال امر نموده با جمع کثیری از سالکان فیافی ارادت، از وطن خویش به طرف دیار بکر در حرکت در آمده و حصن

کیفا (۱۷) که به حسن کیف اشتها یافته بود، از تنویر حضور موفور السرورش بر قلعه گردون دعوی مزیت نمود.

ابوالنصر حسن بیگ (۱۸) که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و با میرزاجهانشاه منازع، چون از اخراج و رسیدن آن مرجع اهل احتیاج به قلعه مذکور خبر یافت، بغایت مستظهر گردیده، قدوم شریفش را منشاء تزايد دولت و تناقض مکنات اعداء دانست و به نسبت آن حضرت در شیوه اخلاص و اردات عمل نموده، مراسم رعایت و مراقبت به تقدیم رسانید و خواهر صافی گوهر خود را، که در حجله تربیت و عفت به سربرده بود و زهره برج عفت و صلاح می نمود و خدیجه نام داشت، در حباله نکاح آن باعث فلاح در آورد.

و آن حضرت چون مدتی به مؤانست آن مظهر عصمت در حسن کیف اوقات بگذرانید، به تحریک محرک «حب الوطن من الایمان» به جانب اردبیل در حرکت درآمده، به زلال حضور شریف نایره اندوه انتظار منتظران مقدم میمنت شیم خویش را فرو نشانید و زبان حال آن جماعت به مضمون «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ غَمًّا الْحَزْنَ» گویا گشت.

میرزاجهانشاه چون از مراجعت و وصلت آن منشاء کرامت آگاه شد، کینه دیرینه در سینهاش زیاده گردیده، قاصد قلع و قمع دوحه زندگانی آن مقرب بارگاه سبحانی گردید. بعضی از ناصحان اخلاص پیشه او را از این اندیشه مانع آمده < ولی > خاطر شرارت مآثر به اخراجش قرارداد.^۲

در اثنای این تردد، بعضی از منهیان که به نسبت سلطان جنید رابطه اخلاص و اردات داشتند، حقیقت حال را به آن حقایق مآب عرض نمودند. عرق حمیت آن حضرت در حرکت آمده خیال استقلال و داعیه جهانگیری

۱. نا: < گاه > .

۲. نا: می داد.

در ضمیر مهرتنویرش جای گرفت و این اندیشه را با اجله اصحاب و اعظم احباب در میان آورده، طریق مشورت مسلوک داشت. احباب، مجموع رأیش را پسندیدند و با آن جناب در دفع نواب جهانشاهی متفق گردیدند.

و آن سرخیل اکابر چون خاطر فیض مآثر از موافقت حاضران جمع ساخت، جهت بیعت غایبان، قاصدان سخن دان به اطراف بلاد ارسال داشت. رسولان برطبق مرام مهمام ساخته، به اندک وقتی ده هزار کس مسلح از مریدان و محبان خاندان صفوی در سده آن قده دودمان مرتضوی جمع آمدند. سلطان جنید به استظهار آن سپاه رزمخواه به طرف شروان روان شد.

امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه (۱۹) بود چون از توجه آن حضرت خبر یافت در مقام دفع و منع آمده، با لشکر جلادت اثر عنان به میدان آن محاربه تاخت. آن دو لشکر پرشکوه به هم رسیده تیغ آبدار از پی کارزار آختند، و مضمار حرب را از خون سر سرداران گلگون ساختند. از این جانب فیه صوفیه مانند شتران مست، کف اندازان و صیحه زنان، در میدان محاربه درآمده فارس روح اعدا را از مرکب بدن پیاده می گردانیدند، و از آن طرف دلیران شروان به سان شیرزیان اظفار مهلکه در اجسام مبارزان فروبرده، ایشان را از مسند زندگی بر خاک هلاک می نشانیدند.

و چون استاد ازل خلعت جهانبانی و کشورستانی را برقامت با استقامت حضرت شاه مغفرت پناه دوخته در صندوق «الأمور مرفوعة بآؤقاتها» نهاده بود و آن خلعت گرانبایه بر قد هیچ یک از منتسبان خاندان صفوی راست نمی نمود، در اثنای دار و گیر سلطان جنید دستگیر شده به حکم شروانشاه شربت شهادت چشید (۲۰). - علیه و علی سایر الشهداء رحمه من الله المجید.

سلطان حیدر

سلطان حیدر از انفاس میمنت اقتباسش روایح فیض حیدر کرّار فایح بود و از اشعه جبین مهر آیینش کمّات جمال عذیم المّثال احمد مختار لایح. دل حکمت اندیشش مطرح صور ابداع خیر و اندفاع شر، و دست اصلاح کیشش نزد نفس موذی جبّه در. ساحت آستان فلک نشانش مجلس جالسان مجامع غزو و جهاد، و فُسْحَتِ درگاه سپهر اشتباهش مجمع صافی ضمیران پاک اعتقاد.

آن حضرت ارشد اولاد سلطان جنید بود و خواهرزاده حسن بیگ و از این دو حیث انوار هدایت و سلطنت از ناصیه همایونش ظهور داشت. و سلطان حیدر همگی همت بر غزو مصروف داشته به وقت تهیه اسباب و توفیق مفتاح الابواب به معاضدت طالبان رضای الهی و معاونت مستدعیان رواج ملت حضرت رسالت پناهی به اطراف مساکن و اماکن کفار نهضت نموده > اعلام مقاتله و مجادله می افروخت^۱ < و به عنایت روحانیت مصطفوی و امداد توجهات مرتضوی نصرت یافته، به آب تیغ بی دریغ روی زمین را از لوث ۱. نا: ندارد.

وجود آن ناپاکان پاک می ساخت.

چون حسن بیگ بر میرزاجهانشاه ترکمان و میرزامیرانشاه بن سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان محمدبن امیر تیمور گورکان استیلا یافته تمامی بلاد عراقین و آذربایجان به او تعلق گرفت، وفور اخلاص و کثرت اعتقادی که به نسبت منتسبان سلسله صفوی داشت باعث آن شد که پرورده سرپرده عزت و کامگاری و مستوره^۱ تنق عصمت و نامداری مهدعلیا حلیمه بیگی آغا (۲۱) را، که دری بود از قطرات سحاب صلبش به وجود آمده، با سلطان حیدر در سلک ازدواج کشید و به وسیله این وصلت این عرایس ازدیاد جلال و اقبال سلطان را در کنار آمده دست در گردن مقصود در آورد و او را از آن بلقیس حمیده سیر سه پسر نیک اختر تولد نمود (۲۲). ارشد آن اولاد با اسعاد پادشاهی است که سبب بر تسوید این اوراق و تبیین احوال خجسته مآل او و فرزند دولتمند اوست.

ذکر ولادت پادشاه جلیل سلطان شاه اسمعیل.

از حکم متصف به قدم اول بی ابتدا «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ
لَا وَلَدًا» آن که بعد از انقضای مدتی، اسمعیل سیرتی از رحم عدم به کنار
وجود آورد تا از اثر مقدم مکرمش در فیافی عالم چشمه تربیت و عافیت پدید
آمده، مُتَعَطِّشَانِ قبایل اولاد آدم از فیض آن مشرب مسرت بخش سیراب
گرداند و از آفتاب اقبال بی زوالش ریاحین در بساتین امانی و آمال مربیان
حدایق غبرا شکفته گشته، بی وقایه‌ای عمر گرانمایه از مرغزار سپهر خضرا فدا
آورد.

ترتیب این مقدمات و تشبیب این مقالات توجیه ولادت مقترن به
سعادت پادشاهی است که چون مهاد زمین را از تشریف ذات میمنت قرین بر
هُوَ دَج چرخ برین ترجیح داد، مُرْضِعُهُ زمانه دست از تربیت مولود شرّ باز
داشته، خیر کثیر از مادر ایام تولد نمود و تا از تنگنای قوت به فضای فعل
آمده و از چهره وجود با جود حجاب بگشاد، صورت حق بر مَنْصَهُ ظهور
جلوه فرموده و پیکر بطلان از فُسُحَتْ جهان به موجب حکم نازل > وَ قُلْ جَاءَ

الْحَقُّ وَ زَحَقُ الْبَاطِلِ > معدوم گشت و نابود.

تفصیل تولد ملاصق به تشهدش آن که، بعد از تمکن نور منتج السرورش در رحم ستر عظمی حلیمه در آمده بود و روز بروز آن نور جهان افروز از عطیات مبداء فیاض تقویت پذیرفته به مرتبه‌ای رسید که کریمه نازله فتمثل لها بشراً سوياً و صف حال خلافت مآلش گردید، مشیت حضرت احدیت به میلاد مقرون به ارشادش تعلق گرفته، در ساعتی که منشاء سعادات دنیوی و اخروی و طرف میامن صوری و معنوی بود، اعنی در وقتی از اوقات روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنین و تسعین^۲ و ثمانمائ^۲ [۸۹۲ ق. / ۱۴۸۴ م.] آن نور مجسم از حوالی دل آن بلقیس شیم برون آمده، در حریم دیده جهان و جهانیان منزل گزید و صدای فحوای ما هذا بشراً ان هذا الا ملک کریم از شیفتگان جمال یوسف مثالش بی اختیار صادر گردید.

سیحان کریمی که از افق شاهی نیری در کمان آورد که متحرکان ربع مسکون، ذره سان، در پرتو رأفت و عاطفتش پرورش یافته و ارباب استعداد به امداد اقبالش اعلام جلال برافراختند و از معادن مواهب نامتناهی جوهری به وجود آورد که زیور افسر سلطنت به او تکمیل پذیرفته، خسروان عالی نهاد خاک اقدام خدامش را توتیای دیده دولت خویش ساختند.

نظم

ز برج خلافت مهی رخ نمود
که کردند اورا ملایک سجود
ز بحر کرم گشت درّی عیان
که شد زیور افسر خسروان

۱. نا: ندارد.

۲. نا: سبعین.

القصه، بعد از تقدیم لوازمات ولادت، یکی از منتسبان دودمان سیادت، آن مولود عاقبت محمود را در کنار سلطان حیدر نهاد و آن حضرت پس از دیدن نور دیده، زبان به حمدت و شکر بخشنده بی ضنّت گشوده مضمون

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ آدَا نمود.

نظم^۱

پی شکر این نعمت پایدار
که بودی وجودش جهان را مدار
به سجده فتاد و ز روی ادب
به مضمون این قول بگشاد لب

و چون نزد متفرّسان مهر از چهره اش «كالشمس الطالع من افق السماء» ظاهر و هویدا بود که عنقریب از فیضان غمام انعام ذوالجلال والاكرام دوحه اقبالش از حرارات آفات مصون خواهند بود و غنچه دولتش بر گلبن خلافت از نسایم عطیه ایزدیه مانند چشم بختش باز شده، قوت دماغ روزگار از شمایم آن خواهد فزود، آن سلطان صورت حیدر سیرت همگی همت بر تربیتش مصروف داشته، چند قابله زهرا لقای عفت و عصمت انتماء جهت ارضاع آن باعث اجتماع، تعیین نمود و او را به مزید اعزاز از دیگر فرزندان امتیاز داده، منصب ولایتعهدی را به نام نامی اش رقم فرمود.

اما چون مقدر اشیا «الَّذِي يَخْتَصُّ بِهِ الْبَقَاءُ وَلَا يُعْرَضُ عَلَيْهِ الْفَنَاءُ» تقدیر نکرده بود که آن حضرت؛ یعنی سلطان حیدر، اوقات جلالت آن بی وقت سازنده اهل ضلالت را ادراک نماید و اوان ارتفاع لوای آفتاب شعاع عظمتش را مشاهده فرماید، قبل از آن که آن شایسته تخت سلیمانی از مهد طفولیت به عهد جوانی قدم نهد، محوّل قضا او را از مسند بقا در محفه فنا

۱. یا: بیت.

خوابانید.

تفصیل این اجمال به معاونت توفیق پادشاه بی زوال، از تقدیر زبان قلم،
عنقریب محصل و میسر است - انه اشاب الاصغر و افنی الاکبر.

ذکر شهادت و انتقال سلطان حیدر از

این جهان محنت اثر به عالم دیگر.

سابقاً مذکور شد که سلطان حیدر جلالت آیین به انقیاد امر اُفْتَلُوا الْمُشْرَکِیْنَ هنگام اعانت توفیق موفق متعال و اجتماع اسباب حرب و قتال با کفار و اهل ضلال مقاتله و مجادله نموده، اجر غزا را ضمیمه اجور سایر عبادات می گرداند و بسیاری از تشنه لبان بوادی بطلان را به آب تیغ آتشبار از شراب حمیم سیراب ساخته در ظلّ یَحْمُوم شجره زَقُوم می نشاند.

غرض آن که از پی تمشیت همین امر جلیل القدر در اواخر ایام زندگانی به اکثری از سالکان طریق مسلمانی به جانب دربند شروان در حرکت آمد تا با کفاری که در آن طرف دربند متوطن اند، در جنگ بگشاید. و چون از مقر خویش چند منزل به سوی مقصد قطع فرمود، شروانشاه بن فرّخ یسار بن امیر خلیل الله، که در آن اوان شروانشاه بود، از نیت عزیمت آن حضرت آگاه گشته، به توهم آن که در وقت عبور سپاه منصور بر آن مملکت ضرری به رعایا و مردمش خواهد رسید، مسرعی نزد یعقوب میرزا - ولد حسن بیگ - که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود، فرستاده اعلام داد که: «سلطان حیدر اعلام کشورگیری

برافروخته، با لشکر ظفر اثر قزلباش متوجه شروان^۱ شد. یقین است که هرگاه او را فتح این بلده روزی گردد، خیال فتوح دیگر ممالک خواهد نمود و ممکن که از اثر این خیالات اختلالی به اساس شوکت نواب درگاه فلک التباس راه یابد. مناسب آن ولایق چنان می نماید که آن حضرت جمعی از شجعان آستان را به مدد این دولتخواه ارسال فرمایند تا به امداد و معاضدت آن جماعت در برابر مردم قزلباش درآمده، به استعمال سنان جانستان و گرزگران سدی میان ایشان و مقصود حایل گردانند و تیغ فرق شکاف از غلاف بیرون آورده به استعانتش سودای زیان نما را از سر ایشان برون افکند».

یعقوب میرزا پس از استماع و اذعان این مقدمات، سلیمان بیگ را - که از سرداران سپاهش بود - با چهار هزار سوار رزمجوی به امداد شروانشاه ارسال داشته، استمالت نامهای جهت مشارالیه مشتمل بر رخصت محاربه سلطان حیدر قلمی فرمود.

قبل از آن سلیمان بیگ به شروانشاه ملحق شود، سلطان حیدر از راهی که در جانب شمال شروان است به آن مملکت درآمده به طرف مساکن کفار در رفتار اسراع نمود. و در آن اثنا از مردم آن حدود هر کس تحفه اخلاص خود را بر سر راه آن دین پناه آورده و آن بضاعت را به موقف عرض می - رساند، مشمول عنایت آن حضرت شده، کیل امانی اش از حبوبات انعامات مملو می گردید.

چون حوالی تیمورقابی^(۲۳) معسکر جناب نقابت قبایی گشت، متوطنان آن بلده بنیاد بنای دیانت خود را سست ساخته، بنابر متانت حصار و اسباب بسیار، دروازه های آن قلعه آهنین را به سان ابواب سعادت دو جهانی بر روی

۱. نا: شروان شاه.

خویش بستند و بر شرفات بروج مقابله و مقاتله تمکن نموده، به انداختن تیر و سنگ، آبگینه ناموس و ننگ بشکستند.

سلطان حیدر بعد از مشاهده این صور، فتح قلعه را پیشنهاد همت ساخته، غازیان دلاور و دلاوران جلادت گستر را به محاصره و مخاربه امر کرد. و ایشان امثال امر عالی اش نموده، نقبچیان به کار خویش پرداختند و به قوت پنجه فولادصفت، که خاصیت سنگ آهن را داشت، یک برج از بروج تیمور قابو را منهدم ساختند.

مقارن این حال، یکی از سالکان طریق ارادت از عقب آمده، به عرض رسانید که: «سلیمان ترکمان به فرموده یعقوب سلطان با بسیاری از لشکر آذربایجان به شروانشاه پیوسته، به نیت کارزار آن دو سردار متوجه این دیاراند».

سلطان حیدر چون این خبر استماع فرمود، از ظاهر قلعه کوچ نموده به استقبال مخالفان در حرکت آمد و در نواحی تبرسران (۲۴) به شیرانشاه و سلیمان ترکمان رسیده، مانند ایشان به ترتیب صفوف مشغولی نمود و پس از تقدیم مقدمات حرب و جدال، آن فارس میدان جلالت، سمند دلدل رفتار در مضمار پیکار به جولان در آورد و روی سوی آسمان کرده در حین طلب صبر نزد ضرب و طعن دشمن و استدعای ثبات قدم هنگام حمله مبارزان مردافکن، به ادای فحوای کریمه ربنا افرغ علینا صبراً وَ ثَبَّتْ اَقْدَامَنَا اقدام نمود و رغبت صوفیان کثیر الاخلاص را در مصاف به مواعید اجور و دخول دارالسرور ازدیاد داده، در جنگ امر فرمود و ایشان به فرموده آن جناب عمل نموده، رایت مریخ شعاع نزاع برافراشتند و مجاهد روشن ضمیر شمشیر را در زاویه بدن دشمن به کاوش مشغول داشتند.

و از آن جانب نیز اهل خلاف، تیغ کین از غلاف برون آورده،

ستوران در میدان نبرد برانگیختند و رشته زندگانی جمعی از سلسله مقبولان درگاه سبحانی را از هم گسیختند. و در آن روز هلاکت اندوز آن مقتبس انوار شجاعت - حیدر صفدر - به نفس گرامی مباشر امر قتال شده، با جمعی از مجاهدان دین بر صف اعدا حمله نمود و از جدار اجسام > آن قوم ناتمام ابواب (ی) جهت خروج ارواح محبوسه ایشان مفتوح فرمود.^۱ <

در آن حال، سلیمان ترکمان با آن سلطان حیدرتوان، در مقام محاربه درآمده، ولی به ضرب نیزه‌ای پرستیزه و قوت دست ایزد پرستش از پشت زین بر روی زمین افتاد. آن حضرت چون در جنود سعادت ورود و العافین عن الناس از زمره سرداران بود، در آن وقت به دست عفو آن از پا افتاده را از خاک برداشته، به جان امان داد. صوفیان [ی] که با آن جناب همعنان بودند، جرأت کرده از سبب آن عفو سؤال نمودند. جواب چنان است که: «مقدر چنان است که چند روزی دیگر او در معرکه پر آشوب دنیا مرکب نفس را در میدان طلب مقاصد راند، بنابراین در پناه سپر عفو مصون ماند. و مقرر آن که در این مصاف، فارس روح من از ستور بدن جدا گشته، تردد مضمار جهان ناپایدار را ترک نماید».

و آن گاه، کثرت دیگر بر صف دشمنان حمله کرده بسیاری از آن قوم بی باک را بر خاک هلاک افکند و نزدیک به آن رسید که از برق جهان تیغ آتشفشان آن نیر امن و امان، خرمن جمعیت شیروانشاه و سلیمان ترکمان احتراق یابد، ناگاه تیری از شست تقدیر برون آمده، به آب پیکان جان ستان نایره شجاعتش را فرو نشانند. و آن حضرت در صفوف شهداء را افتد، مصیبت زده زمانه در واقعه اشک خونین از دیده فشاند.

صوفیان صافی طوئیت و غازیان پاک نیت را از وقوع آن قصه

۱. نا: > آن قوم ناتمام ایشان فتح فرمود < .

پای ثبات از جارفته، وادی فرار اختیار نمودند. شیروانشاه و سلیمان ترکمان به وصال شاهد نصرت فرحناک گشته، قاصدی از پی ایصال این خبر بهجت اثر به تبریز ارسال داشتند. و جسد مطهر حیدر را بعد از تجهیز و تکفین و رعایت سنن سیدالمرسلین در موضع تبرسزان مدفون ساخته، رایت مراجعت به سوی مقر خویش برافراشتند. (۲۵)

گفتار در محبوس شدن خسرو سلیمان مکان

با برادران به حکم بعضی از معاندان

موجد بشر و تقدیرکننده خیر و شر، استعداد ارتقاء به درجات علیه و مناسبت فوز به مدارج سنیّه در جبلت صاحب دولتی که نهد، در مبادی احوال و را در مقاعد شداید و محال احوال باز دارد تا بموعدهٔ *فَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا*، *إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* از عقب آن مکاره مقام رخوت و منزل اطمینان دل به وی کرامت کرده، مسند جلال را از جلوس همایونش قدر بیفزاید. و این انقلاب احوال، انبیا را - که برگزیدگان خالق البرایاوند - به وقوع پیوسته؛ چه، حضرت اسمعیل - *عَلَى نَبِينَا وَ عَلَيْهِ السَّلَام* - تا در وادی غیرذی زرع محروم از زلال وصال پدر به سر نبرد، مزرعهٔ جلالتش از چشمهٔ عطیهٔ الهی آب نخورد، و یوسف صدیق تا از قصد اخوان در چاه کنعان منزل نگزید، به استعانت قافلهٔ عواطف برانگیزندهٔ لطایف برسریر مصر عزّت نگردید. و نور حدقهٔ *زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَفَعِيَ* - *> عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ إِثْمَاهَا* - تا از حضور بی قصور تنگنای ظلمت نمای غار ثو^۱ مانند سواد دیده ظرف نور نساخت، در ساحت پرحرارت محاربهٔ بینب^۲ سیم گمراهان ذوی الاقتدار از شعلهٔ تیغ آشبارش

۱. یا: ندارد.

نگداخت. پس هر نعمتی مسبوق به نعمتی و هر منحتی مصدر به محنتی است. و ظاهراً حکمت حکیم مطلق در این تصدیق و سبق آن است که عظم قدر نعمت خویش را بر منعم علیه باز نماید و غنچه دل مجوسان زندان احزان را به نسایم آمال بگشاید.

نظیر این عقبات مسالک سلف، عقبه‌ایست که در بدایت سلوک طریق زندگانی حضرت شاه فردوس مکانی را پیش آمد. بیانش آن که: بعد از شهادت سلطان حیدر و انتقالش به عالم دیگر، منتسبان سلسله صفویه از فئه صوفیه و غیرهم در خطه اردبیل جمع آمده، چون شاه نیک اختر در صفر سن بود، دست بیعت به برادر کلانترش سلطان علی پادشاه دادند و او را به جای پدر عالی گهر بر سجاده هدایت نشانده، ابواب خیر به روی اهل سلوک و سیر بگشادند.

و این خبر بهجت اثر در اقطار امصار انتشار یافته، از وابستگان سلسله مذکوره، آن کس را که توفیق رفیق گشت از مقر و مسکن خویش به درگاه سلطان علی پادشاه آمده، پس از سودن جبین نیازمندی به خاک آستان حیدری، به زبان حال مضمون این مقال ادا نمود:

هر چند به پاگذاری ام رشته [ای] دراز

چون رشته به دست تست، می آیم باز

و یعقوب میرزا بر این جمعیت مطلع گشته، به توهم آن که اولاد سلطان حیدر به خیال خون پدر، مخالفتش را وجه همت سازند، یکی از امرای خود را با جمع کثیری به جانب اردبیل گسیل نمود تا سلطان علی پادشاه را با حضرت شاه و برادر دیگر و والده بلقیس سیرایشان - حلیمه بیگی آغا - گرفته، به شیراز برد و به حاکم آن ملک، ملک منصور بیگ پرناک، سپارد. و

آن سرداران این خدمت به تقدیم رسانیده، منصور بیگ پرناک بی باک ایشان را در حصار اصطخر (۲۶) مقید ساخت و حدیث شرارت نفس خویش را در السنه و افواه مردم آگاه انداخت. (۲۷) هر چند بعضی از محرمان دولتخواه به یعقوب میرزا عرضه داشتند که: «تبعید آن صدرنشینان مجالس اطلاق، مناسب دولت فرمانفرمای عرصه آفاق نیست». مفید نیفتاد، بل سوء عقیده اش زیاده گشته، در تنقیص ایشان مبالغه نمود.

چون بروج قلعه مذکور از تنویر ذات گرامی آن ظل سبحانی رشک فزای بروج آسمانی گشت، مبشر غیب به این بشارت او را مسرت داد که اگر یک چند محبسی، مصرع: «تنگ تر از دل عشاق تو را منزل شد» دلتنگ مباش، که عنقریب به عنایت قریب مجیب، ساحت با وسعت ربع مسکون در جنب کوکب همایونت از این منزل حقیرتر خواهد نمود و اگر مضیقی مانند قلوب نیازمندان مشتاق از ذات شریف تو شرف حاصل نمود، به ناخن اندوه سینه مخراش که بالاخره دست قدرت حضرت عزت، ابواب سلطنت فسحت جهان بوقلمون به رویت خواهد گشود.

شعر

اگر چند روزی سپهر دورنگ

کند منزل عیش را بر تو تنگ

مخور غم، که آخر به قصر مرام

نشینی و گردد جهانت به کام

القصد آن حضرت مدت مدید با والده و برادران در آن حصار گرفتار بود و صورت فرج که عین فرح است روی ننمود، تا وقتی که اراده منتقم جبار و مشیت نجات دهنده محبوسان گرفتار، به ویرانی حصن دولت و تخریب قلعه سلطنت یعقوب سلطان تعلق گرفت و در زمستان سنه ست و

گفتار در اسباب نجات آن خسرو

پسندیده صفات از قید حبس

چون عنایت بی غایت حضرت حمید مجید الذی فال فی حقه: یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید مقتضی آن بود که احوال خجسته مآل شاه با تمکین و برادران دولت قرین به مورد کرمه و تُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ آيَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ مشابه باشد، یک چند او را در محبس قلعه مذکور مقید داشته، ضعیفی بر احوال او و اتباعش طاری گرداند، آن گاه مطلق العنان ساخته بر سمند خوش خرام مرام و انتقام نشاندد.

اما از اسباب اطلاق آن سرور آفاق و برادران با استحقاقش، اول انتقال یعقوب سلطان بود از جهان گذران، دیگر خروج کردن رستم بیگ - ولد مقصود بیگ بن حسن بیگ که برادرزاده مهدعلیا حلیمه بیگی آغا می شد - بر بایسنغر میرزا. یعقوب بیگ که بعد از فوت پدر به امداد صوفی خلیل و امرای موصول و پرناک بر تخت سلطنت عراق و آذربایجان تمکن یافت، در این خروج رستم بیگ ملک تبریز و بعضی از بلاد آذربایجان را در تصرف خویش در آورد. دیگر، هیجان غبار نقار میان شروانشاه و رستم بیگ است. تفصیل این اجمال آن که: چون شروانشاه بر نزاع و غلبه رستم بیگ بر

بایسنغر میرزا - که دامادش بود - مطلع گشت، لشکری به وی داده او را به انتزاع مملکت موروثی از دست رستم بیگ ترغیب نمود. و رستم بیگ بعد از حضور بر این امداد و ترغیب، صلاح دولت خویش در آن دید که حضرت شاه سکندر نشان را با برادران، از محبس قلعه اصطخر برون آورده، مصحوب آیه سلطان به جانب شیروان فرستد تا طایفه صوفیه و منتسبان خاندان صفویه تیغ نزاع از نیام انتقام کشیده، روز دولت شیروانشاه و میرزابایسنغر را به شام نسبت نکبت تبدیل دهند، و این جرأت موجب آن گردد که فرمانفرمایی ممالک عراقین و آذربایجان به او قرار یابد. لاجرم از پی این اندیشه یکی از معتمدان را به اصطخر ارسال داشته، آن درای بُرُوج خلافت را به تبریز طلبید و پس از وصول ایشان را به خلع فاخره و نقود وافره امداد نموده، مصلحت مذکور را از ایشان التماس نموده و ایشان ملتمس او را مبذول داشته، به تهیه اسباب سفر شیروان مشغول شدند.

چون خبر اطلاق و یراق آن مشاهیر آفاق به اقطار امطار هر دیار رسید، بسیاری از سالکان طریق اخلاص مرتضوی و باریافتگان حریم اختصاص صفوی در ظل رایت فتح آیت سلطان علی پادشاه - که برادر کلانتر بود - جمع آمدند. آن حضرت به مرافقت آیه سلطان متوجه مقاتله و مقابله میرزابایسنغر شده، چون به معبر آب گر رسیدند سیاهی سپاه مخالف از آن طرف آب پدیدار گشت. هر دو لشکر کنار آب رامعسکر ساخته به توره و چپر یکدیگر را از شریرتیر حراست می نمودند. هر روز در کنار آن آب آتش جنگ بالا گرفته، قریب به انطفاء شعله نایره مهرنیران اثر کین آن دو گروه تسکین می پذیرفت.

چون روزی چند حال بر این منوال بگذشت و از آن دو طایفه هیچ یک مغلوب نگشت، میرزا بایسنغر بی سبب ظاهری به جانب شیروان مراجعت

نموده، آیه سلطان در ملازمت سلطان علی پادشاه^۱ روی توجه به سوی تبریز آورد.

چون رستم بیگ را رعایت جوانب اولاد علی بن ابی طالب - علیه السلام - حمایت نموده از جانب مخالفان کوتاه اندیش و معاندان بدکیش فراغ بال حاصل شد، حضرت شاه دین پناه را با برادران خیرخواه، مانند: سلطان علی پادشاه^۱ و سیدابراهیم، رخصت داد تا به اردبیل رفته چراغ دودمان صفوی را، که چند روزی بنابه اهتزاز تندباد بیداد دشمنان بداعتقاد منطقی گشته بود، افروخته، طالبان اقتباس انوار فیض آن خاندان را به مطلوب رسانند.

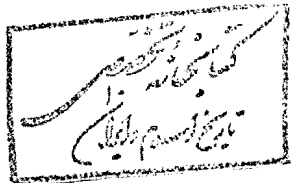
و آن صاحب دولتان بعد از طی منازل و قطع مراحل، چون به قرب مقصد رسیدند از ارباب اعتقاد و اهل رشد و رشاد بسیاری مواکب کواکب مراتب ایشان را استقبال کرده، به تقبیل انامل فیاض ایشان مستفیض شدند. و پس از استقرار آن رافعان ظلام انکار در وطن مألوف و مسکن معروف، هرکس را به آن سلسله ربطی بود، از حضار و مقیمان امصار، اندیشه حصول سعادات دنیوی و اخروی هادی اش گشته، به آستان سعادت نشان ایشان شتافت و به اندک زمانی خلق کثیر پروانه سان در گرد آن شموع مجامع > امن و امان^۲ جمع آمده، انوار این جمعیت به اقطار هر دیار پرتوانداخت.

و اثر این روشنایی به زاویه ضمیر رستم بیگ رسیده، توهّم نمود که از این جمعیت، پریشانی به مملکتش راه یابد، بناء علی هذا یکی از معتمدان را به اردبیل فرستاد تا حضرت شاه را با برادران به اردویش آورد. ایشان بالضروره امثال امرش نموده متوجه اردو گشتند.

۱. نا: سلطان علی شاه.

۲. نا: > امن و امن < .

بعد از رسیدن به مقصد، رستم بیگ چند کس از ملازمان را
تعیین کرد که آن نور دیدهٔ عالم و عالمیان را با اخوان به چشم نگاه داشته، از
طایفهٔ صوفیه و قزلباش کسی را پیرامون ایشان نگذارند.



گفتار در شهادت سلطان علی پادشاه

به تحریک رستم بیگ حال تباه.^۱

در آن اوقات که آن حضرت در اردوی رستم بیگ تشریف داشتند، هر روز جمع کثیری از مریدان پاک اعتقاد و معتمدان خجسته نهاد به ملازمت آمده، ندورات و تحف به آن اخلاف شاه نجف می آوردند. و چون حکم نبود که در خدمت مخدوم زاده‌ها بسر برند، بعد از سودن رخ نیاز به خاک عبودیت، به جانب مساکن و اماکن خویش توجه می نمودند. بالاخره رستم بیگ از آمد و شد آن جماعت توهم کرده، در وقتی که از قشلاق خوی متوجه ییلاق بود، قصد نمود که به تیغ ظلم قطع صلّه رحم کرده، سلطان علی پادشاه را که آسن برادر بود، شهید سازد و از جاده سعادت منحرف گشته، خود را در عقبه شقاوت اندازد.

یکی از محبان خاندان مرتضوی از این قصد خبر یافته، در حال کیفیت را به عرض سلطان علی پادشاه رسانید. و آن حضرت در شبی که از روز حیات و اوقات نجات خبر می داد، حضرت شاه واجب التکریم سیدابراهیم را مصحوب خود گردانیده، از اردوی رستم بیگ برون فرموده تا خطه اردبیل ۱. نا: عنوان فصل را ندارد.

اصلاً توقف ننمود و فیء صوفیه و فرقه ناجیه از مریدان وفاکیش و مخلصان خیراندیش همه در گرد سلطان علی پادشاه و حضرت شاه دین پناه جمعیت کرده، مستعد قتال و جدال گشتند.

رستم بیگ چون از فرار آن نتایج حیدر کرار آگاه شد، آیه سلطان را با فوج [ی] از شجعان از عقب ایشان ارسال داشت. آیه سلطان جیه جنگ پوشیده، به سرعت تمام به طرف اردبیل در حرکت آمد و در روزی که نزدیک به آن بلده رسید، بر سلطان علی پادشاه منکشف شد که اراده تقدیرکننده ممات و حیات متعلق به آن است که آن حضرت از تیغ زهرآلود و تیزدم رستم بیگ شهد شهادت چشد و رخت هستی از این سرای فانی به منزل عالم جاودانی کشد.

بعد از انقضای مدّت مدید، ظلام طغیان معاندان دین و ظلمت استیلای دشمنان اولاد امجاد رسول رب العالمین، از اشعه آسته و لمعات سیوف حضرت شاه عالم پناه ارتفاع یافته، عرصه گیتی از فروغ ماهجه رایت نصرت آیتش به سان فُسْحَت سپهر منور خواهد گردید.

بیت

چشم داریم از آن شمع سعادت پیوند

که جهان را بدهد روشنی از سرنو

لاجرم امرای صوفی را طلب کرده از وقوع این دو امر خبر داد و تاج و دستار خویش را از سر برداشته، بر فرق همایون آن حضرت نهاد.

و همان ساعت مقدمه لشکر آیه سلطان ظاهر گشته، آن سلطان صورت علی سیرت صلاح جنگ پوشیده بر سمند مقاتله نشسته، > با مخالفان محاربه می نمود< تا وقتی که فارس کثیرالفتوحش از مرکب بدن

جدا گردید. بعد از وقوع این قصه پر غصه و مراجعت معاندان، حضرت شاه متعالی مکان در ممالک محروسه رستم بیگ مصلحت توقف ندیده با امرای صوفی، مانند: حسن بیگ لله، خادم بیگ > و دادا بیگ^۲ < در این باب مشورت فرموده. رأی همگنان بر رفتن به جانب گیلان قرار یافت و آن حضرت به مرافقت برادر کلانتر خود - سیدابراهیم - و امراء مستشار و قرب دویست کس از مریدان اخلاص شعار، سفر آن ولایت اختیار نمود.

چون قریب به لاهیجان رسید، حاکم آن سرزمین میرزا علی [کیا]، که از سایر سلاطین گیلان به علو شأن و کثرت تیغ و اقران امتیاز داشت، به استقبال موکب خلافت مآل آن مظهر اقبال برون آمده، بعد از تقدیم مراسم تعظیم و تکریمی که شیوه اهل کرم است، حدیث خیر مقدم بر زبان آورده، آن حضرت را به معموره آن ولایت در آورد و منازل بهجت فرا از ممر عذوبت ماء و لطافت هوا جهت سکون آن فردوس مکان و متعلقان و ملازمین تعیین نموده، خوان ضیافت بگسترد و ابواب تنعم بر روی مهمانان عزیز گشوده، قدوم شریف ایشان را مغتنم شمرد.

بعد از چند ماه، سیدابراهیم را سودای وطن در سر پیداگشته، تاج دوازده ترک حیدری (۲۸) را، که کسوت منتسبان آن خاندان بود، از سر برداشت و طاقیه‌ای را که شعار تراکمه آق قویونلو می‌نمود، بر فرق نهاده رایت توجه به جانب اردبیل برافراشت.

اما حضرت شاه باوقار تا زمانی که از مشیر غیب اشارت فتح امصار و نصرت بر دشمنان بد کردار نیافت از خطه لاهیجان در حرکت نیامد و پس از حرکت از آن ولایت، به جانب آذربایجان شتافته به استعانت مقالید تأیید کریم ودود ابواب کشور گشایی مفتوح فرمود؛ چنانچه تفصیل این حکایات را عنقریب، زبان قلم تقریر خواهد نمود - إِنَّ وَجْدَ التَّوْفِيقِ مِنَ الْمَوْفِقِ الْمَغْبُودِ.

گفتار در داعیه پادشاه خالص النیة بر سریر

سلطنت و کشورستانی و مسند خلافت و جهانبانی.

موفق امور و کاشف مافی الصدور مناسبت امری که در فطرت صاحب فطنتی ابداع نماید، همگی همتش را بر اظهار آن امر مصروف فرماید و به موجب «الأمور مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا» تا آن وقتی که از پی ظهورش مقدر گشته در نرسد، خدنگ همت به هدف مقصود کارگر ننماید.

غرض از ایراد آن مقدمات آن که: چون در جَبَلَت بی علت شاه عالم پناه مناسبت کشورستانی و جهان ستانی مأخوذ بود، همواره خاطر دریامقاطرش متوجه آن بود که تیغ جهانگیری از غلاف برون آورده خس هستی معاندان ناکس را از شعله جانسوزش احتراق نماید و زوی زمین را با آب آتش نشانش از لوٹ وجود مخالفان ناپاک پاک فرماید، اما صغرسن و قلت غازیان محسن - که هر یک دلیلی بود بر عدم تحقق آن متوجه الیه - خاطر عاطرش را در قوت نگاه می داشت و از آن تنگنا به فضای فعل نمی - گذاشت، تا آن که بعد از انقضای مدّت مدید، که آن پادشاه صاحب تأیید در ولایت < جنت نشان ^۱ > لاهیجان اوقات گذرانید^(۲۹) به هدایت هادی غیب و

۱. نا: ندارد.

دلالت دال لاریب، رأی صواب نمایش اقتضای آن نمود که از زوایای غربت برون آمده، به جانب اردبیل توجه نماید و از شرف زیارت مراقد آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار، شرف ذاتی را زیاده فرماید و بعد از وصول به آن خطه مبارکه و استمداد از ارواح مطهر آن اعزه، بر سمند کشورگشایی نشسته، دمار از روزگار دشمنان ضلالت شعار برآورد.

پس این اندیشه را با جمع [ی] از غازیان اخلاص پیشه در میان نهادند. ایشان نیز از انفاس طیبه اش استشمام نمودند که این مقدمات مستند بر الهام غیبی و تلقین لاریبی است، لاجرم:

بیت

کمری بر میان جان بستند

جان کمروار بر میان بستند

> و به زبان حال این مضمون ادا نمودند که:

بیت

آن شاه که شادند جهانی به غم او

هر جا که خرامد سر ما و قدم او^۱ <

و پس از تصمیم عزیمت و اتفاق رأیها بر آن نیت، آن حضرت یکی از مخصوصان را جهت استشاره در امر مذکور و استجازه، نزد میرزا علی اکبر کیا ارسال داشت.

جناب مشارالیه از محض دولخواهی به وسیله آن معتمد عرض نمود که: «اگر چند روز دیگر این عزیمت در حَیْز قوْت توقف نماید آنسب است، زیرا که اعداء به وفور انصار و اعوان استظهار تمام دارند و نواب چون

صغیر السن و قلیل التبع هستند، ممکن که تاب مقاومت آن جماعت نیاورند». غافل از آن که، پروردگار اجل عظم معنوی به عالی شأنی که کرامت کند، حقر صوری را ذریعۀ استحقارش نتوان داشت و عزیز کننده ارباب دول، رفیع مکانی را که به میامن واللّٰهُ یُوْتِدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَّشَاءُ مؤید گرداند، به دستیاری قلت اتباع، رایت استدلال بر مغلوبیتش کی توان افراشت؟ اما چون آن قدوۀ اولاد علی بن ابی طالب متأدّب به آداب آباء عالی جناب بود و از مقتضیات ادب شنیدن نصایح ارباب حسب است، چند روز دیگر در همان مکان توقف فرموده، آن گاه به نفس نفیس با حاکم لاهیجان ملاقات نموده و جهت طلب رخصت مقدمات ملزمه ادا فرمود.

میرزا علی اکبر کیا چون دانست که آن حضرت در این عزیمت مصر است و به کلمات نصیحت آمیز وی متقاعد نمی گردد، بالضروره به رفتنش رضاداده، هنگام برون آمدن پادشاه زمن از آن انجمن موکب همایونش را مشایعت نمود. (۳۰) آن گاه آن حضرت اتباع را دواع کرده به مقرّ خویش توجه فرمود.

چون موضع ارجوان از بلوک سناره، که داخل ملحقات همان ولایت است، از نزول آن منور سبعة سیاره مانند سپهر پرستاره گردید، شدّت برودت هوا از اقتضای فصل شتا به مرتبهای رسید که سیارات زمین به سان ثوابت آسمان در بروج ثبات سکون اختیار نمودند و مسافران کثیرالسیر بر حرارت را در اثنای سفر فسردهگی عارض گشته در منزل اقامت نزول فرمودند. بنابراین خسرو آفاق هم در آن منزل قشلاق کرده زمستان را بگذرانید و در وقتی که شاه سماوی مراحل شتوی را طی کرده، منزل ربیعی شرف طبیعی از تشریف ذات گرمی اش حاصل نمود، به صوب اردبیل در حرکت آمده، به هدایت عنایت ملک قدیر و به مرافقت بخت جوان و ارشاد تدبیر پیر، به وطن مألوف و مولد معروف رسید.

نخست، روی نیاز به مرقد لایق به مسجد حضرت شیخ صفی الدین -
 قُدّس سِرّه العزیز - برده بعد از رعایت مراسم زیارت، به زبان خضوع، طلوع
 نیر اقبال و غروب کوکب طفیان اهل ظلال را سنّوال نموده، متکلم حال
 فرخنده مآلش روحانیت صفویه را به مضامین این مطالب مخاطب ساخت که:

شعر

ایا زبده آل شاه نجف
 ایا منبع عزّو بحر شرف
 به درگاهت آورده ام روی زرد
 که لطفم نمایی به وقت نبرد
 طلب کن ز بخشنده بی نیاز
 که سازد مرا در جهان سرفراز
 کند خلعت داوری در برم
 نهد افسر سروری بر سرم
 عدورا، که داند مرا بس حقیر
 گرم دستگیری، کنم دستگیر

و همچنین مقابر سایر آباء خود را زیارت کرده، در تحصیل مقاصد معهود از
 ارواح طیبه ایشان استمداد فرمود. آن گاه به منزل شریف > تشریف ارزانی
 داشته < به نوازش و پرستش جمعی از مریدان و مخلصان، که در آن خطه
 اقامت داشتند و به سبب کثرت عیال و محافظت اموال رایت ملازمت در سفر
 نمی افراشتند، مشغولی نموده از اقوام ایشان معلوم فرمودند که علی بیگ
 چاکرلو - حاکم اردبیل - به وفور لشکر و امداد میرزا محمد تالش به غایت
 قوی و مستظهر است، بنابر آن دغدغه سفر در دل انورش پیدا گشته، به

احضار عبدی بیگ تواچی (۳۱) و حسین بیگ الله و خلیفه الخلقا (۳۲) و غیرهم از ملازمان سده سدره انما حکم فرود و ایشان به درگاه گردون اشتباه جمع آمده، در خلوت خاص بار یافتند. آن حضرت در اختیار سفر و حضر با امرا مطارحه نموده، همگنان جانب سفر را > که مختار اولاد حیدر کرار بودا < ترجیح دادند.

بعد از اتفاق ارباب وفاق، قرعه مشورت در میان انداخت که: «به کدام طرف از اطراف عالم علم توجه توان افراخت؟» آن جماعت به زبان ادب گفتند که: «به هر طرف رأی صواب نمای شاهی اقتضا نماید، به صواب اقرب خواهد بود و صور فتوحات صوری و معنوی نقاب از چهره مستطاب خواهد گشود». آن حضرت تأمل نموده، فرمودند: «لایق دولت پایدار آن است که اعلاء اعلام دین خاتم النبیین را مُفْتَحِ کشورگشایی ساخته، به طرف گرجستان توجه نمایم و به نیروی بازوی شرع نبوی صخره ذوات کفره را از جاده گیتی برداشته در سنگستان عدم افکندیم». > معتمدان مستشار و مقربان مختار، همه این اندیشه را پسندیده^۲، گفتند: «این امر منتج فواید عظمی و مورث سعادات دنیا و عقبی است، لیکن مناسب آن است که روزی چند در حیز قوت توقف نماید که قاصدان و مسرعان به اطراف بلاد فرستاده، ارباب ارادت و طالبان سعادت را از جهاد و محاربه با اهل فساد > آگاه گردانند، تا ایشان یراق نموده به زودی به اردوی همایون ملحق شوند^۳ < چه، از غازیان دلاور زیاده از سیصد نفر در موکب ظفرآثر حاضر نیستند».

این تدبیر مقبول پادشاه کشورگیر افتاده، در حال کسان از پی این مهم

۱. نا: > که مختار آن سرور بود < .

۲. نا: > مستشاران معتمد این اندیشه را پسندیده < .

۳. نا: > آگاه گردانند، یقین که بسیاری از آن قوم به اردوی عالی ملحق خواهند شد

به اقطار ولایات عراق و آذربایجان^۱ فرستاده شد. و آن حضرت در ساعت سعادت اثر در حرکت آمده به طرف قراباق و گوگجه دنکیز نهضت فرمود. در اثنای راه به عرض رسید که یکی از نبایر میرزا جهانشاه، موسوم به سلطان حسین بارانی، با جمعی از سالکان طریق پریشانی در نواحی گوگجه دنکیز مقیم گشته به انگیز فتنه و فساد و تسخیر امصار و بلاد داعیه دارد که برسند مراد نشیند. حضرت شاه کشورگشای با امرای صایب رأی و تدبیر در دفع طغیان و رفع هیجان غبار بطلان او قرعۀ مشورت در میان انداخت. قبل از انتهای مجلس یکی از حجاب بارگاه فلک جناب، معروض داشت که: «از نزد سلطان حسین ایلچی آمده، اگر حکم عالی شرف نفاذ یابد تقبیل بساط خلافت مناط، استسعاد یابد». و آن قدوة اولاد بتول به احضار رسول حکم نموده، مقربان عتبه سپهر مرتبه حسب الفرموده او را به مجلس اشرف اعلی در آورد [ند].

و ایلچی پس از نهادن جبین اخلاص به خاک نیاز وادای مراسم دعاگویی، به زبان اختصار و ایجاز، نامه [ای] که از نزد سلطان حسین بارانی آورده بود به وسیله بعضی از مُستَریحان ظلّ سبحانی گذرانیید. مضمون نامه آن که: «لطف نموده، آن حضرت به این جانب تشریف آورند تا بنده کمر عبودیت بر میان بسته و رشته وفاق از مخالفان پادشاه با استحقاق بگسسته رابطه یکجتهی و دولتخواهی به نسبت نواب شاهی استحکام تام داده شود».

خسرو آفاق از روایح اظهار باوفاقش، که با شمایم نفاق آمیخته بود، استشمام فرمود که این سخنان به سان بنیان طغیان از اصل و بنیاد بویی ندارد. در جواب مکتوبش معذرت مرغوب نوشته، قاصد را رخصت انصراف ارزانی داشت و رایت توقف چند روزی در همان منزل افراشت.

سلطان حسین چون دانست که اقبال آن مرجع جاه و جلال مانع است او را از آن به جانب مرحله اوبار^۱ توجه نماید، با فوجی از معتمدان وفاکیش از مقر خویش بیرون آمده، به درگاه سلاطین پناه شتافت و بعد از بوسیدن زمین نیاز به لب ادب دعای دوام دولت خلف شاه نجف، عرضه داشت که: «اگر مقام این مستهام از میامن پادشاه گردون غلام میمنت حاصل نماید، بی شبهه نوبت دیگر قوم قراقویلوک برمدارج جلال فایز گشته مراتب سبیه ایشان را روزی گردد».

آن حضرت به اقتضای حکمت و رعایت مصلحت، ملتشش را مبذول داشته به چترداری سحاب حفظه سبحانی به جانب معسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود.

در خلال این احوال از صوفیان اخلاص شعار و غازیان جلادت آثار که جهت احضار ایشان قاصدان به اقطار امصار رفته بودند، فوج فوج به اردوی کیهان پوی ملحق می شدند و روی اخلاص به آستان ظفر اختصاص نهاده، به اصناف اعطاف و نوازش قویدل و مستظهر می گشتند؛ چنانچه در حین توجه موکب پرزیب و زین به جانب مسکن سلطان حسین هزارو پانصد پیاده و سوار در پای علم نصرت آثار مجتمع گشته بودند.

چون حوالی اردوی سلطان حسین بارانی از قطرات ذوات ملازمان ظل یزدانی مانند گلزار مشتمل بر ریاحین و ازهار گردید، رأی عالم آرای خسرو با تأیید نپسندید که موافقان خوش اعتقاد با منافقان پرفتنه و فساد امتزاج یابند. فرمان داد که عساکر حضرت مآثر موضعی را که از مسکن اتباع سلطان حسین انفصال داشته باشد مضرب خیام میمنت انتظام گردانند. ایشان امثال حکم قضا جریان کرده جای مناسب محل نزول اجلال اردوی پادشاه صاحب کمال گردید.

آن حضرت چند روزی در قرب جوار سلطان حسین بارانی به سر برده، مجدداً دریافت که از قطرات باران مودّت صوری اش به جز خار عداوت معنوی در اراضی آمال نمی‌روید و گلی که از رشحات سحاب موافقت ظاهری اش شکفته گردد، آن را غیر از مستنشق رایحه معادات سادات کسی دیگر نمی‌بوید، لاجرم از آن منزل عازم کوچ گشته. سلطان حسین از عزیمت آن نیر سپهر مکرمت آگاه شد امرای عالی شأن را طلب داشته گفت که: «مفارقت نواب والاجنباب از احباب از طریق مناسبت دور است و مواصلت خدام عالی مقام به معاندان این مستهام از شاهد مرام مهجور. انسب آنکه حضرت شاه از این دولتخواه جدایی اختیار نفرمایند تا بنده به امداد و معاضدت آن حضرت، اساس دولت دشمنان عتبه فلک التباس را به خاک نکبت برابر سازد و هنگام اشتعال نایره قتال از اهتزاز نسایم جرأت طینت مغشوش ایشان را در بوتۀ گیسو دار بگدازد».

امرا چون کذبش را در این دعوی و غرضش را از این استدعا معلوم داشتند در جواب سخنانش مقدمات القا نمودند که مشعر بود به آن که: «(من بعد توقف پادشاه نصرت شعار در آن دیار از جمله محالات است و صرف اوقات میمنت سمات در آن ولادت از قبیل ممتنع)».

سلطان حسین پس از استماع این مقالات مشعر به شین، امرا را رخصت داده با خود قرارداد که به وقت وجدان فرصت، نیر اوج خلافت را در حضيض حبس از تربیت ذرات کاینات باز دارد و شهسوار مضمار اطلاق را در مضیق تقید نگاه داشته در فسحت آفاق به جلوه نگذارد.

هیاهات! هیاهات! مقیم مرکز خاک را آن قدرت کجاست که سیاره افلاک را زبون کرده در برج توقف فرماید؟ و مفلس عدیم الاستمداد را استطاعت آن کی است که دُر شاهوار را به دست آورده در درجی مخزون نماید؟

القصه، از پی حصول این مطلوب، صحبتی بس مرغوب طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان درگاه التماس نمود که آن صحبت را از میامن ذوات گرامی زینت جنت بخشند. آن حضرت چون بر باعث بزم اطلاع یافته بود، تمارض فرموده بر فراش استراحت خود را با زحمت هماغوش باز نمود و حسین بیگ لله را نزد خویش نگاه داشته، عبدی بیگ و خلفا بیگ را به مجلس سلطان حسین فرستاد.

ایشان عرض مرض را که عارض ذات همایونش نبود عذر ناآوردنش گفته، به صحبت نشستند. سلطان حسین آن عذر بلاوقوع را مسموع داشته، با امرا به تجرّع جام مسرّت انجام، مشغولی نمود. چون صحبت نزدیک به اتمام رسید، امرا از وی رخصت یافته به مجلس عالی آمدند و آنچه در صحبت گذشته بود، از اقوال و افعال، همه را به موقف عرض رسانیدند.

آن حضرت مصلحت در آن دید که بی شعور و حضور سلطان حسین از آن موضع کوچ کرده منزل چخورسعد (۳۳) ربایت الشرف کوکب سعد خلافت گردانند، بنابراین در وقتی که خسرو خاوری از مرحله سپهر برین نهضت نموده فضای بسیط زمین را از مهاجرت خویش ظلمانی ساخت و فلک شموع و مشاعل انجم تابان گشته مُکَيِّفِ مَنام از کمال گیرایی حریفان بزم دانایی بر بستر بی شعوری انداخت، حکم جهانمطاع آفتاب شعاع به صدور پیوست که اهالی اردو منازل خویش را از مشاعل و ایقاد نوایر به سان بروج فلک دایر نورانی ساخته در تهیه اسباب کوچ مشغولی نمایند. همگنان امثال حکم واجب الاذعان نموده و چراغها و آتشنا را فروزان گذاشته، در رکاب دولت انتساب پادشاه کامیاب به صوب مقصد در حرکت آمدند.

در آن شب ظلمانی بر سلطان حسین بارانی و اتباع، بنابر کثرت شعاع، روشن نشد که آن شمع بزم سلطنت از آن منزل نهضت نموده، اما

صبح که انوار مصباح کواکب از آثار مشعل مهر از دیده شهود معقود^۱ گردید، به سلطان حسین رسید که شاه سعادت یار، کوچ کرده از آن دیار به جانب چخور سعد توجه فرموده است، لاجرم ندامت بسیار از اهمال در اخذ آن مرجع دولت و اقبال به او راه یافته، در زاویه ملالت متمکن گشت.

خسرو ربع مسکون به مرافقت عنایت کریم بی چون، به منزل مراد رسیده، چند روزی به فراغ بال اوقات بگذرانید، آن گاه از آن مقام به دقوزالام رفته آن موضع را محل نزول سرادقات جلال گردانید - **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْكُمُ مَا يُرِيدُ.**

ذکر اجتماع صوفیان با انتفاع

در ظلّ رایت دولت شاهی.

چون منزویان رویای ارادت خاندان صفوی و مُتَرَصِّدان طلوع کوکب اقبال منتسبان دودمان مرتضوی از شروع خلف شاه بطحا در مدارج ارتقاء آگاه گشتند، با هر کس توفیق الهی رفاقت و روحانیت حضرت رسالت پناهی صداقت نمود، از وطن و مسکن خویش برون آمده دولت صفت روی به درگاه خلاق پناه آورد.

از جمله آن معتقدان حق شناس قراجه الیاس بود که با طایفه‌ای از مردم روم از مقام معلوم حرکت نموده به قصد فوز به مراتب سَنِيَّةُ عَتَبَةُ عَلِيَّةُ امامیه گردید، و در اثنای قطع مراحل در منزل شوره گل فرود آمده، منتش که غذارى بود سرکش و قریب به آن موضع قلعه‌ای داشت برزخ‌وش، بر مقصدش اطلاع یافته، از حصار برون آمد و با وی ملاقات کرده بساط ضیافت بگسترانید و هر چند نفر از رفیقان او را در مکانی باز داشته، معتمدان خود را به مهمانداری ایشان مأمور گردانید. و بعد از رعایت اصحاب سفر و ایراد محضر، ملازمان خویش را به تاراج ایشان امر کرده، غبار آزار و کارزار برانگیخته شد. بعد از گیرودار، غازیان به قدر طاقت و توان در دفع و منع

آن ظالمان کوشیده، بالاخره بر راحله تجرید نشسته، متاع جان از آن مهلکه برون آوردند و در موضع دقوزالام به اردوی کثیرالاحتشام شاه دین پناه ملحق گشتند. قراجة الیاس پس از سودن جبین عبودیت به آستان سپهر اساس، واقعه مذکوره را معروض داشت.

از استماع آن ترک ادب، عرق غضب پادشاه عالی حسب در حرکت آمده، حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که غازیان رستم وش به تهیه اسباب یورش حصار منتش مشغولی نمایند. همگنان امثال حکم واجب الاذعان نموده، در ساعت میمون خسرو ربع مسکون به صوب قلعه معهود نهضت فرمود. آن ملعون مردود از توجه عساکر ظفرپناه آگاه گشته، حصار را به یکی از معتمدان خویش سپرد و راه گریز پیش گرفته، سری به سلامت به سرمنزل امنیت برد.

جهانگشای قویدل بعد از طی منازل، صبحی که شاه أنجم سپاه شمشیر خون آشام از نیام شام برون آورده به عزم رزم روشنان قلعه گردون رایت بیضا برافراخت و خیل کواکب را از تیز تیغ عالمگیر از پیش مردم دیده و دیده مردم نهان کرده ساحت حصار سپهر را از حارسان شب زنده دار پاک ساخت، با دلاوران جنگجوی و شجعان تندخوی به ظاهر قلعه رسیده به تاراج اموال اهل ظلال فرمان داد. و ایشان در مقام مقاتله درآمده. غازیان غضنفر صولت و نهنگان دریای جلادت و جلالت به سرپنجه مردی و مردانگی و به نیروی بازوی فرزانگی بر شهرستان ابدان دشمنان استیلا یافته، طلسم جسم ایشان را با خاک برابر ساختند و بروج حصن جمعیت آن قوم را به ضرب گرز گران و سنگ و رعد و جنگ بینداختند.

القصة جمع کثیر از آن طایفه شریر به تیغ و تیز کشته شده، بقية السیف درخارزار فرار قرین آزار سرگردان گشتند. عساکر فیروزه با غنایم

موفوره عنان توجه به جانب ترجان از راه قاغزمان انعطاف داده از آن مقام به مصلحت ییلاق به موضع ساروقایه شتافتند و بارگاه جاه و جلال و شادروان ابهت و استقلال بر اوج سپهر عظیم المثال برافراشتند.

در آن مقام به عرض شاه گردون غلام رسید که در این نواحی خرسی به مغاره‌ای مقیم گشته، هنگام وجدان فرصت، آینده و رونده رارنجه‌می- سازد. شاه شیرافکن با دلیران دشمن شکن، قاصد دفع آن جانور پرضرر شده، پلنگان جبال شجاعت و دلاوری در حوالی مسکنش غلغلۀ تکبیر و تهلیل به گوش معتکفان صوامع فلک پلنگ رنگ رسانیدند. آن دد به قصدسپاه‌بی- عدد از مقر خویش برون آمده، پادشاه پرتهور و شجاع بهادر با آن که در آن اوقات از حدود دوازده [؟] تجاوز ننموده بود، به نفس سلیم در میدان دفع آن وحشی ظالم درآمد و دوچوبه خدنگ از شست فیروز چنگ به سویش گشاد داده، خرس مردم گیر اسیر پنجه شیراجل گردید و صدای احسنت و نوای «لَا فِتَى أَشْجَعَ مِنْ أَنْتَ» از انس و جن و شجر و حجر در گنبد سپهر اخضر پیچید.

شعر

چو سکان افلاک روی زمین
بر آن شست گفتند صد آفرین
از آن دد که گوید که بوده نهنگ
به جنگش زبون تر ز شیر و پلنگ

گفتار در عزیمت شاه سکندر نشان به جانب شروان

و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار گرجستان

چون مدت دو ماه منزل ساروقایه مضرب خیام خدام پادشاه دین پناه گشت، به افتضای رأی عقده گشای و صوابدید امرای صایب رأی از آن مقام کوچ کرده، رایات نصرت نشان به طرف ارزنجان (۳۴) نهضت فرمود.

پس از وصول بدان دیار و آمدن سپاه بسیار از بلاد و امصار به عتبه سپهر کردار، حکم همایون به نفاذ پیوست که امرای باتدبیر و رؤسای عساکر کشورگیر را جمع ساخته با ایشان مطارحه نمایند که توجه اعلام فیروزی اعلام به کدام طرف از اطراف مناسب است؟ و مقریان فلک اشتباه به موجب حکم عالی > همایون^۱ < عمل نموده در آن مجمع هریک از سرداران را آنچه صواب نمود ادا نمودند. (۳۵)

> بعضی گفتند: «مناسب آن است که به مواضع قرقره (۳۶) رفته آن سرزمین را از خون کفار بی دین رنگین سازیم» و زمره‌ای بر زبان آوردند که: «اناسب آن که طبل رحلت به جانب دیار بکر زده صدای کشورگشایی درگنبد گردون اندازیم». و طایفه‌ای رفتن به طرف چخورسعد را مستصوب
۱. نا: ندارد.

داشتند و فرقه‌ای هم مکث در منزل ارزنجان تا گذشتن زمستان لایق می‌پنداشتند > ۱.

بعد از وقوع این قیل و قال و انکشاف مقتضیات از اصحاب جاه و جلال، خلیفه‌الخلافا و حسین بیگ لله سخنان گذشته را معروض داشته، شاه با تأیید بر زبان الهام بیان گذرانید که: «از این رأیها هیچ یک به صواب قریب و از صلاح بانصیب نیست. من امشب استخاره کرده و از ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - استمداد نموده به هر جانب که روحانیت ایشان مرا ارشاد فرمایند، بدان طرف توجه خواهم نمود».

صبح روز دیگر که سپهر اخضر به تنویر مافی الضمیر طریق صواب بر اولی‌الالباب روشن گردانید و خسرو عرصه افلاک، نور فیض باطن کثیرالمیامن را به اعیان بسیط خاک رسانید، پادشاه دین پناه امرای دولخواه را > به حضور^۲ < طلب نموده فرمود: «دوش، هنگامی که حریفان بزم شعور از مدام منام بی هوش و جالسان مجالس تکلم بر بستر استراحت خاموش بودند، ارواح طیبه ائمه - علیهم السلام - به گوش هوش من رساند که: مناسب دولت آن است که نخست به جانب شروان رفته، دست اختیار شروانشاه را به تیغ بی دریغ کوتاه سازی و اتباع ذوی الاقتدار او را از تخت عزت بر تخته ذلت اندازی».

امرا از این وارد غیبی قویدل گشته به استماع این بشارت رغبت رؤسای سپاه را در محاربه زیاد ساختند و در رکاب نصرت مآب شاه والاجناب به

۲. نا: > با امرای مستشار و سرداران تجربه کار در این باب قرعه مشورت در میان آمد. هریک از ایشان آنچه به خاطر رسید معروض داشتند < .

۱. نا: ندارد.

صوب شروان رایت توجه افراختند.

چون منزل یاسین^{۲۷} از انوار ذوات محبان زبده آل طه و یاسین مانند سپهر برین تزیین یافت، اعلاء لوای دین نبوی، که همواره مطمح نظر خیراثر آن خسرو عالی گهر بود، باعث آن شد که خلفا بیگ را با فوجی از عساکر گردون مآثر به جانب گرجستان فرستاد تا به شمشیر آبدار، آن دیار را از لوث وجود کفار پاک گرداند و اهل جهالت را از اقامت ضلالت متقاعد ساخته، بر خاک هلاکت نشانند.

آن سردار شجاعت شعار بعد از وصول بدان ولایت، تیغ جلادت از نیام اسلام برون آورده، بسیاری از گرجیان بی ایمان را به عذاب الیم و نار جحیم رسانید و غنایم موفور و اموال نامحصور به دست آورده متوجه اردوی همایون گردید. حضرت شاه دین پناه او را به الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه نوازش فرموده از اموال مأخوذ آنچه حصه دیوان اعلی می شد بر غازیان قسمت نمود.

و هم در آن ایام حکم فرمود که الیاس بیگ ایغوز اوغلی به حوالی قلعه منتش [کُرد] رفته به فتحش مبادرت نماید. امیر الیاس با طایفه‌ای از شجعان عتبه گردون اساس به جانب آن حصار در حرکت آمد. منتش که از حرکتش خبر یافت، قلعه را به متعلقان خود سپرده طریق فرار اختیار نمود. و دلیران معرکه کین چون ظاهر آن حصن حصین را مانند باطن محصوران از تهیج غبار کارزار تیره و پریشاه ساختند، زلزله خوف بنیان وقار و قرار اهالی حصار را ویران کرده، اعلام «الامان» بر فراز بروج برافراختند و با تیغ و کفن به مسکن الیاس بیگ آمده، متکلم حال همگنان به مضمون این مقال آغاز تکلم نمود که:

شعر

سیمایی شد هوا و زنگاری دشت
 ای دوست بیا و بگذر از هر چه گذشت
 گر میل وفاداری، اینک دل و دین
 ورمیل جفا داری، اینک سر و طشت

و الیاس بیگ از اقوال و اوضاع آن قوم تفرُّس نمود که اظهار اخلاص و انقیاد ایشان از صمیم قلب و خلوص اعتقاد است، لاجرم ارقام آثام^۱ و جرایم آن جماعت را به زلال عفو محو فرمود و قلعه را در تحت تصرف خویش درآورده، کلانتران آن حصار را به درگاه خلیق پناه ارسال نمود. پادشاه عدالت شعار رؤسای حصار را به الطاف بسیار اختصاص داده، ایشان را به خلع گرانمایه بلندپایه گردانید و ضبط و ربط قلعه را به دستور سابق به آن طایفه شفقت فرموده، رخصت مراجعت ارزانی نموده، از آن منزل کوچ فرمود.

چون موضع اجناباد (۳۸) از نزول خیل و حشم خسرو عرب و عجم و معمور و آباد گشت، منتش که از کمال ترحم و کرمش آگاه گشته بود، اقبال مثال روی تضرع و ابتهال به آستان سعادت نشان آورد و پس از سودن رخ نیاز به خاک عجز و انکسار، زبان به اعتذار و استغفار گشاد. پادشاه کثیرالعفو، جرایم او را «گَنْ لَمْ یَکُنْ» انگاشته به انعام تاج زردوزی و خلعت فاخر و کمر مرصع و اسبان تازی، رایت عزتش را برافراشت و منتش از مدام^۱ این انعام سرخوش شده، به موجب حکم همایون به طرف قلعه خویش شتافت.

۱. یا: آثار.

۱. نا: امداد.

گفتار در کیفیت عبور آن راکب سفینه تفا خراز

آب ارس و کرو در آمدن به ولایت شروان، به

تأیید خالق انس و جان.

کشتی دولت صاحب سعادتى که به اهتزاز شُرطه عنایت خالق بحر و بر در لُجّه بیکران جهان سمت جریان یابد، اگر بر بحار و انهار، بى وسیله سفینه و ذریعه جسر عبور فرماید عجیب نیست و دل بى غلّ ذی فراستى که در دریای درایت از رجس جهالت صفت طهارت حاصل نماید، اگر به گذر بحری یا به معبر نهری ملهم گردد، غریب نى.

شاهد این دعوى و دلیل براین معنی، عبور پادشاه وافر تهوّر است بر آب ارس و کرو. شرح این اجمال آن که: چنانچه در موضع ارزنجان قرار یافته بود، بعد از تأدیب گرجیان و فتح قلعه منتش، خسرو سکندروش عازم شروان گشته، حکم فرمود که بیرام بیگ قرامانى با طایفه‌ای از مردم تکلو و زمره‌ای از قوم ذوالقدرلو، (۳۹) قبل از وصول موکب گردون مراتب به کنار آب کر رفته، از معبر قویون اولمی گذر نمایند و گذر قبری قنابخ را ملاحظه کرده، اگر لشکر ظفر اثر از آن گذر توانند گذشت بعضی از دلاوران را به محافظت آن باز دارد تا شروانیان در وقت عبور سپاه منصور را نتوانند مانع آمد.

بیرام بیگ حسب الفرموده به کنار آب رفته، عبور آن دو معبر بی وساطت سفینه در نظرش محال نمود، لاجرم سپاه را دو قسم ساخته، هر قسمی در کنار گذری حباب صفت خیمه برافراختند و در تهیه کشتی و سل مشغولی نموده، طرح اسباب عبور انداختند.

در آن اثنا شاه با فراست و غواص بحر کرامت به کنار آن آب رسیده، دید که نهنگان بحار کارزار از مستغرق < گرداب تحیرند > در حال به جانب بالای آب قدمی چند رانده، آن گاه عنان سمند ابلق را انعطاف داده و مانند زورق به تحریک میامن بسم الله متجریها و متربها در آب روان ساخته، از آن نهر عظیم و بحر جسیم بگذشت. و مجموع سپاه دریا جوش بحر خروش عنان به دست ملاح، مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، داده با احوال و اثقال در ضمان صحت و سلامت عبود نمودند و در آن طرف آب بار اقامت گشودند.

روز دیگر که رایت فروغ آیت از ساحل این بحر پر حباب به سان چشمه آب روان گردید و آثار رفتار شاه ثوابت و سیار به مسافران بحار و مقیمان امصار رسید، شاه کامیاب از کنار آب کوچ کرده به جانب مسکن دشمن توجه فرمود و از دو آب دیگر که بغایت عریض و عمیق بود عبور کرده به صوب شماخی نهضت نمود.

پس از وصول به منزل کل نیکن شخصی از آن انجمن به عرض پادشاه خصم شکن رسانید که: «شروانشاه چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه گشت، با فوجی از جهله به پای قلعه قبله، که کمند فکرت خردمند سریع الانتقال بر شرفه برج فلک مثالش نتواند رسید و باز بلند پرواز فهم ارباب کمال بر فراز قصر رفیعش کجا منزل تواند گزید، رفته، مستعد قتال و جدال است».

بنابراین پادشاه جهانیان به سان شیرزیان عازم قصبه شیروان گشته هنگام شام یکی از خدّام را - که موسوم بود به قلی بیگ و ملقب به جیش میرزا^۱ - حکم فرمود که پیشتر از وصول موکب ظفرمال به قصبه مذکوره شتابد و متوطنان آن مکان را به الطاف بیکران مستمال و خوشحال گرداند.

مشارالیه هم در آن شب به شیروان رسیده، سکنان آن جا را از جوف خوف اضرار لشکر قیامت اثر برون آورده، در فضای رجای عنایت بی غایت شاهی به جلوه درآورد.

روز دیگر که خسرو فریدون فرّ به جانب مقصد طی منازل می فرمود در اثنای راه جاده‌ای که منتهی به شماخی می شد، پیش آمده، رأی صواب نما اختیار آن طریق را انسب و اصوب دانست. لاجرم < عنان یکران^۲ > از راه شیریان منعطف ساخته، اعلام نصرت به طرف آن مقام در حرکت آمد.

چون سکنه و متوطنان شماخی دانستند که بی تراخی جنود ظفرورود شاهی متوجه وطن و مقر ایشان گشته‌اند < طریق مفر^۳ > پیش گرفته، در رؤوس جبال با اموال متحصن شدند. حضرت شاه عالی مقام بعد از آن که دو روز در آن موضع اقامت فرمود، معروض شد که: «شیروانشاه بیشه‌ای را که در میان قلعه گلستان و حصار بیگرد واقع است، معسکر ساخته گرد اردوی خود را به چپر و شاخه‌های شجر مستحکم گردانیده است».

بعد از استماع این خبر، پادشاه سکندرسیر، حرب دشمن دل آزار را در خاطر قرار داده، از شماخی به عزم رزم بدان صوب در حرکت آمد. و شیروانشاه که از توجه سپاه رزمخواه آگاه گشت، پای ثباتش از جای رفته، از آن منزل به قلعه گلستان نهضت نمود.

۱. نا: حسن میرزا.

۲. نم: < عناغن دیگران >.

۳. نا: [طریق فرار].

گفتار در محاربه حضرت شاه دین پناه با
 شروانشاه و ظفر یافتن آن حضرت بر اعدا،
 به تأیید باری تعالی.

سالکان شوارع پادشاه بی منازع که از منهاج با رواج یَهْدِيكَ صِرَاطَ
 مُسْتَقِيمًا به مقاصد کثیر الفوائد وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا فایز گشته‌اند، هر آینه
 مرآت ضمیر الهام پذیر ایشان از صِیْقِلِ اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ بر وجهی
 مصفا گردیده که صور صحت و فساد افکار و پیکر خطا و صواب آرای
 اصحاب استشار در آن به احسن وجهی انتقاش^۱ یافته.

ما صدق این مفهومات و تمثیل این مقدمات آن که: سابقاً مذکور شد
 که در ارزنجان شاه عالم جان، تدبیرات امرای مستشار را از درجه اعتبار اسقاط
 فرموده، به مقتضای رأی صواب نمای خویش شروان اختیار نمود و شیروانشاه
 چون از توجه سپاه رزمخواه آگاه گشت، اضطراب بی حساب به او راه یافته،
 از مقرر خود در حرکت آمد و در اثنای قطع مراحل به دلاوران قوی دل
 رسیده بار اقامت در منزل فنا بگشاد.

تفصیل این اجمال را محرّر بنان بر صفحه بیان چنان تحریر می نماید
 که: در آن اوان که منزل جبانی (۴۰) از انوار طلعت خسرو فردوس مکانی مانند
 ۱. نا: انتعاش.

سپهر نورانی گردید، دست قضا عنان بادپای شیروانشاه را به چنگ آورده، کشان کشان او را بدان مکان رسانید، مصراع: «صید را چون اجل آید، سوی صیاد رود» و شاه متعال در حال به تعبیه لشکر علویه، که عدد ایشان هفت هزار بود، حکم فرموده، شیروانشاه نیز با بیست هزار سوار و چند هزار پیاده بر زبرپشته‌ای مردم خود را بازداشت و به ترتیب قلب و میمنه و میسره مشغولی نموده، لوای مقابله و مقاتله برافراشت.

بعد از ترتیب صفوف، صدای کوس شاهی و صوت طبل فارسان میدان تباهی، رایت حالت شجاعت شیران بیشه جلادت را برافراخت و اسبان راهوار در مضمار کارزار به رقص درآمده، غلغل سORN ساکنان سماوات را در اضطراب انداخت. از طرفین شاهد دور از ترحم شمشیر نقاب ظلمانی از چهره نورانی گشوده، به قصد جان بی دLAN جلوه گری آغاز فرمود و سالدیده پشت خمیده کمان، پشت به جانب دشمن بدگمان کرده به دست مسرعی^۱ تیز خبر واقعه ناگزیر به کشور دل کبیر و صغیر ارسال نمود. سنان افعی سان در محور ابدان عقارب اجانب جا کرد و گرز گران از پی اقامت طغیان از هر گوشه‌ای سربر آورد. شعله تیغ غازیان از پایان این پشته آتشی بود به طرف کره نار مایل، و آمد و شد سهام آن قوم ناتمام از فرازش آفتی نمود از عالم بالا نازل.

القصة، پیادگان شروان، که در پیش صف ستاده بودند، به شپه تیرمیمنه و میسره لشکر کشورگیر را از ترتیب انداختند. شیروانشاه چون این پریشانی در مجمع عساکر منصوره مشاهده نمود، عنان وقار از دست داده با سواران سپاه به یکباره حمله نمود و پیادگان شروان در زیر دست و پای ستوران مستأصل شده مجال تیراندازی از ایشان مفقود گشت. غازیان جلادت شعار،

که پیادگان کماندار را با آن حال دیدند، در حال سمنند جرأت در میدان محاربه برانگیخته با دشمنان در آمیختند و به استعانت تیغ بی دریغ خون دشمن بی باک بر خاک هلاک ریختند. و همچنین شروانیان نیز قدم مردی در معرکه کارزار نهاده دستبردهای عظیم نمودند.

حضرت شاه چون دید که لشکر مخالف پای ثبات در میدان حرب استوار داشته به حمله سپاه نصرت دستگاه تزلزل در ارکان جمعیت ایشان راه نیافت، تیغ ذوالفقار اندام از نیام کشیده در پناه جُتّه توکل بر صف اعدا تاخت و منشور شجاعت حیدر صفدر را امضا نموده، آیت جرأت خویش را طغرای نشان جلادت فرمود.

بسا از تشنه لبان بیابان کین، که در آن حین از چشمه تیغ آبدارش سیراب گشته [بودند] به سرمنزل عدم شتافتند و بسیاری از فارسان معرکه تهور که در برابر آن پادشاه بهادر تاب نیاورده بودند، عنان به طرف وادی فنا برتافتند. شمشیر قاطعش از خون منازع در هوای قتال، به سان افق سپهر می- نمود به شفق در آمیزش کرده و تیر بی مانعش هنگام جدال، مانند غمزه دلبران، از دلیران قوی دل جان برده.

القصة سپاه شروان، که آن ضرب و حرب ملاحظه نمودند، فرار برقرار اختیار کرده سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان فتاد و مبشر قضا و قدر بشارت فتح و ظفر به خسرو هفت کشور ارزانی داشته، مفتوح ابواب عنایت ربانی گشته، در مراد بر روی ارباب اعتقاد بگشاد. و شیروانشاه با بسیاری از امرا و سرداران سپاه کشته گشته، بقیة السیف به پای سرعت، طی راه گریز نمودند. بعضی از غازیان سریع السیر گریختگان را تعاقب کرده، کثیری از ایشان را اسیر و دستگیر فرمودند.

چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از گیرودار کارزار فارغ

گردید، در همان منزل نزول فرموده^۱ بر مسند ابهت و جلال بنشست. از امرا و شجعان آستان خلافت آشیان آنان را که آثار جلادت و مردانگی و غایت شجاعت و فرزانیگی در آن معرکه به ظهور رسانیده بودند، طلب فرموده به نوازش خسروانه و مراحم پادشاهانه، مراتب ایشان را سمت ازدیاد بخشید و حکم فرمود که لشکریان از رؤوس مخالفان متارها برافرازند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و < ذباب^۲ > ساختند.

۱. یا: نموده.

۲. نا: ندارد.

گفتار در توجه خلفا بیگ به جانب شهرنو، بنابر

دفع «شیخ شاه» و مشرف شدن آن دیار از

قدوم حضرت شاه دین پناه.

چون مدت سه روز خسرو عالم افروز در همان منزل به کام دل اوقات با برکات بگذرانید، رأی گیتی آرای اقتضای آن نمود که از آن منزل کوچ فرموده، بلده شماخی را از میمنت ذات گرامی سمت تیمن و تبرک ارزانی دارد.

بعد از عمل به مقتضای رأی بی بدل به معرض رسید که: ولد شیروانشاه - شاه ابراهیم - که ملقب به شیخ شاه است، در روز محاربه از معرکه به سلامت برون رفته و اکنون در شهرنو، که بر کنار دریا واقع است، لنگر اقامت انداخته و به داعیه مخالفت با قدوه اولاد خیرالبشر و طلب خون پدر، مردم بسیار، از پیاده و سوار، جمع ساخته. پس حکم عالی شد آن که: خلفا بیگ با بعضی از دلیران دشمن شکن و سالخوردگان کهن به شهرنو رفته، مجدداً در تخریب بنای بقای اولاد و اتباع شیروانشاه مساعی جمیله مبذول دارد.

مشارالیه امثال امر عالی نموده، چون نزدیک به آن شهر رسید شنید که شیخ شاه چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه گشت، با اتباع و اشیاع

خویش در کشتی نشسته از راه دریا به طرف گیلان روان شده. بالضروره خلفابیگ حوالی شهر را معسکر ساخته، کیفیت فرار اعدا و قرار خود را عرضه داشت کرده به پایهٔ سریر اعلیٰ ارسال نمود.

و در همان روز ساکنان و متوطنان آن بلده به قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده، اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان به آستان حکومت آشیان شتافتند. و خلفابیگ به چشم شفقت و مرحمت در ایشان نگریسته به وعدهٔ اضعاف الطاف شاهی آن قوم را مفتخر و مباهی گردانیده ایشان را رخصت انصراف داده، آن شب را در کمال عیش و طرب گذرانید.

روز دیگر که علم خسرو خاور از افق سپهر اخضر نمایان گردید، رایت فتح آیت حضرت شاه عالم پناه از مهجئهٔ مهر جبههٔ آن دیار را فروغ بخشید و منزل شیخ شاه از نزول اجلال آن پادشاه صاحب کمال سپهر مثال گشت. خلفابیگ بعد از سودن جبین اخلاص برخاک نیاز کیفیت اطاعت و دولتخواهی اهالی شهرنو را معروض داشت. و این موافقت موافق مزاج با ابتهاج مزین تخت و تاج فتاده، کلانتران آن شهر را به انعام تاج و جامه سرافراز و بلندپایه گردانید و ترتیب خلفابیگ را تجدید نموده، حکومت شهرنو را به وی ارزانی فرمود. آن گاه جهت قشلاق خسرو آفاق به صوب محمود آباد در حرکت آمد.

چون منزل معهود از تنویر آن کوکب مسعود بر سپهر کبود دعوی مساوات نمود، معروض شد که اهالی قلعهٔ باکو^۱ به حصانت حصار و ذخیرهٔ بسیار اعتماد کرده بر بروج خلاف متمکن گردیده‌اند. از استماع این خبر بوالعجب عرض، غضب در ذات گرامی تحقق یافته، حکم شد که از سرداران معتمد مانند: استاجلو محمد و الیاس ایغوزاوغلی با فوجی از مجبان آل علی به

طرف قلعه مذکور رفته، مَهْمَا آمَنَ در فتح آن حصن حصین و دفع اهل کین سعی نمایند.

ایشان به موجب حکم عمل نموده، چون به ظاهر حصار رسیدند. جزیره‌ای دیدند که با وجود اهتزاز قلاعش، وصول به پیرامون وی امریست در غایت اشکال و به وسیله سفینه تدبیر به جنگ آوردنش خیالیست بس محال؛ چه، سه طرفش را دریا احاطه نموده و یک جانبش را که از بحر بی‌بهر است، خندق عریض و عمیق صیانت فرموده، بالضروره در اطرافش فرود آمده در تهیه اسباب مقابله و مقاتله به جدّ تمام مشغولی نمودند و هنگام اتمام اسباب آلات محاربات پیش برده، دلیران کشورگیر غایت مردی و مردانگی به رساندند و از فراز حصار محصوران جلادت شعار نیز اظهار شجاعت و دلاوری نموده، در دفع ضرّ و دفع شرّ کوشش بسیار می نمودند.

مدّت مدید حال بر این منوال بود و صورت فتح در شهر بند قوّت مختفی و محجوب می نمود، که ناگاه دبدبه حضرت شاه دین پناه و مهابت جنود ظفرورود ظلّ الله، صفت جرأت و شجاعت از شجعان قلعه‌دار و مُتَوَطَّنان حصار سلب فرموده، صورت مطلوب به احسن وجهی روی نمود. تفصیل این سخن از تقریر زبان قلم، عنقریب مُتَوَقَّع است و مُتَرَقَّب - اِنْ شَاءَ اللهُ العَزِيز:

ذکر فتح قلعه باکو^۱

گل نورسته بوستان خلافت و دینداری و غنچه نوشکفته گلستان .
 سلطنت و شهریاری چون در منزل محمود آباد با طالع مسعود و خاطرشاد
 فصل شتا را به نهایت رسانید و هوای روح افزای بهار حصار غنچه را فتح
 کرده سلطان گل را بر فراز قلعه گلبن نشانند، سپاه سبزه بی محاصره قلاع
 اشجار جمعیت نمود و مصلح نسیم از بهر ادای باج درم شکوفه بر عساکر
 محاصر ایثار فرمود، نامه داعیه نهضت به جانب قلعه باکو در گلشن ضمیر مهر
 تنویرش پدید آمد؛ چه، در آن اوان نزد پادشاه سکندر توان به وضوح پیوسته
 بود که به مجرد اهتمام امرای عظام فتح آن قلعه تیسر نمی پذیرد، لاجرم در
 ساعت مسعود از منزل معهود سفر کرده به صوب مقصد در حرکت آمد و
 بعد از وصول به ظاهر حصار به نفس نفیس ملاحظه خندق و فسیل کرده،
 حکم فرمود که فوجی از غازیان صاحب قبضه به زخم تیر دوشپه کسانی را
 که حراست بروج می نمایند به خود مشغول دارند و طایفه ای دیگر از خدام
 سده سینه به بریدن نقب اشتغال نموده، ابواب فتح بر روی خویش بکشایند.

دلیران تندخوی بفرموده پادشاه رزمجوی پنجه کین بر جدار آن حصن حصین فرو برده، به شعله پیکان جانسوز آغاز سوختن خس هستی مخالفان بد روز نمودند. زخم کبیر بهادران پر تهوّر بر شهرستان ابدان دشمنان صورت فتحی بود که در ظروف ارواح شان پدید آورده و اثر متین و تیشه چابک دستان نصرت پیشه فرجه نمود، فرج در کار خسرو کامگار پیدا کرده،

نظم

غازیان جمله نهنگان غضنفر صولت

شود از خنجرشان آیت نصرت ظاهر

گردد از ناوک ایشان رقم فتح پدید

که براعدا همه هستند گه حرب شدید

در خلال این جنگ و جدال، اشارت عالیّه صادر گشت که بعضی از قورچیان (۴۲) کثیرالخلاص و نزدیکیان ذوی الاختصاص خندق را از سنگ پارسازند تا از این ممر به سهولت خود را قریب به دیوار باره توانند رسانید و از پی ازدیاد ترغیب ایشان در این کار پادشاه سعادت یار از بارگیر دلدل رفتار فرود آمده به نفس نفیس سنگی چند از زمین برداشت و به جانب خندق انداخت، قورچیان عظام که این اهتمام از آن خسرو گردون غلام مشاهده نمودند، به اندک زمانی آن قدر سنگ در خندق افکندند که هر کس بر بالای آن سنگریز می رفت، درون قلعه مشاهده او می گشت.

ساکنان حصار که از فراز و نشیب تسلط غازیان پرفریب را ملاحظه کردند، از فراز شرفه ممانعت > و مدافعت < فرود آمده، کرم پادشاه کریم را شفیع جرایم خویش ساختند و رایت خلاف انکسار داده، علم وفاق برانداختند. لاجرم عفو شاهی به حال ساکنان زوایای تباهی تعلق گرفته فرمان

واجب الاذعان به نفاذ پیوست که: «هیچ کس از ملازمان درگاه سلاطین پناه به علت گناهان سابق مزاحم و متعرض سُکّان و مُتَوَطَّنان قلعهٔ باکو نشود، که زلال کرم پادشاهانه ایشان را از لوٲ جرایم ماضیه پاک گردانید».

اهالی حصار که این کرم موفور را مشاهده نمودند، در حال ابواب قلعه را به روی غازیان گشوده، کلانتران آن انجمن با تیغ و کفن به درگاه پادشاه شیرافکن شتافتند و به تشریف تاج و خلعت مشرف گشته، حکم شد که خلفابیگ جهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر شیروانشاه به قلعه شتابد. و مشارالیه امتثالاً لامره العالی، کلانتران را مصحوب خویش گردانیده، به صوب حصار شتافت.

بعد از وصول بدانجا مبلغ کلی به رسم پیشکش و ساوری از اهالی گرفته، آن نقود مأخوذ را با مخزونات و دفاین و ذخایر سلاطین شروان به اردوی همایون فرستاد تا بر عساکر منصور قسمت فرمودند. آن گاه به تحقیق مقابر ملوک آن دیار مشغولی نموده، استخوان آنان را که به نسبت حضرت ولایت منزلت شیخ جنید - قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ الْعَزِیز - عداوت نموده بودند، بر آتش انتقام نهاده و عمارات غالیهٔ ایشان را ویران کرده، خاک آنها را به باد برداد.

و پس از فراغ از فیصل مهمام مسطوره به درگاه عالم پناه مراجعت نموده، از امثال و اقران به مزید الطاف شاه وافر احسان سمت امتیاز یافت.

گفتار در توجه شاه سکندرنشان به حوالی

قلعه گلستان و عفو جرایم محصوران، بنا بر

وفور الطاف و احسان.

بعد از فتح قلعه باکو و حصول فراغت از سرانجام مهام، مجدداً روایح خلاف اهالی قلعه گلستان به مشام خدام سروبوستان خلافت و فرمانفرمایی رسیده حکم شد که امرای ممالک آرای کشور گیر و غازیان شجاعت نمای صایب تدبیر در تهیه اسباب نهضت به جانب حصار گلستان مشغولی نموده، فتح آن قلعه را پیشنهاد همت والانهمت سازند. و همگنان اطاعت فرمان الاذعان کرده پس از وجدان یراق، رایات ظفر آیات به صوت مقصد در حرکت آمد.

چون حوالی قلعه گلستان از گلبن خیام سپاه رزم شیم رشک گلستان ارم گردید، محاذی بروج آن حصن حصین را بر امرا تقسیم نمودند. شجعان کشور گشای و دلیران مرد آزمای محاربه آغاز کردند و به صوت سورن و آواز کوس و غلغله شیون، حارسان بروج را مضطرب و سراسیمه ساخته، اختلال در ارکان حراست ایشان راه یافت.

اما در خلال آن احوال صورتی چندروی نمود که عفو پادشاه صاحب کمال شامل حال مَتَوَطَّان و سَکَّان گلستان شده، دفع امیرزاده الوند را وجهه

همت گردانید. از جمله آن صور آن که: روزی آن حضرت تنها در پای درختی، که نزدیک به حصار بود، نشسته، در باب فتح الباب تأمل و اندیشه می فرمود که ناگاه شخصی از برج قلعه سربرون آورده، دست بر گروی خود نهاد و غایت عجز و اضطراب نمود و به زبان حال عرض کرد که: «عسا کر نصرت مآثر از مقام تنقیض و اضرار فقرای حصار گذشته به جانب دیگر توجه فرمایند و ابواب ترحم بر روی محصوران مضطر بگشایند، بی شک موجب ازدیاد اقبال و بی شبهه مستلزم تزیید جلال خواهد شد». و این مقدمات معروضه بر ضمیر نصیحت پذیر شاه گشته اهتمامی که در محاصره می فرمود از خود سلب نمود.

دیگر آن که: یکی از عابدان صادق القول، شبی در خواب مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان با او می گوید: «التماس آن است که این سخن از زبان من به عرض شاه رسانی که بر رأی عقده گشای مخفی نخواهد بود که در آن زمان که از ارزنجان به طرف شروان روان گشته عبور بر آب کر فرمودی، با خود قراردادی که «هرگاه تخت شروان در تحت تصرف من در آید، غنچه آمال متوطنان گلستان را به نسایم الطاف پادشاهانه شکفته ساخته، خلعت امان بدیشان ارزانی فرمایم». اکنون وقت آن است که آن لطف مقرر به فعل آید،

بیت

> گفتی که به روز عجز دستت گیرم

عاجز تر ازین خواه کین دم هستم^۱ <

آن عزیز خواب بین، صباح به درگاه عالم پناه رفته به وسیله بعضی از مقربان، واقعه را بی زیاده و نقصان به عرض شاه گردون توان رسانید. آن

حضرت فرمود که: «این خواب از رؤیای صالحه است؛ چه، بعد از عبور بر آب کر نذر کرده بودم که بز اهای گلستان ترحم نمایم. و این نذر را از غیر پنهان داشته تا غایت با کسی اظهار ننمودم. الحال - ان شاء الله تعالی - نذر معهود را به وفا رسانیده از گرد این قلعه کوچ می نمایم و ابواب عافیت و امنیت بر روی عجزه و مساکین می گشایم».

دیگر آن که: در این اثنا از نزد شیخ علی خلیفه، که به سبب تحقیق احوال ارباب ظلم و ضلال به جانب قره داغ رفته بود، قاصدی رسیده معروض داشت که: «امیرزاده الوند با چند لوند؛ یعنی با معدودی چند، در نخجوان نشسته، محمد قراجه را با طایفه‌ای از سپاه آذربایجان^۲ به جانب گنجه فرستاده تا از قویون اولمی گذشته به بلاد شروان در آید. و حسن بیگ شکر اوغلی را به گرمارود ارسال نموده که از آن طرف به صوب آن ولایت توجه نماید».

بعد از عرض این اخبار، خسرو با اقتدار ترک محاصره کرده، به استصواب امرای کامیاب عازم دفع الوند گشته، فرمان داد تا کشیته‌ها را جمع ساخته به بستن جسر بر معبر جواد مبادرت نمایند. جوشن میرزا به فرمان حضرت اعلی به تکمیل جسر پرداخته از آب بگذشت. آن گاه حضرت شاه دریادل، کنار آب را منزل ساخت. هم در آن اوان غازیان رستم توان بر جبری که احداث یافته بود، عبور نمودند و پادشاه ذی شوکت همگی همت عالی نَهَمَت صرف محاربه اعدای دین و دولت کرده، نخست فوجی از شجعان را به قراولی تعیین فرمود.

گفتار در بیان منازعت امیرزاده الوند

با خسرو دولتمند.

امیرزاده الوند که ولد یوسف بیگ [بن] امیرحسن بیگ بود و در آن اوان به فرمانفرمایی بلاد اذربایجان مشغولی می نمود، چون از فتوحاتی که حضرت شاه را در ممالک شروان دست داد آگاه شد، با خود اندیشید که: «اگر اقبال و دولت پادشاه غضنفر صولت به دستور اوقات گذشته در تزايد باشد، بی شک عزم رزم این جانب جزم کرده، قاصد تسخیر مملکت اذربایجان گردد. پس آنسب آن که قبل از حصول فراغت آن حضرت از تسخیر و سرانجام مهام آن ممالک، دست اقتدار و اختیارش را کوتاه سازیم».

غافل از آن که دستی که به امداد اقتدار^۱ منعم جبار قوی گشته، او را زیردستان ذوی الاقتدار ضعیف نتوانند گردانید و صاحب دولتی را که کریم متعال بر مسند اقبال جاداده، هرگز سرهنگان جلادت آثار بر خاک ادبار نتواند نشانید.

پس از پی تمشیت این امر، لشکر عظیم جمع آورده، نخجوان را

معسکر خویش ساخت. و چنانچه سابقاً مذکور شد، حسن بیگ شکر اوغلی را به گرمارود فرستاد که هنگام وجدان فرصت به حدود آن مملکت توجه نماید. و شاه کامیاب چون از آب عبور فرمود، > برخیاال محال اهل ضلال مطلع گشته^۱ <، از ملازمان موکب ظفرپیری بیگ قجر (۴۳) را با جمعی از بهادران صفدر به جانب گرمارود ارسال نمود تا به وسیله جنگ حسن بیگ شکر اوغلی را به چنگ آورند.

پیری بیگ به صوب مقصد ایلغار کرده، حسن بیگ چون از توجه مشارالیه خبر یافت، فرار را بر قرار اختیار کرده، به طرف نخجوان مراجعت نمود. پیری بیگ او را تعاقب کرده، بعضی از بازماندگان [ش] را به عالم آخرت گسیل فرمود. فی الجمله یراقی به دست آورده، به پایه سریر اعلی شتافت و شمول اصناف الطاف خسروانه از امثال سمت امتیاز یافت.

این فتح محرک سلسله اقبال پادشاه عظیم المثال شده رایات نصرت آیات به جانب قرا باغ در حرکت آمد و از گماشتگان و ملازمان الوند هر کس در آن ولایت بود، بعد از اطلاع بر توجه شاه واجب الاتباع، فرار نموده سری به سلامت برون برد.

آن حضرت پس از وصول بدان حدود، عازم نخجوان گردیده، پیری بیگ قجر را نوبت دیگر مقدمه لشکر فیروزی اثر گردانید. و از جانب الوند عثمان نامی در برابر پیری بیگ آمده، بین الجانبین غبارپیکار برانگیخته و پیری بیگ عثمان را دستگیر کرده نزد پادشاه روشن ضمیر فرستاد و آن حضرت به قتلش فرمان داد.

از استماع این واقعه، خوف [ی] عظیم در جوف الوند دردمند فتاد و از مقامی که بود کوچ کرده متوجه چخور سعد گشت و در منزل شرور توقف

۱. نا: > بر خیال محال مخالف خایف مطلع گشته < .

نموده، سی هزار مرد فراهم آورد و به جدّ تمام در تهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغولی کرد.

و چون نخجوان از تشریف اقدام خدّام پادشاه عالی مقام شرف تمام یافت و منزل توقف الوند معروض شاه دولتمند شد، در حال متوجه معسکر دشمن گشته، آخر روزی که اول شام اتمام دولت مخالفان بی سرانجام بود، قریب ره اردوی ایشان نزول اجلال فرمود و بعضی از غازیان شب زنده دار را به حراست جنود سعادت یار تعیین نمود.

الوند نیز فوجی از سپاه خود را < به طلایه امر کرده ^۱ > از طرفین در پاسداری غایت سعی و اهتمام به جای آوردند و تا وقتی که حارسان لشکرگاه انجم سپاه خود را بر ارباب یقظ و انتباه عرض می نمودند، حارسان هر دو جانب به کار خود مشغول بودند.

گفتار در محاربه خسرو سعادتمند با امیرزاده الوند

در موضع شرور و وزیدن نسیم فتح بر پادشاه منصور.

صبح که فرمانفرمای عرصه افلاک به عزم رزم جنود انجم بر بادپای
چرخ سوار گردید و علم نورفشان بر کنار مضمار سپهر نصب کرده تیغ
جهانگیر از غلاف کره اثیر بیرون کشید، پادشاه لشکرشکن پی دفع دشمن بر
توسن کوه پیکر نشسته، به ترتیب صفوف مشغولی کرد. میمنه و میسره سپاه
نصرت دستگاه را به سرداران میمنت نشان سامان داده، به شکوه ذات مهابت
سمات روح در قالب قلب لشکر درآورد و توکلی که در جَبَلت بی علتش
رسوخ یافته بود تجدید فرموده با دل قول و امید بسیار به سوی معرکه کارزار
متوجه گشت.

و از آن جانب میرزا الوند میرزا نیز حدود جنود را به مردان کاردیده
مضبوط و مربوط کرده، شتران اردوی را در عقب صف باز داشته به زنجیر به
یکدیگر بست - به مصلحت آن که لشکریانش راه گریز نیابند. آن گاه از
طرفین شدت صوت طبل جنگ و شین، ادراک سامعه از اشخاص افلاک
مسلوب ساخت و آواز سوزن شجعان میدان آشوب و فتن غلغله در مجامع
مساوات انداخت.

غازیان کثیرالخلاص و قورچیان ذوی الاختصاص، بعد از سودن جبین غبودیت به خاک نیاز و استمداد از کریم کارساز، سمند جلادت در ساحت محاربه به جولان درآورده، مقاتله آغاز نمودند و به مفتاح سنان، ابواب خروج بر روی ارواح محبوسه اعدا گشودند. به هر ضرب شمشیری، شیری به جانب بیشه عدم روان ساختند و به هر زخم پیکانی، پهلوانی بر خاک هلاک انداختند. زره از دست شان به هزار دیده خونریز و خود از ضربشان چون دل خونین گرفتاران بتان، فتنه انگیز. سپر را از صدمت گرز ایشان، پشت شکسته و کمان را از وصول تیغ، رشته حیات و هستی گسسته. از جانب امیرزاده الوند نیز پهلوانان معرکه کین و بهادران شجاعت آیین، آثار مردی و مردانگی به ظهور رسانیدند و بسیاری از حریفان بزم رزم را جرعه فنا نوشانیدند.

چون مدتی مهم جدال بر این منوال بوده وصال شاهد ظفرپادشاه فریدون فر را دست نداد، شبدیز جرأت را به مهمیز غیرت تیز ساخته و تیغ ذوالفقار آثار را آخته، به نفس همایون بر صف مخالفان زبون تاخت و مانند باز بلندپرواز یا شاهین سرعت آیین، که صید را در جوف هوا گرفته بر خاک افکند، چند کس را به منقار حسام خون آشام از پشت زین بر روی زمین انداخت.

فارسان میدان اخلاص و شجعان معارک اختصاص که این دلاوری از آن فارس مضمار سروری مشاهده نمودند، همه به زبان حال مضمون این مقال که، < مصراع: «کی به جانی باز ماند، هر کرا جانی بود»^۱ > ادا نموده، به هیأت اجماعی بر اعدا حمله کردند و صمصام انتقام بر دشمنان ناتمام خوابانیده، دمار از روزگار ایشان بر آوردند. از اعظم امرای الوند مانند: لطیف بیگ،

سیدی غازی، موسی بیگ، قرجقای را به قتل آورده، سلک جمعیتش را به تیغ آفتاب شعاع انقطاع دادند.

امیرزاده الوند از روی اضطراب بانفری اندک و خوف بسیار از معرکه کارزار فرار نموده به صوب ارزنجان شتافت، و نسایم نصرت شمایم فتح و فیروزی از مهب «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ» بر اعلام ظفراعلام شاه گردون غلام وزیده، مصراع: «آنچه طلب می نمود از مدد بخت یافت».

سبحان مالک الملک که چون مشیت بی غایتش به اعزاز دولتمندی تعلق گیرد، هرآینه او را به تشریف تاج با ابتهاج تُعِزُّ مَنْ تَشَأُ سرافراز ساخته، خلعت ثَوْبِ الْمُلْكِ مَنْ تَشَأُ بر وی ببوشاند. و بر عکس این قضیه، هرگاه اراده مقرون به افاده اش به ذلت مانند الوندی منوط گردد، بی شبهه او را در آتش تُذِلُّ مَنْ تَشَأُ گذاخته به صرصر تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَأُ دوحه اقبالش را منقطع گرداند - يَقْتُلُ اللَّهُ مَا يَشَأُ وَيُخْصِمُ مَا يُرِيدُ.

و چون سبق ذکر یافت که الوند عقب صفوف جنود خود را به شتران استحکام داده بود، از صف قتال هر کس از ابطال رجال که به خیال فرار تخلف نموده، راه گریز را مسدود دیده به تیغ غازیان پرستیز روی به وادی قتال آورده و قلیلی که از ممر دیگر طریق فرار پیش گرفتند، سیاه آبی ایشان را پیش آمد که هر سیاه بخت که اسب در آن راند، مرکب زندگانی اش در وحل عدم فروماند.

القصه در آن روز محنت اندوز، بسیاری از مردم الوند به دست غازیان سعادتمند کشته گشته، غنیمت بی نهایت از اسبان راهوار، شترو استر باربردار، ظروف و اوانی زرّین نصیب لشکر پادشاه نصرت قرین گردید. آن حضرت بعد از وقوع این ظفر، هم در آن منزل نزول فرموده، به ادای شکر کریم چاره ساز و رعایت شجعان دشمن گداز مشغولی نمود. و روز دیگر از آن منزل

کوچ کرده به صوب دارالسلطنه تبریز جلوریز توجه فرمود - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
 هَدَانَا طَرِيقَ الْمَقْصُودِ وَالصَّلَاةُ عَلٰی نَبِیِّهِ صَاحِبِ مَقَامِ الْمَحْمُودِ.

ذکر جلوس خسرو عالی مقام در دارالخلافة تبریز

و قتل زمره‌ای از جهال به تیغ غازیان خونریز.

اراده کثیرالافاده مالک الملک بی شبهه و نظیر [تَبَارَكَ] الذی بیدیه
 الملک و هُوَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ متعلق به آن بود که حضرت شاه پسندیده
 صفات در ماصدقات مفهوم و تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الذِّینِ اسْتَضَعُّوْا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ
 أَیْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ داخل گردد؛ چه، در مبادی اوقات عمر ناپای دار بنابر
 شهادت پدر نامدار و قلت اعوان و انصار او را در نظر معاندان ذوی الاقتدار
 ضعیف نمود و ابواب حقارت صوری بر روی روزگار رشد آثارش گشود و
 در طی منازل مصایب و قطع مراحل نوایب، امداد روحانیت مظهر العجایب و
 مظهر الغرایب را بدرقه راهش ساخت، تا از آن طرق خوفناک و شوارع
 موصل به هلاک سالم برون آمده قدم بر معارج اقبال نهاد. و چون فطرت
 مصون از فترتش از مخزن عنایت > تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ < تاج و تاج «إِنَّ اللَّهَ يَنْتَقِشُ
 عَلَى رَأْسِ كُلِّ مَائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِینَهَا» تزیین پذیرفته بود، لاجرم پیوسته
 مطمحن نظر فرخنده اثرش در اضطرار مهالک و اختیار معارک آن بود که
 اعلام دین نبوی و رایات ملت مرتضوی سمت اعلا یافته، رسوم مذموم بدعت و
 ۱. نا: ندارد.

جهالت از ساحت مملکت صفت انعدام یابد، بناء علی هذا هرگاه از پی دفع دشمن بدخواه بر شبدیز ستیز نشست مسرع ظفر بروی سبقت نمود و هر وقت بنابر فتح بلاد و امصار متوجه کارزار گشت، نوید توجه حَيْثُ شَيْتَ فَأَنْتَ قَنْصُورٌ^۱، از مقیمان دارالسرور استماع فرمود.

شاهد براین دعوی و دلیل بر اثبات این مدعا، فتوحاتی است که از ابتدای تباشر صبح سلطنت الی هذه الغایه که سنه ست و تسعمائه [۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م.] است آن حضرت را دست داده و متمم این فتوحات فتح دارالسلطنه تبریز است که از امهات بلاد آذربایجان است.

تفصیل این اجمال آن که: چون پادشاه منصور در موضع شرور بر وجهی که مسطور گشت به وصال شاهد فتح و فیروزی مسرور گردید، او آن مقام به هدایت عنایت ذوالجلال و الاکرام به صوب دارالسلطنه مذکور در حرکت آمد و روزی که در سلک ایام سنه مذکوره انتظام به مقصد رسید، رایت سلطنت برافراشت و به ایقاد نیران سیاست و افاضه انوار کیاست، خار ظلم ظلمه و تراکم تراکم از فُسْحَتِ آن مملکت مفقود و نابود گردانید و سر منبر و روی زر را به اسامی سامی ائمه معصومین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - رتبت زینت بخشید و پیکر سعادت اثر مذهب علیه امامیه را که مدت مدید به واسطه غلبه سنیه در زاویه خفا مخفی بود، به مرتبه ظهور رسانید و حکم فرمود که در مساجد و معابد محراب اهل سنت را تغییر دهند و مؤذنان کلمه «أَشْهَدُ أَنْ عَلَيَّ وَلِيُّ اللَّهِ» را در اذان بعد از شهادتین گفته، در عقب حی علیتین؛ یعنی «حی علی الصلوه» و «حی علی الفلاح» جملتین «حی علی خیر العمل» و «محمد و علی البشر» را تکرار نمایند.

و فرمان واجب الاذعان به صدور پیوست که من بعد هر کس خلاف

مذهب امامیه نماز گزارد، تیغ بندان عتبه علیه سرش را از تن جدا سازند و جاہلان و متعصبان که قبل از اعلاء لوای ولای شاه ولایت در شهر و ولایت محبان و شیعیان را تعذیب و ایذاء نموده‌اند، در آتش انتقام بگدازند. لاجرم در آن اوقات و اوان، عرصهٔ مملکت اذربایجان به آب تیغ بی دریغ غازیان از لوٹ وجود بسیاری از جہال و اهل ضلال پاک گردید و دین حق رواج تمام پیدا کرده، خروش فرقهٔ ناجیه و طایفهٔ به گوش مستحبان ملاءاعلی رسید. (۴۴)

شعر

لله الحمد که از دولت شاه صفوی

آمد از پرده برون شاهد دین نبوی

بدعت مبتدعان گشت چوایشان منسوخ

از عنایات نبی وز کرم مرتضوی

امرا و سردارانی که در بدایت حال و معرکهٔ قتال، خدمات پسندیده از ایشان به وقوع انجامیده بود، آن حضرت مرتبهٔ همه را به مناصب علیه عالی گردانیده بر وسادهٔ قرب جای داده، بر مسند جلال نشانید. از آن جمله حسین بیگ له له را به امر و کالت نفس همایون سرافراز ساخت و امیرزکریا (۴۵) به موجب حکم اشرف اعلی رایت وزارت برافراخت. منصب صدارت به قاضی شمس الدین جیلانی^۱ قرار گرفت و امور شرعی و مهمام فقهیه از دخیل آن جناب رونق تمام و نسق لاکلام پذیرفت. و بر این قیاس، بسیاری از > مستعینان آستان^۱ < فلک اساس به مراتب سنیه رسیدند و از جام اکرام آن خسرو عالی مقام جرعهٔ مراد نوشیدند. (۴۷)

و در آن زمستان > شاه عالم جان^۲ < در دارالسلطنه تبریز قشلاق

۱. نا: > ملازمان آستان < .

۲. نا: > شاه عالم ستان < .

کرده، سریر نصفت را از تشریف جلوس همایون شرف ارزانی فرمود و سیل
علیل ظلم و اعتساف^۱ را مسدود ساخته، ابواب عدل و انصاف بر روی
متوطنان و سکان آن ممالک مفتوح نمود.

گفتار در اعتذار اختصار اخبار شاه مرحوم

سلطان شاه اسمعیل - علیه رحمة من الله الجلیل.

بر مرآت ضمائر خجسته بذیر فضلای سخن شناس و خاطر عذیم
النظایر مقتبسان انوار آثار خواقین، صورت این نسبت سمت انتقاش خواهد
یافت که مقصد اصلی از تحریر این مختصر، بیان واردات احوال و صادرات
افعال سلطان زمان و فرمانفرمای عالمیان شاه طهماسب است، لیکن وقایع
اوقات زندگانی شاه مغفرت دستگاه المحفوف به مراحم الملك الجلیل سلطان
شاه اسماعیل - *أَعَزَّهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْعَقَبَى كَمَا أَعَزَّهُ فِي الدُّنْيَا* - از محاربات و
تدبیرات و مخترعات و غیرها من الحالات به سبب غرابت و ندرت بر مدارج
خرق عادت رسیده و از این حیثیت مستحضران اخبار و مستدعان آثار را
منشوق و متحیر گردانیده بروفق «*مَا لَا يُذْرِكُ كَلَّةٌ إِلَّا يَذْرِكُ كَلَّةٌ*» داستانی چند
از وقایع زمان آن پادشاه فردوس مکان مرقوم نموده، به سبب التزام ایجاز و
اختصار و عدم اطلاع بر بقیه اخبار، آن مرقومات غرایب سمات را به ایراد فتح
ممالک خراسان و بعضی دیگر از احوال آن سکندر توان صفت تذیل داده،
می گوید که:

چون خاقان منصور و سعید دارین میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور

بن میرزا بایقراء میرزا عمرو شیخ بن امیر تیمود گورکان، که ظاهراً با مقدمه انقطاع سلسله ادوار بل تا خاتمه زمانه بی مدار، به سبب کثرت عدل و انصاف و ظهور ظرایف که در ایام دولت آن پادشاه بادیانت نصف صفت وقوع یافته نام نامی اش از صفحه زمان محو نخواهد شد، در سال نهصد و یازده از هجرت سیدالوری به جنت الاعلی انتقال نمود و از اولاد امجدش به واسطه عدم مساعدت صالح و حدوث محذورات متنوع استعداد ابقاء دولتش مسلوب بود، بعد از انقضای یک سال از فوت خسرو صاحب کمال، شایبک خان، (۴۸) که از اعظم نبایر ابوالخیر بوده و در الوس چنگیز خان و هلاکو خان در شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادی مانند او پادشاهی برمسند فرمانفرمایی متمکن نگشته، از قبه الاسلام بلخ متوجه بلده هرات شد و در موضع مرل از ولایت بادغیس، (۴۹) که داخل ولایت هرات است، میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا، که به شوکت در دارالسلطنه مذکور قایم مقام والد ماجد خود بودند، شکست داده، بر تخت سلطنت هرات متمکن گردید و به تدریج تمامی بلاد و ولایات خراسان، از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه، (۵۰) از فرزندان و منتسبان پادشاه مرحوم ستانده، در ممالک ایران و توران^۱ رایت استقلال مرفوع گردانید.

ضروره میرزا بدیع الزمان با بعضی از برادران به سده سدره نشان خسرو عالی شأن التجا نموده، هنگام وجدان وقت، کیفیت استیلای و طغیان فتنه ازبکیه را به عرض نواب شاهی رسانیدند و موافق معروضات ایشان به مرور ایام امارات ظاهر شده، دفع فتنه شایبک خان ازبکیه و رفع هیجان غبار اقتدار معاندان خاندان صفویه وجهه همت پادشاه مرحوم گردید و امضاء طواف مرقد خجسته مسجد امام همام و قبله انام، علی بن موسی الرضا -

صلوات الله و سلامه علیهما - محرّک داعیۀ مذکور گشته، پس از فراغ خاطر همایون از مخالفان زبون در اوقات سنۀ ست عشر و تسعمائۀ [۹۱۷ ق. / ۱۵۱۱ م.] ماهچۀ لوای اقبال از پی انعدام ظلام وجود اهل ضلال به صوب ممالک خراسان توجه نمود ۵۱.

چون حوالی استرآباد از تنویر رایت خورشید نهاد مانند فضای سپهر نورانی گشت، خواجه سیف الدین بتکچی، (۵۲) که ابا عن جدّ مقدّم و رئیس آن ولایت بود، با تحف گرامی و پیشکشهای نامی از پی استقبال مواکب ظفر مآل بیرون آمده، بعد از تقبیل بساط خلافت منابا به لب ادب، پادشاه عالی حسب به نظر ترتیب در وی نگریست و با لباس خلعت و تاج، مشارالیه را سرافراز و ممتاز گردانید.

این خبر در دارالسلطنۀ هرات، که در آن اوان مقرّخان عالی شأن بود، شایع گشته، مشارالیه از استماع این واقعه بغایت متأثر گردیده دارالسلطنۀ هرات را به بعضی از سرداران سپرده، به جانب ولایت مرو شاهیان توجه نمود و کسان به بلاد ماوراء النهر نزد عبیدخان (۵۳) - که پسر عمّ وی بود - و تیمور سلطان فرستاد که لشکر آن حدود را جمع ساخته از پی امداد وی به ولایت مذکور آیند تا در دفع سپاه قزلباش اهتمام کرده آید.

پادشاه دین پناه پس از وصول به مشهد مقدّسه رضویه - علی مشرفها السلام و التحیه - و استمداد از روحانیت خلق خیر البریه، متوجه ولایت مرو شد و ظاهر آن ولایت منصب سرادقات جلال گشت. چون قریب به آن ولایت رسید، شایبک خان در قلعه درآمده تحصن نموده در ترصد امداد عبیدخان بوده، یوماً فیوماً هراس وی متزاید می بود. در خلال این احوال احیاناً بعضی از غازیان رزمخواه قریب به شهر بند رفته و زمره ای از ازبکان حال تباه از قلعه برون آمده، بین الجانبین اندک محاربه به وقوع می انجامید و از طرفین بعضی مجروح و بعضی بی روح شده مراجعت می نمودند.

روزی چند که حال بر این منوال بگذشت، رأی صواب نمای خسرو کشورگشای مقتضی آن شد که از ظاهر مرو کوچ کرده، یک دو منزل پس نشیند، ممکن که شایبک خان این رجعت را بر ضعف حمل کرده از شهر بند بیرون آید. مواکب گردون مراتب به مقتضای رأی جهان آرای طبل کوچ کوفته، در روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سال مذکور قریه محمودی - که از آن جا تا مرو سه فرسخ شرعی مسافت است - منزل سپاه قوی دل گردید.

چنانچه مطلب نواب شاهی بود، محمدخان شیانی این نقل و حرکت را بزجب و خوف حمل کرده با خود قرارداد که در روز جمعه سلخ شهر مذکور از شهر بیرون رفته لشکر عراق را از یراق جدا سازد. قنبربی که از اعظم سرداران سپاهش بود و به مزید شجاعت و اصابت تدبیر از سایر امرای کشورگیر ممتاز بود، به موقف عرض رسانید که: «أنسب آن که دو سه روزی دیگر برون رفتن را در توقف نگاه داشته، هم در این مقام توقف نمایم تا عبیدخان و بعضی دیگر سلطانان با ما ملحق شوند و ایضاً معلوم گردد که کوچ کردن قزلباش بنابه فریب است یا از مرر ضعف».

شایبک خان که این سخن از وی شنید، از آن جا که غرور موفور بر شهرستان طبیعت وی استیلا یافته بود، آغاز سفاهت و دشنام کرده، قنبربی از گفته پشیمان گردید. آن گاه صباح روز جمعه، که قهرمان عرصه افلاک بر ابلق کوه پیکر سپهر دوار سوار شده علم نورشان بر غاشیه این ساخت بهشت نشان نصب فرمود و شهسوار مضمار چرخ تیزگرد پی نبرد، تیغ انتقام از نیام شام بیرون کشیده از آثار انوارش ظلمت سپاه شب را معدوم نمود، شایبک خان با طبل و علم و خیل و حشم از محبس مرو بیرون آمده متوجه معسکر خسرو غضنفر شیرگیر گشت. جنداوانان سپاه شاه مانند: امیرخان و زینل خان و یک دوی دیگر از سرداران، که دیدند و دانستند که حریف با لشکر

خویش از شهر بیرون آمده مستعد مقاتله است، فی الفور کس نزد شاه فرستاده، آن حضرت را از این مُذِیَل به ادبار آگاه کردند.

پس از وصول این خبر فیروزی اثر، پادشاه دانشور با امرای جنداول پیغام دادند که: «در سرپل محمودی توقف نمایند؛ آن مقدار که مخالفان قریب به آن پل رسند. آن گاه برسیل اسراع به جانب ما در حرکت آمده خود را به ما رسانید». سران سپاه بفرموده نواب شاه در موضع مذکور مکث کرده > چون دشمن به آن انجمن رسیده^۱ < سرپل را گذاشته به تعجیل به طرف خسرو جلیل در حرکت آمدند. شایبک خان از این سرعت حرکت استشمام فرار نموده با ازبکان بی مکث و درنگ از پل گذشت.

پس از عبور طوایف ازبکیه برپل معهود، پادشاه فریدون فرّ و خلف حیدر صفدر، ترتیب صفوف داده، جناحین لشکر را به سرداری شجاعان مقرر فرموده و به نفس میمنت سمات و ذات ملکی صفات جان در قالب قلب سپاه در آورد. شایبک خان در برانغار و جرانغار جنود خود جانوفامیرزا و قنبربی را با شلغ ساخته قلب لشکر را موافق خویش گردانید.

منقول است که در آن وقت که آن دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیده مستعد محاربه شدند، شایبک خان که به وفور شوکت سپاه نظر انداخت متغیر گشته، نزدیکانش از وی ندامت بسیار تفرّس نمودند. در این حین تغیر، خواجه محمود (۵۴) وزیر را گفت: «نزد جانوفا میرزا رفته او را در محاربه ترغیب نمای و از زبان من بگوی که دل قوی دار که لشکر قزلباش را منهزم می‌سازیم».

خواجه محمود چون پیش جانوفا میرزا رفته، پیغام خان را به وی رسانید. او نیز اعراضی شده، دشنامهای فحش به نسبت خان بر زبان آورد و با

خواجه محمود گفت: «با خان بگو که این لشکر بس با کیفیت است. ما با این مردمی که داریم ایشان را مغلوب نمی توانیم ساخت. فریاد که نصایح ما را قبول ننمودی و ما را به کشتن داده عیال و اطفال ما را اسیر قزلباش کردی».

آن گاه صوت نقاره و نفیر و آواز حاضران میدان دارو گیر در مجامع سپهر مستدیر انداخت. در این حال قنبربی با غازیانی که در برانغار سپاه نصرت دستگاه حمله کرده جمله را منهزم گردانید و زمره‌ای از ایشان را از سمند حیات فرود آورده بعضی را به توپ شاهی رسانید. همچنین جانوفا میرزا نیز در مقابل خویش همین معامله کرده، میمنه و میسرۀ عساکر شاهی از صدمت تیغ سالکان تباهی شکست یافت.

< در آن حین > خسرو با تمکین و زیور افسر اساطین سلاطین، تاج از سر برداشته و روی سوی آسمان کرده، از پادشاه بی منازع و عطابخش بی مانع، عطیۀ فتح و ظفرو استیلای جنود میمنت ورود محبان حیدر صفدر را مسئلت نمود و از نسایم شمایم مراحم الهی استشمام اجابت کرده، نوید این مژده رغبت غازیان دلاور را در محاربه از دیاد فرمود.

آن گاه شیدیز دلدل رفتار را به مهمیز ستیز سراسیمه گردانیده و تیغ ذوالفقار اندام از نیام انتقام بیرون کشیده و بانفس جلادت قرین با اهل کین حرب نمود. تیغ بندگان بارگاه خلافت و سرهنگان آستان مصون از نقص و آفت که این اقبال از آن مرجع جلال مشاهده نمودند، مجموع با هیئت اجتماع بر اهل خلاف تاخته، معرکۀ حرب را به شعلۀ تیغ آتشبار گرم ساختند و فُسْحَت محاربه را از انفاس ستوران صفا داده، لوای قتال برافراختند. القصه، بعد از انقضای اندک زمانی از مقاتلۀ طرفین و استعمال اسلحۀ حرب و شین، باد مراد به تحریک **وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ** بر چمن صفوف سپاه

پادشاه شیرافکن وزید و ترانه شادیانه فَهَزَوْهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ به مسامع و مجامع جالسان مجالس اقبال رسید. فی الفور اختلال زوال در مبانی زندگانی عساکر ازبکیه راه یافته بسیاری به تیغ و سنان غازیان رستم توان کشته گردیده و قنبری و جانوفا میرزا را زنده گرفته به نظر مهابت اثر خسرو سکندر سیر رسانیدند.

شاه را که نظر بر ایشان افتاد، از مقرّ و مقرّ شایبک خان پرسیده، عرضه داشتند که: «ما به یقین می دانیم که خان در این معرکه راه فرار نیافته، در میان کشتگان تحقیق نمایند، شاید که جسد او پیدا شود». و غازیان جلادت شعار، که از آن دو سردار نامدار این سخن شنیدند، در جستجوی کالبد وی مبالغه کرده، بالاخره جسدش را در زیر اجساد ازبکان مقتول یافتند؛ بی زخمی و جرحی. در حال سرش از تن جدا [کرده]، نزد نواب شاهی رسانیدند. (۵۵)

آن حضرت پس از دیدار سر، به احضار بدن وی حکم فرمود. تیغ بندان درگاه برحسب فرموده عمل نموده جسد وی را نزد آن حضرت آوردند و شاه قهرمان چون شیرسه ضربت شمشیر بر شکمش زده به جانب قورچیان کثیرالاخلاص و غازیان ذوی الاختصاص توجه نمود و فرمود که: «هرکس سرما دوست می دارد، از گوشت بدن این دشمن، قدری میل نماید».

< از مردم صادق القول ^۱ > که در آن روز مصیبت اندوز حاضر بودند، استماع افتاد که ازدحام و تلاش بر سر گوشت تن وی به مرتبای شد که غازیان شمشیر کشیده قاصد یکدیگر گشتند و آن گوشت خام و حرام با خاک و خون آغشته را بروجهی خوردند که بنگیان محتاج گرسنه در وقت رسیدن بنگ و طغیان جوع، گوشت برّۀ فربه بریان را چنان به رغبت تناول نمایند.

آن گاه فرمود که کاسهٔ سراو را در طلا گرفته و به جواهر گرانمایه
 تر صیغ داده، قدحی ساختند و در صحبت شراب، در آن ظرف شراب
 خورده، آن قدح مرصع را در گرد می آوردند. (۵۶)

بیت

کاسهٔ سر شد قدح از گردش دوران مرا
 دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا

گفتار در نهضت شاه حمیده صفات به صوب

دارالسلطنه هرات و اظهار اطاعت سلاطین

ماوراءالنهر به نسبت خسرو بحر و برآ.

بعد از وقوع این فتح علیه و ظهور این عطیه ایزدیه، منتسبان آستان شاهی و طغرانیوسان درگاه حضرت خلافت پناهی، فتح نامجات درقلم آورده به اقطار أمصار و حکام و ولایه نامدار ارسال داشتند. نخست یکی از ملازمان پادشاه با احترام قلیجان نام با چند نفر از غازیان از پی ایصال خبر این فتح خجسته مآل به دارالسلطنه هرات آمد. اکابر آن زمان، مانند: شیخ الاسلام؛ یعنی مولانا قطب الدین احمد بن یحیی بن محمد بن سعد التفتازانی، امیر محمد بن امیر یوسف، قاضی اختیارالدین حسن، امیر جمال الدین المحدث، امیر عبدالقادر رازی و غیرهم از اعظام و ارباب عمایم در مسجد جامع دارالسلطنه مذکور جمعیت [کرده]، حافظ زین الدین زیارتگاهی، به خواندن فتحنامه شاهی قیام نمود.

چون از خواندن آن مکتوب مرغوب فارغ گردید، حیدرمداح او را تکلیف سب شیخین؛ یعنی ابوبکر و عمر، نمود. حافظ مشارالیه از اقدام به این

امر اندک توقفی نموده، حیدرمداح در حال محاسنش را گرفته قاصد ایذاء و
 اضرار او می گشت. فی الفور امیر محمد بن امیر یوسف از مجلس برخاسته، حافظ
 را حمایت نمود، اما به موجب فَاِذَا جَاءَ اَجْلَهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، در
 آن اثنا بعضی از معاندان حافظ سوء اعتقاد او را، که واقع نبود، ظاهر ساخته،
 به اشارت قلیجان غازیان آن ناتوان را به قتل رسانیدند و از مسجد جامع
 جسدش را نقل کرده در یکی از اسواق سوزانیدند.

گفتار در توجه پادشاه شجاعت صفات به دارالسلطنه

هرات و قشلاق کردن در آن بلده احسن و اطاعت

سلاطین ماوراءالنهر به نسبت خسرو بر و بحر.

روزی چند که پادشاه دولتمند در ولایت مرو دوستکام بگذرانید و ده ده بیگ - که از امرای معتمد او بود - را به حراست و حکومت آن ولایت تعیین نمود، مصرع: «ظفر همعنان، نصرت اندر رکاب» متوجه دارالسلطنه هرات، که پایتخت ممالک خراسان و از امهات بلاد جهان است، گردید. اهالی و مردم هرات چون از قرب وصول وی مطلع شدند، کوچه [و] خیابان و مواضعی [که] معبر آن خسرو ملک ستان بود، آیین بسته و به قدر وسع و استطاعت پیشکش سامان کرده، به تقبیل بساط عبودیت به لب آنچه مراسم اخلاص و بندگی است به جای آوردند.

آن گاه پادشاه جلالت نهاد، باغ مراد را از تصفیة ذات مصفا اثر جهان آرا ساخته، بساط عدالت و موهبت مبسوط گردانید و در آن زمستان در دارالسلطنه مذکوره قشلاق کرده، رایت عیش و کامرانی بر بروج آسمانی رسانید. و چون شاه سماوی از منازل شتوی در حرکت آمده، منزل بهرام از وصول خسرو فلک احتشام صفای تمام یافت و سپاه نامیه در ساحت صحرا و بادیه ظهور کرده انوار فیض فضل صانع بی چون بر عرصه جهان بوقلمون

تافت، پادشاه کشورگشای عالم آرای را داعیه فتح بلاد ماوراء النهر شده، در ساعت مشحون از سعادت از بلده نادره هرات با لشکر بحر جوش پرخروش متوجه گشت.

چون ولایت میمنه^{۵۷} و فاریاب^{۵۸} از تنویر لوای ظفر آیات بر معموره سپهر دعوی مساوات نمود، ایلچیان [ی] از نزد تیمور سلطان - ولد شایبک خان - و از نزد عبیدخان نیز با پیشکشهای گرامی و عریضه‌ای نامی آمده، در وقت مناسب به وسیله بعضی از ملازمان درگاه به بوسیدن بساط خلافت مناسبات اقدام نمودند و تحف معهود را با عرضه داشتی، که در آن اظهار اطاعت فرمانفرمایی آفاق مسطور بود، به نظر پادشاه عاقبت محمود در آوردند. و چون در آن عریضه مرقوم بود که «بلاد ماوراء النهر را بدیشان مسلم داشته، خدام عتبه علیه از آمویه تجاوز ننمایند» نواب شاهی ملتمسات ایشان را مبذول داشته، حکومت بلخ و شیرغان^{۵۹} و اندخود^{۶۰} را با مضافات و منسوبات^{۶۱} به بیرام بیگ قرامانی ارزانی فرمود، آن گاه عنان توجه به صوب ولایت قم انعطاف داده، سالمأ غانماً، مظفرأ منصوراً به ولایت مقصود نزول نمود و در زمستان سنه سبع عشرو تسعمائنه [۹۱۷ ق. / ۱۵۱۱ م.] در مقام قم در غایت بهجت و نشاط اوقات گذرانید. آن گاه میل شکار و تماشای کوهسار در خاطر فیض مآثر راه یافته، به لوازم آن امر مشغول گردید.

ذکر شکار کردن برگزیده خالق افلاک و انجم در بلده قم.

همت سلاطین شیرافکن و قصد خوانین دشمن شکن، پیوسته مصروف بر آن است که آنان که از دایره انقیاد و خلف اطاعت شاهان عالی نهاد خارج گشته در بوادی اطلاق العنان به سر می برند، به چنگ آورده، در محبس فنا ساکن گرداند و فسحت حیات را به نسبت ایشان مانند دل گرفتاران زندان تنگ ساخته در مضیق ممات نشاند و در تمشیت این امر مبالغه بلیغی است که نسبت به وحوش و حیوانات صحرا و بیابان، که از بنی آدم و مجامع عالم رمیده گردیده به مقتضای نفس و هوا از قید چون و چرا حرکت می نمایند، همین معامله به جای آورند، بناء علی هذا چون پادشاه گیتی آرا در زمستان سنهٔ عشرو تسعمائه در بلدهٔ قم قشلاق نموده فصل شتا به نهایت انجامید، و ساوس روزگار سمند راهوار آفتاب را از چشمهٔ حوت سیراب ساخته به مرغزار حمل رسانید، شاهد گل از پی صید دل بلبل چهره برافروخته برمسند زمرد فام نشست و چمن آرای جانفزای یاسمن اطراف گلشن را نزهت و طراوت ریاض جنت داده از حسد جکر ارغوان خون گشت، پیالهٔ لاله از بهر گرمی صحبت شوخ چشمان کوه و دشت و غزالان سرمست از بادهٔ لعل فام ملامال

گردید و نرگس پاک نظر از جام ساقی قدر سرگردان شده > روایح این فیض به مشام خواص و عوام رسید^۱ < هوای شکار و هوس تماشای کوهسار در سر شهسوار مضمار کارزار پیدا گشت و از ظاهر ولایت قم کوچ کرده به جانب راسفیان^۲ در حرکت آمد. (۶۲)

پس اشارت عالیّه به صدور پیوست که غازیان و اعیان آن حدود به سرداری ولایه و حکام عالی مقام از مقرّ خویش وحشیان صحرایی و جانوران هر جایی را رانده در یکی از مواضع آن سرزمین جمع سازند. ایشان امتثال امر شاهی کرده به تمشیت مهم مسطور مشغول شدند. موکب منصور نیز از حوالی بلده قم شکارکنان به صوب مجمع وحوش روان گشته از جنس وحشی جان داری در آن حواشی نگذاشتند.

القصة در روزی که از روز محشر نمونه‌ای و از ساعت قیامت نشانه‌ای بود، جرگه‌ای به هم رسیده از آهو و نخجیر و جانوران مردم گیر آن مقدار در درون جرگه جمع آمد که خرد بسیار بین مثل آن کثرتی به عین ندیده. از امور نادر الوقوع و اشیاء عديم المسموع در آن مجمع مملو از عجایب و مَفْزَع مشحون از غرایب آن بود که گرگ و میش باهم در آمیخته و ایشان را از یکدیگر خبرنی، و شیر با ضدّ خویش در ساخته و از دشمنی اثرنی. وقوع آن جمعیت استحاله اجتماع ضدّین قایل، محبوسان درون آن دایره برون از احاطه دایره بقا و محصوران آن سکناى غرابت انتماء محاط به خط عدم و دایره فنا.

القصة بعد از قرار بی قراران سراسیمه در مقرّ مسطور و اجتماع متفرّقان سریع البحر در مجمع مذکور، قهرمان شیرشکار بر شبدیز تیزرفتار سوار شده، به سان قضاء مبرم در آن مقتل وافر عدم در آمد و تیغ بی کشیده به

۱. نا: ندارد.

۲. نا: راستفخان.

صیدجان اسیران دام فنا مشغول شد. در انداختن هر تیری نخجیری به چراگاه عدم روان ساخت و به هر ضربت شمشیر شیری در بیشه هلاک انداخت. آهوان شوخ چشم را به طمع نظر مرحمت از آن بحر مکرمت، چشم سیاه و ددان بسیار خشم را کلمه عفو، جاری بر السنه و افواه. پلنگان درنده را دل پراز درد و تن پر از داغ از انقلاب زمان، و شیران غرنده را از روی اضطرار سربر فرمان.

حاصل آن که، اندک زمانی که شاه عالمیان به کشتن وحشیان مبادرت نمود، فرمود که بعضی از امرا و سرداران نیز در جرگه درآمده به تیغ راندن و صیدافگندن مشغولی نمایند. ایشان به موجب حکم واجب الاذعان تیغ سرفشان آخته، کثیری را بر خاک هلاک افگندند. و چون از وحوش صحرا و جانوران غرابت انتماء بیست و چهار هزار به تعداد درآمده بود، به مجرد تحریک تیغ امرا قتل آنها به زودی تیسر نمی پذیرفت لاجرم حکم همایون سمت ظهور یافت که از غازیان جلادت شعار و تیغ بندان جرگه دار بسیاری به درون جرگه درآمده در کشتن شکاری امرا را یاری دهند.

بناءً علی هذا، لشکریان به امداد امیران به طرفه العینی تمامی جانوران را به قتل آورده، تواجیان سده سدره نشان بنابر حکم پادشاه عالمیان همه را به ارکان دولت و اعیان حضرت قسمت کردند. آن گاه بنایان درگاه از رؤوس آنها منارها برهوا برافراشته، کمال هنرمندی در آن بناهای عالی به ظهور آوردند.

پس از فراغ خاطر اشرف از این شغل نشاط انگیز، فرمانفرمای بالاستحقاق متوجه قشلاق بیش بارماق (۶۴) و سورلوق شده، در آن مکان فردوس نشان روزی چند مصون از گزند به عیش و خرمی اوقات گذرانید و وکلا و ارکان دولت به اصلاح حال سپاه و ضبط مملکت پرداخته، صیت ابهت و

آوازہ شوکت مجدداً بہ اطراف ممالک و اکناف مسالک رسید - بغون الملک
الحمید المجید.

۳۰

گفتار در نهضت امیر نجم ثانی به جانب

ماوراءالنهر از پی ولایت و شهر.

چون پادشاه وافر الاحسان در فصل بهار و تابستان در بیلاق بیش بارماق و سورلوق اوقات گذرانید، در فصل پاییز به صوب بلده اصفهان نهضت نموده، در آن مقام طرح قشلاق انداخت و بساط عیش را به دستیاری جام مسرت انجام مدام سمت انبساط داده، رایت عشرت برافراخت.

در همین اوقات محمدخان ایشیک آقاسی (۶۴) امیرنجم، که به رسم رسالت نزد ظهیرالدین محمدبابر (۶۵) پادشاه رفته بود، آمده به عرض نواب شاهی رسانید که: «جناب پادشاهی با آن که به امداد دولت خدام این آستان بیشتری [از] بلاد توران را؛ یعنی سمرقند و بخارا و مایضاف الیه، از سلاطین اوزبکیه گرفته، ذاعیه استقلال و مخالفت دارد».

پس از استماع این خبر، خسرو فریدون فردر اندیشه موکب بابری دررفته، در اثنای این خیال امیریار احمد اصفهانی [خوزانی] ملقب به «امیرنجم ثانی» که وکیل و صاحب اختیار سرکار شاهی بود، خواست که ماصدق مفهوم «صاحب السیف والقلم» گردد. پس وسایل [ی] انگیخت که شاه او را با سپاه فراوان از پی دفع پادشاه بابر، به بلاد ماوراءالنهر ارسال دارد.

خسرو با کمال، با این خیال رضا داده حکم فرمود که بعضی امرای درخانه، به سرداری وی از پی حصول مقصود معهود به دیار ماوراءالنهر رفته، ولاه و حکام بلاد ولایات خراسان نیز در این امر با ایشان موافق و مرافق باشند. و امیرنجم به استظهار و شوکت تمام از پادشاه جم احتشام رخصت یافته با امرای ممالک گشای خطه اصفهان به صوب ممالک خراسان متوجه شد.

چون به آن ممالک رسید و احکام شاهی را، که در امداد و مرافقت وی بود، به امر اوداروگان (۶۶) بلاد خراسان استماع نمودند، همه انقیاد او امر شاه ستوده مآثر کرده به وی ملحق شدند. در خلال این حال به وضوح پیوست که سلاطین اوزبک، مانند: جانی بیگ سلطان، تیمور سلطان، و عبیدخان زور آورده سمرقند و بخارا را از نواب بابر پادشاه انتزاع نموده اند و جناب بابری با بعضی از سالکان مسالک دلاوری در ولایت حصار شادمان به حصن نموده. این خبر امیرنجم را در حرکت سریع ساخته، با خود قرارداد که چون از آب آمویه با غازیان خالص النیه بگذرد، نخست دفع سلاطین ازبکیه کرده، بعد از آن نواب بابری را از حیات عاری سازد.

من فکر همی کنم، قضا می گوید:

بیرون ز اراده تو، چیز دگر است

القصة چون امیرنجم به خیال رزم با لشکری از حد و حصر، بیرون از آب جیحون عبور نمود و امیرمحمدبن امیر یوسف را، که از اکابر دارالسلطنه هرات بود، به حصار شادمان فرستاد تا ظهیرالدین محمد بابر پادشاه را نزد وی آورده، در دفع خوانین ازبکیه متفق گردد. جناب بابری بالضرورة به مرافقت امیرمحمد متوجه معسکر قزلباشیه شد.

امیرنجم چون از قرب وصول آن پادشاه عالی جاه آگاه گشت، با اعظم امرای شاه به استقبال موکب ظفرپناه بابری در حرکت آمده، در موضع دریند آهنین (۶۷) بین الجانین ملاقات واقع شد. آن گاه به اتفاق بابری پادشاه به جانب خزار > رایت عزیمت برافراشت < . آق فولاد سلطان که حاکم آن ولایت بود، از وفور جمعیت و حشمت سپاه عراق آگاه شد و دانست که استعداد مقاومت با ایشان از او مسلوب است، در مقام مصالحه درآمده، بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران، از قلعه آن ولایت برون آمده نزد امیرنجم آمد.

امیرمشارالیه بعد از تصرف حصار و ولایت مذکور، آق فولاد سلطان را گرفته مقید ساخت و از آن جا لوای توجه به صوب ولایت قرشی (۶۸) برافراخت. حاکم آن ولایت، شیخ میرزا، که دانست امیرمشارالیه عهد کرده، آق فولاد سلطان را مقید و معذب گردانیده است، قلعه ولایت مسطور را استحکام داده، ابواب وفاق را مسدود ساخت.

امیرنجم بعد از وصول به منزل مقصود، فرمود تا سپاه قزلباش به اشارت امیرنجم تیغ انتقام کشیده به قتل عام مشغول شدند، سادات آن ولایت با عیال و اطفال، پناه به مسجد جامع برده، کس نزد امیرمحمدبن امیریوسف فرستادند که: «ما از منتسبان خاندان نبوی و منسوبان سلسله مرتضوی ایم و یقین است که الوس قزلباشیه خود را محبان سلسله مصطفویه می- دانند. لایق آن که کیفیت احوال را به عرض امیرنجم رسانیده ما را با عیال و اطفال از قتل قاتلان با وبال ایمن سازند».

امیرمحمد پس از اطلاع این نسبت، نزد امیرنجم رفته خون سیدان مظلوم را از آن ظالم موهوم درخواست نمود. بعد از عرض این التماس، آن

روستایی حق ناشناس در جواب امیرمشارالیه بر زبان سیاست بیان آورد که:
 «غازیان ملکی را که به جنگ می گیرند، ساکنان آن را از خرد و بزرگ
 کشته ملاحظه سید و غیرسید نمی نمایند».

ظله قزلباش که از آن جاهل فحاش این سخن شنیدند، تیغها کشیده،
 به مسجد جامع آن بلده درآمدند و تمامی آن سیدان مظلوم مرحوم را با زنان
 و فرزندان، کبیراً و صغیراً، به قتل رسانیدند و از عذاب منتقم جبار و
 روحانیت احمد مختارنیدیشیدند (۶۹) نفوذ بالله من ذلک. همانا که قتل وی به
 تیغ اعدا - بر وجهی که عنقریب به توفیق منتقم مجیب تحریر خواهد یافت -
 مُتَفَرِّع برای فعل قبیح است، مصرع:

< با آل علی هر که درافتاد، برافتاد >

گفتار در قبایح افعال امیرنجم ثانی و

انهدام مبانی جمعیت سپاه عراق به سبب

آن فتاده عقبه نادانی.

چون امیرنجم ثانی از قتل و غارت سُگان و اعیان ولایت قرشی فارغ گردید، به استصواب ظهیرالدین محمدبابر پادشاه و امرای دولتخواه متوجه بلده بخارا شد؛ زیرا که جانی بیگ سلطان و عبیدخان، که از مر کمیت و کیفیت معظم الوس ازبکیه بودند در آن بلده تحصن داشتند. چون به چهارفرسخی بخارا رسیدند، شنیدند که تیمور سلطان - ولد شایبک خان - و ابوسعید سلطان - [ولد] کوجونجی خان - با سپاه فراوان از سمرقند به خیال دستبردی برون آمده‌اند.

در حال بیرام بیگ قرامانی [را] که حاکم قبیله اسلام بلخ بود، با بسیاری مبارزان از پی دفع ایشان ارسال نمودند و خود در همان منزل توقف کرده مترصد بیرام بیگ می‌بود. تا آن که خبر رسید که آن دو سلطان که از توجه غازیان آگاه شده در قلعه غجدوان^۱ درآمده متحصن گشته‌اند. در حال نجم ثانی با تمامی سپاه به ظاهر غجدوان آمده تنبیه [و] گوشمالی سلطانان را وجهه همت ساخت.

روزی چند که در تنقیص به اهالی آن مقام اهتمام نمود و معلوم شد که

فتح آن قلعه به زودی تیسر نمی‌پذیرد و ایضاً به سبب فقدان غله و حبوبات، اهالی اردو در عسرت‌اند؛ چه، ازبکان حصاری حبوبات آن ولایت را در قلاع نقل نموده بودند، رأی امرای ملک آرای چنان اقتضا نمود که از آن منازل به سهولت غله و آذوقه به دست می‌آید و زمستان را در آن حوالی گذرانیده در فصل بهار و شکفتن ریاحین و ازهار متوجه فتح قلاع و حصار کردند.

و امیر نجم به خاطر قرارداد که به مقتضای رأی امرا روزی دیگر که، سه‌شنبه سیم ماه رمضان المبارک سنه ثمان عشر تسعمائه [۱۱۸۰ ق. / ۱۵۱۲ م.] بود، به صوب مقصد نهضت نماید، بنابر نصّ و ما تذرّی نفس ما ذا تُکسِبُ غداً در صبح همین روز که تباشیر خطوط شعاعی جمعیت سپاه انجم را به طرفه‌العینی از دیده مردم و مردم دیده نهان گردانید، مقدمه الجیش لشکر ازبک از میان درختان ظاهر غجدوان پدید آمد.

سبب جسارت ایشان آن که، نزد جانی بیگ سلطان و عبیدخان به وضوح پیوست که بنابر قلت غله و عدم [آذوقه] پریشانی به سپاه قزلباش راه یافته، > ایضاً کثرت جرأت و رعایت حمیت که از محسنات سلاطین است، < ایشان را دلالت نموده و از محبس بخارا برون آورده به حوالی غجدوان رساند. تیمور سلطان^۱ و ابوسعید سلطان نیز با ایشان ملحق شدند و به اتفاق روی [به] محاربه سپاه عراق آوردند.

پس از طرفین صفوف مقاتله ترتیب یافت. آن گاه فوجی از ازبکان جلادت شعار بر جرانغار عساکر قزلباش تاخت. بیرام بیگ قرامانی که سرداری آن صوب متعلق به وی بود، با مردم خویش از پی دفع ایشان به

۱. نا: ندارد.

۱. نا: تیموریگ.

میدان حرب شتافت. در آن اثنا تیری از شصت تقدیر برون آمده بروی رسید و به همان زخم آن امیر صایب تدبیر از پشت زین به زمین افتاد و از قید هستی وارست.

مردم جرانغار امیرنجم انهزام یافته، عساکر ازبکیه با هیأت اجتماعی بر سپاه قزلباش حمله نمودند. امرای شاهی چون به نسبت امیرنجم ثانی سوء مزاجی داشتند، در محاربه تساهل نموده، طریق فرار [اختیار] نمودند. ازبکان ایشان را تعاقب نموده، امیرنجم را دستگیر کردند و نزد سلطان خویش آورده، به اشارت عیدخان به قتل آوردند، و بسیاری از سرداران و غازیان را بر خاک هلاک نشانیدند.

اما ظهیرالدین محمدبابر پادشاه که در بدایت حال دید که بنای اقبال جنود قزلباشیه به تندباد ادبار انهدام می پذیرد، با مردم خویش، سالماً غانماً، توجه به صوب حصار شادمان انعطاف داد. بسیاری از اهالی مانند امیرمحمدبن امیریوسف و غیره در پناه حمایت آن حضرت از اضرار ازبکان مردم آزار نجات یافته به زاویه امنیت و عافیت رسیدند و بعضی به تقدیر پادشاه بی شبهه و نظیر از دست ساقی باقی جرعه فنا نوشیدند، مانند: خواجه یحیی و مروارید^۷ که به حدت فهم و لطافت طبع موصوف و معروف بود. و شاهد براین دعوی، رباعی [ی] است که از نتایج فکر بکر اوست. و آن این است که:

رباعی

دنیا همه هیچ و کار دنیا همه هیچ

اندیشه سود و فکر سودا همه هیچ

جز آه دل سینه فگاران همه باد

جز عشق بتان ماه سیما، همه هیچ

القصه پس از فرار و شکست امرای نامدار، جمعیت و غنیمت برون از

حساب و شمار، اسبان راهوار، اشتران باردار، ظروف زرین و اوانی سیمین به دست سلاطین چنگیزی افتاد. از بکان بی سر همه توانگر شدند. از مردم صادق القول استماع افتاد که هر روز سیزده دیک نقره خام در مطبخ آن امیر خسرو احتشام مملو از طعام پخته می شد. براین قیاس اساس یراق او و امرای عراق از حد برون و از حصر افزون بود - **و تِلْكَ التَّغْيِرَاتُ وَالحَادِثَاتُ إِنَّمَا يَتَّعَلَقُ بِإِرَادَةِ الْمَلِكِ.**

ذکر انتشار خبر انهزام سپاه عراق در اطراف

آفاق و تصرف ازبکیه به بلاد خراسان، و توجه

نواب شاهی به جانب بلاد مذکور و فرار مخالفان مقهور.

بعد از وقوع این شکست موحش و استیلای ازبکان مشوش به تاریخ هفدهم ماه رمضان سال مذکور، خبر ادبار غازیان مقهور به دارالسلطنه هرات آمده، امیر عمادالدین محمود اصفهانی، که به حکم شاهی و استصواب امیرنجم ثانی مهمات ملکی و مالی دارالسلطنه مذکور به وی تعلق داشت، در استحکام شهر از تعمیر برج و باره و جمع کردن غله و ذخیره حبوبات اهتمام کرد.

در خلال این احوال، بقية السیف [ی] از امرای عاری از جهات و یراق، مانند: حسین بیگ له له، احمد بیگ صوفی اوغلی [به] بلدة هرات نزول نمودند. از وصول آن دو سردار نامدار، هراتیان را قوت دل و استظهار بسیار به حصول پیوست. امیر محمد بن یوسف نیز بعد از انقضای روزی چند مصون از گزند، به امداد ظهیرالدین محمد بابر پادشاه به بلدة مسطور آمده در استحکام شهر با امیر عمادالدین محمود و امرای معهود اتفاق نمود.

پس از گذشتن مدتی از این واقعه شایعه، بنابر مدلول [کَلَّا] اِنْ اِلَّا اَنْشَانَ لِيَطْفَى، اَنْ رَاَهُ اسْتَغْنَى سلاطین ماوراء النهر که خود را به ایران و جمعیت، قال [رسول الله] صل الله عليه و آله و سلم: لو كان آدم و اديان من مال لا تبغى

الیها ثالثاً و لا بملا دجوف زاید آدم زاید الاتراب زاید تحب، جانی بیگ سلطان به طمع تسخیر بلاد خراسان از نهر آمویه با حشر بلانهایه گذشته به جانب دارالسلطنه هرات در جنبش آمد و به تاریخ ذیقعدۀ سال مسطور به ظاهر هرات در الننگ کهستان (۷۲) اقامت کرد و در اضرار و نقصان هرویای مبالغه کرده بعد از خری جنگ پیش آورد.

مقارن این حال عبیدخان نیز به ظاهر هرات رسیده در قریه آزادان و سقلمان فرود آمد و مردمش نیز چند مرتبه قریب به کوچه بند آمده جنگی عظیم پیش آوردند، اما مهمی از پیش نبردند.

مدت دو ماه آن دو سلطان شجاعت دستگاه گاه به محاربه و گاه به طرح مصالحه از پی فتح آن بلده، اقبال نمودند، فاما فایده نداد. بالاخره میان جانی بیگ سلطان و عبیدخان < اندک مخالفتی شده > در صباح سیم محرم سنه تسع عشرو تسعمائه [۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م.] - موافق روز نوروز - آن دو سلطان خرمن سوز از ظاهر هرات کوچ کرده به جانب بلاد خویش مراجعت نمودند.

چون به کنار آب مرغاب (۷۳) رسیدند، تیمور محمد سلطان که جهت امداد ایشان از ملک خویش برون آمده بود، به ایشان رسیده و عبیدخان را از رفتن [به] بخارا مانع آمده، به اتفاق علم نهضت به صوب مشهد مقدسه افراختند. اما جانی بیگ سلطان از ایشان جدا شده به جانب مقر خود در حرکت آمد، سلاطین مذکور چون نزدیک به ولایت مذکور رسیدند، اهالی آن سرزمین میمنت آیین پیش آمده، آن مقام فیض انجام را متصرف شدند و اکثر ولایات خراسان را تا اسفراین (۷۴) فتح نمودند و جمعیت تمام ایشان را از دم تیغ گذرانیدند.

خبر این فتوحات چون به دارالسلطنه هرات رسید، امرا و غازیانی که به حراست آن بلده اشتغال داشتند، اختلال پاس جمعیت ایشان پدید آمده، از روی اضطرار < دارالسلطنه > را گذاشته، از راه بیابان طبس و سیستان به طرف عراق و آذربایجان روان شدند. بعضی از مردمی که در ایام دولت شایبک خان در بلده نادره هرات ترقیات ایشان را دست داده بود، آن بلده را به امداد زمره [ای] از اعظم حراست کرده، قاصد مسرعی به ولایت مشهد مقدسه ارسال داشته، سلاطین ازبکیه را از فرار مردم قزلباشیه خبر دادند. (۷۵) لاجرم بعد از استماع این خبر، تیمور محمد سلطان ایلغارکنان خود را به دارالسلطنه مذکور رسانیده، در باغ مراد^۱ بر تخت سلطنت متمکن گردید و فرمود که خطبه به نام وی خوانده بر مدارج اقبال و مناهج جلال رسید.

چون مدت دو سه ماه تخمیناً تیمور [محمد] سلطان در هرات و عبیدخان در ولایت خود به امر سلطنت و حکومت مشغولی [نمودند]، خبر توجه لوای نصرت نمای شاهی از پی دفع سلاطین چنگیزی شیوع یافته، سپاه ماوراءالنهر از هر ولایت و شهر، بالتمام، به جانب دیار خویش در رفتن اسراع نمودند. (۷۷)

آراستن اوراق به ذکر ولادت مقرون به سعادت

پادشاه آفاق «طهماسب» اوصل الله

سبحانه الى مراتب آیه العظام و ابد ازمنه

و دولته الى انقطاع سلسلة الليالي و الايام.

چون مشیت مالک الملک بی همتا «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» به القأ دولت و دودمان و امتداد شوکت خاندان سعادت‌مندی تعلق گیرد، هر آینه شرایف امور و لطایف موفور که ذرایع ابقاً مذکور و وسایل امتداد مسطور تواند بود، به شهادت «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا، هَيَّا أَسْبَابَهُ» برانگیزد و قوی‌ترین سببی از این اسباب آن که فرق همایونش به افسر توفیق اطاعت احکام که از درگاه ملایک پناه سید ولد آدم حیث قال :- صل الله علیه و آله و سلم - «تَنَاكَحُوا نَوَالِدُوا تَكْثُرُوا» صادر گشته تزیین یابد؛ چه، سلک دولت هرگاه به درر اولاد و جواهر اخلاف سمت زینت پذیرد قطع آن رشته معاندان را به سهولت دست ندهد.

شعر

اساس دولت شاهان جم جاه

شود محکم ز فرزندان آگاه

ستون دولت شاهی ست فرزند

نه هر فرزند، فرزند خردمند

پسر چون گشت دانا و جوانبخت

به وی پاینده ماند افسر و تخت

ولله الحمد که انوار این مفهومات و لمعات این مقدمات حضرت شاه مغفرت پناه از مصباح خرد اقتباس نموده بود و پیوسته به زبان حال منطوق رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَا ادا کرده از بخشنده بی ضنت خلفی، که فروزنده شمع بزم دولتش تواند بود، طلب می فرمود.

بالاخره گل مطلوب غنچه بسته، قطره‌ای از غمام کثیرالانعام خلافت در صدفی که محل پرورش در شاهوار است جا گرفت و دل بی غل پادشاه زمن از آن لطیفه مبطن اطمینان تمام پذیرفت، آن گاه پس از انقضای مدت معهود و وقت موعود، در زمستانی که بلده محروسه اصفهان از صور خیام عساکر فلک احتشام نظیر سپهر مستدیر شده بود، از شهر سنه تسع^۱ عشر و تسعمائه [۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م.] آن در گرانمایه بر منصه ظهور بی قصور و کسور بل از سرتا قدم همه نور جلوه گر گردید و دیده انتظار کشیده منتظران مشتاق از دیدار مسرت آثار آن یگانه آفاق فروغ موفور دید و خروش تهنیت به گوش ساکنان سماوات رسید.

ملکی در صورت بشر قدم سعادت اثر بر عرصه گیتی نهاده زمین را از پی تحفه زیرقدمش تمهید دادند. بدری در لباس انسانی جهان را از نور وجود خویش منور ساخته ابواب مرام به روی خدامش گشادند.

شعر

جهان گشت آباد از فرّ شاهی

بر اوج خلافت درخشنده ماهی

چه ماهی، که خورشید باخیل انجم

بود حضرتش را محقراً سپاهی

امرای نامدار و حکام عالی مقدار و غیرهم از صدور عظام و وزرای کرام و سایر ملازمان درگاه سپهر نقود نامعدود از ابیض و احمر و درّ و گوهر مهد عالی‌اش نمودند و آن مولود بدایت مسعود عاقبت محمود مکنی به ابوالفتح و مسمی به طهماسب [میرزا] شده، چند قابله قابل و مُرضعه شیرین شمایل جهت ارضاع آن جوهر نفاغ تعیین فرمودند. اما از پی دفع عین الکمال، که لمعدای از انوار نور حدقه ما زاع البصر و فاطمی دلیلی است روشن بر وقوع مدفوع حیث قال «ان العین حق»، خبر کلفت اثر قتل امیرنجم [ثانی] و استیلای سلاطین ازبکیه و عبور ایشان از آب آمویه معروض نواب سده صفویه گردیده، لاجرم دفع مخالفان وجهه همت شده، شجاعان آستان خلافت نشان و سرداران عتبه سدره بیان در تهیه یراق یورش خراسان مشغول شدند.

ذکر آمدن خسرو گردون توان به ممالک خراسان

و مراجعت مخالفان ستم اندیش به جانب دیار

خویش و انعطاف عنان اقبال شاه عالم پناه

به صوب مقرر دولت پس از فرار اهل دولت.

چون نزد شاه و سپاه به یقین پیوست که آلوس ازبکیه از نهر آب آمویه گذشته در بلاد خراسان به فرمانفرمایی مسرور مغرورند، بعد از تیسر اسباب و اجتماع جنود نصرت آیات علم نورفشان پادشاه سکندر توان از بلده اصفهان پی دفع ظلام طغیان مخالفان در حرکت آمد.

چون ییلاق کالپوش از فروغ و صولتش منور گردید، خلیل سلطان حاکم شیراز با بسیاری از شجعان دشمن گداز به اشارت خسرو دوست نواز، بر سبیل ایلغار به صوب ولایت مشهد مقدسه رضویه - علی شرفها السلام و التحیه - که مقرر عبیدخان بود نهضت نمود. چون به یک فرسخی آن ولایت رسید، عبیدخان بعضی از کلانان آن دیار را کوچانیده به جانب بخارا لوای توجه برافراخت. تیمور محمد سلطان نیز که در دارالسلطنه هرات بر مسند حکومت تمکن داشت، امیر محمد بن امیر یوسف و زمره ای از اعیان هرات را از وطن جلاء فرموده، خود به طرف دیار خویش، یعنی سمرقند، روان گردید.

آن گاه شاه عالم پناه به مقام میمنت انجام مشهد مقدسه آمده، بعد از ادای مراسم زیارات، از آن جا به ولایت بادغیس، که داخل ولایت هرات

است، رفت. در آن اثنا معروض شد که: «مردم ولایت، کثیری از غازیانی را که از مهلکه و معرکه امیرنجم برون آمده متوجه هرات بودند، کشته و با ملازمان پادشاه آفاق نفاق می نمایند». لاجرم فرمان قضا جریان به قتل ایشان صادر گشته جویبه سلطان [تکلو] که در آن اوان به دلو بخشی ملقب بود به آن کار قیام نمود.

روزی چند خسرو دولتمند در بعضی از ییلاقات هرات اوقات گذرانیده، دیوسلطان را از پی حراست و حکومت قبة الاسلام بلخ و شبرغان گسیل فرمود، آن گاه النگ کههستان، که در ظاهر دارالسلطنة هرات واقع شده است، منصب بارگاه گردون اشتباه شده، پس از توقف دو سه روزه در آن مرغزار جهان افروز خیال مراجعت به صوب بلاد اذربيجان و عراق در سر پادشاه آفاق راه یافت و زینل خان را به ایالت هرات باز داشته، به حدود مقاصد خویش شتافت و به صوب بلدة اصفهان رفته، در آن مقام زمستان آن سال را مقضی المرام گذرانید و آواز فتوحات متنوع و انهدام بنای دولت منازع را به اطراف ممالک و مسالک رسانید.

گفتار در محاربه پادشاه مرحوم با سلطان

روم در منزل «چالداران» از توابع تبریز و مغلوب

شدن سپاه قزلباش از اقتضای چرخ فتنه انگیز.

ملک بی شبه و نظیر [تَبَارَكَ] الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 نفس نفیس بعضی از افراد انسان را به غایت حریص و به ازدیاد عوایق دنیوی
 انیس ابداع فرموده ؛ چه، هر چند قضای عیش را بر ایشان سمت سعت داده،
 ایشان را بر بدایع جلال و مناهج اقبال ارتقاء و اهدا کرامت نماید، پس از
 وصول براین مراتب علیا این عطیه عظمی را حقیر داشته خود را در طلب زاید
 براین فواید در عقبه تعب می اندازند و عالمی را در نایره استدعای لذات
 نفسانی سوخته، جهانی را در بوتۀ < هوای مشتبهات جسمانی > می-
 گذازند. و از آن جاست که شاه انبیا و سلطان ممالک اصطفا - علیه صلوات
 الله تعالی - می فرماید که: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَ اَدِيَانِ مِنْ مَالٍ لَا تَبْغِي إِلَيْهِمَا
 ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ بَنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ»

داعی بر تنسیق این مقدمات و ساعی بر تحقیق این مرقومات آن که:
 چون پادشاه ممالک روم و فرمانفرمای آن مرز و بوم - سلطان سلیم - با وجود

وفور جمعیت و ظهور عطیت که او را در آن مملکت وسیع و بلاد فسیح دست داده بود، طمع در دیار و امصار عراق و اذربيجان کرده، بنابر اظهار اقتدار و استظهار بر حشر بی شمار، ایلچی [ی] نزد پادشاه رستم شعار فرستاده، نواب شاهی را از توجه خویش و داعیه تحصیل بیش از پیش آگاهی داد.

پس از اطلاع خسرو نفاع بر داعیه وی، ایلچی او را به خلعت فاخره و نقد و افره مسرور ساخته، به سلطان سلیم پیغام داد که: «مانیز متوجه اخذ ممالک توایم. لایق آن که تو نیز از مقر خود در جنبش آیی تا با یکدیگر مقابل شده به مقتضای وقت عمل کرده آید».

و قاصد مذکور مرخص گشته بی قصور و کسور پیغام پادشاه کریم را به سلطان سلیم رسانید. آن گاه مواکب ظفر نشان از همدان به جانب تبریز جلوریز رفت. چون به آن بلده آفاق افتاد، به وضوح پیوست که سپاه روم برسبیل اسراع متوجه معرکه کارزارند. از غایت جرأت و کثرت شجاعت بی آن که بعضی از ولایات به پادشاه جلادت صفات ملحق شوند، به سوی دشمن ایلغار کرده، در اوایل ماه رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه [۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م.] در موضع چالداران (۷۸) که در بیست فرسخی تبریز واقع است، آن دو گروه کوه شکوه با یکدیگر رسیدند و مستعد حرب شده، به ترتیب صفوف مشغول گردیدند.

طریق سلاطین روم آن است که در وقت محاربه، حدود را به عرابه و زنجیر استحکام داده، حصنی به غایت حصین از برای حفظ خود ساخته، تفنگچیان در درون آن به فراغ بال به انداختن تفنگ و غیرایشان از دلاوران روم به امر جنگ مبادرت می نمایند. (۷۹)

و بعضی از ملازمان دولتخواه نواب شاه از این کیفیت [مطلع] بوده، عرض نمود [ند]. گفت که: «اگر قبل از آن که مخالفان خود را بر این وجه

حراست کنند [خود] را بر ایشان رسانیم، انهزام ایشان به سهولت تیسر می‌پذیرد». دورمیش خان گه اقرب سرداران سپاه شاه بود، این تدبیر را رد کرده معروض داشت که: «ما توقف می‌نماییم تا وقتی که آنچه مقدور ایشان است در محافظت خویش به فعل آورند. آن گاه قدم در میدان کارزار نهاده دمار از روزگار ایشان برمی‌آوریم». غافل از آن که، مصرع: «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد». (۸۰)

از آن جا که غرور موفور بر مزاج پادشاه با ابتهاج غالب بود، سخن دورمیش خان را قبول نموده، لشکر قزلباش و شجعان اوباش آن مقدار مکث نمودند که حریفان روم و سپاهیان موهوم در استحکام حدود و جنود اهتمام کرده اطراف و پیرامون خود را به اسباب معهود مسدود ساختند. و نواب شاه نیز به ترتیب صف سپاه پرداختند: در میمنه خان احمد استاجلو را باشلیغ ساخت و دورمیش خان در میسره رایت مقابله برافراخت.

و چون بر پادشاه اقبال پناه ظاهر شده بود که توپچیان رومی در وقت محاربه قصدشان احتراق خرمن حیات جمعی است که در پای طوق اقامت دارند، بناء علی هذا حکم اعلیٰ به نفاذ پیوست که امیر [نظام الدین] عبدالباقی، که از نبایر سید نعمة الله ولی بوده و در آن اوقات منصب و کالت شاهی به آن سیادت پناهی تعلق داشت، با امیر سید شریف صدر و امیر سید محمد کمونه در پای طوق مقیم گردند. ایشان امثال حکم نمودند. آن حضرت با فوجی از قورچیان غضنفر نشان طرح شده در ترصد آن بود که از طوایف مذکور هر طایفه‌ای را که به امداد احتیاج [باشد]، خود را به ایشان رساند.

بعد از اتمام سرانجام صفوف طرفین و ظهور بواعث فتنه و شین، محبان خاندان حیدر صفدر و خروش رومیان دلاور، از حادثه‌ای که زلزله الارض زلزالها اخبار نمود و کثرت دلیران معرکه مرد آزمای و بسیاری سراسیمگان میدان

قیامت نمای به سوی مؤدای وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَنْفَالَهَا اسارت فرمود. آن گاه فارسان مضممار کارزار به تازیانه خصمانه و مهمیز ستیز سمند جهان گرد را تیز ساخته و سنان مرگ بیان افراخته در فَسَحَت محاربه راندند و تیغ زهر طبیعت را از نیام حمیت کشیده آن سم منتج عدم را بر یکدیگر چشانند. نه شمشیر خونریز را، چون خوبان فتنه انگیز، در طبیعت رحمی، و نه سنان افعی نشان را به سان منکر روز جزا از سرزنش فردا در خاطر، وهمی. پیکان خدنگ فیروز با دل خایف مخالفان، همنشین و گرز گران سنگ را در سر، هوس سربازی و هوای کین.

القصة غایت مردی و جلادتی که در فطرت جوانان باغیرت مأخوذ بود، در آن روز فرقت اندوز به ظهور رسید و «تحسین» و «احسنت» از رجال الغیب بی شک و ریب مسموع حاضران معرکه دارو گیر گردید. بسا دوستان که در آن مرگستان از یکدیگر جدا گردیدند و بسا دشمنان که در آن میدان از هم انتقام کشیدند.

و چون لشکر روم از خیل نجوم افزون و از دایره احصاء بیرون بود؛ زیرا که دوازده هزار تفنگ انداز مخالف گداز که پیوسته ملازم پادشاه بودند و در آن روز به قصد سپاه شاه عالم افروز به کار خود مبادرت می نمودند، اندک فتوری در عساکر منصور پدید آمده، خسرو با تهور و شجاع در جئه توکل، بی تأمل، بارگیر جهان گرد را در فسحت نبرد در جولان در آورد و صمصام انتقام از نیام کشیده، زمره ای از رومیه را از لباس حیات عاری کرد.

از ثقات استماع افتاد که در آن حین یکی از دلیران شجاعت آیین رومی موسوم به ملغوج اوغلی به آن منتسب سلسله علی ولی مجاهر شده قصد آن حضرت نمود. در آن حال پادشاه مرتضوی خصال، شمشیری بفرق وی فرود آورد که تا قریب به حلقومش منشق گردید و منشور فوت غرایب اثر کننده در خیر را به این ضربت به امضارسانید. (۸۱)

اما چون مخالفان روم - چنان که سبق ذکر یافت - مانند قطرات باران بی پایان بودند، غازیان خجسته مآل مجال توقف ندیده، موکب سلامت قرین از مقاتله اهل کین عنان انعطاف داده، به جانب درگزين نهضت نمود. بعد از وصول در آن مقام، خسرو با احترام مسرعی [تیز] رو به اقوام تابع فرستاده از ایشان استمداد فرمود^(۸۲) اما سلطان سلیم با حشر عظیم به دارالملک تبریز آمده بر مسند فرمانفرمایی تمکن کرد و بعد از انقضای اندک زمانی از مملکت اذربيجان روی توجه به صوب ممالک خویش آورد.

و چون نواب شاهی دانست که بلاد اذربيجان از مخالفان خالی گردید، از مقام معهود به طرف تبریز رفته به تجدید در آن بلده بر سریر خلافت متمکن گردید و نوبت دیگر لوای محبان شاه ولایت از سپهر بلند در گذشت.

و چون در معركة مقاتله رومیه بعضی از مقربان سده سنیه، مانند: امیر عبدالباقی و امیر سید شریف صدر و غیرهما به تیغ اعدا به صوب عقبی انتقال نموده بودند، سالک طریق کفایت و کاردانی میرزا شاه حسین اصفهانی به منصب و کالت مقرر شده، جناب سیادت و افادت مآبی امیر جمال الدین استرآبادی، که به افاده علمی مشهور و افاضه عملی در السنه و افواه مذکور است، به تفویض امر صدارت متعین گردید - **إِلَّا وَقَدْ أَنْحَصَرَعْدَمُ التَّغْيِيرِ وَ التَّبْدِيلِ عَلَى الْمَلِكِ الْحَمِيدِ الْمَجِيدِ.**

گفتار در تفویض ایالت مملکت خراسان

به شاهزاده عالمیان شاه طهماسب - زیدت

میامن اقباله.

قال الله تبارک و تعالی: **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**. ما صدق این مفهوم کثیرالاعجاز و مصداق این سیاق واجب الاعزاز آن که: در اواخر اوقات سنه تسع عشرو تسعمائه [۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م.] که به مشیت ایزدیه بلیه قحط و غلاء در دارالسلطنه هرات و ولایات به وقوع انجامید و مرض جوع شیوع یافته نعمت عشرت به نعمت عسرت مبدل گردید، چشم جهان بین جز خنده شکرین خوبان صبیح و دهان نمکین جوانان ملیح از جنس شور و شیرین چیزی ندیدی، عیش بتان چون دهان شان تنگ گشته در هر آنی در آرزوی لب نانی جانی به لب رسیدی.

> و این حادثه امتداد یافته رشحات سحاب رحمت رزاق علی الاطلاق عمری متوازی گردید و غمام انعام رزق دهنده خواص و عوام برکشتزار روزگار اهالی این دیار نبارید،

مثنوی

فشرد آن چنان قحط پای ثبات

که نایاب شد نان چو آب حیات

دو صید منزل از دیک شد آتش دور
فراموش شد نام نان در تنور

ز قحط آتش دیکدانها بمرد

چه قحطی که آتش از آن جان نبرد^۱ <

مع ذلک در هر چند روز تاخت، از بکان خرمن سوز به ولایات و بلوکات دارالسلطنه مذکور آمده، بسیاری از مواشی و اموال عجزه و رعایا در عقبه تلف می افتاد و زینل خان، که در آن اوان به حکومت آن بلده اشتغال داشت، استعداد دفع اضرار آن طایفه ستمکار کماینبغی او را دست نمی داد، بناء علی هذا در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه [۹۲۱ ق. / ۱۵۱۵ م.] امیرخان [موصول] که والی قاین (۸۳) پناه بود، به درگاه سلاطین شاه مغفرت پناه رفته در قشلاق تبریز به تقبیل قوانم سریر خلافت مصیر شرف تمام حاصل نمود و در وقت مناسب اندکی از بسیاری خرابی مملکت خراسان و طغیان معاندان عرض نمود.

و مقارن این حال، دیو سلطان نیز از جانب قبه الاسلام بلخ آمده. کیفیت خروج محمد زمان میرزا - نبیره خاقان منصور سلطان حسین میرزا - را و طغیان امیر اردو شاه را در ولایت غرجستان و چقچران به عرض ایستادگان آستان سلطنت نشان رسانید.

لاجرم رفع اختلال احوال خراسانیان وجهه همت عالی نهمت نواب حضرت شاه مغفرت پناه گشته، حکم عالی به نفاذ پیوست که ایالت ممالک خراسان از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه تعلق به ملازمان عتبه علیه نواب شاهی و نور حدیقه خواقین آتیه، شاه طهماسب، داشته باشد تا از ابر نصفت و سحاب معدلت آن حضرت مزرعه معیشت سکان آن حدود سرسبز و خرم

۱. مطلب بین [[از زیادت «نا» است.

گردد و جراحی که از اثر تیغ تعرض اهل خلاف بر بدن ملک ظاهر گشته، التیام پذیرد. و امیرخان موصلو لله آن حضرت شده، رشته فیصل جمیع مهمات ملکی و مالی مربوط به رأی و صوابدیدش گردید. و به منصب صدارت و پیشوایی اکابر و اعظم و ارباب عمایم عالیجاه سیادت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف، که در مصر جمال و کمال یوسفی بود که ابنای زمان مانند اخوان از او حسد بردی، به مراتب عالیہ رسید.

آن حضرت در ساعت سعید پای در رکاب دولت انتساب نهاده بر سمند جهان گرد سوار شد و متوجه مقصد گشته، حکم فرمود که ابراهیم سلطان - برادر خردتر امیرخان - از پی استمالت رعایا و عجزه پیشتر به آن بلده رفته محروران ستم را در ظل ظلیل مرحمت جای دهد و بشارت توجه موکب همایون را به همگان رساند.

ابراهیم سلطان به موجب حکم در حرکت سرعت نموده، در اوایل سنه اثنین و عشرین و تسعمانه [۹۲۲ ق. / ۱۵۱۶ م.] به دارالسلطنه هرات رسیده، زلال سعت از چشمه جمعیت به کشتزار امانی و آمال هرویان، که یک چند از فیض رحمت ملک منان محروم گشته بودند، آمده، ریاض مملکت لطافت ریاض جنت حاصل نمود - الحمد لله الملك

ذکر آمدن ابراهیم سلطان به دارالسلطنه هرات و نجات آن مملکت از آفات و بلیات.

روزی چند که ابراهیم سلطان کامگار و کامران در دارالسلطنه هرات به امر حکومت پرداخته از پای فتادگان ستم را به دست مرحمت از خاک برداشت و سرفرو بردگان زاویه غم را از افسر احسانش سر ذلت بر اوج عزت افراشت، در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول مواکب کواکب مراتب شاهی شیوع یافت و انوار نوید این مؤده خجسته مآثر بر پیشگاه ضمائر اکابر و اصاغر تافت.

آن گاه به اشارت نواب سلطان، مهندسان کاردان و هنرمندان زمان به آیین بستن أسواق و دکاکین درون و برون شهر مشغول گردیدند و هر نقش سحرنا و صورت غریب انتماء که به قلم اختراع بر صفحه اندیشه و لوح بدایع پیشه در اوقات اعتدال دماغ و استحصال اسباب فراغ تحریر و تصویر کرده بودند، در آن تزیین جنت آیین از نهانخانه ضمیر به ساحت ظهور رسانیدند. بی شایبه تکلف، هردکائی، کانی به نظر درمی آمد که جواهر زواهر مخفیماش از سقف و جدار پدیدار گشته و هربازاری گلزاری که از غایت لطافت و آراستگی از گلستان ارم در گذشته.

القصة زیب و زینت و بهجت مسرت به مرتبه کمال رسیده > سادات، قضاة، موالی، اہالی، ارباب، کلانتران^۱ < سران رعایا و مزارعان استقبال موکب ظفرمآل نمودند و آنچه استعداد ایشان به آن وافى بود، از روی نیاز نثار و ایثار کرده، زبان به شکر این نعمت عظمی گشودند.

پس از انقضای چند روز از وصول این مژده^۲ جهان افروز، در وقتی که گرمی رسیدن شہریار بہار فسر دگی زمستان را بہ شہرستان عدم رسانید و خسرو نوشکفتہ گل بر سریر زمرد فام نشستہ از روی و بوی خویش اطراف مملکت چمن را منور و معطر گردانید، متوطنان ساحت صحرا کہ از ستم لشکر برودت اثر شتا در زیر زمین، انزوا اختیار کرده بودند از زوایای عزلت برون آمدہ جلوه گر گردیدند و اعیان اشجار کہ از غارت خاین دی و خیانت وی برہنہ و عریان می نمودند بہ خلعت فیروزی و لباس نوروزی رسیدند، آن حضرت در درون شہر ہرات، مانند روح کہ در جسد درآید، در آمدہ ماصدق «السلطان فی البلد کالروح فی الجسد» بر ہمگنان ظاہر گشت و غمام نصفت و احسانش و ابرمعدلت بی کرانش بر وضع و شریف، صغیر و کبیر باریدہ جوش و خروش اعیان دولتخواہ و مخلصان بی اشتباہ از معبر مہر و ماہ در گذشت. جراحتی کہ خواص را از تیغ ابتدال در دل بود از مرہم اعزاز و اکرامش التیام پذیرفت و غنچہ مرام عوام، کہ تا آن زمان ناشکفتہ مانده بود، از نسایم مراحم و الطافش در غایت رعنائی بشکفت.

اہالی و اعیان شہر ہرات

ہمہ یافتند از نوایب نجات

شب تیرہ را صبح آمد پدید

چہ صبحی، کہ ایام مثلش ندید

۱. نا: ندارد.

۲. نا: نوید.

فرح گشت موجود و غم شد عدم
 ز گیتی برفتاد رسم ستم
 > چنان گشت معدوم جوړو جفا
 که نامدار ز معشوق الازفا <

گفتار در نهضت عسا کر گردون توان به

ولایت غرجستان به سرداری ابراهیم سلطان

و احمد سلطان افشار و بعضی از امرای شجاعت شعار.

از محسنات سلطنت سلاطین ذی شوکت، آن که: اطراف ممالک را به آب تیغ بی دریغ از لوٹ وجود مخالف پاک گردانند تا ساحت دولت شان از آنچه مانع ارتقا است بر مدارج کمال، پیراسته شود و گوش دل پندپذیر را از حلقه خبر سعادت اثر سلطان مملکت نبوت، حیث قال - صل الله علیه و آله و عترته - : «كُلُّم رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» تزیین دهند تا غنایم و اموال سکان قری و جبال به تحریک اخذ معاند از دایره ممالک منخروسه برون نرود، بناء علی هذا بعد از مدت یک سال و نیم که همگی توجه توأب شاهی به تدارک اختلال احوال رعایا و مُتَوَطَّنان دارالسلطنه هرات و ملحقات و ولایات مصروف گشت، معروض نوأب شد که: «محمد زمان میرزا از حدود بلخ و شبرغان به ولایت غرجستان آمده، لشکریانش مواشی و اموال مردم ولایت هرات رود را غارت کرده، آن نواحی را ویران می نمایند و طریق عافیت را به استعمال سنگ مخالفت مسدود ساخته، ابواب شقاوت بر روی خویش می گشایند».

اما بیان حال محمد زمان بر سبیل اجمال آن که: بعد از استیلای

شایبک خان در بلاد خراسان، آن جناب در صفر سن التجاء به درگاه پادشاه محسن کرده در ظل تربیت نواب شاهی روز می گذرانید، تا وقتی که سلطان سلیم در مقام محاربه با خسرو کریم در آمده، جناب میرزایی بنابر عذری که از موکب شاهی تخلف کرده در تبریز توقف نمود. چون غلبه رومیه به وضوح پیوست با سی چهل نفر از ملازمان قدیم و وفاداران مستقیم، از دیار اذربایجان برون آمده به صوب ممالک خراسان ایلغار نموده و در اثنای قطع بوادی ظاهر شد که امیراردوشاه، که پدر سلطان محمد در عداد امرای میرزا بدیع الزمان معدود بود، جمعی کثیر از مردم الوس جغتای را مطیع ساخته در ولایت غرjestان به امر حکومت مشغول است.

بنابراین آن پادشاهزاده نازنین به ولایت مذکور رفته، امیراردوشاه با تمامی خیل و سپاه او را استقبال نمود و مقدم مکرّمش را وسیله تزیید اقبال دانسته، او را بر سریر سلطنت اجلاس فرمود. و این خبر در اطراف و اکناف شایع شده، از مردم جغتای هر کس که در زاویه و بادیه به سر می برد خود را افتان و خیزان به وی رسانید.

القصه، در اندک زمانی سپاه بسیار در گردش جمع آمده به مرافقت و معاضدت امیراردوشاه از ولایت مسطور به صوب قبة الاسلام بلخ و شبرغان در حرکت آمده و آن دو ولایت را از گماشتگان دیوسلطان گرفته، به مردم خویش سپرد و از آن جا متوجه بعضی از منسوبات کامل شد.

در خلال آن احوال میان او وشاهزاده صورت مخالفت روی نموده، نواب میرزایی از جناب امارت مآبی جدا شده، در یکی از ولادیات بلخ چند روزی توقف کرد. به مرور ایام مردم جغتای از امیراردوشاه فرار نموده نزد وی می رفتند و در اندک زمانی جمع کثیری در پای لوای نصرت نمای میرزا محمدزمان پدید آمده، امیراردوشاه با نفری اندک و خوف بسیار متوجه ولایت

غرجستان گردید. و چون در قبة الاسلام بلخ برادرش میرزا قیام و در ولایت شبرغان یکی از اقربای وی، امین بیگ، حاکم بودند، ایشان را از مخالفت میرزا آگاه ساخته پیغام داد که شهرو ولایت را استحکام نموده از میرزا محمدخان < و ملازمان او حراست نمایند. ^۱ >

خدام میرزایی از تدبیر و تزویر آن امیر [مطلع] گشته، با فوجی از شجعان بر سر وی ایلغار کرده، در نواحی ولایت کزروان به وی رسید و بین الجانیین محقر محاربه [ای] به وقوع انجامیده، امیراردو شاه مغلوب شده، با هفت کس از خویشان و معتمدان خویش به صوب ولایت شبرغان فرار نموده امین بیگ را در محافظت آن ولایت تحریرص تمام فرموده و از آن جابه قبة الاسلام بلخ رفته، ابواب نزاع به نسبت آن پادشاهزاده مطاع مفتوح نمود.

جناب میرزایی یک چند در آن نواحی و حواشی روز گذرانیده کمند همت بر شرفه فتح بلخ انداخته، معلوم شد که از محاربه و محاصره فتح الباب تیسر نمی پذیرد، لاجرم طرح مصالحه برزمین افکنده، مردم مصلح و ناصحان مفلح در میان آمده، به زلال نصیحت غبار نقار طرفین را ارتفاع دادند و طریق خلاف را مسدود ساخته، ابواب وفاق را به مفتاح اصلاح گشودند.

پس مهم بر آن قرار یافت که نواب میرزا با زمره‌ای از اتباع، < قریب به بلده بلخ آمده ^۲ > امیراردو شاه نیز با قلیلی از مردم خویش از شهر برون آمده و بعد از ادای مراسم ملازمت بین الجانیین بنای عهد و پیمان به مواد قسم تشید یافته، به اتفاق به درون شهر روند و به دستور پیشتر امیر مشارالیه راتق و فاتق مهمات ملکی و مالی باشد.

۱. نا: < و یاران ملاطفت نمایند > .

۲. نا: < به بلخ آمده > .

آن گاه جناب سلطنت شاه با فوجی از اهل اعتماد زیاده بر آنچه مقرر بود به صوب قرارگاه در حرکت آمد و امیراردوشاه نیز با طایفه‌ای از اقربا و محرمان جلالت انتماء از شهر برون آمده در قریهٔ لویه [؟] چهرهٔ حیات را از تنویر تیغ واقعه‌ای ناگزیر فروخته گردانید.

شرح این واقعه آن که: چون محمدزمان میرزا در قریهٔ مذکوره - که از این جا تا قبة الاسلام بلخ دو فرسخ شرعی مسافت است - رسید، امیراردوشاه نیز قریب به آن قریه رسیده با هم ملاقات نمودند. محمدزمان به نسبت وی برون از غایت اظهار ندامت از مخالفت کرد. امیراردوشاه که بر این الطاف صوری اعتماد نمود، از نفاق اهل خلاف حدّ زیاده کرده نواب میرزا را تکلیف تاکید عهد و پیمان نفرمود.

بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد، روزی که قضا نیست

آن گاه میرزا اردوشاه با بسیاری از سپاه به طرف شهر بند روان گشته، بعد از قطع اندک مسافتی تیغ بندگان آستان میرزایی رشتهٔ حیات آن سالک طریق بی‌وفایی را به قطع رسانیدند و در همان ساعت به ظاهر بلدهٔ مسطوره آمده به امر محاصره مشغول گردیدند.

< برادر وی ' > قیام بیگ که از قتل [برادر] خود آگاه گشت، در حراست شهر مبالغه نموده، کس نزد ظهیرالدین بابر پادشاه به کابل ارسال نمود و احوال گذشته را عرضه داشت کرده، التماس آن ساکن زاویهٔ تباهی از مقرر خویش به جانب قبة الاسلام بلخ نهضت کرد.

میرزا محمدخان که از توجه آن پادشاه عالی شأن آگاه گشت، از حوالی بلده کوچ نموده، در بعضی از ولایات آن حدود روز می گذراند. و چون توابع آن مملکت از نور حضور عساکر منصور آن باعث سرور از ظلمت انقلاب و ظلام تفرقه اسباب ارتفاع یافت، قیام بیگ غاشیه اطاعت آن حضرت بردوش گرفته قبه الاسلام بلخ را تسلیم ملازمان آن خسرو کریم نمود.

بعد از انتشار این اخبار در بلاد و امصار، بسیاری از رؤسای الّوس جغتای از میرزا محمدزمان جدا شده به سلسله نواب پادشاهی پیوستند و خدام میرزایی مصلحت توقف در آن دیار ندیده، خایباً خاسراً، به طرف ولایت غرجستان در رفتن اسراع نمود. و پس از وصول به منزل مراد، امیرشاه محمدسیف الملوک، که به حکم آن جناب والی آن ولایت بود، نواب میرزایی را استقبال [نموده] و بساط اطاعت و عبودیت مبسوط ساخت. آن پادشاهزاده دردمند، که روزی چند در ولایت معهود از کوفت راه بیاسود، در ولایت چقچران رایت اقامت برافراخت.

> پوشیده نماند < که چون در اثنای تحریر وقایع ماضیه و تقریر حوادث آتیه به تقریب ذکر پادشاهزاده حبیب؛ یعنی محمد زمان میرزا می شود، مقدمای چند در مجملی از احوال وی در قلم آمد و بقیه نیز به اشارت توفیق الهی مرقوم خواهد گردید تا ناظران این مختصر بروی واقف گشته در موقف عدم عرفان مکث نمایند.

ذکر رفتن امرای شجاعت نشان به ولایت چقچران

پی دفع میرزا محمدخان و شکست آن جناب از سرداران نواب.

چون اقتدار و اختیار محمدزمان میرزا در بعضی از ولایات معروض پادشاه کامیاب گردید، دفع وی را پیشنهاد همت عالی ساخته، سرداران سپاه به اشارت نواب شاه به تهیه فکری که قلع احوال آن قوم فصول نتوانند نمود مشغول شدند.

در خلال این احوال سلطان محمود فیروز کوهی، که عمری جواهر اخلاص محمدزمان میرزا را در گنجینه سینه داشت، از او برگشته به درگاه فلک اشتباه آمد و پس از تقبیل زمین عبودیت به لب اخلاص به وسیله بعضی از خواص به عرض رسانید که: «محمدزمان میرزا با لشکری بی سامان در ولایت چقچران در غایت غفلت نشسته، اگر جمعی از شجعان و دلاوران این آستان ایلغار نموده بر سرش روند، او را از پای درمی آورند».

این سخن محرک سلسله اندیشه قهرمان پیشه گشته، حکم عالی شرف صدور یافت که ابراهیم سلطان و احمد سلطان افشار با سپاه بسیار به مرافقت امیر محمدبن امیریوسف بدان صوب رفته، به وساطت جنگ مخالفان را به چنگ آورند. و ایشان انقیاد حکم شاهی کرده، در ساعت سعید از شهر بیرون

رفتند و تا ولایت هرات رود به مصلحت اجتماع جنود ظفرورود در حرکت تأنی نموده، از آن جا ایلغار فرمودند. در خلال طی بیابان و قطع بوادی به وضوح پیوست که محمدزمان میرزا در مرغزار علمدار - از ولایت چقچران - غافل نشسته، از توجه سپاه نصرت دستگاه آگاه نیست.

از استماع این خبر، لشکر ظفراندر در سرعت مبالغه کرده، صبحی که جمشید خورشید تیغ خونین از نیام کره زمین برون آورده به قطع سلسله جمعیت جنود انجم پرداخت و فراش قضا از پی صفا چهره سپهر مینافام را پاک کرده خسرو خاوری علم عالم آرای در مرغزار فلک مرتفع ساخت، امرای شجاعت شعار با عساکر جلادت آثار به موضع علمدار رسیدند و از مخالفان در آن مکان اثری ندیدند؛ زیرا که در آخر همان شب که اوّل روز ادبار ایشان بود، از اقبال و توجه سپاه ظفرمال خبریافته، از آن منزل کوچ نموده بودند و به جانب جبال و عقبات ولایت غرjestان متوجه گشته.

لاجرم لشکر مبارک پی از پی ایشان روان گشته، بعد از طی اندک مسافتی سپاه مخالف پدیدار گشت و غریو گیرودار و صوت سورن دلاوران نامدار از فلک دواز درگذشت.

محمدزمان میرزا که حال براین منوال مشاهده نمود، با امرای خویش بربالای اسب جانقی کرده، امیرشاه محمد سیف الملوک > و بعضی از سالخوردگان^۱ < مفلوک مصلحت در آن دیدند که در رفتن اسراع کرده خود را به عقبات و درّه‌های غرjestان رسانند، اگر لشکر قزلباش تا آن جا ایشان را تعاقب نماید هم در آن محال مستحکم علم شجاعت و محاربت مرتفع سازند. اما جمعی از سرداران مغول قانجی و طایفهای از فضولان بی سنجی، این رأی مقرون به صواب را رد کرده، برزبان آوردند که: «ماکشته

۱. نا: > بعضی از ترکان < .

شدن خود را در این سرزمین می‌خواهیم».

محمدزمان میرزا که این جرأت از میران مغول قانجی استماع نمود، ایشان را با جمعی در تنگنایی که معبر لشکر بود بازداشت تا آن صاحب داعیه و تیغ بندان عتبه علیه را به مجادله و قتال نگاه دارند و مانع آیند از آن که به احوال و ائقال اردوی او تعرض رسانند و ایضاً فرار او و مردم او به آسانی تیسر پذیرد.

غازیان رزمجوی و قورچیان تندخوی که به آن جمع رسیدند، آغاز جنگ کرده، محمد زمان میرزا نیز به ایشان در مقام محاربه درآمده، بعد از کشتش و کوشش طرفین، بالاخره سپاه سره شاهی بر آن سالکان طریق تباهی غلبه کرده < از عقب اردو درآمدند > بسیاری از اموال و احوال و ائقال ملازمان و لشکریان میرزا را در عقبه تاراج انداختند. محمدزمان میرزا با معدودی چند خود را به عقبات غرجهستان رسانیده، متحصن گشت.

امرای جلادت انتها بعد از ادای شکر این عطیت کبری، رؤوس معاندان را با عرضه داشتی مشتمل بر کماهی احوال مصحوب معتمدی به پایه سریر نصرت مصیر ارسال داشتند و قرب یک هفته در حوالی بعضی از جبال غرجهستان نشسته، زمره‌ای از کلانتران آن ولایت با پیشکشهای لایق به ملازمت ایشان شتافتند و پس از سودن رخ نیاز به خاک عبودیت، به تشریف خلعت و تاج ذی عزت مشرف و سرافراز شدند. آن گاه معلوم شد که محمدزمان میرزا را از قلت لشکر و کثرت غازیان ظفر اثر پای ثبات از جای رفته، به جانب ولایت شبرغان^۲ گریخت و سلک جمعیتش از وصول تیغ تقدیر ملک قدیر از هم گسیخت.

۱. نا: < از عقب اردو راندند > .

۲. نا: غرجهستان.

لاجرم اندیشه امرای اصابت پیشه اقتضای مراجعت کرده، رؤسای
 غرجستان را رخصت انصراف ارزانی داشتند. و جهت سایر رعایا و ضعفای
 آن ولایت استمالت نامه‌ها نوشته، ایشان را به الطاف و مراحم شاهی نوید
 دادند. پس از فراغ از استمالت و رخصت کوچ کرده به صوب دارالسلطنه
 هرات در حرکت آمدند.

و چون به بلده مذکوره رسیدند به سعادت تقبیل بساط خلافت مناط
 استسعاد یافته، به نوازش خسروانه و عنایات پادشاهانه مراتب عالیۀ ایشان
 ازدیاد یافت و انوار فواید فتح و نصرت بر وجنات احوال همگان تافت.

ذکر مجملی از اوقات میرزا محمدزمان تا

زمان انتقال از این جهان گذران.

اما مآل حال محمدزمان میرزا بر سبیل اجمال آن که: بعد از این شکست موحش با شصت نفر مردم بی یراق محتاج از ولایت غرجستان به طرف قرایغاج، که از منسوبات شبرغان است، توجه نمود. چون به آن ناحیه رسید، امین بیگ که به فرمان ظهیرالدین محمدباقر پادشاه حاکم آن ولایت بود، کس نزد خواجه محمدعلی کتابدار و امیرابراهیم جابق، که به حکم پادشاه مذکور در قبةالاسلام بلخ به امر ایالت منصوب بودند، فرستاده، ایشان را از وصول نواب میرزایی به حوالی شبرغان و ضعف و فرار وی از امرای خراسان آگاه نمود.

بعد از استماع این واقعه، امیرابراهیم جابق به استصواب خواجه محمدعلی مصلحت در آن دید که با جمعی از سپاه جلادت دستگاه به ولایت شبرغان رفته، به امداد امین بیگ با ملازمان میرزا در مقام مقابله و مقاتله آید. بناء علی هذا مشارالیه با قرب پانصد کس از مردم مغول از قبةالاسلام بلخ به شبرغان رفته و امین بیگ را با فوجی از دلیران با خود رفیق ساخته متوجه دفع خدام میرزا گردید. و در موضع قرایغاج تلاقی فریقین اتفاق افتاده،

محمدزمان میرزا با ملازمان خویش، که عدد ایشان به صد نمی رسید، قدم در میدان محاربه نهاد و مردم خود را در حرب تحریر نمود در مقاتله بگشاد. امرای مذکور که دیدند که جناب میرزایی در مجادله جدّ تمام دارد، ایشان نیز سمنند شجاعت را در مضمار کارزار به جولان در آورده، معرکه حرب و ضرب از آتش حرارت بهادران طرفین گرم گردید. سه کُرت شجعیان جانبین بر یکدیگر تاخته، کثیری مجروح و بی روح شدند. بالاخره آثار استیلا [بر] سپاه بلخ و شبرغان ظاهر گشته محمدزمان میرزا به نفس خویش در میدان محاربه در آمد و کُرت بعد اخیری بر اعدا تاخته، غایت جرأت و دلاوری به جای آورد، اما بالاخره مخالفان زور آورده، نواب میرزایی را از اسب جدا ساختند.

در آن حال یکی از مردم مغول شمشیری در دست به آن پادشاهزاده پیاده رسید و خواست که او را بر خاک هلاک نشاند. جناب میرزایی این مغول مجهول را به خود حاضر ساخته، مشارالیه که محمد میرزا را بشناختی - الفور از اسب فرود آمده و گرد سر وی گشته، میرزا را بر اسب خود سوار کرد و خود در جلو رفت. چون امیر ابراهیم جابق و امین بیگ از گرفتاری وی حاضر شدند، به نصب خیمه اشارت کرده، میرزا را بر آن خیمه بر مسند اعزاز نشاندند و خود از روی احترام^۱ و ادب تمام نزد آن جناب آمده، زانو زدند و اسبان پیشکش کرده، به اشارت وی در آن خیمه به شرف جلوس رسیدند. آن گاه آن دو < میرا صلاح پذیر^۲ > عرضه داشتند که: «ظهرالدین محمد بابر پادشاه شما را به مثابه برادر است و غرض وی از به دست آوردن شما آن است که به اتفاق ملازمان ممالک موروئی را از طوایف ازبکیه و

۱. نا: احرام.

۲. نا: < سردار صلاح رای >.

معاندان خاندان تیموریه انتزاعه نماید؛ چه، از نسل امیر تیمور گورکان کسی که از او رشد می‌آید شما مانده‌اید». و ایشان امثال این مقدمات که مشعر به وفور کرم و رعایت صلۀ زحم بود، عرض نمودند.

محمدزمان میرزا را از استماع این مقالات، تسلی تمام حاصل شده، مزاج شریف وی مبتهج و مسرور گردید و به دلالت و قیادت امیر ابراهیم به جانب قبة الاسلام بلخ توجه فرمود. چون به آن بلده رسید، خواجه محمدعلی کتابدار آن پادشاهزاده عالی تبار را استقبال نموده، به تقبیل اُنامل قابِلش استسعار یافت. و آن حضرت را در نفس درون شهر برده، در منزل مناسب فرود آورده، روزی چند مراسم ضیافت به تقدیم رسانیده، آن جناب را به مرافقت امیر ابراهیم جابقی به صوب کابل > که مقرّ ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بود^۱ < گسیل نمود.

جناب میرزایی در حفظ الهی به طرف آن ولایت روان شده، به هر ولایت و ناحیت که می‌رسید حاکم آن مقام طریق استقبال مسلوک داشته به خدمتکاری قیام می‌نمود. و چون قریب به مقصد اصلی اتفاق افتاد، حضرت پادشاه فرزندان و خویشان خود را با تمامی امرا و مقربان به استقبال ارسال داشت.

جماعت مذکور آن یادگار سلاطین مغفور را به اعزاز و اکرام تمام به مجلس پادشاه درآوردند. خسرو پاک اعتقاد را که نظر بر وی افتاد، عرق قرابت در حرکت آمده، اشک از فواره دیده روان ساخته، او را تنگ دربر گرفت و نزدیک به خود نشانده، به مواعید و داد و امداد شاهزاده صاحب جمال را خوشحال و مستمال گردانید. آن گاه ملازمان درگاه جناب سلطنت دستگاه را در منزل قابل از ممر عذوبت ماء و لطافت هوا فرود آورده، یوماً

فیوماً، الطاف و اعطاف نواب بابری به نسبت آن شمع انجمن سروری در تزیید بود؛ به مرتبهای که صبیۀ صفیۀ خود را، که در حجلۀ تربیت و صلاح و مهد عفت و فلاح به سن تکلیف رسیده بود، در حبالۀ نکاح وی در آورد و ایالت قبة الاسلام بلخ را به وی ارزانی فرموده، ملازمان میرزایی را به آن بلده با وفور جمعیت فرستاد.

آن خسرو زاده با احترام مقضی المرام به بلده مقصود نهضت کرده، چون به منزل مراد رسید به مقتضای شهوات نفسانی و تحریک زمره‌ای از اوانی در اکثر ایام به شرب مدام مبادرت نموده، از تدبیر مملکت و اصلاح حال سپاه و رعیت ذاهل و غافل می‌بود. تا آن که خبر غفلت وی - بر وجهی که مذکور شد - به ماوراءالنهر رفته، سلاطین آن دیار طامع قبة الاسلام بلخ شدند. قراسلطان - ولد خان بیگ سلطان - در اوقات حکومت هر سال در وقت ادراک محصول با بسیاری از ازبکان مجهول به ظاهر آن بلده آمده، محصولات را می‌چرانید و استعداد دفع و منع وی از ملازمان میرزایی مسلوب بود.

دو سه سال که حال براین منوال بگذشت و ضعف میرزا بر مدارج کمال تمکن یافت، ظهیرالدین محمدبابر پادشاه، که در مملکت هند برسریر پادشاهی نشسته بود، چون از احوال گذشته آگاه شد، میرزا را طلب نمود. انقیادالامرہ العالی، آن پادشاهزاده لابالی بلده بلخ را گذاشته به صوب هندوستان در حرکت آمد. چون به حدود مقصود رسید، نواب پادشاه را ملازمت کرده، مجدداً ظل تربیت خسرو وافر شوکت بر فرق آن نتیجۀ شاهان غرب و شرق سمت انبساط یافت و بلده‌ای از بلاد هند، که هر سال قریب بیست هزار تومان تبریزی^(۸۴) حاصلش بود، به وی تفویض شد.

نواب میرزایی از پی حکومت و دارایی به آن بلده رفته، بسیاری از

اتراک، که در سلک خدام والد ماجدش میرزا بدیع الزمان انتظام داشتند، ملازمش گشته، او را جمعیت تمام به حصول موصول شد. آن گاه - چنانچه شیوه مشارالیه بود - در بلده مذکوره بساط عیش و طرب گسترده، به خلاف اوقات گذشته گاهی متوجه سرانجام مهمان ملکی می شد.

چون ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از این جهان سریع الزوال انتقال نمود و همایون پادشاه (۸۵) بر سریر سلطنت هند متمکن گردید، محمدزمان به اغوا و اظلال زمره‌ای از جهال به نسبت همایون پادشاه طرح خلاف انداخته داعیه استقلال در ضمیر وی سمّت رسوخ یافت. لاجرم پادشاه خجسته شیم لشکر عظیم فراهم آورده به جانب آب گنگ، که معسکر وی بود، رفت و بی سلطنت جنگ او را به چنگ آورده در یکی از قلاع حصین محبوس ساخت. بعد از انقضای مدتی، جناب میرزایی از محبس فرار نموده با معدودی چند در بلاد هند سرگردان و بی سامان روز می گذرانید. بالاخره اضطراراً یا اختیاراً با ندامت بسیار نزد پادشاه کامگار آمد. از آن جا که عفو کرم جَبَلی پادشاهی است، جرایم او را کان لم یکن انگاشته، به دستور پیشتر به نظر اشفاق و مراحم در وی نگریسته، تا زمانی که در میان بنکار و آگره میان خدام محمد همایون پادشاه و شیرخان محاربه واقع شده، در آن روز مصیبت اندوز آن پادشاهزاده سعید در حین فرار در سیاه آبی غریق بحر فنا گردید.

ذکر رفتن ابراهیم سلطان نوبت دیگر به غرجستان

جهت دفع امیرشاه محمد سیف الملوک و بعضی از ترکان متروک.

سابقاً سمت تحریر یافت که بنابر استیلای محمدزمان میرزا در ولایت غرجستان و چقچران، ابراهیم سلطان با سپاه فراوان بر سرش رفته، ولایت مذکور را از تصرف محمدزمان میرزا انتزاع نمود و از مردم معتمد جمعی را از پی حراست در آن دو ولایت گذاشته، به دارالسلطنه هرات مراجعت فرمود.

غرض از ایراد این مقدمات، آن که: بعد از مدت مدید از این فتح مبین^۱، خبر به دارالسلطنه مذکوره رسید که امیرشاه محمدسیف الملوک، که قبل از جلوس شاه ستوده صفات برمسند ایالت هرات در ولایت غرجستان، به اشارت میرزا محمدزمان حکومت می نمود، جمعی کثیر از مردم چیچکتو و میمنه فراهم آورده به دستور سابق در ولایت مذکور باغورور موفور حاکم گردیده، در دره کوچه سنگان از ولایت مسطور نشسته، تاخت مردمش به بعضی از ملحقات و ولایت هرات رود می رسد. بناء علی هذا حکم عالی > شرف نفاذ^۲ یافت که ابراهیم سلطان باردیگر با غازیان ظفرانر به آن دیار رفته تا

۱. نا: معید.

۲. نا: > شرف صدور < .

از مخالفان مردود آن حدود را پاک نسازد، مراجعت ننماید.

جناب سلطانی به اشارت ظل سبحانی عمل نموده، در ساعت میمون با لشکری از دایره چین برون از هرات بیرون رفت. چون به لنگر مقدسه غیائیه رسید، شاه محمد سیف الملوک غرجستان را گذاشته به قلعه کشتی یوز (۸۶) که مابین ولایت غرجستان و چیچکتو واقع است - گریخت. این قلعه در متانت و حصانت به مرتبه‌ای بود که بروجش بابر جاسد دعوی همسری نمودی و مقیمانش از پی طعمه حمل و ثور را از چراگاه سپهر در ربودی. و بعضی از کلانتران^۱ ولایت غرجستان در موضع جنگل کلان به ملازمت سلطان آمده، کیفیت مفرّ و مقرّش را معروض داشتند.

جناب سلطانی به مرافقت عنایت یزدانی از آن موضع ایلغار کرده، حوالی قلعه را مضرب خیام سپاه نصرت فرجام گردانید و محاذات بروج حصار را به لشکریان قسمت کرده، به تهیه اسباب حرب مشغول گردید. غازیان عظام به اهتمام تمام در سرانجام وسایل عروج بر معارج بروج مبادرت نمودند. در خلال آن احوال، امیر شاه محمد، امیر جعفر علی قراگوز را، که از سپاهیان سالخورده معرکه دیده بود و در ایام قدیم در ملازمت بعضی از سلاطین به امر امارت و سرداری قیام می نمود، به رسم رسالت نزد نواب سلطانی فرستاده، التماس نمود که: «قلعه مذکور را با چندی از قرای ولایت مسطور به وی مسلم دارند تا حلقه عبودیت نواب حضرت شاهی در گوش و غاشیه اطاعت بردوش افکنده، من بعد سالک طریق خلاف نگردد».

امیر جعفر علی < در غایت خضوع و خشوع^۱ > به آستان ایالت نشان سلطان آمده، بعد از ادای مراسم اخلاص و نیاز بر زبان اختصار و ایجاز ملتمس

۱. نا: ارباب.

۱. نا: < در غایب بیدلی >.

مذکور را عرض نمود. از استماع این التماس غضب بر سلطان مستولی شده، به قتل آن پیر فقیر حکم فرمود. در حال تیغ بندان در گاه سلطانی امثال حکم عالی کرده، سرش را بر سرنیزه تعبیه نمودند و در محاذی برجی که شاه محمد سیف الملوک حراستش می نمود، باز داشتند.

مشارالیه از مشاهده آن حالت دانست که من بعد حلیه^۲ دولت را در مخزن تزویر نتوان نگاه داشت و قصر شوکت را به دستکاری تدبیر قصیر^۳ کی توان افراشت، لاجرم در حراست برج و باره کوشیده مستعد قتال گردید.

چون مدت سه چهار روز از قتل ایلچی منقضی گشت و کار حاصران و محصوران از مرتبه اصلاح در گذشت، صبحی که سلطان فیروز چنگ مهرمنیر به عزم تسخیر قلعه سپهر پلنگ رنگ تیغ کین از کره زمین برون آورد و مُلَمَّعَان آن تیغ ساکنان بروج آن قلعه را به طرفه العینی منهزم کرد، پلنگان جبال شجاع و مردانگی اظفار حرب در جسم قلعه کشتی یوز فرو بردند و به نیروی پنجه دلاوری، نای شحنة جرأت شجعان قلعه را فشردند. به آتش دادن هر توفنگی سرهنگی از مخالفان را به نار جحیم انداختند و به افگندن هر ضربزنی روزنی در جدار حصار ظاهر ساختند.

بالاخره شیربیشه پردلی سموراوغلی، که سنجاب سحاب از میغ تیغ خونفشانش در رشک بودی، با مردم خویش زور آورده حارسان برجی که < مابه النزاع > بود، میان او و ایشان منهزم ساخته و نردبان بر جدار نهاده مانند صاعدان مصاعد مرام و مقاصد، بر فراز قلعه رایت نصرت برافراخت. آن گاه تندباد جلادش شعله تیغ آتشبار را به جانب خرمن حیات اهالی حصار میل داده، دود از دودمان ایشان برآورد.

۲. نا: حلیه

۳. نا: قصیر.

۱. نا: < مابه انتزاع >

شاه محمد سیف الملوک چون این حال مشاهده نمود با جمعی از شجریان که ممد او بودند، قدم در میدان ممانعت و محاربت نهاد. در اثنای داروگیر آواز سوزن و صوت نفیر غازیان قلعه گیر از فراز برج دیگر مسموعش شد، لاجرم مضطرب گشته سلک جمعیتش از هم گسیخت و با معدودی چند به طرف ولایت چیچکتو و مینه گریخت.

غازیان عظام و دلاوران شدیدالانتقام امول و جهات اهل قلعه را تصرف نموده، هر کس کشتنی بود او را به قتل آوردند و از بقیه السیف بعضی را گذاشته برخی را حبس کردند. و بروج و جدار آن حصن حصین را به وساطت آیت جَعَلْنَا غَالِبَهَا سَافِلَهَا ویران کرده با خاک برابر کردند.

ابراهیم سلطان بعد از مراسم شکر رب الارباب و پس از محامد حضرت مفتاح الابواب، ارباب ولایت غرجستان را مستمال گردانیده، خلعت فاخره بدیشان شفقت نمود و محمود بیگ توپچی را، که در سلک اعظم ملازمان سده شاهی منتظم بود، در ولایت معهود حاکم فرمود. آن گاه به صوب بلده هرات مراجعت کرده، به اصناف مراحم و الطاف و انواع مکارم و اعطاف، علو مرتبه اش از دیاد یافت.

گفتار در آمدن عبیدخان به ظاهر دارالسلطنه

هرات و وقوع انواع آفات و حدوث

کثرت بلایا.

چون مدت پنج سال از شمول نصفت و وصول رافت و تجدید قواعد عدالت و مرحمت گستری و احیای مراسم جهاننداری و رعیت پروری، کد از شیم نواب شاهی است، سکان بلده هرات محفوف به جمعیت و سعت عیش اوقات گذرانیده، ارباب نظر یکدیگر را به امر فائظ الی آثار رَحِمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيُّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا در بحر تعجب می انداختند، جهت دفع عین الکمال که لمعمای از انوار آثار نور حدقه ما زاع البصر و اطاعنی، حیث قال - علیه من الصلوات اتمها و از کها: «إِنَّ الْعَيْنَ الْحَقُّ» دلیلی است روشن بر اثبات مدفوع رعایا و اهالی دارالسلطنه هرات در مضیق معیشت تنقیص یافتند.

تفصیل این اجمال آن که در بهار سنه سبع و عشرين و تسعمائه [۹۲۷ ق. / ۱۵۲۰ م.] که سپاه سبزه به عزم احاطه شهر بندگان سراز زمین برون آورده سلطان گل از فراز آن قلعه بر جمعیت آن جنود تبسم فرمود و قهرمان غمام از بروج حصار فیروزه فام احجار رعدافکننده الوس نامیه را غرق عرق انفعال نمود، عبیدخان از کوچ کونجی خان، که در آن اوقات و اوان سلطنت بلاد ماوراءالنهر و ترکستان تعلق به وی می داشت، رخصت حاصل نموده، با

قرب سی هزار پیاده و سوار از آب آمویه عبور نمود و متوجه ولایات خراسان شده، در روز پنج شنبه شانزدهم جمادی الاخر سنه مذکوره حاکم سرخس سیوندوک بیگ افشار کس به هرات فرستاده این واقعه را افشا فرمود.

آن گاه حکم عالی شد آن که هرویان در حراست برج و باره سعی نموده، دروازه ملک و بروجی که تعلق به آن می دارد امیر غیاث الدین محمد بن امیریوسف محافظت فرماید، پیری سلطان به امداد صوفیان خلیفه دروازه عراق را مضبوط گرداند، پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و قاسم مهرداد^(۸۷) از برج سلطان احمد میرزا تا دروازه اختیارالدین^(۸۸) پاسبانی نمایند، اسحق بیگ و مقصود بیگ آن حصار را از تعرض مخالفان ناپایدار محفوظ گردانند، مرجومک سلطان - ولد امیرخان - دروازه خوش را مقر خویش سازد، نخود بیگ بر فراز دروازه فیروز آباد رایت جلادت بر فرازد و امیرخان با پانصد کس^۱ از سوار و پیاده برادر کریاس گردون اساس به سربرده هر جماعت را که به مدد احتیاج شود ایشان را امداد نماید. و سرداران مسطور امتثال امر عالی نمودند. پس، سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبدالله، که به صیقل تیغ آبدار زنگ خوف و خطر از مرآت طریق زدودی و به موجب حکم عالی در قصبه چهل دختران - از منسوبات ولایات بادغیس - به سربرده و محافظت آن طریق نمودی، به شهر آمده، خبر قرب وصول عبیدخان را به عرض رسانید و پس از تقبیل بساط عبودیت به لب ادب با ملازمان و تابعان خویش از شهر برون رفته، حوالی درب زاغان^(۸۹) را نشیمن گردانید.

صبح روز یک شنبه عبیدخان با بسیاری از ازبکان از راه دهانه دوبرادران به سرخیابان آمده در نواحی ساقلمان منزل گردید و لشکریانش آغاز سوختن غلات عجزه نموده، خرمن عافیت مسلمانان سوخته گردید. به واسطه

این حرکت شنیع، ابواب فروختن حبوبات مسدود گشت و نایره جوع در کانون درون مسکینان محصور شیوع یافته، دود دل گرسنگان از طبقات سماوات درگذشت.

بناء علی ذلک حکم شد که غازیان عظام و غیرهم از خواص و عوام هرکس هر مقدار غله که از اراضی حوالی شهر بند به درون آورد از آن او باشد. لاجرم از غراة و مردم بلده و بلوکات بسیاری دلیری کرده آن مقدار گندم و جو به شهر درآوردند که بازارها به دستور سابق معمور و آباد گردید و از طلوع قرص نان تیرگی جوع مسکینان معدوم شده، زلیخا رخان نقاب از چهره قوس کشیدند.

> ذکر محاربه طاغیه باغیه ازبکيه با

محصوران دارالسلطنه هرات و استیلای غازیان

دشمن شکن بر آن قوم پرفتن^۱ <

بعد از دو سه روز که عبیدخان در حوالی قریه ساق سلمان^۲ نشسته از کوفت راه برون آمد، صباحی که مبارز کثیرالسیر > سریع^۳ < الرجیع خورشید بر شب‌دیز فلک سوار شده به عزم تسخیر این نیلگون حصار لوای جدال برافراخت و به لمعان تیغ آبدار غبار ظلمت را از عرصه سپهر ارتفاع داده نایمان بستر غفلت را از توجه خویش متنبه ساخت، سوار گشته به جانب شهر توجه نمود و حکم فرمود که جمعی از ازبکان از راه مزار فیض آثار پیرمجرد خواجه ابوالولید احمد قریب به کوچه بند رفته در تهییج غبار کارزار اهتمام نمایند و فوجی از سرخیابان درآمده، به مفتاح تیر و اصلاح تدبیر ابواب فتح بر روی > روزگار^۴ < خویش بکشایند.

۱. نا: > ذکر جنگ پیش آورد عبیدخان به عزم تسخیر و بیان خسران سپاه ماوراءالنهر<

۲. نا: ساقلمان.

۳. نا: ندارد.

۴. نا: ندارد.

غافل از آن که سروری که فرق همایونش به افسر و اَیْدَنَاهُ بَرُوحِ الْقُدُسِ مکرم شده معاندان خاکسار اگر عازم انهزام بنای دولتش گردند، خاک ادبار بر فرق شان فرود آید و معدلت گستری که قامت قابلیتش از مخزن اِنِ الْأَرْضِ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَّشَاءُ به خلعت فاخر آراسته شده معارضان ستمکار اگر در خلع آن خلعت کوشند، لباس عافیت در بر ایشان نیاید.^۱

خدا تاج دولت به هر کس که داد در عز و رفعت به رویش گشاد
گراز اقتضای حسد جاهلی به ویرانی مملکت مایلی
شود قاصد مسند و افسرش رود تا به چنگ آورد کشورش
کند مسند عرض خود را خراب شود همچوناموس <خود> در حجاب
القصة آن قوم که از طرف مدفن پیر مجرد متوجه مقصد گشته بودند،
چون نزدیک به حوالی باغ زاغان رسیدند، شاطر عبدالله برایشان دویده،
مانند باز [ی] که زاغان را رانده به باغ عدم رساند، ایشان را از آن جوانب به
طرف معسکرشان روان گردانید.

و آن طایفه‌ای که از سرخیابان درآمده > به جانب مطلب در حرکت
آمدند^۲ < قریب به مدرسه میرزا سلطان حسین میان ایشان و مردم
امیر محمد حرب [ی] سلطانی^۳ به وقوع انجامید؛ چه، حراست آن اصراف به
ملازمان آن جناب تعلق می داشت. و امیر حسن علی، که از سایر ملازمان
جناب مشارالیه به مزید شجاعت و دلاوری ممتاز بود، در آن روز کارهای
عظیم از پیش برده، عکس^۴ پیکر مردی و مردانگی در مرآت تیغ بی دریغش
منقش گردید.

۱. نا: نماید.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: عظیم.

۴. نا: عسکر.

در اثنای این داروگیر و استعمال تیغ و تیر، امیر غیاث الدین محمد کس نزد امیر خان فرستاد که: «سپاه ازبک بسیار است و مردم ما اندک. اگر چند نفری از غازیان دولتمند > به مدد^۱ < ارسال دارند، انهزام ایشان با سهل وجهی تیسر می‌پذیرد».

امیر خان چون سوء مزاجی به نسبت مشارالیه داشت، کس نفرستاد > بل جواب از روی عتاب ارسال نمود.^۲ < بالاخره > ملازمان^۳ < امیر محمد بی امداد امیر خانیان، مخالفان را مانع آمده نگذاشتند که به کوچه بند در آیند و اتباع عبیدخان خایب و خاسر به اردوی خویش معاودت نمودند.

همچنین نوبت [ی] دیگر ازبکیه عبیدیه از طرف دروازه عراق یراق جنگ کرده، پیش آمدند. اما مثل جنگ اول ناموس از جنگ داده به سوی مقر خویش برگشتند.

بیت

تا به کی عاشق دل خسته به امید وصال شادمان سوی درت آید و ناشاد روز

۱. نا : ندارد.

۲. یا : > بلکه جواب درشت ارسال نمود <.

۳. نا : ندارد.

> گفتار در جنگ پیش آوردن عید و عیدیان به

شهر بند دارالسلطنه کره بعد اخری^۱ <

مرد آگاه باید که نظر بر بند حضرت رسالت پناه، حیث قال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «لَا يَلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَجَرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ» (۹۰) «انداخته، خود را کره بعد اخری از نیش عقارب افعال ناشایست مجروح نسازد و بنیه عرض و ناموس را به سبب نیل به مقصود در کانون اندو نگذارد.

غرض از ایراد این فواید و مقصود از انعقاد این فراید، امان نظر است به حال عیدخان که به کرات و مراتب به خیال فتح هرات جنگ پیش برده، هر کرات شهرستان ابدان بسیاری از سرهنگان و شجعان سپاه وی از ضرب توفنگ مرگ آهنگ و جلدی^۲ خدنگ تیز جنگ و [ی] ران شده با خاک برابر گشت و مکرراً دانست که کمند استعدادش به سان اندیشه اش بغایت کوتاه است و شرفات برج مقصود مانند همت عالی پادشاه عاقبت محمود رفعت پناه،

۱. نا: > ذکر سیاق کلام در مراجعت عیدخان به سوی مقرّبی محصول مقصود و نجات اهالی از محنت تحصن به عنایت ملک معبود < .

۲. نا: جلادت.

رشته عمر است ایوان و صالت را کمند

و ه که چرخ تیز گرد این رشته را < کوتاه رشت ۲ >

مع ذلک از سلوک این مهالک متعاقد نگردیده، بعد از دوازده روز که اهالی دارالسلطنه هرات را تنقیص و تشویق داده، آتش در خرمنهای جو ایشان انداخت و گندمهای سبو را علیق چارپایان ساخت. پس در روز جمعه دویم رجب از یک فرسخی هرات کوچ کرده با سپاه دیو شعار در نواحی پریان و پل سالار منزل اختیار نمود و روز شنبه هم در آن موضع توقف کرده، صباح یک شنبه که سپهسالار ثوابت و سیار به عزم رفتار زین زرین بر سبز خنک چرخ برین نهاد، از آن جا در حرکت در آمده، به راه دهانه شاردن کی کوچ بر کوچ متوجه ماوراءالنهر گشت،

< دعاش کردم و گفتم: هزار ساله روی >

محصوران هرات چون از محنت تحصن نجات یافتند، زبان به شکر و محامد حضرت مفتاح الاباب گشوده، وثوق ایشان به قوت دولت شاهی ازدیاد پذیرفت و به فراغ بال به رفع محصولات اشتغال نموده، گل مرام خواص و عوام از فیض عنایت ذوالجلال والاکرام در غایت رعنائی شکفت.

اما بعد از این فرج، امر قبیحی به وقوع انجامید که صورت فرح را از صفحات ضمائر خرد و بزرگ و تازیک و ترک محو نمود. بیکر تفصیل این اجمال عنقریب به مرافقت توفیق نقاب از چهره خواهد گشود - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَلِكِ الْمَعْبُود.**

۲. نایح کوتاه کرد < .

۱. نا: ندارد.

> گفتار در کیفیت شهادت امیر محمد بن امیر یوسف

مقرون به انواع تحسر و تأسف رحمه الله ۱. <

حکیم دانا و مالک الملک بی همتا «الذی تحیرت الاوهام»^۲ فی مقتضیات حکمته و تعجب الافهام^۳ عن تفاوت قسمته نعمته» نعمت جهان فانی و لذات بی ثبات نفسانی را به قدر وسع و توان به ما صدق انسان کرامت فرموده و طبایع متنوع افراد بشر را که مصدر خیر و شر است در ارتقاء بر مدارج کمال و استعلاء بر معارج احوال بغایت مختلف و متفاوت ابداع نموده. گاه از پی اثبات دعوای **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ**. بساط ارزاق و فراش معاش را نسبت به بعضی از کوتاه فطرتان قلیل الاستعداد سمت انبساط می دهد تا آن ناتمام از مقام اصلاح خارج گشته، قدم در بادیۀ افساد می نهد.

ترتیب این مقدمات و تشبیب این مقدمات، توطئه قتل امیر

۱. نا: > اشک افشانی خامه سپاه عمامه در تحریک کیفیت شهادت امیر محمد بن امیر یوسف مشتمل بر انواع تحسر و تأسف < .

۲. نا: الافهام.

۳. نا: الاوهام.

[غیاث‌الدین] محمد بن امیر یوسف (۹۱) است به سبب طغیان امیر خان [موصول] و اغوای فرقه‌ای از اهل خذلان.

تفصیل این اجمال که چون مکنّت و جمعیت امیر خان در ایالت مملکت خراسان به مرتبه کمال رسید و الطاف و اعطاف حضرت شاه مغفرت پناه را نسبت به امیر محمد، یوماً فیوماً، در تزیید دید، نوّاب خان را آتش رشک در گرفته و نایره حسد در کانون جسدش اشتعال پذیرفته، انهدام بنای احترام و اعتبار آن جناب را مطمح نظر ساخت و هنگام سرانجام مهام جانب نقیض گرفته، اکثر مهمات دارالسلطنه هرات را برخلاف رأی صوابنمایش می-پرداخت و هیجان غبار نقار روز به روز در تزیید بوده و به فیضان غمام اصلاح مصلحان و فیض سحاب استصواب ناصحان مرتفع > می‌گردید و جولان سمند جلادت ملازمان امیر محمد در میدان محاربه^۱ < در حین محاصره، غبار معهود را زیاده می‌گردانید.

و امیر مؤمی الیه با خود قرار داد که هرگاه مخالفان از ظاهر دارالسلطنه کوچ کرده مراجعت نمایند، به درگاه شاه مرحمت دستگاه شتافته، شمه‌ای از قبایح افعال و خرابی دارالملک^۲ خراسان معروض دارد. و امیر خان به واسطت بعضی از منهیان از ما فی الضمیرش آگاه شده در خاطر صورت تصمیم داد که به وقت وجدان فرصت، چراغ حیات آن سید پسندیده صفات را به باد بیداد منطفی گرداند.

القصه چون مدت دو سه روز از رفتن معاندان خرمن سوز منقضی گشت، صباح روز سه شنبه ششم رجب سنه سبع و عشرين و تسعمائه [۹۲۷ ق. / ۱۵۲۰ م.]، که قهرمان سپهر بنابر عدم مهر جمعیت ساکنان کشور فلک

۱. نا: > نمی‌گردید و ایضاً برانگیختن ملازمان امیر محمد بارگیر جرأت را در محاربه
۲. نا: ولایت.

را معدوم گرداند و عجزه چرخ گریبان چاک کرده به قطرات نجوم اشک از دیده بیفشاند، امیرخان با نزدیکان و محرمان خویش مقرر ساخت که چون امیرمحمد از پی ملازمت به باغ شهر آید او را بی اختیار کرده در قلعه اختیارالدین محبوس سازند. و حال آن که امیرشارالیه در شب همین روز خوابی دیده بود که دلالت بر آن می کرد که در آن زودی شهید خواهد شد. و از تعبیر آن خواب اندیشیده، رفتن باغ را در روز کلفت اندوز از خاطر برون کرده بود. (۹۲)

چون دوسه ساعت از روز گذشت و آن سروچمن سیادت در باغ پیدا نگشت، امیرخان بعضی از مقربان خود را مانند: پیراحمدیگ، اسحق بیگ، و قاسم مهرداد را با مردم بسیار به وثاق آن شهره آفاق فرستاد تا او را گرفته به قلعه اختیارالدین برند. ایشان چون به در دولخانه آن جناب رسیدند، بی اذن دخول - بر خلاف معهود - به منزلش درآمده، گفتند که: «نواب خان شمارا طلب می فرماید».

آن منتسب رسول ابطحی لقب، از این ترک ادب و آمدن بوالعجب دانست که در این طلب تعبی هست. بالضروره برخاسته به مرافقت آن امرا متوجه مقصد گردید. چون به جلو خانه رسید، جلو طلب نمود. جلودار عرضه داشت که اسبان به تاراج رفت. لاجرم آن فارس مضمار افاده خواست که پیاده قدم در راه نهد. اسحاق بیگ که از پی حراست آن جناب تعیین یافته بود، اسبی پیدا کرده، آن جناب را به قلعه رسانید و در بالاخانه پشت دروازه حصار که در متانت از سایر بیوت ممتاز است، محبوس گردانید. (۹۳)

در همان زمان خانه های ملازمان و متعلقان و مصاحبانش به نایره غارت و تاراج سوخته شرر آن آتش عالم سوز به منازل همسایگان آن مظلومان بدروز رسید و به واسطه این فعل شنیع، در آن روز فتنه ای سانع

گشت که از صعوبت آن بدر منیر پهلوی تهی کرده پشت سپهر مستدیر خم گردید.^(۹۴) و صبح روز دیگر که مرشد روشن ضمیر مهرمنیر از خلوتخانه افق بیرون آمده از وفور فوز فیض مجلس شحنة کشور فلک را فروغ بخشید و به تحریک چرخ ستمکار و اقتضای زمانه غدار سردار ثوابت و سیار برمسنده استقلال نشسته جمعیت اعیان کواکب را معدوم و نابود گردانید، عالی جناب نقابت قباب افادت مرتبت امیر جمال الدین عطاء الله محدث نزد امیر خان رفته، بعد از ادای موعظه و نصیحت، نجات آن مرجع فضلاء سخن شناس را التماس نمود. ملتمس آن عالی جناب مبذول نیفتاد و امیر خان به زبان حال، مضمون این مقال ادا نمود:

بیت

باد ست نصیحت کسان در گوشم

لیکن بادی که آتشم تیز کند

آن گاه بعد از رفتن افادت پناه، مؤمی الیه اسحق بیگ را که کوترال قلعه اختیارالدین بود، طلب داشته فرمود: «به قلعه رو و به قتل امیر محمد اقدام نمای». اسحق بیگ سکوت ورزیده از مجلس خان برون رفت و پیغام داد که: «اگر حکومت تمامی دارالسلطنه هرات را به من ارزانی نمایی، از من آن نمی آید که به قتل منتسب خاندان نبوت و ولایت اقدام نمایم».

امیر خان که از آن جوان سعید این شنید، در تمشیت این امر شناعت قرین متوجه شاطر عبدالله گشت که قبل از آن زمان در زمره فیوجش مندرج بوده و در آن ایام به سبب شجاعت تمام در سلک تیغ بندگان آستانش سمت انتظام یافته بود. مشارالیه نیز از این معصیت ابا نموده، عرضه داشت که: «من به محبت منتسبان خاندان نبوت و ولای شاه ولایت مستظهر و امیدوارم.

هیئات! هیئات! به محقر نعمت دنیوی نعیم اخروی را از دست داده خود را مشابه یزید پلید گردانم، حاشا».

امیرخان که از شاطر عبدالله نیز مأیوس شد او را اعراض نموده، قاسم مهرداد که از رحمت کردگار محروم بود و طبیعت آن لئیم بغایت شوم می نمود، متقبل این امر خطیر گشت و به طرف قلعه توجه کرد.

چون به در حصار رسید، امیرشهید او را از فراز قلعه دیده، گفت: «این یزید از پی قتل من می آید». در حال مهتر حسن را، که از خادمان اسحق بیگ بود و محبت اهل بیت پیغمبر دمام دردل بی غلش می افزود، فرموده، گفت: «دو وصیت دارم، باید که به متعلقان من رسانی. اول آن که سرپوشیده صبیۀ من که تا غایت در تق عفت تربیت یافته است، در حبالۀ نکاح امیرخورد، که از اقربای من است، در آورند و نگذارند که ذیل عصمتش از لوث انامل جاهلی ملوث گردد. دیگر آن که این تسبیح که مسجد و معبد من است، از تربت اقدس شاه شهدا حسین بن علی المرتضی - علیهما السلام من الله تعالی - تکوین یافته، در گردن من آویخته، با من در قبر نهند که شاید که این وسیلۀ جلیله با ظلم ظلمه پیوسته ذریعۀ نجات من گردد».

> آن گاه ^۱ < به وفاق توکل بر حضرت عزّت و وثوق بر امداد روحانیت سلطان مملکت نبوت و ولایت، از محبس برون آمده، متوجه دالان گردید.

چون نظر قبیح اثر قاسم مهرداد به آن سیدۀ پاکیزه افتاد از جای برخاسته گفت: «حکم خان است». امیرمظلوم در جواب آن مردود فرمود: «من میراثی خان توأم». و این سخن اشارت به آن که از ثقات مسموع شده که امیرخان نبیره صوفی خلیل است و صوفی خلیل از اولاد یزید - علیه اللعنه.

القصه در خانهای که در دالان قلعه واقع است، آن باشلیخ اهل ظلال، آن یوسف مصر کمال را از اوج جاه وجود به حسیض چاه عدم روان گردانید و از عذاب منتقم جبار و روحانیت احمد مختار و ائمه اطهار نیندیشید - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا.

افسوس که شمعی که اهل فضل و هنر در فروغ فوایدش از ظلمت حوادث روزگار نجات یافته بودند تندباد زمانه غدار او را کشته دوداندوه از نهاد ارباب رشد و رشاد برآورد، و دریغ که دوحهای که مستعدان دانشور در ظل عوایدش از جفای حرارت نوایب لیل و نهار آسوده بودند، صرصر ستم چرخ جفاکار او را از پای درآورد.

بیت

کدام دوحه اقبال سرکشید به چرخ

که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند

بعد از وقوع این قصه پر غصه، بعضی از سالکان طریق مسلمانی مانند خواجه شاه حسین خیابانی از امیرخان رخصت حاصل کرده، جسد مطهر آن سید نیکو سیر را از قلعه به خیابان نقل نمود و بر نهج سنت سنیّه مصطفویه و طریق رضیه مرتضویه غسل داده و تکفین کرده، بسیاری از صالحان منزوی > و سالکان مسالک ملت نبوی^۱ < بر جنازه > به رحمت اندازه اش^۲ < در صحرای عیدگاه نماز کردند و به کوه مختار که مرقد آبای آن قدوه اولاد حیدر کرار است، برده به خاک سپردند.

۱. نا: > و تابعان ملت مرتضوی < .

۲. نا: ندارد.

شعر

سرو بالای تو در خاک دریغ است، دریغ
 زیر خاک، آن بدن پاک دریغ است، دریغ
 دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد
 شده چون دامن گل چاک، دریغ است، دریغ
 > کلک افادت قرین^۱ < مولانا شهاب الدین احمد الحقیقی المعماوی
 این رباعی در تاریخ شهادت > آن حضرت بر لوح بیان نگاشته^۲ < :
 تاریخ

چون کرد به تیغ جان ستان چرخ فلک
 از لوح زمانه نام میرک را حک
 گفتم که حساب سال این واقعه چیست
 دل گفت که: «قتل بندگان میرک» (۹۵)

اللَّهُمَّ ادْخِلْهُ فِي زُمْرَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَاحْشُرْهُ مَعَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۱. نا : ندارد.

۲. نا : > آن مشهد افادت گفته < .

> گفتار در آمدن دورمیش خان و زینل خان به

دارالسلطنه هرات و طلب کردن شاه مرحوم حضرت

شاه را و عزل امیر خان ۱ <.

چون خبر شهادت امیر غیاث الدین محمد و استیلای امیر خان و ویرانی بعضی از ولایات خراسان معروض نواب شاه مغفرت دستگاه شد، بعضی از مقربان دولتخواه و تجربه کاران آگاه را توهم آن شد که امیر خان عنقریب سالک طریق خلاف گشته در تیه < ضلالت ۲ > سرگردان گردد. < آن گاه در ۲ > وقت مناسب امر متوهم معروض پادشاه عرب و عجم شده < اشتیاق دیدار بهجت آثار فرزند سعادت یار؛ اعنی شاه کامگار به نسبت موهوم مضموم گردید ۳ >.

لاجرم حکم نواب به مدارج صدور رسید که منشیان سده سدره نشان پروانچه همایون در قلم آوردند که: «ایالت مملکت خراسان از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه به دستوری که تعلق به خلاصه سلسله صفویه؛ اعنی

۱. نا: > گفتار در تفویض ایالت خراسان به سام میرزا و آمدن دورمیش خان به مرافت زینل خان به دارالسلطنه هرات به حکم پادشاه نصفت صفات < .
۲. نا: ندارد.

۳. نا: > اشتیاق فرزند سعادت یار به موهوم مضموم گردید < .

حضرت شاه عالم پناه، می‌داشت اکنون به برادر دولتمندش سام میرزا تعلق داشته باشد > و جلیس العتبه العلیه^۱ > و < انیس السده السنيه^۲ > دورمیش‌خان لهله آن حضرت بوده رتق و فتق و حل و عقد و قبض و بسط. تمامی مهمات ملکی و مالی آن ممالک به‌رأی ملک آرایش ربط یابد». و یکی از قورچیان آستان خلافت آشیان نزد دورمیش‌خان، که در آن اوان در النگ خرقان (۹۶) به‌سرمی‌برد، رفته، گفت که: «حکم عالی شد آن که قبل از اتمام فرامین مذکوره و ایصال مناشیر مسطوره به مرافقت زینل خان متوجه دارالسلطنه هرات گردی».

دورمیش‌خان امثال حکم نموده بر سبیل تعجیل به صوب مقصد در حرکت آمد. و چون متوهم بود که توجه دورمیش‌خان و زینل خان علاوه و همی که امیرخان از شهادت امیرمحمدداشت گشته قدم در بیابان عصیان نهد، مکتوبات نیازمندانهای آن دو خان عالی شأن به مشارالیه نوشته، مضمون آن که: «دارالسلطنه هرات به دستور [سابق] تعلق به آن جناب می‌دارد. ما به واسطه آمد و شد مخالفان و طغیان ایشان مقرر شده که از پی امداد در آن جانب اقامت داشته باشیم». و مکاتیب مسطور را مصحوب حسین بیگ، کبراسحق، و شیخ بنیاد بیگ پیشتر از خود نزد امیرخان ارسال داشتند.

ایشان در روز جمعه هیجدهم شهر شوال به خدمت امیرخان رسیده، مضامین مکاتیب معروض‌خان گردید، > اما خوفی و توهمی که از اثر قتل امیرمحمد بر ضمیرش استیلا^۳ > یافته بود، ارتفاع نیافته، همچنان به تدبیر محبان و دلالت مفسدان عمل نموده دوشنبه نوزدهم ذیقعه سال مذکور در

۱. نا: ندارد.

۲. نا: > انیس الحضرت البهیه < .

۳. نا: > اما خوف که از قتل امیرمحمد در جوف وی استیلا < ..

رکاب ظفریاب نواب شاهی به طرف ولایت سبزوار توجه نموده و آوازه درانداخت که «امیر محمد را داعیه آن شده بود که طریق کفران نعمت مسلوک داشته، ظهیرالدین محمد بابر پادشاه را، که در آن ایام در حوالی قندهار به امر محاصره شجاع بیگ ارغون مشغول [ی] می نمود، طلب نماید و دارالسلطنه هرات را به وی داده متابعتش فرماید. بعد از این اطلاع براین داعیه، به تیغ سیاست رشته حیاتش منقطع گردید. اکنون می رویم که خدام بابری را نیز از میان برداریم». (۹۷)

رباعی

دوران فلک به ما نشد راست هنوز
با ما به سر کینه و غوغاست هنوز
بی جرم بریخت خون ما خسته دلان
این طرفه که جرم از طرف ماست هنوز

القصه بعد از رفتن امیرخان به جانب سبزوار در آخر روز چهارشنبه پنجم ذیحجه، دورمیش خان و زینل خان در منزل پل ملان فرود آمده، روز دیگر سادات، قضاة، موالی، اهلای، اعیان، کلانتران، رعایا و مزارعان با پیشکشهای لایق به ملازمت خانان رفته، به تقییل انامل ایشان مشرف گشتند و روز جمعه باغ جهان آرای از نور طلعت دورمیش خانی نورانی شده، زینل خان در یکی از بساتین بهشت آیین منزل اختیار نمود.

در آن اثنا معلوم شد که رفتن امیرخان به سبزوار مقدمه سلوک طریق مخالفت و عناد است، بناء علی هذا دورمیش خان را به خاطر رسید که از دارالسلطنه هرات ایلغار کرده، بعد از سودن جبین عبودیت به خاک سده

۲۰۲. نا: شیراز.

۱۰۱. نا، یا: بیت.

سدره مثال خسرو با کمال، با امیرخان ملاقات کند و به زلال نصایح سودمند، غبار فساد خیالش را نابود گرداند. لاجرم از پی این مقصد، سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با جمعی از نزدیکان به صوب ولایت معهود در حرکت آمد و روز عیداضحی به سعادت دیدار نواب شاه سعید گشته به زبان حال ادا نمود که:

خوش آن عیدی که اول دیده بر روی تو اندازم

ز ماه نو نظربر طاق ابروی تو اندازم

بعد از ادراک این سعادت، با امیرخان اختلاط کرده بساط بزم تمهید یافت و به دستیاری گردش جام باده فرح انجام اندوه <خمار گردش زمان^۱> از سر سروران برون رفته، به پیالهای محبت دورمیش خان <محنت عناد^۲> امیرخان به الفت مبذل گردید و از تنگنای عسرت نمای خطای تدبیر برون آمده در فضای دلگشای بیت العشرت صواب منزل گزید و از وفور اظهار مودت و تبعیت، که دورمیش خان به امیرخان کرد، مشارالیه را یقین شد که به دستور [سابق] ایالت دارالسلطنه هرات متعلق به او خواهد بود و مکاتیب سابق از شوایب کذب و فریب مبرا است، لاجرم عنان توجه از بادیۀ اندیشه سرکشی انعطاف داده عازم هرات شد.

و از همان منزل دورمیش خان مظفریگ را که از مخصوصانش بود، به رسم رسالت نزد حضرت ظهیرالدین محمدبابر پادشاه به قندهار ارسال داشت که به عرض آن حضرت رساند که: «امیرخان را داعیه آن بود که در رکاب ظفرانتساب نواب حضرت شاه با سپاه بسیار به حدود قندهار آمده در تهییج غبار کارزار مبادرت نماید. چون محبت و مودت خدام بنابر استماع اوصاف

۱. نا: <خمار انقلاب دوران> .

۲. نا: <کلفت عناد> .

پسندیده، که ملازمان راست، در دل این مخلص جا کرده،

زیب و صف حسن تو بشنیده‌ام

به جان مهر روی تو ورزیده‌ام

چنان در دل و دیده جا کرده‌ای

که گویی تو را سالها دیده‌ام

امیرخان را از این عزیمت مانع آمد. التماس آن که از ظاهر ولایت قندهار کوچ کرده، بگذارند که شجاع بیگ ارغون به درگاه شاه آمده، > درسلک مطیعان حلقه به گوش انتظام یابد! <

و پس از ارسال مظفربیگ، دورمیش خان به اتفاق امیرخان در ملازمت نواب > شاه دین پناه^۲ < به سوی دارالسلطنه هرات توجه نموده، روز چهارشنبه نوزدهم ذیحجه باغ شهر از تنویر جبین خورشید نظیر شاه گردون سریر رشک سپهر مستدیر گردید. و دورمیش خان منزل امیر محمد ولی بیگ را نشیمن گردانید.

و روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور، خضریبگ مهماندار از نزد > جناب آصف شعار^۳ خواجه حبیب الله (۹۸) - > که ذکر خیرش جاریست بر السنه و افواه^۴ < - و منصب و کالت نواب خانی متعلق به آن جناب بود، آمده، سواد نشان واجب الاذعان را، که مضمونش سبق ذکر یافت، آورده > به همگنان اسماع کرده شد^۵.

۱. نا: > در سلک اهل اطاعت انتظام یابد < .

۲. نا: > شاه عالم پناه < .

۳. نا: > جناب مکرم دستگاه < .

۴. نا: ندارد.

بیت

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد
کز حضرت سلیمان دولت اشارت آمد

> ذکر توجه حضرت شاه عالی مکان به

جانب عراق و آذربایجان^۱ <

بعد از انتشار حکم مذکور و وصول بشارت نصفت و نوید سرور
موفور و انقطاع سلسله دخل ملازمان امیرخان و ابتدال ایشان بنا بر ظلم و
عدوان، صباح روز پنج شنبه سیم صفر سنه ثمان و عشرين و تسعمائه [۹۲۸
ق. / ۱۵۲۱ م.] که شهریار ثوابت و سیار از پی گذار از این حصار بی مدار بر
سبز خنک چرخ کبود نشست و مسافر روشن ضمیر مهرمنیر به عزم سفر
مغرب هودج زرین بر ناقه سپهر برین بریست، حضرت شاه کامگار به نیت
ملازمت پدر بزرگوار عالی مقدار پای مبارک در رکاب اقبال نهاده > به
قیادت قاید^۲ < وَحَيْثُ الْجَهَنَّمُ مَا عَدَّتْكُمْ سَلَامَةً وَيَرْغَاكُمْ الرَّحْمَنُ مِنْ كُلِّ
جَانِبٍ، از باغ شهر که مطلع آن آفتاب سپهر خلافت بود، به جانب مغرب
که مشرق والد ماجدوی می نمود، در حرکت آمد.

۱. نا: > گفتار در توجه حضرت شاه به صوب عراق و آذربایجان جهت ملاقات والد
اسکندر نشان - علیه الرحمه والرضوان <

۲. نا: > به عبادت <

و امیرخان به سان بخت و دولت در رکاب همایونش روان شده،
نواحی ساق سلمان^۱ از نجوم خیام خدام گردون غلام پادشاه فلک احتشام
برسپهر مینافام دعوی ترجیح می نمود، اهلای و اعیان دارالسلطنه هرات > که
عمری در ظل رأفت و مرحمت آن حضرت از حرارت شرارت مصون بودند^۲ <
اشک از دیده فشانده > و صوت فریاد و فغان به گوش ساکنان سماوات
رسانده، زبان حالشان به مضمون این مقال ناطق گشت که:

بیت

رفت آن که چشم راحت خوش می غنود مارا

هجر آمدو بر آورد از سینه دود مارا^۳ <

و روز یک شنبه ششم صفر، آن خسرو اقلیم چهارم با لشکری به سان انجم،
از آن منزل کوچ کرده متوجه دیار مراد گشت.

به هر ولایت که نزدیک رسیدی، والی آن ولایت با پیشکشهای گرمی
به سده سنیهاش آمده، دیده از کحل الجواهر تراب ساحت بارگاهش از
رمد کوته نظری بری ساختی و به وسیله ایستادگان بارگاه خلافت مناط به
تقبیل بساط عبودیت مبادرت نموده، به ادای دعای ازدیاد شوکت و جمعیت
پرداختی.

و در اثنای طی منازل و قطع مراحل، عارضه مفاصل عام خاص به
ذات امیرخان شده او را به مرتبه ای ضعیف ساخت که قوت سواری از او
مفقود گشت و در زاویه محققه بر بستر و بالین ناتوانی افتاده، علاج مرضش از
مرحله امکان در گذشت.

۱. نا: ساقلمان.

۲. نم: ندارد.

۳. نا: > قوافل اندوه در ساحت ضمائر ایشان راه نیافت [ظ: یافت^۷]. <

> گفتار در آمدن خواجه حبیب الله از درگاه

شاه مغفرت پناه و آوردن نشان ایالت به

دورمیش خان^۱ <

> بعد از نزول اجلال شاه حمیده خصال در قریه ساقلمان^۲ <
عالیجاه مکرمت دستگاه خواجه حبیب الله از درگاه شاه مغفرت پناه آمده،
قریب به اردوی شاهی فرود آمده، کس نزد دورمیش خان فرستاده، عرضه
داشت که: «پروانچهای چند در باب مواخذة وزرا و مقرّبان امیرخان به سبب
قتل امیر محمد بن امیر یوسف و صدور انواع ظلم و تعصب آورده شده، اگر
نواب خانی صلاح بدانند با ملازمان امیرخان ملاقات کرده احکام مذکور
اظهار نماید».

دورمیش خان بعد از وفور رفق و انسانیتی که داشت، در جواب ارسال
نمود که: «من راضی نیستم که امیرخان از من آزار یابد. باید که احکام
مذکور را اخفا کرده از این مرّ لفظی ظاهر نشود؛ چه، عنقریب - ان شاء الله -

۱. نا: > ذکر آمدن خواجه حبیب الله به دارالسلطنة هرات از درگاه شاه مغفور و ظهور
جمعیت و عافیت موفور < .

۲. نا: > در آن دو سه روز که پادشاه جهان افزود در قریه ساقلمان تشریف داشت < .

در درگاه شاه بازخواست شده، احکام سطور المجیب ظاهر خواهد شد و از ظلمه هر یک به جزای قبیح عمل خویش خواهد رسید».

> خواجه مشارالیه انقیاد حکم دورمیش خان کرده، از آن اندیشه متقاعد شده^۱ < در اثنای کوچ > مواکب پادشاه عالی مراتب راملازمت کرده^۲ < با امیرخان ملاقات نمود. امیرخان از روی اعراض از خواجه پرسید: «من در ذمه خواجه شاه حسین، که عبارت از میرزا شاه حسین وکیل شاه مرحوم است، چه بد کرده‌ام که او در مقام اضرار و شکست من است»؟ خواجه حبیب الله در جواب گفت که: «شما به قتل منتسب خاندان نبوی؛ یعنی امیریوسف، قیام نموده‌اید و میرزا شاه حسین از محبان آن خاندان است».

امیرخان که این سخن را از خواجه شنید، از روی اعراض، روی به جانب دیگر کرد و خواجه مشارالیه از او در گذشته > به جانب دارالسلطنه هرات توجه نمود^۳ < . چون به سرخیابان رسید، دورمیش خان با امرا و اعیان به استقبال خلعت شاهی، که خواجه جهت تفویض ایالت مملکت خراسان آورده بود، آمده، خواص و عوام نیز به استقبال مبادرت نمودند. آن گاه خواجه حبیب الله در ملازمت خان عالیجاه متوجه شهر گشته، در منزل مناسب نزول نمود و همگی بر اصلاح احوال سپاه و رعیت مصروف داشته، صورت امنیت و جمعیت > در بلده هرات و ولایات^۴ < نقاب از چهره گشود.

۱. نا: > بناءً علی هذا خواجه نصف انتما از اقامت آن امور متقاعد شده < .

۲. نم: ندارد.

۳. نا: > به جانب نفیس بلده هرات شتافت < .

۴. نم: ندارد.

> ذکر توجه والی ممالک خراسان به اصلاح احوال سپاه
و رعایای دولتخواه به آبادانی ولایات و ملحقات^۱ <

بعد از قرار خواجه حبیب الله و برون آمدن از کوفت راه، به اشارت دورمیش خان خواجه عالی شأن به سرانجام مهام امرا و سرداران سپاه مشغولی نموده، ایالت ولایت استرآباد را با توابع به زینل خان نامزد کرده، زین الدین سلطان را به حکومت ولایت اسفراین تعیین فرمود و احمد سلطان افشار را در ولایت فراه (۹۹) و اسفزاز (۱۰۰) حاکم ساخته، برون سلطان از پی ضبط و ربط مشهد مقدسه رضویه - علی مشرفها السلام والتحیه - توجه نمود و بقیه ولایات و منسوبات مملکت خراسان را به امرای نامدار و سرداران نصفت آثار داده، مهمامکن در آبادانی و معموری بلاد و امصار سعی موفور به ظهور رسانید و مردم نیک نفس با انصاف را در مهمات ملکی و مالی دخل داده، اشرار مردم آزار را برخاک فلاکت نشانید.

آن گاه روی توجه به جانب رعایا و عجزه بلده و بلوکات دارالسلطنه

۱. نا: > عطر افشانی قلم خجسته رقم در ایراد شمه‌ای از نصفت و مکرمت خواجه حبیب الله و خان عدالت دستگاه < .

هرات آورده، جمعی قری و مواضعی که در ایام حکومت امیرخان زیاده برمقدور اکارون و مزارعان واقع شده بود او را تخفیف داده به خاطر خواه ایشان قرارداد و هر قریه و موضع که ویران و نامزروع بود همه را مزروع بر رعایای محتاج به امداد باج و رفع خراج ابواب سعت معیشت بگشاد. همچنین از مقرری مردم اصناف نیز مبلغ کلی برداشته، محتاجان ایشان را به انعام خوشحال و مستمال گردانید > و اغنیا را به تحقیقات وجوهات و مطالب به مراتب ازدیاد تمول رسانید < .

آن گاه نظراعزاز و اکرام بر احوال میمنت مال سادات، علما، فضلا و شعرا افکنده، هر یک از این جماعات را فراخور حسب و نسبش به تعظیم و تکیم و سیورغال (۱۰۱) و انعام خوش وقت و مسرور ساخت و آوازه کرم وصیت بذل نعم در ساحت مملکت انداخت. نظم و نثری که هر یک از شعرای سخن آفرین و فضلالی بلاغت آیین به نام نامی اش انشاء و انشاد نمودی، به صلات وافر و انعامات متکاثر محظوظ و بهره‌ور گردیدی و از توجه ضمیر مرحمت پذیرش به مراتب بلند و مدارج ارجمند رسیدی.

بناء علی هذا در اوقات حیات و اعتبارش در دارالسلطنه هرات، که منشاء و مقر مستعدان حمیده صفات است، منظومات بلند و منشورات دلپسند بر صفحه روزگار مسطور و مذکور گردید و مسودات آن مؤلفات به اقطار امصار و اطراف ممالک نامدار رسید. از آن جمله تاریخ «حبيب السیر» است که تألیف والد مسود این اوراق است؛ و آن مجموعه مفید مشتمل است بر مجملی از ابتدای آفرینش خلق عالم تا اوایل زمان پادشاه خجسته شیم. (۱۰۲) از جمله خیراتش آن که، در ماه مبارک رمضان در مدارس و خوانق و محلات تفتیش کرده، از طلبه و عجزه آن که استعداد خوردن گوشت نداشت،

آن مقدار گوشت که او را در ایام روزه در بایست بود، به وی دادی. همچنین در اوایل فصل زمستان به محتاجان سرماخور جامه‌های پنبه‌دار و پوستین بسیار ارزانی داشته و مقرر کرده بود که مریضان محتاج اسباب علاج و مایحتاج، از اشربه نافع و اغذیه متنوع، از شربتخانه و حویج خانهاش برده، مشرف بیوتات در این مواد اذن و حکم مجدد طلب ندارد.

و یکی از معتمدان با دیانت را تعیین کرده بود که در هر چند روز در اطراف بلده و بلوکات هرات گردیده، غریبی یا متوطنی که فوت شده و استطاعت تجهیز و تکفین نداشته باشد، او را غسل و تکفین کرده و براو نماز گزارده، به حسب شرع شریف او را دفن نموده > آنچه در وقت گنجد به روحش تصدق نماید^۱. < مع ذلک از مردم آگاه احیاناً کسی به صحبت فواید مرتبتش رفتی، از او پرسیدی که: «در جوار تو اگر محتاجی باشد مرا آگاه ساز تا حاجتش را برآرم».

لاجرم در ایام حکومت دورمیش خان و وزارت این خواجه عالی شأن در دارالسلطنه هرات و ولایات و منسوبات آبادانی و جمعیت و معموری و امنیت به مرتبه‌ای شد که جوانان [ی] که عافیت و فراغت زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا را از پیران شنیده بودند به چشم خویش دیدند، مصرع: «بحمدالله نمردم تا به چشم خویش دیدم».

اما با وجود این صفات گرامی و سمات نامی در ارتکاب مناهی مانند شرب شراب ارغوانی و آنچه از او تولد می نماید بغایت دلیر و بی تفاوت بود. و در مجلس شراب در حضور اصحاب جوانان و ساده رویان که ملازمش بودند، ایشان را نزدیک به خود نشانده، به > نسبت ایشان^۲ < مذاق

۱. نم: ندارد.

۲. نا: ندارد.

ورزیدی و ملازمان و اتباعش نیز براین نهج سلوک نمودی. همانا که قتلش با
 اولاد و احفاد بر آن کیفیت - که عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله
 العزیز - ثمره آن دلیری و بی باکی است ؛ چه، روایتی است از نبی عربی حَیْثُ
 قَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فَشَّافِيهِمُ الْمَوْتُ»

بیت

آدمی از عیب و هنریاک نیست
 آب روان بی خس و خاشاک نیست

> گفتار در ارسال دورمیش خان، احمدبیگ نورکمال را

به درگاه شاه مغفرت دستگاه جهت ویرانی ممالک

خراسان و آوردن شاهزادهٔ عالمیان^۱ < .

بعد از انقضای چند روز از آمدن خواجه حبیب الله به دارالسلطنهٔ هرات و اطلاع بر مهمات بلاد و ولایت، جناب خانی به استصواب آصف ثانی احمدبیگ نورکمال را که در سلک وزارتش اندراج داشت و پیوسته به قلم همت نقش و کالت بر صفحهٔ ضمیر می نگاشت، از پی آوردن شاهزادهٔ جهان آرا سام میرزا به صوب اذربایجان و عراق ارسال فرمود و کیفیت ویرانی ممالک خراسان و شرح ظلم و تعدی ملازمان امیرخان را به درگاه سلاطین پناه شاه مغفرت دستگاه عرضه داشت نمود.

احمدبیگ بعد از وصول به مقصد، در ساعت اسعد به تقبیل بساط خلافت مناط استسعاد یافته به شرف مطالعهٔ نواب شاهی عرضه داشت خان را رسانید و پس از سرانجام مهم رخصت یافته، در رکاب میمنت مآب شاهزادهٔ کامیاب عود نموده، مورد «(العود احمد)» بر نیک و بد ظاهر گردید.

۱. نا: > ذکر رفتن احمد بیگ قورکانی از پی آوردن شاهزاده سام و رجعت مشارالیه به مرافقت مراد و مردم < .

چون > در ملازمت پادشاهزاده حمیده صفات^۱ < قریب به دارالسلطنه هرات رسید دورمیش خان با امرا و اعیان موکب سپهر احتشام سام میرزا را استقبال کرده، خواص و عوام نیز از پی استقبال از شهر برون رفتند و شاهزاده عالی مقام را به اعزاز تمام به درون شهر آورده، بر مسند احترام نشاندند و جهت تعلیم آن خلف شاهان واجب التعظیم خواجه محمد مؤمن (۱۰۳) > ولد فاضل سعید و مستعد با تأیید^۲ < خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید را به مرتبه افادت رساندند.

۱. نم: ندارد.

۲. تا: > ولد فاضل مفید و کامل سعید < .

> گفتار در انتقال پادشاه سکندر نشان از جهان ناپایدار و

گذران، یعنی سلطان شاه اسمعیل - علیه رحمة من الملك الجلیل ۱. <

ملک لَمْ یَزَلْ و خالق امراض و علل که بارگاه جلالش به ستون دوام
مرفوع و معلی بر طبق «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً هَيَّأَ سَبَابَهُ» هرگاه اراده
کثیرالافاده اش به فنای صاحب دولتی تعلق گیرد و مبانی ذی سعادت می خواهد
که از هبوب صرصر اجل نقص و خلل پذیرد، هرآینه در بیشتر اوقات و از منہ
این واقعه ناگزیر و این تقدیر بی تغییر به امتداد علتی و ایجاد جهتی مسبوق
گردد و همانا که حکمت در این سبق و تصدیر مانند تقدیم عرض مرض اخیر
وقوع حصاها و کفارت. ذنوب بر آیات از آن جاست که بزرگان سلف و
پیروان شاه نجف از حلول اجل بی سابقه سبب و علل تعب اجتناب نمودند و
عرض حاجات و رفع منافات انتقال بر این منوال را از کریم متعال مسئلت
فرموده اند.

والله الحمد که این عطیه علیه و عنایت ایزدیه به نسبت حضرت شاه
مغفرت پناه سمت وقوع یافت و پرتوی از انوار امداد و روحانیت حیدر کرار

۱. نا: > گفتار در انتقال پادشاه جلیل سلطان شاه اسمعیل <

در وقت انتقال بر وَجَنات احوال فرخنده فالش تافت؛ چه، بعد از فراغ خاطر همایون از معاندان دولت روزافزون و پس از معموری بلاد و امصار به میامن معدلت پادشاه نصفت شعار خسرو عجم و عرب و بساط عیش و طرب مبسوط داشته، بیشتر اوقات روز و شب را به شرب مدام و موائست ساقیان خوش اندام صرف می نمود و از مجالست نزدیکان دوربین و مصاحبت ناصحان اخلاص آیین خسته، نصایح ایشان را اصفا نمی فرمود و یوماً فیوماً این کیفیت حال مقتضی به زوال در تزیید بوده، بالاخره مزاج از منهاج صلاح منحرف گشت و طبع سلیم از مأمن صحت در حرکت آمده از مرحله اعتدال درگذشت. حاصل که از شرب مدام و قلت ورود طعام نقص تمام به احشا رسید و جگر آن پادشاه جگردار از کار رفته، اسهال کبدی عارض ذات حمیده صفاتش گردید.

از ثقات استماع افتاد که آن حضرت را سقوط اشتها و عدم میل به غذا به مرتبه ای رسید که از بوی طعام ایذاء می یافت و حریفان صحبت این کیفیت را دریافته، در وقت خوردن طعام از مجلس اعلی برون رفته، چشمه نفس را به مواد اکل می انباشتند و چون به مجلس درمی آمدند در اخفاء باعث برون رفتن کوشیده، نام طعام را چون طعام بر زبان مکروه می داشتند.

حکماء مسیح دم و اطباء حذاقت شیم، هر چند در معالجه و تداوی سعی و اجتهاد به ظهور رسانیدند، فایده نداد و ساعت بساعت ضعف قوت پیدا کرده، طبیعت از معارضه این عارضه از عقیه عجز افتاد.

شعر

در این دقیقه بماندند جمله حکما
که آدمی چه کند باقضای «کن فیکون»

فروغ نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل
به لای عجز فرورفت پای افلاطون

صلاح [طبع] چو سوی فساد روی نمود
بماند بیهوده در دست بوعلی، قانون

لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه [۹۳۰ ق. / ۱۵۲۳ م.] در ییلاق اوجان (۱۰۴) جان جهان به اجابت *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* به نعیم روح و ریحان رسید و اطاعت امر *اِزْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُرْضِيَةً* کرده، در زمرة ارباب فلاح داخل گردید. (۱۰۵)

غریو گریه و فغان از دایرة امکان بلند و از شجر و حجر و جن و بشر مسموع سکان عالم بالا گشت. قطرات عبرات حجله نشینان تنق عصمت و مقربان عتبه نصف و رأفت از طبقات ارضین در گذشت. طنطنه کوس شاهی و صدای نوبت ظل اللهی، که هر شام و سحر صیت شوکت و آوازه مهابت خدام سده سلطنت در ساحت مملکت می انداخت، کان لم یکن گردید و رایت ظفر پناه و لوای نصرت دستگاه [که] در چمن اقبال طوبی مثال سرافرازی می نمود، از صرصر این واقعه هایلّه خود را چون نخل یابس برهنه و عریان دید. تیغ بی دریغ، که از آثار انوارش ظلمت وجود مخالف نابود گشتی، در تنگنای غلاف رفته، از سرتا قدم سیاه پوشید و کمان فتان، که به سان خوبرویان زمان زمانی غمزده ای را در خاک و خون افکندی، مانند پیران مصیبت زده پشتش دوتا گردید.

القصة بعضی از امرای صایب و سرداران صوابنمای، مثل: دیوسلطان، کپک سلطان به زلال نصایح نایره اندوه مقربان را تسکین داده، محرمان سرپرده خلافت و نزدیکان آستان مصون از نقص و آفت، جسد آن حضرت را از تخت بر تخته نقل نمودند.

شعر

قضاخانه تن بپرداختش
 پس از تخت بر تخته انداختش
 جهان کار از این گونه بسیار کرد
 زمانه نخستین نه این کار کرد
 همانست این چرخ فیروزه فام
 که گردید گرد سرسام و جام
 همانست این زال زیبا نقاب
 که در عقد جم بود و افراسیاب

آن گاه عالی جناب سیادت و افادت پناه امیر جمال الدین [محمد صدر] استرآبادی، که عمری منصب صدارت آن حضرت متعلق به آن جناب بود، در مغسل آن خسرو بی بدل درآمد و به تعلیم غسل و تکفین بر نهج خاتم النبیین و طریقه مرضیه امیرالمؤمنین مشغولی نموده، پس از تهیه اسباب سفر اخروی و رعایت واجبات و سنن مصطفوی، بسیاری از ایستادگان درگاه خلاق پناه بر جنازه اش نماز گزاردند و بعد از ادای صلوه جناب مومی‌الیه با سی نفر از قورچیان پاکیزه سیر نعش آن حضرت را به اردبیل برده در جوار آباء نامدار و اجداد عالی مقدارش دفن کردند.

ایها الناس! عالی مکانی که فُسَحَتْ عالم را گنجایش جایش نبود، به سبب واقعه ناگزیر در تنگنای لحد منزل گزید و جوهری که از فروغ طلعت وی ظلمت فاقه مانند ناقه درخارستان عدم مخفی می نمود، از تأثیر عارضه اخیر دینه خاک گردید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى سَائِرِ السَّلَاطِينِ الدِّينِ - هُمْ حُمَاةَ الدِّينِ وَ كَانُوا يَعْدِلُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

گفتار در جلوس شاه طهماسب بر سریر

پادشاهی و مسند ظلّ الهی.

قال الله تبارک و تعالی: مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا، مدلول این کلام هدایت انما و مفهوم این موصوف به وصف یُضِلُّ به کثیراً وَ یَهْدِی به کثیراً آن که: مالک الملک بی همتا، اِنَّ اللَّهَ لَا یَخْفِیْ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ از آیات اعجاز سمات، که شوکت هریک بر صحایف روزگار و جراید لیل و نهار دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع بر قدرت کامله و حکمت شامله اش، آیتی را که رقم نسخ که خاتمه رساله وجود ماصدق ممکن و متمم نامه هستی انس و جن از صفحه اعتبار ابطال فرمایند یا از الواح ضمائر همگنان به تیغ نسیان محو نمایند بهتری از آن یا مانند آن به قلم ابداع و خامه اختراع بر اوراق آفاق ثبت گرداند،

بیت

نقاش ازل کان^۱ خط مشکین رقم اوست

یارب چه رقمهای عجب در قلم اوست

بر ضمایر فیض مآثر واقفان لطایف حمل قرآنی و خواطر عظیم النظایر مستحضران اشرار کلام معجز نظام ربانی مخفی نماند که آیات کلام الهی را اگرچه مورد خاص است، لیکن حکم عام است. پس امثال این مفهومات جلیله الفواید و مانند این معلومات نتیجه‌الفراید در مواد بعضی از اساطین و فرزندان عدالت آیین ایشان که به میامن تأییدات رب العالمین بر صفحات عالم بی ثبات به منزله آیات‌اند، سمت صدق توان داشت؛ چه، در بسیاری از اوقات و اوان چنان است که بعد از انتقال پدران از جهان گذران، اولاد امجاد که به موجب وصیت یا از وفور حمیت مستعد امر سلطنت و متصدی منصب خلافت می‌گردند، در اجتماع اسباب جهانداری و ارتفاع ریایات کامگاری غایت سعی و اجتهاد مبذول داشته، چراغ دولت دودمان قدیم‌البنیان آباء رفیع‌الشأن و اجداد عالی مکان خویش را به دستور زمان ایشان، یا بهتر از آن، روشن و فروزان می‌دارند و به استعمال تدبیر صواب‌نمای و صدمت تیغ جهانگشای حراست ملک نموده، مخالف خایف را در پیرامون ممالک و حوالی مسالک نمی‌گذارند.

والله الحمد که به توفیق پادشاهی شبهه‌ونظیر [تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] شاه دین پناه سکندر > مرتبت^۱ < خلافت دستگاه شاه طهماسب - زَادَ اللَّهُ مَبْتَخَانَهُ > عَاقِبَةُ الْبَرَايَا^۲ < فِي ظِلَالِ مَعَالِيهِ وَجَعَلَ مَوْقِعَ الْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ أَرْزَمَهُ وَلِيَالِيَهُ > - به این اثر موفق گشت، زیرا که در چاشتگاه روزی که شب پیشین آن واقعه تباه؛ یعنی انتقال شاه مراحم نهاد دست داد، به توهم آن که اشخاص فتنه و فساد، که در زوایای قوت مترصد وقت و فرصت‌اند، به فعل آمده به ویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت

۱. یا: رتبت.

۲. نا: > عاقبة البرايا < .

نمایند، دیو سلطان و کپک سلطان که دو میرصایب تدبیر سالخورده و معرکه دیده بودند و در نظر از کان دولت شاهی و به نزد نواب ظلّ الهی وقع تمام داشتند، بنابر وصیت و وفور قابلیت، دست حق پرست شاه را گرفته به جای پدر نیک اخترا بر سریر پادشاهی نشاندند و مجدداً رایات اقبال آیات خلافت و جهانبانی و اعلام سلطنت و کشورستانی در عرصه گیتی نصب کرده، صیت ابهت و جلالت به مسامع مجامع عالم بالا رسانیدند.

آن گاه خدام درگاه فلک اشتباه و ملازمان آستان جهان پناه، از امرای ممالک مدار و سرداران کثیرالافتدار و غیرهم، از اعالی و اعظم > زمین تبعیت و بیعت^۲ < از صدق نیت بوسیده، حلقه فرمانبرداری در گوش و غاشیه خدمتکاری بر دوش انداختند و لوح ضمیر سعادت‌پذیر را به نقوش محب سلسله مصطفوی نبوی تزیین داده، لوای ولای مرتضوی را در ساحت گنجینه سینه برافراختند.

پس زمانه به این ترانه در مجلس پادشاهانه > نواب کامیاب را مخاطب ساخته عرضه داشت که:

رباعی^۳

جدّت ورق زمانه از ظلم بشست عدل پدربت شکستها کرد درست
ای برقدتو قبای شاهی شده چیست هان تاجه کنی که نوبت دولت تست
پس میران پادشاه نشان ؛ اعنی دیوسلطان و کپک سلطان به اتفاق تعهد
امروکالت کرده، دست بسیاری از عمله ظلمه را که در اوان حیات شاه مرحوم

۱. نا: > پدر خوش سیرت < .

۲. نا: > زمین عبودیت < .

۳. یا: بیت.

> گفتار در آمدن سلاطین ازبکیه به حوالی

دارالسلطنه> هرات به سبب فوت شاه مرحوم^۱ <

پس از وصول خبر کلفت اثر فوت شاه بحر و برّ به سوی دیار
ماوراءالنهر، خواقین جنگیزیه و سلاطین ازبکیه اجتماع نموده، از آب آمویه
عبور نمودند و لوای ظلام و انتقام مرتفع ساخته، سد یاجوج فتن و محن را به
استعمال تیغ و تیر گشودند.

و این خبر به دارالسلطنه هرات آمده، نواب خانی به استصواب آصف
ثانی به جدّ تمام به سازکاری سپاه و تهیه اسباب قلعه‌داری مشغولی نموده تا
رسیدن مخالفان به هرات تمامی ضروریات محاصره مانند تعمیر برج و باره و
جمع کردن ذخیره و احداث کوچه‌بند برون بلده > و غیرها سرانجام نموده
مستعدّ محاربه گشتند^۲ < .

آن گاه کوچ کونچی خان در قریه شایمانه (۱۰۶) > که از نفس شهر

۱. نا: > هرات و ظهور آفات و وقوع محاریب < .

۲. نا: و غیره‌ها سرانجام یافت.

تا آن جا نیم فرسخ شرعی مسافت است^۳ < شامیانہ > مخالفت^۴ < برافراخته،
ولدش ابوسعید سلطان از سرپل درقرا تا قریہٴ فرزن (۱۰۷) اختیار نمود.

< سیونجک سلطان در درون باغ جهان آرا نزول کرده، ضبط. آن
حوالی و حواشی راقبول فرمود^۱ < باغ آهواز وجود عبید و عبیدیان مملو
شد.

حاصل که نفس بلدهٴ هرات را از بکان ستمکار مرکزوار در میان
گرفتند. دورمیش خان نیز حراست دروازهٴ فیروز آباد را از جانب یمین تا برج
خاکستر و از طرف شمال تا برج امیرنابا محمود به خواجه حبیب الله فرموده،
دروازهٴ عراق را مع طرفین به هلاهل بهادر تفویض فرمود و پاسبانی دروازهٴ
خوش را در عهدهٴ سمور اوغلی کرده در دروازهٴ قیچاق^۲ احمد بیگ نورکمال
را باشلیغ نمود و برادر خود حسین خان را که در آن اوقات به «حسین میرزا»
اشتهار داشت، در دروازهٴ ملک بازداشته، خود با قورچیان و بعضی از ملازمان
شاهزادهٴ عالمیان در ساحت کریاس گردون اساس حاضر بوده تا هر آن که را
امداد احتیاج او فتد او را مدد نماید.

< آن گاه مردم کوچ کونچی خان و ابوسعید سلطان^۳ < از طرف
دروازهٴ فیروز آباد جنگ پیش آوردند. نگذاشتند که قریب به کوچه بند برون
شهر آیند. و در اوقات < به کرات طوایف از بکیه در مضمار کارزار در آمده،
هر کرت آن جمعی بی غیرت شکست یافته، خایباً خاسراً به جانب معسکر

۳. نا: ندارد.

۴. نا: < جلوس > .

۱. نا: < و سیونجک خان در باغ مراد نشست > .

۲. نم: قتوجاق، نا: قیچاق.

۳. نا: < آن گاه مروح و ابوسعید سلطان > .

خویش مراجعت نمودند. و چون معلوم اهل شد که انتزاع بلده نادره هرات از تصرف شجاعان معارک مصاف به وسیله محاربه و مقاتله مبراست بل متعذراً < کوچ کونچی خان > که مقدم سلاطین چنگیزی بود، از طریق ملایمت و استمالت پیش آمده^۱ < نشانی به دورمیش خان فرستاد، مضمون آن که:

«ترک عناد و نزاع داده، از شهر برون آی و > مقالید مفید دارالسلطنه هرات را تسلیم ما نموده^۲ < ، درسلک ملازمان آستان خانی سمت اندراج یاب والا از صدمت تیغ بی دریغ آنچه با تو رسد دیگران از حال تو عبرت بگیرند».

بعد از اطلاع جناب خانی بر مضمون این نشان، اشارت فرمود تا در جواب منشیان آستان شاهزاده سکندر نشان از زبان آن حضرت، نشانی به نام کوچ کونچی خان در قلم آرند بر این وجه که: «قدوة الخواقین کوچ کونچی خان به عنایت خسروانه مستظهر بوده بداند که نشان تو که به لهلام دورمیش خان فرستاده بودی به نظر مراحم آثار ما درآمد. > از تو بغایت عجب است که با وجود کبر سن از وی^۳ < امثال این امور استدعا نمایی،

بیت

ای مگس، منزل سینرغ نه جولانگه تست
عرض خود را می‌بری و زحمت ما می‌داری

۱. نم: ندارد.

۲. نا: > مقالید بلده را تسلیم نمای < .

۳. نا: > که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط بانزدیک و دور از وی < .

باید که از غضب قیامت نهب نواب شاهی اندیشیده به جانب ملک خویش مراجعت نمایی». و بفرموده دورمیش خان منشیان، نشان مذکور را نوشته به کوچ کونچی خان ارسال نمودند.

بعد از اطلاع مشارالیه براین نوشته، ازبکیه ابواب مراسله را مسدود ساخته، در مقاتله را گشودند. اما بجز شکست و خسران چیزی ملاحظه نمودند، چه بعد از انقضای چندروز از محاصره و محاربه آن قوم خرمن سوز، در وقت نصف النهار دورمیش خان با جمعی از شجعیان نامدار از طرف دروازه قیچاق برون رفته، در کوچه بندی که قریب به باغ سفید بود توقف نموده جمعی از دلیران را به سرداری قورچی باشی خود محمدبیگ که به قرایشک مشهور بود، به جانب باغ مراد که معسکر سیونجک سلطان می نمود، فرستاده، فرمود: > «آنچه مقدور شماست در اقبال و قتال به ظهور رسانید. در این جای که نشسته‌ام محاربه از روی تفصیل مشاهد من می شود. هر کس که از شما در مقاتله مساهله نماید به تیغ سیاست مجروح و بی روح خواهد شد.»^۱ <

غازیان رستم توان که این مقدمات از آن خان فردوس مکان استماع نمودند بر سمند جلادت سوار شده به طرف باغ مراد در حرکت درآمدند. چون به باغ سفید، که محل طایفه‌ای از ازبکان پاسبان بود، رسیدند، بین‌الطرفین غبار حرب و شین برانگیخته شد. ازبکان از تحریک و تیغ و نیزه غازیان پرستیز طریق فرار پیش گرفتند. دلیران سرخ‌روی از باغ سفید در گذشته تا در باغ مراد راندند. > آن‌گاه یکی از بهادران قوی شش پری بر در باغ زد؛ به کیفی که در باغ باز شد^۲ <

۱. نم: > فرمود که دلیران میدان نبرد به باغ در رفته غبار کارزار برانگیزند. <

۲. نا: > آن‌گاه یکی از شجعیان پیش تاخته به ضرب شمشیر در باغ مراد را بگشاد. <

اتفاقاً در آن وقت عبیدخان نزد سیونجک سلطان آمده، بایکدیگر صحبت می داشتند که زمره‌ای از ازبکان سراسیمه و مضطرب به مجلس درآمده گفتند که: «برخیزید که لشکر قزلباش زور آورده، به باغ در آمدند». از غایت اضطراب و هراس سیونجک سلطان در جوی آب افتاده، عبیدخان به سرعت تمام خود را به باغ آهو، که لشکرگاه او بود، رسانید.

و چون در میان اتراک، این سخن مشهور است که «یاغی یاغی یراقینی بیلما»^۱ یعنی: یاغی حال یاغی را نمی داند، غازیان غضنفر مثال بدان خیال که در درون باغ جمعی کثیر از مبارزان رستم نظیر در حوالی منزل سیونجک سلطان حاضرند، حرب و ضرب [ی] چنین در باغ نموده، باز گشتند.

> ذکر کوچ کردن سلاطین ماوراءالنهر از ظاهر

شهر و کیفیت انتقال دورمیش خان از جهان گذران ۱. <

چون جلادت و دلیری [ی] چنین ضمیمه دلاوری غازیان شجاعت آیین گشت و معلوم مخالفان شد که کار فتح دارالسلطنه هرات از رتبه امکان درگذشت، آخر روز دیگر از شجاعت دورمیش خان که اول شام خسران طایفه یاغیه ازبکيه بود، از ظاهر هرات کوچ کرده به صوب ماوراءالنهر در حرکت آمدند، > مصرع: «دعاش کردم و گفتم: هزار ساله روی» ۲ < جمله محصوران هرات که از مشقت محاصره نجات یافته فتحی چنین مشاهده نمودند، بعد از ادای مراسم شکر این نعمت عظمی از تنگنای عسرت برون آمده در فضای عشرت بر بساط راحت آسودند.

اما چون عادت مشتمل بر افادت حی لایزال و حکمت مقرون به منفعت ملک متعال - الدی لایهتَزُ رِیاحُ الفَناءِ علی سَاحَتِ عَظَمَتِهِ وَ جَبَرُوتِهِ وَ لَا یَسْتَنیدُ

۱. نا: > جولان سمند قلم در مضمار رفتار سلاطین اوزبکيه از نواحی هرات و بیان فوت خان عدالت صفات <.

۲. نا: ندارد.

النَّقْصُ وَالْخِلَلُ إِلَى أَرْكَانِ مُلْكِهِ وَ مَلَكُوتِهِ - به نسبت بعضی از مواد بر این نهج جاری گشته که ذی حشمتی که رخت هستی از < سفینه سریع الجری ^۱ > دنیا به ساحل عقبی نقل کرده مشتهیات جسمانی اش به لذات روحانی تبدیل یابد و دست قضا بساط حیاتش را در نور دیده از این تنگنای محنت فزا به فضای ریاض قدس شتابد، جمعی که در پرتو آفتاب اقبالش پرورش یافته و از فیض سحاب مکرمتش نشو و نما یافته‌اند، از عقبش بزدوی متوجه آن عالم می شوند.

و نزد همگان به ظهور پیوسته که علاقه و شفقت [ی] که شاه مرحوم را به نسبت دورمیش خان بود به هیچ یک از امرا و مقربانش نبود، بناء علی هذا < پس از تیسیر ^۲ > فتح مذکور، به چند روز از شرب مدام و قلت میل طعام نقص تمام به احشای خان عالی مقام راه یافته پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و روز بروز ضعف قوت پیدا کرده، خفت مرض اتفاق نمی افتاد، تا آن که در بعضی از شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه [۹۳۲ ق. / ۱۵۲۵ م.] آن جوان خالض التیه از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید و از فقدان باده زندگانی مخمور گشته در بزم حزیفان اِنْ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا از اندوه خمار خلاص گردید:

شعر

در این ره، خواه سلطان، خواه درویش به آخر عقبه مرگ آیدش پیش
در این بستان که جای خرمی نیست گیاهی بی بقا تر ز آدمی نیست
بعد از حدوث این واقعه، محرمان سرابده ایالت بر نهج شریعت مطهره
غسل دادند و تکفین کرده، سادات بابرکات و صلحای پسندیده صفات بر

۱. نا: < سفینه دیرینه >.

۲. نا: < پس از وقوع >.

جنازه‌اش نماز گزاردند و از شب پاسی که گذشت، نعش او را مصحوب خضر چلبی، که به صفات طالب علمی و دیانت مقدسه منوره رضویه - علی مشرفها الاسلام و التحیه - گسیل فرمودند.

مسود این اوراق در آن وقت که جنازه آن حاکم با استحقاق را از مقرش برون آوردند و به جانب مدفن بردند، از پی تماشا بر سرراه ایستاده بود و با آن که از شب پاسی گذشته بود، آن مقدار گریه و فریاد، از خرد و بزرگ و مرد و زن هرات مسموع گشت که قلم و زبان قلم از تعبیر و تقریر و تحریر به عجز معترف است و به عدم استعداد منصف، و همانا که قلق^۱ و اضطراب الباب و ارباب و غیرهم، از خواص و عوام، در واقعه آن حاکم نیکنام ثمره معاش پسندیده و اخلاق حمیده او بود.

رباعی

یارب چه کنم؟ با که خورم این غم را
وز دل به چه بیرون کنم این ماتم را؟
حیرت زده‌ام جز این ندانم که فتاد
جانسوز مصیبتی همه عالم را
و افاضل آن زمان تواریخ در فوت آن حمیده صفات در سلک نظم
کشیدند. از آن جمله افصح المتکلمین مولانا هلالی این رباعی را چون گوهر
شاهوار یادگار گذاشت:

رباعی

افسوس که جان به عزم رحلت زد کوس
جا کرد به زیر خاک در مشهد طوس

تاریخ وفاتش از خرد جستم، گفت:

«افسوس، هزار حیف، افسوس، افسوس»^۱

رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ سَائِرِ الْوَلَدِ الَّذِينَ كَانُوا يَغْدِلُونَ أُولَٰئِكَ يَنْفَعُونَ النَّاسَ وَلَا يَضُرُّونَ.

> گفتار در نشستن حسین خان به جای دورمیش خان

بر مسند ایالت دارالسلطنه هرات به استصواب

خواجه حبیب الله و امرای دولتخواه^۱ < .

بعد از فراغ از تجهیز و تکفین خان مغفرت قرین، خواجه حبیب الله به اتفاق و اجماع امرا و آقایان دولتخواه، در آخر همان روز حسین خان را که برادر حقیقی خان مرحوم بود و تا آن زمان به حسین میرزا از ماسوی ممتاز می نمود، به جایش بر مسند لاله‌گی نواب میرزا و حکومت دارالسلطنه هرات نشانند و خود با سایر مقرّبان > و ارکان دولت^۲ < دورمیش خانی در پیش او از پی خدمت ستاده، او را به مراتب عالیه رسانند و کیفیت فوت دورمیش خان و حکومت حسین خان را عرضه داشت کرده، به درگاه حضرت شاه ارسال نمود، اما مصرع: «صدسرو نشان‌دیم، یکی جای تو نگرفت» زیرا که بنابر عدم اشتغال ذات حسین خان بر جزء ناری، که در مملکتداری امریست کاری، مردم شاملو و بعضی از ترکان دون اطاعت احکامش ناکرده، از فرموده‌اش تجاوز می نمودند و زمره‌ای از اهل نفاق به خواجه با استحقاق

۱. نا: > ذکر جلوس حسین خان به جای دورمیش خان < بر < . مسند حکومت هرات و کیفیت قتل خواجه حبیب الله بنابر طغیان شاملویان < .

۲. نا: ندارد.

مجاهد شده ابواب نزاع می گشودند.

تا آن که بعضی از شیران شاملو و مفسدان شوم رو به اغوای طایفه‌ای از اهل حسد فی جیدھا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ به خاطر شامت مآثر قرار دادند که هرگاه فرصت یابند قصر حیات خواجه مکرمت سمات را به تندباد بیداد منهدم سازند. و در این اثنا مبلغی کلی از مواجب چندی از شاملویان که بر ولایت اسفراین نوشته بودند منکسر شده بود و در وقتی که خواجه جوانمرد به لعب نرد مشغول بود، آن شاملویان مردود آمده، وجوه منکسر خود را طلب نمودند. خواجه اعراض [ی] شده جوابی که از آن تسلی یابند نگفت. شاملویان آواز بلند کرده، گفتند: «مواجب ما تکمیل نمی یابد ما را از نوکری > نواب^۱ < میرزا معاف داشته، رخصت ده تا به هر جای که خواهیم، رویم».

خواجه در جواب فرمود که: «شمارا رخصت است». ایشان در برابر گفتند که: «پس چیزی بنویس که خط راه ما باشد». خواجه از کمال اعراضی، دوات و قلم طلبید، به دست خویش خط رخصت ایشان نوشته و مهر کرده به ایشان تسلیم نمود.

و ایشان در همان ساعت نزد یار احمد خلیفه، که با شلیغ و سردار ایشان بود و منصب ده ده گی^۱ میرزا متعلق به وی بود، رفته، خط رخصت خود را به او نمودند و کیفیت اعراضی خواجه را زیاده بر آنچه واقع بود خاطر نشان فرمودند. یار احمد خلیفه که امثال این امور دید و شنید، نوکران و تابعانش را طلب داشته بر قتل خواجه اتفاق کردند، مصرع: «مستان تو را ترانه‌ای بس باشد».

روز دیگر از این وقایع، سراج الدین سلطان - عم دورمیش خان - حسین خان و خواجه حبیب الله و سایر امرای دولتخواه را از پی صحبت و ضیافت به وثاق خود برده < بساط بزم تمهید یافت ۲ > . در اثنای صحبت یاراحمد خلیفه و زمره‌ای از شاملویان چون جیفه‌ای قضیه عدم وصول موجب و رخصتی که خواجه ایشان را از روی اعراض داده بود، مذکور ساختند و بی ادبانه به سخن درآمده سنگ تفرقه در شیشه خانه دلهای اهل مجلس انداختند.

خواجه در < مقام ۲ > جواب آمده امرا و آقایانی که در آن مجلس حاضر بودند، فرمودند که: «مایه انتزاع آنچه باشد، ما در میان خود توزیع کرده و زلال وصول آن آتش اعراض شاملویان فصول را بنشانیم». خواجه مؤمی الیه گفت که: «این مبلغ را من نیز از خاصه خود سرانجام می توانم نمود، محتاج به امداد شما نیستم. اما بعد از این قیل و قال اعطای مال و حصول امانی و آمال این جهال موجب تنزل است و هرگاه که ما مرتکب این تنزل شویم احکام و تکالیف دیوان به دستور ایام حیات دورمیش خان متمشی نمی شود و از عدم تمشی این امور، اختلال موفور به مهمات ملکی و مالی پدید می آید».

یاراحمد خلیفه که از خواجه امثال این سخنان استماع نمود با تابعان خود اتفاق کرد که در همین صحبت در وقتی که خواجه مرحمت گستر از می مغان سرگران گردد حامل بدنش را از آن گرانی سبکبار ساخته به جام باده فنا او را در خواب سازد، مصرع: «که مست باید از این عالم خراب گذشتن».

سراج الدین سلطان از خیال فساد ایشان آگاه گشته، گفت که: «مناسب نیست که در خانه من مثل این امر قبیحی واقع شود». آن قبیحان که از سلطان این سخن شنیدند، از آن خیال متقاعد گشته، صدور این فعل شنیع را به روز دیگر حواله نمودند.

بیت

ای که می خواهی هلاکم، یک دوروزی صبر کن
کز غم هجران او امروز یا فرداست این
آن گاه هنگام انتهای بزم، هلاهل بهادر که در سلک امرای نواب سام میرزا
صفت اندراج داشت، از پی حراست خواجه با او مرافقت کرده، مشارالیه را به
خانهاش رسانید، اما:

بیت

صبح که برحاشیه این چمن زد علم نورفشان نسترن
صبح روز چهارشنبه پنجم رجب سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۲ ق. /
۱۵۲۵ م. [که خواجه از خواب مستی بیدار شد ملاحظه کرده دید که گلهای
سرخ در باغچه اش در غایت رعنائی شکفته، لاجرم هوای صبحی در دماغش
راه یافته، اصحاب صحبت را طلب نمود. غافل از آن که ساقی اجل دمی
دیگر به پیمودن جام باده فنا او را در خواب خواهد ساخت و ناقل تقدیر از این
گلشن تغییرپذیر او را نقل فرموده در فضای عالم بقا قصر عشرتش را خواهد
افراخت.

القصد، در وقت تهیه اسباب و جمع اصحاب، خبر رسید که شاملویان
از پی قتل خواجه و اتباع، سلاح بسته در باغ شهر که منزل نواب میرزا و
حسین خان است، جمعیت نموده اند. در حال خواجه مظفر بتکچی > که در

عداد امرای شاهی معدود^۱ > از مجلس خواجه برخاسته متوجه باغ گشت که آن مفسدان را تسکین دهد. ایشان نصیحت خواجه مظفر را استماع نکرده، به جانب منزل خواجه حبیب الله توجه نمودند و اطراف آن منزل را فرا گرفته ابواب قتال و جدال به استماع مقالید تیغ و تیر گشودند.

خواجه مرحوم که دید مردم شاملو در قتل و خونریزی اش به جدّ اند و اجتماع ایشان نه از پی ایهام و تخویف است، یکی از نزدیکان را گفت که بر بالای بام رفته آواز برآورد که «ترک جنگ و کشش کنید که آنچه از مواجب شما باقی است بی قصور و کسور ادا می‌نمایم». ایشان در برابر، توپ و توفنگ انداخته، از آن حرکت شنیع متقاعد نگردیدند. لاجرم ملازمان خواجه نیز قدم در میدان محاربت و ممانعت استوار داشته، غبار کارزار در هیجان آمد و ساعت بساعت مردم خواجه کم گردیده و منازل عان زیاده می‌گشتند. بالاخره شاملویان زور آورده به درون خانه خواجه درآمدند و دو پسر نیکو سیر او را که «شرح شمسیه» را با حاشیه امیرسید شریف بالاستحقاق مطالعه می نمودند، در نظری به قتل آوردند و سایر اتباع و ملازمانش را معروض تیغ ساختند.

درویش بیگ روملو که با شلیخ جمعی از مفسدان دون بود، خواجه مرحوم را گرفته، خواجه از وی التماس کرد که: «مرا زنده نزد سام میرزا بر، اگر کشتنی باشم در نظر مرحمت اثرش مرا به قتل رسان». درویش بیگ ملتمس او را مبذول داشته، جامه بر سروروی خواجه انداخت که از شاملویان قاتل کسی او را نشناسد. اما به موجب نصّ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ قدمی چند که خواجه دردمند را براین وجه برد، بعضی از ظلمه او را شناخته شمشیر در وی خوابانیدند و به دستور سایر مظلومان شهد شهادت به

وی چشانیدند - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

رباعی

هر کس ز می معرفتش جامی یافت وز خوان نوال و کرشم کامی یافت
 پیمانه عمر او چو شد مالا مال مانده دیگران سرانجامی یافت
 < بی مبالغات ^۱ > در آن روز مصیبت اندوز که از واقعه کربلا و
 مصیبت شاه شهید احسین بن علی المرتضی - علیهما السلام من الله تعالی - به
 خاطر می داد، از وضع و شریف زیاده بر صد نفر به تیغ ظلم کشته
 گردیدند. از جمله کشتگان مظلوم و شهیدان مرحوم المشهور بین الاعالی و
 الاعاظم میرزا قاسم است که بی شایبه تکلف نادر زمان و منفرد آن اوان بود؛
 چه، در طالب علمی به حدّ فهم و سرعت انتقال و استقامت طبع بی مثال
 می نمود و در شعر و انشا و حسن خطوط و اختلاط و خوبی صحبت نظیر و
 عدیل نداشت. گویا که ماصدق مفهوم این بیت است که:

بیت

روشن روان، تیز زبان، بلند قدر مجلس فروز، انجمن آرا، سرفراز
 ذات خجسته صفات او بوده. این رباعی از نتایج طبع بلند اوست.

رباعی^۱

برماستم ای شوخ ستمگر تا کی ما را لب خشک و دیده تر تا کی؟
 بر خاک ره تو دادخواهی تا چند وز دست غم تو خاک بر سر تا کی؟
 و مع ذلک به زور پنجه و شجاعت و دلاوری قصب السبق از شجعان مطلق
 می ربود - علیه رحمه من الله الودود.

۱. نا: < القصة >.

۱. یا: بیت.

پس از این کوشش و خونریزش، احمدبیگ نور کمال که در میان ملازمان دورمیش خان منتظرالوکاله بود، بعد از قتل خواجه مرحوم، بر مسند و کالت حسین خان متمکن گشته، ابواب عافیت بر روی سپاهی و رعیت مفتوح نمود و تکفین خواجه و اولاد و بعضی از احفاد و ملازمانش کرده، در مدرسه خواجه ملک زرگر جمله مدفون گشتند.

ارباب اعتبار و اهل اختیار باید که زوال نعمت دنیا را به چشم عبرت از حال خواجه مشارالیه مشاهده نمایند که بدن پاکش را که سروقدان رعنا و نازک بدنان زیبا به برک گل در سایه سرو و سنبل باد می نمودند، در وقت نقل از مقتل به جانب مدفن، برهنه و عریان ساخته و رسی در پایش انداخته بر زبر خاک و سنگ بی مکث و درنگ کشان کشان می بردند.

شعر

زمانه چو بادست و باد از نخست نقاب از رخ گل به عزت کشد
پس از هفتای در میان چمن تنش را به خاک مذلت کشد
و در اوقات همین سال؛ یعنی سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه [۹۳۲ ق. / ۱۵۲۵ م.] ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن امیر میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا < سلطان محمد بن میرزا > میرانشاه بن امیر تیمور گورکان، که از < اساطین > سلاطین زمان و از اعظم خواقین عالی شأن بود، بر سلطان ابراهیم بن سلطان اسکندر که فرمانفرمای امهات بلاد هند بود، ظفر یافته، دارالملک ذلی^۲ < دارالخلافتی^۳ > آگره را مع توابعهما و لواحقهما تصرف نمود و عرق همت عالی و کرم جبلی اش در حرکت آمده، دست لک

۱. نا: ندارد.

۲. ظ: دهلی = دهلی.

۳. نا: ندارد.

بخشش ابواب خزاین و دفاین سلاطین ماضیه آن ممالک را برگشود.

تفصیل این اجمال و تبیین این واقعه خجسته مال آن که بعد از طغیان عساکر ازبکیه > و استیلای فرق یاغیه، حضرت پادشاهی از ممالک موروئی که عبارت از سمرقند و بخارا و مایضاف الیهماست^۱ < جریان نموده در ولایت کابل به سر می برد و احیاناً از پی اخذ مال و طلب منال به جانب منازل اقوام هزاره و افغان و احشام و صحرانشینان لشکر کشیده، مترصد وقت می بود.

در خلال آن احوال قاید اقبال عنان توجهش را گرفته به صوب ولایت بهره - که مبتدای مملکت هند است و از کابل تا آن جا تخمیناً بیست منزل مسافت - در حرکت آورد. طایفه ای از مردم افغان که در آن ولایت از پی حراست ساکن بودند، از توجه سپاه نصرت دستگاه حضرت پادشاه که خبر یافتند، گریز بر ستیز اختیار کرده ولایت را باز گذاشتند. نوآب پادشاهی آن ولایت را تصرف کرده و به زمره ای از معتمدان سپرده به جانب کابل مراجعت نمود.

پس از انقضای مدّت نامعلوم باز به جانب ولایت بهره لشکر [روان] کرد. بعد از وصول به مقصد معروض آن حضرت شد که حاکم ولایت لاهور، که از معظّمات ممالک هند است، در عدم ثبات قدم و اختلاف خیل و حشم مانند حاکم بهره است. لاجرم پادشاه شجاعت شیم از ولایت بهره به صوب لاهور نهضت فرموده فتح آن بلده نیز علاوه فتوحات سابق گردید و از

۱. نا: > و استیلاء معاندان آن خاندان تیموریه حضرت پادشاه از ممالک موروئی که عبارت از ماوراءالنهر است <.

> گفتار در حربی که حضرت پادشاه را با سلطان ابراهیم

به وقوع انجامید و ظفر یافتن آن حضرت به عنایت کریم ۱. <

چون خبر فتح دارالملک لاهور به سلطان ابراهیم و بعضی از افغانان
لثیم رسید، لشکری عظیم جمع کرده از دارالخلافت آگره - که تختگاهش بود
- به طرف دلی در حرکت آمد به خیال آن که پادشاه چون از این حرکت و
جرأتش خبر یابد، لاهور را گذاشته مراجعت خواهد نمود، > مصرع: صید را
چون اجل آید، سوی صیاد رود ۲. < و حال آن که این حرکت، پادشاه
بابرکت را به جانبش در حرکت آورد؛ چه به تواتر مسموع نواب آن حضرت
شده بود که امرای پدرش از او متنفر گشته، رقم رد بر وی کشیده‌اند > و
هنگام کارزار، به وقت گرمی معرکه گیرودار در مجاربه، تساهل کرده او را
امداد نخواهند نمود و بعضی از مردم آگاه که ملازم وی بودند، این مضمون را
عرضه داشت کرده به ملازمان پادشاه ارسال نمودند ۳. <

۱. نا: > تمهید بساط سخن در فتح دارالخلافت آگره و دلی به اهتمام پادشاه عالی؛ یعنی
ظہیرالدین محمد پادشاه غازی <.

۲. نا: ندارد.

۳. مطلب بین > < از زیادت «نا» است.

القصه، چند منزل که پادشاه عادل به طرف مخالف خایف قطع فرمود، در موضع پانی پت که از آن جا تا دارالملک دلی دو منزل است، تلاقی فریقین اتفاق افتاد و مدبر ارض و سما ایشان را به صوب میدان حرب مایل ساخته، دست تقدیر پادشاه بی تغییر، ابواب مقاتله برایشان بگشاده، لاجرم حرب [ی] عظیم به وقوع انجامید.

بعد از کشتش و کوشش طرفین و تهییج غبار فتنه و شین، نسیم فتح بر پرچم علم ظفر شیم پادشاه با دین و داد وزیده و سپاه سیاه سلطان ابراهیم روی به انهزام آورد و تیغ بندگان آستان بابری و چابک سواران میدان دلاوری بر عساکر هندیه تاخته، تیغ خونریز بر آن قوم پرستیز نهادند و سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان انداخته، به مقالید تأیید < ملک مجید > ابواب فتح و نصرت گشادند.

از ثقات مسموع شده که در اثنای فرار سلطان ابراهیم با معدودی چند در تنگنایی از نواحی قریه مسطوره تحصن نمود و مردم پادشاه اطراف آن تنگنای را احاطه کرده، به استعمال تیغ و تیر، از کبیر و صغیر، هر کس در آن مفر بود به قتل آوردند و سلطان ابراهیم از غایت خوف و بیم در زیر کشتگان پنهان شده، هم از آن منزل اختفا به صوب عالم بقا نقل نمود - اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا عَلَيْهِ رَاجِعُونَ.

پس از تیسیر این فتح عظیم، پادشاه کریم به دارالملک دلی رفته، دست لک بخشش قفل امساک از ابواب خزاین و دفاین آن بلده برداشت و از نقود وافر و اقمشه و جواهر آنچه مخزون و مدفون بود همه را بر سپاه و محتاجان دولخواه قسمت کرده، در ساحت آن مملکت نیز قصر همت برافراشت. آن گاه امیر قتلوق قدم را که از معتمدان محترم بود در آن بلده به حکومت نصب

کرده به جانب دارالخلافة آگره نهضت فرمود. چون به مقصد رسید، از خزاین آگره نیز طالبان را بابهره ساخته، خوان کرم وافر نعم را مبسوط فرمود. بی‌شایئه مبالغه و تکلف آن قوایدی که از آن پادشاه مکرمت دستگاه بر سپاه و مردم آگاه و ارباب عمایم و اکابر و اعظام حاضر و غایب وسایل و طالب در فتح ممالک هند عاید گشت > از هیچ یک از سلاطین ماضیه عاید نگشته ۱. < از جمله هم آن خسرو وافر نعم آن که: هر سال مبلغ هژده هزار تومان تبریزی برارباب استحقاق ممالک هند به رسم انعام و سیورغال شفقت فرمود و هرکس از هر جانب که به درگاه سلاطین پناهش آمد بی وصول مقصد مراجعت ننمود. مأمول از کرم کریم مطلق و معبود برحق آن که در این وقت تحریر > روحی عظیم به روح بافتوحش واصل گردد ۲. <

۱. نا: > از حاتم و ملوکی که در عرصه عالم به بذل و کرم اشتهار دارند، نگشته <.
 ۲. نا: > روح منیرش از شمایل روح و ریحان و نسایم مراحم و غفران مبتهج و مسرور گردد <.

ذکر رفتن برون سلطان از مشهد به درگاه شاه جهان پناه

و آمدن عیدخان در مملکت خراسان و کیفیت محاصره ازبکان.

پس از جلوس حضرت شاه عالمیان، برون سلطان که به حکم شاه مرحوم و استصواب دورمیش خان در مشهد مقدسه منوره رضویه، به امر حکومت قیام می نمود، به درگاه جهان پناه رفته کوچ و متعلقان خود را به سرداری یکی از فرزندان دو ولایت مسطور گذاشت. و چون به عز تقبیل بساط خلافت مناط نسبت اعزاز یافت، به سبب مخالفت امرای درخانه و اقتضای زمانه به دست کپک سلطان کشته شده عنان توجه به صوب آخرت برتافت.

چون خبر مخالفت امرای شاهی و خلود ولایت مشهد منوره متبذ که از برون سلطان و مردن دورمیش خان و قتل خواجه حبیب الله و بی سامانی هرات - به سبب دخالت شاملویان حال تباه - به عیدخان رسید، لشکر [ی] عظیم جمع کرده > از گذر ولایت چهارجوی^۱ < از آب آمویه عبور کرده به ولایت مروشاهیجان^۲ آمده، از آن جا به حوالی مشهد مقدسه رحل اقامت

۱. نا: ندارد.

۲. نا: مروشاه جهان.

انداخت. مردم برون سلطان ولایت متبرکه را از ازبک حراست کرده بر بروج مدافعت و ممانعت متمکن گشتند. عبیدخان^۱ نیز به جدّ تمام در مقام محاصره قدم استوار داشته از منزل صلح در گذشتند.

چون مدّت مدید از آن محاصره منقضی گشت و عسرت و تنقیص محصوران از مرتبه طاق و توان در گذشت، عبیدو عبیدیان بر ایشان غالب آمده ولایت معهود به تصرف آن قوم مردود درآمد. و پس از وقوع فتحی چنین، عبیدخان یکی از معتمدان را در آن ولایت گذاشته، به صوب دارالسلطنه هرات لوای توجه برافراخت. آن گاه ولایت فوشنج (۱۰۹) - که از اعمال هرات است - معسکر ساخت و مردمش از پی تاخت و تاراج در اطراف ولایات و کوهستانات رفته، خود با معدودی چند در ولایت مسطور رحل اقامت انداخت.

پس از اطلاع بر نزدیکی اهل نزاع، حسین خان برج و باره شهر هرات را تعمیر کرده و دروازه ها و بروج را به مردم کار دیده معتمد سپرده، مستعدّ محاربه و مدافعه گردید. هم چنین دیوار بست و گذرهای برون شهر را کوچه بند کرده > آوازه استحکام درون و برون دارالسلطنه هرات به اطراف و اکناف رسید^۲.

> و آن باشلیغ اهل ضلال^۳ زمستان آن سال را که در عداد سنه اربع و ثلاثین و تسعمائیه معدود بود، در اطراف آن ولایت گذرانیده، در فصل بهار و استواری لیل و نهار، که سپاه نامیه در صحرا و بادیه به ساحت ظهور آمد، در قریه شایمانه - که قریب به شهر بند هرات واقع است - شایمانه نزول

۱. نا: عبیدخان.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: > و عبیدخان <.

برافراشت و نخست آب را از محصوران شهر و < فقرای بی بهرا > باز گرفته، انهار عافیت این دیار را به خاک و خاشاک ظلم و اعتساف انباشت و ازبکان ظالم را بر راهها و گذرها بازداشت که از جنس خوردنی کسی به درون شهر چیزی نبرد.

منقول است که شخصی در لباس گدایی از راه دار گذشته اندک نمکی به درون شهر آورد و به همان لباس از شهر برون رفته در اردویش به سر می برد. یکی از خبیثان شریر به خان رسانید که: «مردی مُصَتَف به صفت کذا، اندکی نمک به درون شهر برده» در حال به قتلش حکم کرده در سر اردو بازار آن نامراد را به قتل آوردند - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِمْ وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.

و در اثنای محاصره در بعضی اوقات ازبکان نادان، قریب به کوچه بند آمده، غازیانی که از پی حراست آن گذرها تعیین فرموده بودند با ایشان در میدان قتال و جدال آمده، هر کُرت به ضرب توفنگ و خدنگ فیروز جنگ، بعضی از ایشان را بی روح و زمره‌ای را مجروح ساخته، ابواب فیروزی به روی خویش می گشودند.

از اتفاقات حسنه، که متفرّع بر < قوّت دولت روز افزون پادشاه ربع مسکون است^۲ > آن که بعد از انقضای مدّت چهارماه تخمیناً که عبیدخان در تضیق و تنقیض ساکنان دارالسلطنه هرات سعی و کوشش نمود و بجز خسران و نقصان و صدور ظلم و عدوان امری بر آن محاصره مترتب نگردید، یاری بی میرزا^۳، که امیرالامرا و باشلیغ لشکر شجاعت اتمایش بود، از بخارا

۲. نا: < مجبوسان >.

۲. نا: < قوّت دولت شاهی است >.

۳. نا: یاری میرزا.

آمده بر عبید و عبیدخان اعراض کرد که: «از نشستن و جنگ کوچه بند هرات فتح نمی شود؛ لایق چنان می نماید که در این دو روز اطراف و جوانب شهر را فرو گرفته، جنگ سلطانی اندازیم؛ ممکن که به واسطت چنین جنگی شاهد مطلوب را به چنگ آوریم».

پس از اتفاق سرداران عساکر از بکیه براین داعیه، روز دیگر یاری بی میرزا از پی تماشای شهر بند هرات با معدودی چند سوار گشت، غافل از آن که مدبر قضا براین خیال مقرون به زوالش خنده کرده، ساعت دیگر والی اجل کوتوال روح را از شهر بند بدنش اخراج خواهد نمود و به تقدیر بی تغییر خداوند - عز و جل - بر جسد با حسدش استیلا یافته، ابواب جحیم بر وی خواهد گشود.

بیت

من فکر همی کنم، قضا می گوید: بیرون ز اراده تو چیز دگر است^۱
 > تفصیل این اجمال آن که^۲ < مشارالیه پس از تماشای معظم راهها و گذرگاهها، گذرش به کوچه بندی که در محاذی برج خاکستر احداث یافته بود، افتاد، و ملازمان خود را در یکی از کوچه ها بازداشت به مصلحت آن که هرگاه که غازیان رزمخواه جمع کثیری را از فرار برج و باره و از بالای کوچه بند ملاحظه نمایند که نزدیک به کوچه بند می آیند، البته به آتش دادن و انداختن توفنگ و خدنگ اقدام نمایند. و خود فرد و وحید از پی تماشا ای کوچه بند نزدیک به کوچه بند [ی] رفت که یکی از توپچیان که در حدود آن کوچه بند به سر می برد دید از جوانب مخالفان چنین شخصی بی باک و دلیر می آید. در حال بی مکث و درنگ توفنگی به جانبش انداخته،

۱. نا: بیت از زیادات «نا» است.

۲. نا: > القصه <.

بروی خورد. مشارالیه فی الفور از فراز خانهٔ زین برروی زمین افتاده به وادی خاموشان توجه نمود. و آن توپچی درحال خود را به وی رسانیده، سرش را از تن جدا کرد و سررا با جامه و یراقی که در برداشت به درون شهر به نزد حسین خان آورد، غافل از آن که این سر سرباری بی است؛ اعتقادش آن که سر یکی از ابطال رجال ازبکیه است. درحال از کیسهٔ قبای وی انگشتی [ی] برون آمده، آن مهر را چون بر کاغذ زدند نام وی ظاهر شده، دانستند که این سر از آن یاری بی است که سر سرداران لشکر عبیداست. لاجرم غازیان شجاعت شیم خوشحال گشته و سجدات شکر به جای آورده، به نواختن نقاره و شادی‌ها اظهار بهجت و سرور نمودند.

در این حال یکی از ملازمان یاری بی میرزا از پی تحقیق قتلش به شهر آمده نزد حسین خان آمد و کیفیت خیال محفوف به زوالش را عرض نمود و بعضی از اهل نفاق که قتلش را بر آن وجه که واقع شده بود از قبیل محالات می شمردند > در صورت امکان در دل‌شان جلوه نموده براین امر جازم گشتند. ۱. <

> طرفه تر آن که ۴ < در اوّل همان روز که این قتل مفید به وقوع انجامید، به عبیدخان از ولایت استرآباد از نزد تنش بهادر، که موجب حکمش در آن ولایت حکومت می نمود، آمده خبر قتل زینل خان از این خبر مسرت اثر آن قدر اظهار بهجت و خرمی نمود که محرمانش می گفتند که: «ما هرگز او را به این خرمی و خوشحالی هرگز ندیده بودیم». > در عقب این مسرت مفرط، کلفت و مصیبت واقعهٔ یاری بی به وی رسیده اندوه و ألمش نیز مانند

۱. نا: > در صورت یقین دیدند <.

۲. نا: > از مردم صادق‌القول استماع فتاده که <.

انبساط قتل زینل خان در مرتبه افراط کمال یافت^۱ <

رباعی^۲

هرگز فلک اندیشه کارم نکند در هیچ مراد کامگارم نکند
لب تر نکند ز قطره آب مرا تا خون دو دیده در کنارم نکند
اما کیفیت زینل خان آن که: در آن اوقات که میان امرای در خانه
شاهی به سبب منصب و کالت و دخل در مهمات ملک و ملت نزاع واقع بود
به کیفیتی که قصد یکدیگر می کردند و به زلال نصایح خلفا و رشحات
اشارت پیران صواب نما غبار نقار تسکین نمی یافت و زینل خان چون از این
نسبت آگاه شد قیافایک (۱۱۰) را، که اعظم آقایان و اشجع اعیان در خانهاش
بود، با فوجی از غازیان در ولایت استرآباد گذاشته از پی رفع خلاف و طرح
وفاق متوجه ملازمت پادشاه بالاستحقاق گردید.

پس از وصول به آن صوب صواب و ادراک شرف از تقبیل آستان
خسرو کامیاب با امرای منازع و سرداران مانع ملاقات کرده به نصایح
فایده مند و مواعظ دلپسند بعضی از ایشان را از سبیل علیل مخالفت برون
آورد.

در خلال این احوال خبر طغیان عبیدخان در بلاد خراسان و محاصره
دارالسلطنه هرات بنابر استیلای آن قوم بی ثبات به اردوی شاهی آمده، زینل
خان به اشارت پادشاه عالمیان حراست اولکای خویش معاودت نمود. در
اثنای قطع مسالک خبر رسید که زینش بهادر با کثیری از ازبکان شجاعت
نهاد در ولایت استرآباد بر مسند حکومت نشسته و قیافایک به سبب عدم
۱. نا: > در آخر همین روز که یاری بی کشته شد، آن انبساط بی نهایت به اندوه
بی غایت تبدیل یافت <.

۲. نا: بیت.

قوت مقاومت با زمی‌ش بهادر، رشته حیات گسسته، بالضروره زینل خان در آن نواحی توقف کرده، کیفیت استیلای مخالفان را به نواب شاهی عرضه داشت کرده، التماس نمود که جمعی کثیر از غازیان کشورگیر جهت امداد وی روان سازند.

پس از آن زینل خان در آن منازل شب و روز در انتظار عساکر نصرت شعار گذرانیده، روزی به رسم شکار با چندی از مردم خویش سوار شده، در حین اشتغال به اخذ صید و ظهور مکر و شید بسیاری از ازبکان حرامی و دزدان نامی در آن شکارگاه رسیده صید آهو و نخچیر به صید ارواح جوان و پیر مبتل گردید و فیض تعرض فایض ارواح عارض ذوات گشته بسط مشغولی شکار به جانب صحرای عدم شتافت.

القصة در آن موضع میان آن دو گروه محاربه‌ای عظیم واقع شده، بنابر کثرت اهل خلاف و قلت فارسان میدان مصاف، ازبکان حرامی بر غازیان گرامی غالب شده، زینل خان کشته گردید و بقیه السیف از مردمش طریق فرار اختیار کرده، این خبر محنت اثر به اردوی شاه و معسکر مخالفان حال تباہ رسید.

> گفتار در تنقیص محصوران دارالسلطنه هرات
 و اخراج ساکنان آن بلده به اطراف بلوکات و خبر
 توجه لشکر شاهی و فرار سالکان طریق تباهی^۱ <

چون ایام محاصره هرات - صَانَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْ الْآفَاتِ - امتداد یافت و
 مرض جوع شیوع یافته قافله جمعیت به دیار عدم شتافت، نواب حسین خان
 و ارباب [ان] و کلانتران چاره کار در آن دیدند که از اوساط الناس و ادانی
 و آنانی که به تشیع^۲ شهرت ندارند با عیال و فرزندان عاری از جهات و
 غلات از شهر برون کرده، اموال و آذوق ایشان را ضمیمه ذخیره سازند. از پی
 این اخراج و تاراج در دروازه‌ها غازیان درشت تعیین کرده، نویسندگان شریر
 را برایشان مشرف ساختند.

امثالاً لامره الوالی از اوساط و ادانی و اعالی بعضی طوعاً و بعضی
 کرهاً، از اسباب خانه وارسته جامه خواب و پلاس کهنه که داشتند برپشت
 بسته و دست عیال و اطفال خود را گرفته متوجه دروازه می گشتند، از ازدحام
 خواص و عدام در آن ایام به مرتبه‌ای رسید که بسیاری از مردم شبانه‌روزی
 ۱. نا: > بیان اندکی از بسیاری شدت محاصره هرات و نجات محصوران به سبب
 توجه خسرو گردون توان <.
 ۲. نا: تیغ.

در پس دروازه با کوچ و متعلقان بی سامان و عربان توقف می نمودند تا نوبت به ایشان می رسید و بعد از رسیدن نوبت، رجال قزلباش مردان را برهنه کرده، زنان ایشان زنان را عربان ساخته و پرتال ایشان را بر هم زده، تحقیق می نمودند که نقدی یا جنس نفیسی از شهر برون نبرند.

پس از این تحقیق موحش و تفتیش مشوش از خانه کوچی^۱ که عبارت از مرد و زنی است، مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی ستانیده، ایشان را می گذاشتند. و از دروازه که بر این نهج می گذشتند در کوچه بندهای برون شهر نیز غازیان بدیشان همین معامله بجای می آوردند.

حاصل که < خلوهرات^۲ > در آن اوقات از مردم به مثابه‌ای شد که در بازارها احیاناً کسی از رعایا به نظر درمی آمد و یک من نمک به سنگ هرات^۳ که سیصد و شصت مثقال است^۴ به مبلغ سیصد دینار تبریزی شده، مع ذلک کم یافت می شد. ارباب تنعم که جوهر الماس را از غایت نزاکت مزاج و استغنا بردست نگرفتی، پارچه نمکی در میان دستها پنهان کرده در وقت طعام خوردن آن را از دستار برون آورده هنگام طعام اندکی از آن برروی زبان می سودند و بعد از خوردن طعام، باز از روی اعزاز آن را برسر نهاده، در پیچ دستار پنهان می نمودند. < از صادق القولی مسموع گشت که خواجه مظفر بتکچی، که در عداد امرای شاهی بود، اندک نمکی به دست آورده در خلیطه کرده سر آن خلیطه را مهر می کرد^۵ >.

۱. نا: خانه واری.

۲. نا: < قلت مردم در درون شهر هرات >.

۳. نا: مطلب بین < > از زیادات «نا» است.

۴. نا: ندارد.

القصه چون مدت هفت ماه تخمیناً محاصره بر مخاطره امتداد یافت، خبر عافیت اثر توجه رایات شاهی در اردوی سالکان طریق تباهی شایع گشت. مقارن این حال خبر رسید که زینیش بهادر > که از اعظم امرای عبید بوده و در وقتی که مشارالیه ظاهر هرات را معسکر ساخت او را جهت حکومت ولایت استرآباد فرستاد < با مقدمه الجیش لشکر پادشاهی در ولایت مسطوره محاربه کرده کشته گردید.

و این واقعه > نافع< مصحح خبر توجه عساكر نصرت مآثر شده، صبحی که از اثر توجه نیر اعظم خیل و حشم مواکب منهزم گشته فضای جهان از ظلمت وجود زنگی شب پاک گردید و ظلام سپاه شام از اشعه تیغ قهرمان عرصه سپهر انعدام یافته، فروغ قرب وصول خسرو افلاک به اطراف و اکناف رسید، عبیدخان از ظاهر دارالسلطنه هرات کوچ کرده متوجه ماوراءالنهر گشت.

محصوران بلده مذکوره که چنین فرجی و باعث فرحی ایشان را میسر گشت پس از ادای مراسم شکر حضرت عزت، از محبس شهر برون آمده در فُسُحَت استراحت آسودند و حسین خان نیز به تهیه اسباب پیشکش نواب شاهی مشغولی نموده، اهالی هرات منتظر وصول رایات فتح آیات می بودند، تا آن که حضرت شاه دین پناه به سعادت طواف مرقد منور و مشهد معطر خلف خیرالبشر؛ یعنی امام همام علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - استسعاد یافت و از نوید روحانیت آن حضرت به بیت المعمور فتح و ظفر شتافت. چون به حسین خان خبر رسید که لوای بادلای خسرو سکندر انتما از ولایت معهود متوجه این حدود است، در حال بر جناح استعجال به صوب معسکر خسرو صاحب کمال در حرکت آمده، در ساعت سعید و زمان ۱. نا: > که سابق مذکور شد به حکم عبیدخان در ولایت استرآباد حکومت می نمود

مشحون از تأیید به اردوی عالی رسید و به انواع نوازش و پرسش رتبه عالی‌اش زیاد گشته، از امثال و اقران به عنایات بی کران ممتاز گردید و غازیان رستم توان از آمدن نواب خان < تقویت یافته > جوش و خروش فارسان میدان جنگ از سپهر دورنگ در گذشت.

اما مجملی از حال موفور الاختلال و از بکان عبیدخان آن که: چون مشارالیه به بلاد ماوراءالنهر رسید، کوچ کونچی خان و جانی بیگ سلطان با فرزندان و سایر سلطانان به عزم رزم عساکر گردون مآثر شاهی با او اتفاق کرده از آب آمویه عبور نمودند و به تجدید غبار نثار برانگیختند و به استعمال آلات قتال سدّ یاجوج فتنه و شین را گشودند.

نیر این خبر خیر بر پیشگاه جنود ظفرورود تافته، منتظر قرب وصول مخالفان فضول می بودند تا آن که در موضع ساروقمیش از توابع ولایت جام تلاقی فئتين اتفاق افتاد و حرب عظیم شده، قادر مختار زمام مراد برکف کفایت پادشاه پاک نیت نهاد. شرح این واقعه عنقریب از عطیۀ توفیق الهی سمت تیسیر خواهد یافت.

> گفتار در محاربه تیغ بندگان آستان صفویه

با سلاطین ازبکیه و استیلای عساکر خسرو

پاک اعتقاد بر آن قوم ضلالت نهاد^۱ <.

سبحان قادری که گرمی معارک این کهن دشت انقلاب اندوز،
 بنا بر اشتعال نایره تیغ گرم روان دشمن سوز از آثار اهتزاز نسایم حکمت با
 افادت اوست، و پا کا مقتدری که سردی مسالک این مجمع تغییر پذیر به سبب
 زمهریر تیر شجعان کشور گیر از اقتضای هوای تقدیر و ارادت او. جباری که
 پیکر مهابت اثر غضبش بر کوته فطرتی که تجلی فرماید، بنای شدید البیان
 طغیانش به سان منظور بی قصور شجاع وادی ایمن به یک چشم زدن فرو
 ریخته مبانی جمعیتش در این ساحت بی راحت نشاید و نباید، و غفاری که
 تقدیر بی تغییرش هر گاه به ازدیاد جلال و امتداد اقبال ذی شوکتی تعلق گیرد،
 به وزیدن صرصر تدبیر مخالف و به استعمال آلت تخریب معاند قصوری در
 اساس دولت و فتوری در کریاس شوکتش پدید نیاید، تَوَتَّى الْمُلُكُ مَنْ تَشَاوُ
 تَنَزَعُ الْمُلُكُ مِمَّنْ تَشَاوُ تَعِزُّ مَنْ تَشَاوُ تُذَلُّ مَنْ تَشَابَدِك الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 ۲. نا: > جولان ابلق سریع السیر قلم در معرکه محاربه خسرو محتشم یافته ازبکیه در
 موضع ساروقمیش از توابع جام و انهدام اساس جمعیت ایشان به اهتمام شاه شدید
 الانتقام <.

قدیر.

مصدق این سیاق کلام و ماصدق این مفهوم بلاغت انتظام آن که سابقاً مذکور شد بادی مکرو شید، عبید، بعد از آن که مدت مدید در قریه شایمانه شامیانۀ استقلال برافراشت و به امر محاصره دارالسلطنه هرات قیام بسطام و قتل زینش به شمشیر غازیان غضنفروش، از ظاهر هرات کوچ کرده طریق فرار اختیار نمود و پس از وصول به مقصد با لشکر بی حد مانند دیو و دد به موافقت و مرافقت سلاطین ازبکیه از آب آمویه به عزم رزم منتسب خاندان مرتضویه عبور فرمود.

و چون این خبرخیر اثر به مسامع مجامع ساحت خلافت و به گوش هوش تیغ بندان آستان مصون از نقص و آفت رسید، مجموع به ترانه شادیانه اظهار بهجت و مسرت کرده در حرکت به جانب دشمن بدنهاد از برق و باد سرعت عاریت فرمودند و مترصد وقت و فرصت بوده طالب ملاقات می بودند، تا آن که در موضع ساروقمیش از ولایت جام تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هردو گروه کوه شکوه مستعد قتال گشته، دست تقدیر مالک الملک بی شبه و نظیر [تَبَارَكَ] الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در محاربه و شین برطرفین بگشاد.

لاجرم صبحی که شاه عرصه این طارم اخضر بر ابلق کوه پیکر سپهر انور سوار شده تیغ خون آشام از نیام شام بیرون کشید و فسحت مملکت انجم را از عساکر گردون مراتب کواکب پاک ساخته فضای ارض و سما را فروغ بخشید، پادشاه شجاعت نهاد و خسرو پاک اعتقاد پس از سودن جبین اخلاص به خاک نیاز و عرض مسئلت بر درگاه کریم چاره ساز، زره توکل پوشیده و جرعه ای از جام عنایت روحانیت ساقی کوثر نوشیده، پای مبارک در رکاب ظفر آیاب آورد و شبذیز دلدل شعار و سمند تیز رفتار سوار گشته،

میمنه عساکر میمنت مآثر را به سرداری چوهه سلطان نکلو و حسین خان شاملو ترتیب داده، در میسره حمزه سلطان - حاکم شیراز - را باشلیغ ساخت و شیربیشه شجاعت و دلاوری و نهنگ لجه جلادت و رزم گستری سرخیل محبان علی ولی محمدخان شرف الدین اوغلی طرح ساخته، با نفس میمنت سمات و ذات مرتضوی صفات در قلب سپاه نصرت پناه لوای اقبال برافراخت.

و سلاطین ازبکیه نیز در برانغار جنود مردود جانی بیگ سلطان را با فرزندان بازداشته، عبیدخان جرانغار را تعهد نمود و کوچ کونچی خان، که در آن اوان سلطنت آن بلدان به وی تعلق می داشت، در قلب لشکر مقام اختیار فرمود.

آن گاه از طرفین صوت نقاره و نفیر جنگ و آواز سورن بهادران با نیام و ننگ به گوش حاضران رسید. در آن حال جوانان تیرانداز و شجعیان نیزه باز کمیت تندرو را به مهمیز ستیز سراسیمه گردانیده و خارخار تعلقات اسباب جهان بی ثبات را به آتش مردی و مردانگی سوزانیده در مضمار کارزار تاختند و شمشیر کین بریکدیگر خوابانیده صیت جرأت و جلادت در عرصه گیتی انداختند. سنان برق آسا در آن روز قیامت انتها از شعله غضب منتقم جبار مخبر و تیغ سرفشان برفرق مبارزان از نزول بلای آسمانی مظهر. گرز هایل در دست سرهنگان قاتل مفسر کیفیت عذاب ملایک و خنجر لامع برزبان قاطع مضمون «انت الباقی و کل شیء هالک.» تیر مرگ تأثیر چون ناوک غمزه دلبران درهرآنی ناتوانی را بی تاب می گرداند و تیغ تیز راهنمای گمراهان بیابان خلاف گشته یک یک را به سرمنزل عدم می رساند. شمشیر از تیززبانی، دشمن تندگوی را خاموش می ساخت و کمان از کمال

۱. نا: جوقه.

۲. نا: تیغ منیر.

نخوت و تکبر پشت به جانب مخالف کرده عدو را بر خاک مذلت می انداخت. توفنگ قتل آهنگ از قضای مبرم و مرگ مفاجا خبر می داد و ضربزن دشمن شکن روزنها در بنای طلسم نمای بدن هر منتحن می گشاد.

القصة، سرداران دست راست مانند چوهه سلطان و حسین خان شاملو نخست بر مقابل خویش جانی بیگ سلطان تاخته، جانی بیگ نیز از جایی که ستاده بود در حرکت آمده < بر یکدیگر حمله نمودند ^۱ > و چابک سواران رزمجوی و سبک روحان بر یکدیگر عرض کرده، نقد حیات از مخزن بدن می ربودند.

در اثنای دارو گیر استعمال تیغ و تبر، آثار شکست برامرای برانغار ظاهر شده نواب خانی به تأیید سبحانی با جمعی از تابعان و ملازمان مانند شیرزیان و پلنگ در آن به مدد سرداران به میدان حرب سمند جهانگرد را به جولان در آورد و بسیاری از مخالفان را به تیغ بی دریغ از پشت زین بر روی زمین افکنده، کثیری را باز پس راند. در آن حال از پی دفع عین الکمال، تیری براسب آن حضرت رسیده، اسب از رفتار باز ماند. فی الفور یکی از ملازمان اسب کوتل را به آن فارس مضمار کارزار رسانده، حسین سلطان دورغوت اوغلی نیز به مدد آن حضرت بردشمن بی غیرت تاخت و نواب خانی به تأیید یزدانی بر بارگیر فلک مسیر سوار گشته لوای اقبال برافراخت. بالاخره مردم جانی بیگ زور آورده، چوهه سلطان راه فرار پیش و نواب محمدخان و حسین خان به توپ شاهی ^۲ ملحق شده، دل دلیرانی که در این جای ستاده بودند از آمدن خانان تقویت پذیرفت.

۱. نا: ندارد.

۲. نا: به نواب خانی.

جانی بیگ سلطان که میران باشلیغ را از پیش بر گرفت، در پس سپاه ظفر دستگاه رانده، شتران باری و الاغان مردم اردو بازاری از شبیه تیراز بکیه در صف قتال و معرکه جدال درآمده، میدان جنگ بر غازیان رزم آهنگ تنگ شده، مخالفان آغاز کشتش و کوشش نمودند. حمزه سلطان استاجلو نیز بعد از استیلای عبید و عبیدیان به سان دیگران از مقام خود کبیده به گوشه برون رفت.

و چون هنگام گرمی معرکه مقاتله، حکم عالی شده بود که توپچیان آستان خلافت آشیان به آتش دادن توفنگ، خرمن جمعیت دشمنان را محترق سازند. ایشان بفرموده عمل نموده، از کثرت انداختن توفنگ و گرد ستوران مخالفان بی درنگ فسحت جنگ و ساحت سپهر دورنگ تیره و تاریک گشت و فریاد دهاده فتنه یاغیه و صوت جوش و خروش طایفه‌ی طاغیه از بکیه از سپهر بلند در گذشت.

از ثقات استماع افتاد که ظلمت و غبار به مرتبه‌ای رسید که دوست از دشمن در آن انجمن به سهولت متمیز نمی‌شد. در خلال این احوال بعضی از جوانان سنست جلو زود رو ملاحظه ظاهر کرده از معرکه روگردان گشتند و پای در بادیه گریز نهاده، از سرناموس در گذشتند.

خبر شکست لشکر غالب در اطراف و جوانب منتشر شده، محبان خاندان حضرت مقدسه امیرالمؤمنین و پیروان ائمه معصومین - علیهم الصلوه من رب العالمین - مستأصل و مضطرب گردیدند و بسیاری از ایشان از فضای آشکارا به تنگنای خفا منزل گزینند.

حضرت شاه و ظل الله که وقت تیره بدین و تیره مشاهده نمود، فرمود که توپچیان از آتش دادن توفنگ متقاعد گشته در محال خود توقف نمایند. ایشان امتثال حکم عالی نمودند. بعد از انقضای اندک زمانی تیرگی هوا و

ظلمت ارض و سما منعدم گشته، روشنی فتح ظهور نمود و صبح نصرت از افق طالع گشته، نیر مراد به احسن وجهی چهره گشود و علم سفیدی با جمعی که توپ در گرد آن علم ستاده بودند به نظر انور نواب کامیاب درآمد و بر آن حضرت روشن شد که آن سیاه بخت ناامید؛ یعنی عبید، درپای آن علم سفید ایستاده.

در آن حین امداد روحانیت حضرت مقدّسه امیرالمؤمنین، لجه کرم رب العالمین را در جوش آورد و نسیم ظفر شمیم «الْحَقُّ يُعْلَوُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ» «نقاب از چهره پیکر نصرت اثر بنصرک الله نصراً عزیزاً رفع کرد، ملهم غیب و مرشد لاریب سرّ توجه «حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُنْصُورٌ» در گوش هوش پادشاه خطاپوش گفت و از فیض غمام اکرام روحانیت مرتضوی گل مراد در گلشن ضمیر فیض پذیرش در غایت رعنائی شکفت. بناء علی هذا آن خلف شاهان جلادت گستر و خلاصه خاندان حیدر صفدر اشهب پر خیز را به جانب دشمنان پرستیز به جولان در آورد و غازیان دولتخواه و قورچیان آگاه، که از فرط اخلاص و کمال اختصاص قدم استوار کرده و پای ثبات افشوده در رکاب ظفر انتساب ستاده بودند، اقبال چنین که از آن خسرو با تمکین مشاهده نمودند، همه تیغها آخته و نیزهها برافراخته، بر عبید و عبیدیان تاختند و به طرفه العینی دشمن ممتحن را منهزم ساخته، لوای فتح برافراختند.

منقول است که در آن روز انقلاب اندوز، در اوّل روز خبر شکست لشکر شاهی شیوع یافته از موالیان و شیعیان هرکس خود را به زاویه [ای] و بادیه [ای] رسانید و در ثانی الحال خبر انهزام سپاه ازبکیه منتشر گشته، قضیه منعکس گردید.

شعر

این جهان همچو شیشه ساعت

ساعتی زیر و ساعتی زبر است

از مردم صحیح القول مسموع شده که در آن حین که بعضی از سپاه پادشاه نصرت قرین فرار برقرار نمودند، سرداران لشکر از بکیه و معاندان تیغ بندان آستان صفویه نزد عبیدخان آمده بشارت فتح و ظفر و نوید انهزام لشکر ظفر اثر به وی رسانیده نوازش یافتند. مشارالیه بعد از نوازش، اشارت کرد که: «سپاهی از دور مشاهده می نمایم و مدتی است که آن سپاهی از جای [ی] که ستاده در حرکت نیامده. ظاهراً بقیه السیفی از سپاه قزلباش است که آن جا توقف نموده. باید که جمعی رفته و از ایشان خبر گرفته، حقیقت حال عرض نمایند».

بعضی از نزدیکان گفتند که: «شکست در لشکر قزلباش به مرتبه‌ای راه یافته که توقف ایشان در آن مکان از محالات است. غالباً چهارپایان مردم این نواحی است که در آن سرزمین به چریدن مشغول اند». چون نزدیکان این بگفتند، عبیدخان این سخن نپسندیدند و گفت: «این سپاهی، سپاهی سپاه است، نه از چهارپا».

بالاخره چند نفر از پی تحقیق آن سپاهی در حرکت آمده، آن سپاهی نیز از جایی که ستاده بود در جنبش آمد. سپاهیان محقق چون اندک مسافتی قطع نمودند، دانستند که آن سپاهی، سپاهی چهارپا نیست، بل سپاهی است که، مصرع: «در آن آب خضر گشته نهان» اعنی سپاهی روشنی دیده اهل جهان > و سپاهی سفیدی صبح اقبال انس و جان است. سپاهیان عبیدخان از یک^۱ < در حال به سرعت تمام مراجعت کرده، حقیقت حال معروض داشتند. در آن وقت غازیان دلاور و قورچیان غضنفر سیر با تیغهای آخته رسیده، عبیدخان و مردمی که با او در پای توق توپ ستاده بودند فی الفور راه گریز پیش گرفته، به هزیمت رفتند.

به تحقیق پیوسته که در آن وقت یکی از قورچیان شاهی به سروقت آن سالک تباهی رسیده، شش پزی بر پشتش زده، از غایت حقارت جثه که او را بود از او در گذشته، قاصد قتلش نگردید. عبیدخان به همان ضربت شش پزی خود شده، یکی از نزدیکان جلو اسب او را گرفته، دیگری در عقب اسب را می راند. در این حال قورچی [ی] دیگر خود را نزدیک به وی رسانده، خواست که مهمش را به اتمام رساند، تبل خواجه میرآخور که از مقرّبانش بود، به زخم تیری آن قورچی را از آن مقصد متقاعد گردانید و او را براین وجه که مذکور شد از آن مهلکه برون برده، به مأمی رسانید.

عجب تر از این واقعه آن که، بعد از فرار عبید و عبیدیان و قرار خسرو سکندر نشان از بارگیر فلک مسیر فرود آمد و برفراش استراحت متمکن گشته، در آن وقت جانی بیگ سلطان با لشکر بی کران، که از پی اخذ کسیب و قتل قزلباش بی صبر و شکیب رفته بود، برگشته، در جنب اردوی عالی فرود آمد. اعتقاد وی آن که عبید و مردم اوست که در این سرزمین فرود آمده اند و نواب شاهی شکست یافته، گریز بر ستیز اختیار فرموده اند.

حضرت شاه و غازیان رزمخواه که مشاهده کردند که لشکر بسیار و حشر بی شمار قریب به معسکر همایون فرود آمده، عازم تحقیق شدند. در آن حال فارس عرصه پردلی، محمدخان شرف الدین اوغلی، از نواب عالی از پی تحقیق این امر رخصت یافته به معسکر جانی بیگ سلطان رفت و > دونفر از لشکریان جانی بیگ^۱ < را دستگیر کرده، نزد نواب شاهی آورد.

آن حضرت از ایشان کیفیت حال معلوم نموده، مصلحت ندید که برسر جانی بیگ رود > چه مردم شاه اند کی بودند و لشکر از بکیه قریب به ده

۱. نا: > دونفر از ازبکان سلطان <.

هزار می رسید^۱ > لاجرم خسرو جلادت شیم در همان منزل توقف کرده،
> قریب به هنگام صبح بر جانی بیگ و مردمش ظاهر شد که عیدخان از
ضربت تیغ غازیان رستم توان به هزیمت رفته است و شاه و مردم اوست که
در این منزل رحل اقامت انداخته اند، فی الفور ترسان و لرزان راه گریز پیش
گرفته، از عقب یاران و خویشان خود روان گردید.

هیئات! هیئات! گنجشک ضعیف با شاهباز بلند پرواز چگونه مقاومت
تواند نمود و روبه با شیرزیان طریق محاربه چون تواند پیمود؟ هنگام طلوع نیر
اعظم سها را چه نمود و کتان را در پیش تابش بدرمنیر چه وجود؟^۲ <

۱. نا: ندارد.

۲. نا: > اما در آخر همان شب بر جانی بیگ سلطان ظاهر شد که عیدخان از شاه
عالی شان شکست یافته، با معدودی چند فرار نموده است، لاجرم مشارالیه خایباً کوچ
کرده، از عقب یاران > به <. اوطان > خویش <. روان شد <.

> ذکر تفویض ایالت هرات با لله گی سام میرزا به

دستور سابق به حسین خان و رجعت شاه عراق و

اذربایجان و آمدن عبید به حوالی هرات و مصالحه

میان او و حسین خان^۱ <

بعد از تفویض تایید لاریبی و حدوث این لطیفه غیبی، حضرت شاه عالمیان، حسین خان را که در این جنگ کارهای مردانه از او صادر شده بود نوازش بسیار به دستور سابق ایالت دارالسلطنه هرات با لله گی شاهزاده مظفر لواء سام میرزا به وی ارزانی داشت. آن گاه با سپاه رزمخواه لوائ توجه به صوب بلاد عراق و اذربایجان برافراشت؛ زیرا که زمستان نزدیک بود و تعرض مخالفان روم به ممالک معلوم ممکن می نمود.

بعد از انقضای مدتی از توجه خسرو منصور به جانب ولایت مسطور، عبیدخان باجنود مردود از آب آمویه عبور نموده، به دستور سابق در حوالی و حواشی شهر بند هرات اقامت انداخت، و آغاز اضرار و آزار سکان بلده^۲ نموده مانند اوقات گذشته رایات ستم برافراخت.

۱. نا: > ترتیب مقدمات در مصالحه حسین خان و عبیدخان، و رفتن سپاه عراق به طرف ولایت سجستان و کیچ و کرمان <.

۲. نا: ندارد.

حسین خان و بعضی از سرداران کار دیده که بر قلت ذخیره و کثرت ضعف رعایا و عجزه اطلاع یافتند، چاره کار منحصر در مصالحه دیده، به استصواب خواجه اسحق سیوشانی^۱ که به مزید فطنت و کاردانی از سایر ارباب و الباب سمت امتیاز داشت و پیوسته در سرانجام مهما خواص و عوام اهتمام نموده و همت بروقوع امنیت و عافیت می گماشت، مصالحه براین وجه شد که عبیدخان از ظاهر هرات کوچ کرده چند فرسخ مسافت طی نماید تا غازیان محصور باعیال و اطفال و اثقال از شهر برون رفته خود را به مأمی رسانند.

بعد از تشیید بنیان عهد و پیمان < به مواد قسم^۱ > عبیدخان کوچ کرده به منزل معهود توجه نمود و حسین خان و سایر غازیان رستم توان و شیعیان و موالیان در رکاب سعادت ایاب شاهزاده کامیاب سام میرزا در ساعت مشحون به سعادت از دارالسلطنه هرات برون آمده به جانب ولایت سجستان (۱۱۱) در حرکت آمدند.

چون قریب به ولایت مذکور مضرب سزادقات جلال جناب میرزایی شد، ملک سلطان محمود که به حکم پادشاه بدایت مسعود در آن ولایت به امر ایالت مشغولی می نمود، زمره ای از نزدیکان و معتمدان خود را با پیشکشهای گرامی به پابوس خدام میرزا و ملازمت خان شوکت انتما ارسال نمود. فرستادگان ملک در وقت مناسب به شرف بساط بوسی نواب میرزا و به عز ملازمت خان معلی مشرف و معزز شده < تحف و هدایا [بی] > که داشت [ند] گذرانیده و به نوازش و پرستش مسرور و امیدوار گشته^۲ < به چشم سرو دیده سر عنایات بلانهایات دیدند.

۱. نا: خواجه اسحق سیوشانی.

۲. مطلب بین < > از زیادات «نا» است.

روزی چند که شاهزاده ارجمند در بعضی از مواضع ولایت نیمروز تمام روز را گذرانید، به مسماع نزدیکان آستان ایالت نشان رسید که رعایا و سکان بعضی از منسوبات آن ولایت یاغی شده از احاطه دایره تکالیف دیوانی خارج شده‌اند، و مع ذلک به قطع طرق^۱ و اخذ اموال رفیق و شفیق به وقت وجدان فرصت قیام می نمایند.

بناء علی تلک الجهات، به اشارت شاهزاده شجاعت صفات حسین خان با بسیاری از غازیان بر سر ایشان رفته، جنگ [ی] عظیم به وقوع انجامید. بالاخره لشکر ظفر اثر بر آن قوم بداختر و دزدان کریه منظر غالب آمده، اموال بسیار و اصل سپاه نصرت شعار گردید.

در خلال این احوال معلوم شد که در ولایت کیج و مکران - > که قریب به ولایت سجستان واقع است^۲ - اموال فراوان و غنایم بی کران است و نلک دینار، که فرمانفرمای آن دیار است، بغایت ضعیف و ترسان، لاجرم رایات عالیات به صوب آن ولایت نهضت نموده. چون ملحقات و منسوبات آن مقاصد معسکر شاهزاده پرفواید گشت، غنیمت بی عد و اموال برون از دایره حد، به دست ملازمان میرزا و خان جلادت انتما افتاد و دست عنایت پادشاه عافیت بخش ابواب جمعیت بر روی شاه و سپاه بگشاد.

۱. نا: طریق.

۲. مطلب بین > < از زیادات «نا» است.

> گفتار در جلوس عبیدخان در دارالسلطنه هرات بر تخت

سلطنت و کامرانی و کیفیت سلوک او به نسبت مردم خراسانی^۱ <

بعد از کوچ کردن نواب میرزایی و برون آمدن والی ممالک دانایی از دارالسلطنه هرات، عبیدخان با لشکر فراوان به شهر آمده، برمسند حکومت متمکن گشت. اشرار ازبکیه و خبیث سمرقندیه دست ظلم و ستم به جانب ترک و تازی، عرب و عجم دراز کرده فغان مظلومان دردمند از سپهر بلند درگذشت.

از اموری که منافی دیانت و مسلمانی و مباین نصفت و جهانبانی است و درایام آن سالکان مسالک نادانی به وقوع انجامید آن که: از ظلمه سمرقند شخصی که بر کسی از مردم^۲ هرات، که اندک جهاتی و اسبابی به وی می بردند، دست در دامانش زده و او را نزد قاضی بره، بر وی دعوی می کرد که: «تو در اوقات حکومت قزلباش سب ابوبکر و عمر کرده ای».

۱. نا: > ذکر آمدن مواکب گردون مراتب شاهی به بلاد خراسان و فرار عبیدخان به مرافقت خذلان و خسران

۲. نا: فقرا.

آن گاه قاضی خاین مداهن بی آن که تحقیق عدالت گواهان نماید، به مجرد شنیدن صیغهٔ شهادت از دو کاذب بی سعادت، در حال به قتل آن فقیر بی گناه حکم کرده، محتسبان ناحق او را کشان کشان به چهارسوق هرات می بردند و به سان دزدان < نشانده ^۱ > به قتلش می آوردند.

بسا مردم سنی مذهب که به سبب گمان مال، او را شیعی گفته، در آن ایام کشته گردیدند و بسیاری از شیعیان محتاج و موالیان بی باج، که بنا بر عدم تمول سالم مانده، به مراتب عفو رسیدند. از جمله شهیدان مظلوم و مقتولان معلوم مولانا هلالی ایت که نظم روانش بر السنه و افواه مردم آگاه جاری است.

باعث بر قتلش آن که: زمهرای از اهل حسد < فی جیدها حبلٌ من مَسَدٍ > به عبیدخان عرض کردند که: «مولانای مؤمی الیه در هجو تو رباعی گفته که مصراع آخرش این است: کافر باشم گر تو مسلمان باشی. مع ذلک او را جهات بسیار است».

بنابر این جهات، خان بی شعور از دیانت دور به حبسش حکم نموده < و از بکان ناکس او را در محبس شکنجه کرده ^۲ > پس با ایدای بسیار و آزار برون از شمار، آن نادرهٔ روزگار را در چهارسوق < به اقبیح وجهی ^۱ > به قتل رسانیدند.

۱. نا: ندارد.

۲. مطلب بین < > از زیادات «نا» است.

> ذکر رفتن عبیدخان به جانب فراه و مراجعت از آن

ولایت با حال تباه و آمدن حضرت شاه به بلاد خراسان

و فرار مشارالیه بر سبیل خسران و خذلان^۱ < .

بعد از انقضای مدت نامعلوم که عبیدخان بر سریر سلطنت دارالسلطنه هرات اوقات گذرانید، فتح قلعه فراه را، که از توابع هرات است و در آن اوان اولکای احمد سلطان افشار بود، پیشنهاد همت سست بنیاد ساخته، در یازدهم شعبان سنه ست و ثلاثین و تسعمائه [۹۳۶ ق. / ۱۵۲۹ م.] از دارالسلطنه مسطور به جانب مقصد روان گشت و پس از وصول بدان ولایت به امر محاصره مشغولی نموده، احمد سلطان کماینی در منع و قلع عساکر ازبکیه بر بروج شجاعت بنشست.

چندی که عبید و عبیدیان در تنقیص محصوران اهتمام کرده مهمی از پیش نبردند و معلوم ازبکیه شد که ستانیدن قلعه مذکور از افشاریه متعسر است بل متعذر، لاجرم از حوالی فراه کوچ کرده متوجه هرات شدند.

چون چند روزی به فراغ بال و تحصیل و بال در هرات روز

۱. نا: > تألیف این مرقومات در جلوس عبیدخان بر تخت سلطنت هرات و ستم ازبکیه و اشارار سمرقندیه < .

گذرانیدند، خبر توجه رایات اقبال آیات شاهی شیوع یافته، در بیست و یکم ذیحجه سال مذکور عبیدخان هرات را گذاشته به طرف مرو شاهجان توجه نمود و کسان به ماوراءالنهر فرستاد که سلاطین آن حدود با جنود نامعدود به مرو آمده، او را در محاربه با سپاه نصرت دستگاه حضرت شاه امداد نمایند.

سلاطین، ایلچیان او را رخصت داده، پیغام دادند که: «ما را استعداد مقابله و مقاتله با لشکر شاهی نیست و قابلیت سلطنت ممالک خراسان از ما مسلوب است. اگر تو با مردم خود می‌توانی که با ایشان محاربه نمایی فبها و نعمت والا مناسب آن است که به ملک خود مراجعت کرده، تیغ خلاف در غلاف کنی؛ چه، در این اوقات هر چند با لشکری دور از گزند به آن ممالک رفته به قتل و غارت مبادرت نمودی و با عساکر قزلباشیه طریق محاربه پیمودی، بجز خسران دنیا و عقبی چیزی ندیدی، مصرع: چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی».

عبیدخان که از اقربا و خویشان صواب‌نما این مقدمات استماع کرده و از امداد ایشان مأیوس شد، بالضروره از مرو متوجه بخارا - که مقرش بود - گشته، به نصایح خویشان و اقربا عمل نمود.

و حضرت شاه چند روزی در ولایت خراسان با مراد^(۱) دوستان و اضرار دشمنان بر سریر طرب تمکن نموده، در شانزدهم ربیع‌الاول سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه [۹۳۷ ق. / ۱۵۳۰ م.] دارالسلطنه هرات را با منسوبات و ملحقات به برادر باجان برابر خود بهرام میرزا تفویض فرمود و قاضی خان تکلورا، که از اعاظم امرای درگاه فلک اشتباه بود، به الله‌گی جناب میرزایی تعیین کرده، رتق و فتق و قبض و بسط جمیع امور ملکی و مالی آن مملکت را، از کلی و جزئی، به وی تعلق نمود.

پس از فراغ خاطر اشرف از سرانجام مهم آن ممالک در بعضی از اوقات سال مسطور لوای نصرت نمای خسرو عالم آرای به صوب بلاد عراق و آذربایجان متوجه گشت و به میامن دولت روزافزون پادشاه ربع مسکون بلاد و امصار آباد شده، صوت طنطنه کوس اقبال مصون از زوال از سپهر متعال در گذشت.

> گفتار در تفویض ایالت دارالسلطنه هرات به شاهزاده

مظفر لوا بهرام میرزا به وکالت قاضی خان و رجعت شاه عالمیان^۱ < .

چون پادشاه مؤید به صوب مقصد توجه فرمود، خاطر فیض مآثر از ضبط و ربط ممالک خراسان جمع ساخته، به اُنامل تدبیر ابواب عافیت بر روی کبیر و صغیر مفتوح نمود. شاهزاده حمیده صفات بهرام میرزا در دارالسلطنه هرات بر مسند فرمانفرمایی متمکن شده، قاضی خان صلاح حال سپاه و رعایا را وجهه همت ساخت و به استصواب جناب دولت انتساب فضیلت ایاب خواجه امیریگ، که منصب وزارت آن مملکت تعلق به آن جناب می داشت، فیصل داده، رایت معدلت برافراخت و در رعایت و تربیت سادات و علما و فضلا و غیرهم از ارباب عمایم مبادرت نموده، جناب فضیلت مرتبت بلاغت منقبت امیرسلطان ابراهیم الامینی (۱۱۲) را به تعلیم شاهزاده واجب التکریم باز داشت، و در استمالت و عدالت مبالغه کرده لوای انصاف و اعطاف برافراشت.

۱. نا: > گفتار در جلوس شاهزاده بهرام بر مسند ایالت دارالسلطنه هرات و خان پسندیده صفات < .

و در بعضی از شهور همین سال ؛ یعنی سنهٔ سبع و ثلثین و تسعمائنه ، پادشاه عالی جاه ، قبله الملوک بالمجاهدات و الغازی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی ، که از سایر سلاطین به وفور کرم و لطایف شیم ممتاز و افتادگان را دستگیر و بیچارگان را چاره ساز بود ، در دارالخلافة آگره ، که از امهات بلاد هند است ، از جهان سریع الزوال انتقال فرمود ۔ رَحْمَةُ مِنَ اللَّهِ الودود . و ولد ارشد آن حضرت ، محمد همایون پادشاه غازی به جایش بر سریر سلطنت مملکت هند نشسته ، تمامی امرا و سرداران الوس جفتای دست بیعت و تبعیت به آن خسرو پاک نیت دادند .

و آن پادشاه عدالت نهاد نیکو اعتقاد، مضمون همایون «الْوَلَدُ الرَّشِيدُ یَقْتَدِیْ اَبَا بَابِیْهِ» را وجههٔ همت بلند و منظور نظری بی‌گزند ساخته، خدام درگاه سلاطین پناهش بنای نصفت و رأفت در بسیط زمین هند نهادند.

> گفتار در تمشیت امور ملک و مال به اهتمام نواب میرزا

و خان پسندیده خصال و آمدن عبیدخان به حوالی

دارالسلطنه هرات و ویرانی بلاد و ولایات^۱ <

چون مدت یک سال و نیم تخمیناً شاهزاده حمیده سمات و خان پسندیده صفات در دارالسلطنه هرات به فراغ بال بر مسند فرمانفرمایی اوقات خجسته ساعات گذرانیدند، عبیدخان به دستور معهود، سالک سبیل علیل بی‌غیرتی گشته، در بیست و هفتم رمضان سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه [۹۳۸ ق. / ۱۵۳۱ م.] ظاهره بلده فراه را معسکر سپاه گمراه گردانید و در قریه شایمانه شایمانه ثبات افراخته، عزیزان را بر خاک مذلت نشانید. نخست آب را از فقیران لب تشنه و عنوم سکنه باز گرفته، از بکان ظالم را بر راه و گذرها بازداشت که نگذارند جنس خوردنی و پوشیدنی به درون شهر چیزی برده شود. لاجرم روز به روز تنقیص و تشویش محصوران بد روز زیاد شد.

در اثنای این حال مدفور الاختلال، قاضی جهان به اخراج مردم محتاج

۱. نا: > ذکر آمدن عبیدخان به دستور معهود به بلاد هرات و تحریر شمه‌ای از شدت عسرت در آن اوقات و توجه موکب شاهی <

حکم فرمود و بعد از اخراج این طایفه فرمود که: «در جماعات و محلات ملاحظه نمایند، هر کس جهات و اسبابش به نسبت دیگری کمتر باشد، او را باعیال و متعلقان و جامه خواب و پلاس کهنه‌ای از شهر برون کنند و در دروازه‌ها و کوچه‌بندها غازیان شدید و نویسندگان مفید از پی تحقیق این امر بازداشت.

به تحقیق پیوسته که دروازه‌بانان لحاف و بالشهای کهنه مردم از شهر رانده را باز کرده و پنبه‌ها را از آن برون آورده، ملاحظه می‌نمودند که در میان پنبه شاید چیزی نفیس، از نقد و جنس، پنهان کرده باشند. آن گاه > ایشان میان مردم لحاف کش را باز کرده < درون پیرهن و تنبان نیز همین تفتیش را منظور می‌داشتند. و از این قبیح‌تر آن که زنان بی‌حیا پیدا کرده، در دروازه‌ها باز داشته بودند که به عورات مستورات، همین معامله می‌نمودند.

از مردم صادق‌القول مسموع شده که آن زنان فاحشه در تحقیق و جستجوی به مرتبه‌ای مبالغه می‌کردند که تنبان عورتان با عفت را برون کرده نظر می‌انداختند که در تنبان و چیزی که در تنبان مستور است جستجوی می‌نمودند که شاید جوهری یا وصله طلایی در آن پنهان کرده باشند. نعوذ بالله من سوء اعمالنا و قبح افعالنا. و پس از تحقیق موحش از خانه کوچی که عبارت از مرد و زن [ی] است، مبلغ صدو پنجاه دینار تبریزی در دروازه ستانیده، در کوچه بند نیز همین معامله می‌کردند.

القصه به دفعات، از درون شهر هرات کس برون کرده، شهر به مرتبه‌ای از مردم خالی شد که به جز غازیان و شیعیان و تبراثیان، کسی در آن نماند، و مع ذلک از گرسنگی و ریاضت؛ بسیاری از غازیان گریخته، به اردوی مخالفان می‌رفتند، و عبیدیان به مصلحت آن که غازیان از قاضی خان

روگردان شده پیش او روند، هر غازی [ی] که از شهر فرار کرده به اردویش می‌رفت، او را جامه پوشانیده، به حسب ظاهر نوازش [ش] می‌نمود و به بعضی از معتمدان خود سپرده، در حفظ و نگاهداشتن او مبالغه می‌فرمود (۱۱۳)».

قاضی خان دید که از کثرت ریاضت و قلت افاضت و > کمال عسرت و زوال^۱ < غازیان و سپاهیان ترک عیال و اطفال و مذهب و مشرب کرده فرار برقرار می‌نمایند، حکم فرمود که در منازل و خانه‌های مردمی که ترک خانه داده، از شهر اختیاراً و اضطراراً، برون رفته‌اند، دررفته، از اسباب ظاهری و باطنی آنچه یابند تصرف نمایند، > مصرع: مستان تور را ترانه‌ای بس باشد^۱ <

غازیان محصور و دلیران از انصاف دور که از حاکم این سخن شنیدند، به منازل مسلمانان در رفته، آغاز کافتن خانه‌ها کردند و هر چیز که صاحبان خانه در زاویه‌ای و گوشه‌ای مدفون کرده بودند، همه را برون آورده، متصرف می‌شدند. مدت مدید اکثر اوقات غازیان به کافتن و ویرانی خانه‌های مسلمانان صرف می‌شد و عسرت و قلت ذخیره به مرتبه‌ای رسید که چرم کهنه مستعمل را جوشانیده، از روی طوع و رغبت میل می‌کردند و تخم سست را نیز از اغذیه لطیف می‌شمردند.

> از صحیح القولی^۲ < که در آن اوان در درون شهر به سر برده بود استماع افتاد که گفت: «روزی یکی، از جنبه بازار فریاد برآورد که نان ارزان شد. کسی از وی پرسید که یک من > به سنگ هرات که سیصد و شصت

۱. نا: > کمال خسرو زوال <.

۱. نا: ندارد.

۲. نا: > از صادق القولی <.

مثقال است^۳ < به چه مبلغ شد؟ در جواب گفت که به هفتاد تنکه (۱۱۴) >.

مشهور است که بعضی از سپاهیان در آن اوقات و اوان، اسبان را رگ زده و خون آنها را گرفته، آن خون گرفته چندی به خون خوردن اوقات می گذرانیدند، مصرع: «چه زندگیست بدین صد هزار خون جگر» و جهت علیق اسبان و چهارپایان پل خانه را به هیأت پرگاه تراشیده در عوض گاه به چهارپایان می دادند.

از عطیات خفی الهی که در آن زمان به نسبت هرویان به وقوع انجامید، آن بود که طایفه ای از ازبکان تجارت پیشه که از عسرت و شدت شهریان آگاه شدند، شبها نهان از خان و سرداران، قریب به دروازه آمده، اسبان والاغان لاغر را می آوردند و به مردم شهر به بهای تمام فروخته، در عوض متاع می گرفتند و آن متاع را نیز به بهایی که به دلخواه ایشان بود می ستانیدند. > غازیان به این سودا راغب بوده این بیع و شرا را عطیه کبری می دانستند^۱ < . اگر این رزق ایشان را روزی نمی شد، بی شبهه اکثر ایشان از ضعف گرسنگی هلاک می شدند.

منقول است که در اواخر محاصره و قلت ذخیره در باورچی خانه شاهزاده ملک آرا بهرام میرزا، محقر طبق برنجی گاه با گوشت گوسفند و گاه با گوشت اسب پخته > روزدیوان^۱ < نزد آن حضرت با چند طبق خالی می آوردند و جناب میرزا به هر کس از امرا و مقربان که لطف می نمود، می فرمود که یک قاشق برنج در طبقی که گنجایش پنج شش من برنج

۳. مطلب بین > < از زیادات «نا» است.

۱. نا: > فی الواقع این بیع و شرا و سود سودا عطیه کلیه بود قزلباش را <.

۲. نا: باورچی خانه.

۱. نا: ندارد.

داشت می‌انداخته نزدش می‌بردند، و در مجلس بر سر آن قاشق برنج میان نزدیکان تلاش شده دور آن آب حسرت فرو می‌بردند (۱۱۵)

و چون قریب مدت یک سال و نیم این محاصره پر مخاطره امتداد یافت و قافلهٔ جوع و ضیق معیشت در ویرانهٔ هرات بار اقامت باز کرده، محبوب مرغوب سِعت عیش به دیار عدم شتافت، ممر معاش معاشران عیاش به سان دهان خوبان تنگ گشت و لب شیرین بتان نازنین به سبب فقدان تَنَمُّم از تَبَسُّم ابا کرده و فریاد درد نهاد اهالی هرات از طبقات سماوات در گذشت، نسیم بشارت شمیم *وَلَا تَأْسُوا مِنْ رُّوحِ اللَّهِ* بر مزرعهٔ امید گرفتاران محبس هرات وزید و دست عنایات مجیب‌الدعوات به مقالید با تأیید *فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* ابواب مرام بر محصوران مستهام مفتوح گردانید.

یعنی خبر فتح اثر توجه پادشاه عالمیان به حدود بلاد خراسان در اردوی مخالفان شیوع یافت و شاهد خجسته شمایل امنیت نقاب از چهره فگنده، پیکر کریه اثر فترت به بادیهٔ عدم شتافت و در چهاردهم ماه ربیع‌الاول سنهٔ اربعین و تسعمائه [۹۴۰ ق. / ۱۵۳۳ م.] عبیدخان از ظاهر هرات کوچ کرده راه فرار پیش گرفت. مظلومان و ضعیفانی که از شدت عسرت دل به مرگ نهاده از بقای حیات مأیوس شده بودند > از حدوث این نعمت غیر مترقب^۱ < مصرع: «(حیاتی یافته، جانی گرفتند)» و از تنگنای وحشت نمای شهر برون آمده سِعت عیش پذیرفتند.

و حضرت شاه با سپاهی مانند انجم، در بیست و دوم جمادی‌الاول سال مسطور به دارالسلطنهٔ هرات تشریف فرموده، در باغ شهر که در خوبی و لطافت یگانه‌ایست در دهر، بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشت و بساط اقبال مناط از دیاد جلال تمهید داده، خروش ارباب هوش از ذروهٔ افلاک

در گذشت. آن گاه به نفس همایون متوجه احوال رعایا و عجزه گشته، قاضی خان و تابعانش را که در اوقات محاصره جهات و اسباب مردم را به ظلم و ستم گرفته بودند، در موقف عتاب درآورد و به اخذ بعضی از ظلمه حکم فرموده، از اموال و جهات ایشان بسیاری از مظلومان را خوشحال و مستمال ساخت و بعضی از عجزه را از خزانه کریمانه نوازش نموده، مجدداً لَوای انصاف و اعطاف برافراخت.

و چون مدت هفت ماه و نیم آن خسرو واجب التکریم بر این منوال که مذکور شد اوقات فرخنده ساعات گذرانید، ایالت دارالسلطنه انتما سام میرزا، که برادر حقیقی اوست، تفویض فرمود و آغزیوارخان شاملو را، که به وفور شجاعت و دلاوری از سایر امرای آستان جلادت گستری نسبت امتیاز داشت، لله آن جناب ساخته، سرانجام مهام ملک و مال را به وی تفویض نمود.

و پس از فراغ از انتظام امور این مملکت در هفتم صفر سنه احدى و اربعین و تسعمائه از موضع پل مالان (۱۱۶) که در یک فرسخی شهر بند هرات واقع است، کوچ کرده به صوب اذریبجان و عراق در حرکت آمد -
والتأیید من الله الصمد.

> ذکر حکومت شاهزاده سام میرزا به امداد خان عالی مقام
آغزیوارخان و مخالفت آن ضلالت شعار به خدام عتبه علیه
شاهی و ملازمان کریاس سپهر اساس حضرت ظلّ اللهی <

بعد از توجه شاه گردون توان به جانب عراق و اُذَرَبِیجان، جناب سام
میرزا بر مسند ایالت و عدالت نشسته، آغزیوارخان همگی همت بر اصلاح
احوال سپاهی و رعیت مصروف داشت و در تعظیم و احترام سادات و موالی
خصوصاً و رعایت اوساط الناس و ادانی عموماً اهتمام کرده، رایت مرحمت و
نصفت برافراشت. اما چون اراده مالک الملک مطلق و معبود بر حق به نقص
ایالت شاهزاده عالی مقدار و حکومت آغزیوارخان ستمکار تعلق گرفته بود،
مدّت شش ماه که در هرات حکومت نمودند مُغْتَبَر قضا بساط اقبال ایشان را
درنوردید.

مفصل این اجمال آن که: در آن اوان که حسین خان شاملو در
ملازمت سام میرزا از ولایت سجستان به ممالک عراق و اُذَرَبِیجان رفته به تقبیل

۱. نا: > گفتار در جلوس سام میرزا بر مسند ایالت با افاده هرات و لله گی اغزیوارخان
و مخالفت ایشان بالاخره به نسبت شاه عالمیان و توجه مشارالیهما به ولایت قندهار و
فتادن در عقبه ادبار <.

عتبه علیه شاهی از اسرار سعادت آگاهی حاصل نمود و در سلک خدام درگاه سلاطین پناه منتظم گشته، خسرو حمیده صفات او را مشمول الطاف و عنایات فرمود.

چوهه سلطان تكلو كه منصب و كالت نواب شاهی تعلق به وی می داشت و استیلای تمام به سبب خیل و حشم و تیغ و خدم پیدا کرده لوای استقلال می افراشت، به نسبت حسین خان نفاق کرده طالب قتلش می بود. حسین خان از نفاقش حاضر شده، آن نیز قتل چوهه را در خاطر صورت تصمیم داد.

و چند روزی كه این دو سردار با استحقاق با یکدیگر صحبت به انفاق داشتند به سبب < حدوث اسباب و وقوع نزاع از هر باب > نفاق به جهر تبدیل یافته هر یک از این دو خان مجاهر با معتمدان و تابعان خویش اسحله جنگ پوشیده و قریب به بارگاه نواب شاهی با یکدیگر محاربه نمودند و در اثنای داروگیر < و استعمال تیغ و تیر > دو تیر از جانب مردم حسین خان به بارگاه شاه عالی مکان رسیده، چوهه سلطان (۳) به ضرب نیزه حسین خان از پشت زین بر روی زمین افتاد و به همان ضرب یا به ضربتی دیگر نقد حیات به قابض ارواح سپرده و به وادی خاموش [ان] انتقال نمود.

بعد از قتل چوهه سلطان اگرچه اختیار و اقتدار پادشاه کامگار زیاده گردید؛ چه، حسین خان مانند چوهه سلطان خیال استقلال و ازدیاد جلال نداشت، اما بنابر ترک اولی كه از مردم حسین خان در انداختن آن دو تیر واقع شده بود، حضرت شاه را به حسین خان ضمناً انحراف مزاجی بود < و به

۱. نا: < تزايد اسباب نزاع >.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: جوقه سلطان.

مرور ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف گردید^۱ < تا آن که > در صحبتی از صحبت‌های شراب^۲ < با شتان قرانام یوزی قرای - که از قوم شاملو بود و از اقربای حسین خان و خدمت نزدیک می کرد - در شیشه شراب خاصه شاهی زهر تعبیه کرده خواست که از آن شیشه به آن حضرت شراب دهد. آن حضرت به الهام یا به اعلام یکی از خدام بر قصد آن بدبخت اطلاع یافت. آن بی سعادت از اطلاع آن خسرو نفاع حاضر شده، در حال به بهانه‌ای از مجلس برون آمده، به جانب ماوراءالنهر شتافت.

بعضی از معاندان و حسودان فرصت یافته، معروض داشتند که این قصد شنیع باستان قرا به فرموده حسین خان است. و این سخن در دل پادشاه زمن جای کرده، ضمیمه ترک ادب سابق گشت و آنچه از اقوال و افعالش روایح نفاق مستشم شده توهم آن می شد که عنقریب سالک طریق عناد گردد، بناء علی ذلک الجهات در وقتی که آن خان حال تباه در درون خرگاه در مجلس حضرت فارغ البال نشسته بود و از قورچیان و تیغ‌بندان بعضی در عقبش استاده، پادشاه عاقبت محمود اشارت فرمود که او را در شمشیر گرفته سرش را از تن جدا کردند.

این خبر که به سام میرزا و آغزیوار رسید، به توهم آن که آنچه به حسین خان رسیده شاید که به ایشان رسد؛ چه، بعد از فوت دورمیش خان منصب لله گی شاهزاده سام میرزا تعلق به حسین خان می داشت - چنانچه سبق ذکر یافت. ایضاً دختر مشارالیه در حباله نکاح جناب میرزا درآمده بود و همچنین حسین خان و آغزیوار خان از یک قوم بوده، آغزیوار خان تربیت یافته حسین خان بود.

۱. مطلب بین < > از زیادات «نا» است.

۲. نا: ندارد.

و در اثنای این احوال، باستان قرا که این ناخوشیها متفرّع بر کفران نعمتش بود، از ماوراءالنهر گریخته، در دارالسلطنه هرات نزد میرزا و خان آمد و ایشان را اظلال نموده در مخالفت به نسبت ولینعمت مبالغه تمام کرد. و ایشان رقبه از رقبه تبعیت و اطاعت حضرت شاه برون آورده، بر مرکب استقلال و ضلال سوار گشتند و سالک سبیل علیل کفران نعمت شده از منزل سلامت در گذشتند.

در آن اوقات که این امر قبیح از قوّت به فعل آمد، راقم این مقالات در هرات به سر می برد. از شنایع اموری که عموم یافت آن بود که از آقایان و غازیانی که در محلات هرات ساکن بودند، در تجسس احوال و اموال مردم محله بوده به هریک از ساکنان محله که فی الجمله اسباب و جهاتی گمان می بردند نزد آغزیوارخان رفته > و حکم حاصل کرده^۱ > به خانه آن مرد مظلوم می رفتند و جهات ظاهری او را تصرف نموده در طلب اجناس مدفونه شکنجه می نمودند > و به نام نامی مبلغهای کثلی رقم کرده در ایذا و اضرار ایشان مبالغه می نمودند^۲ >.

> القصه، مدت یک چند اوقات تیره بدین و تیره جاری گشته، اهالی هرات را از وضع و شریف به سبب وفور اخذ باج، محتاج ساختند^۳ >. آن گاه از نفس دارالسلطنه هرات به عزیمت ولایت قندهار به موضع پل مالان سفر کرده، لوای خلاف برافراختند. و از آن منزل کوچ کرده، در پانزدهم شهر شعبان سنه احدی و اربعین و تسعمائه [۹۴۱ ق. / ۱۵۳۴ م.] به طرف مقصد

۱. نا: > و از وی رخصت گرفته <.

۲. نا: ندارد.

۳. تا: > القصه ویرانی و پریشانی هرویایان در آن اوقات و اوان به مرتبای رسید که نه قلم را استعداد تحریر اوست و نه زبان را قوّت تقریر آن <.

ذکر آمدن بیرم اوغلان اوزبک به بعضی از نواحی هرات و محاربه خلیفه سلطان با مخالفان و شکست قزلباشیان از ازبکان.

پس از توجه سام میرزا و آغزیوارخان از موضع پل مالان به حدود ولایت فراه و قندهار، خلیفه سلطان، که مسرع عمرش از بدایت منزل حیات هشتاد مرحله تجاوز کرده بود و به سبب کبر سن اختلال به جوهر عقلش راه یافته، در باغ شهر بر وساده حکومت نشست و امت بیگ و محمود بیگ نیز در منازل مناسب بر بساط حکومت تمکن یافته، خروش آن متروکان از کار رفته از فلک مستدیر و چرخ انقلاب پذیر در گذشت.

رعایای بلده و بلوکات که این حکام را زبون دیدند، رقبه از طوق بعضی از تکالیف دیوانی دور داشته بر وفق دلخواه با ایشان عمل می نمودند. و ایشان بنابر دنائت جبلی و قلت سپاه و لشکری این عمل را عطیه^۱ کلی^۲ دانسته، طلب زیادتی نمی فرمودند.

در خلال این احوال، خبر رفتن سام میرزا و آغزیوارخان از دارالسلطنه هرات و ضعف خلیفه سلطان و زبونی آن دوی دیگر از سرداران، به اطراف^۲

۱. نا: ندارد.

۲. نا: به افراد.

ولایات رفته، بیرم اوغلان اوزبک، که به حکم والی قبه الاسلام بلخ کیستن قراسلطان بن جانی بیگ سلطان حاکم ولایت غرجستان بود، لشکری جمع آورد و از پی تاخت و تاراج ولایت هرات رود - که در پانزده فرسخی هرات واقع است - در حرکت آمد.

چون به ولایت مقصود رسید اموال بسیار به دست آورده، از آن جا در گذشت و به قریه تونیان، که از قری بلوکات هرات است و از نفس بلده تا آن جا پنج فرسخ شرعی مسافت واقع است، آمده، به تاخت مشغول شد. این خبر که به حکام رسید، سرداران بی تدبیر بر بساط مشورت نشسته، زمره‌ای از اعیان شهر را طلب داشتند. چون مجلس جانقی انعقاد یافت، محمود بیگ و طایفه‌ای از سرداران قزلباشیه مصلحت در آن دیدند که در حراست شهر کوشیده، از درون بلده برون نروند.

اما جناب مرحومی امیرسلطان ابراهیم الامینی از بزرگان زمان [که] به مزید ادراک و شیرینی کلام ممتاز بود، این رأی را تضعیف کرده، خلیفه سلطان را به برون رفتن و جنگ کردن ترغیب نمود. جناب سلطانی به ارشاد امیرسلطان ابراهیم عمل کرده، حکم کرد که از کلانان بلده و بلوکات هرکس را او صلاح دانسته باشد از شهر برون آمده با غازیان و محاربه موافقت نماید.

امثال الامر از اکابر امیرسلطان ابراهیم و از اعیان شاه، شاه محمد جامه باف و شادی محمد عسّی سلاح^۱ جنگ برخود بسته، در پای علم خلیفه سلطان از پی مقاتله با مخالفان در نوزدهم ذیقعده سال مسطور؛ اعنی سنه‌ی احدی و اربعین و تسعمائه [۹۴۱ ق. / ۱۵۳۴ م.] از شهر برون رفتند و محمود بیگ را با معدودی چند جهت حراست در شهر گذاشته متوجه میدان قتال گشتند.

چون قریب به قریهٔ فشفرا که از اعمال ولایت هرات رود است و از نفس بلدهٔ هرات تا آن جا ده فرسخ شرعی مسافت واقع است، رسیدند، سیاهی سپاه مخالف پدیدار گشت. کسانی که خلیفه سلطان را بر برون رفتن و حرب کردن ترغیب کرده بودند از گفتهٔ خویش نادم و پشیمان شده، خوف و هراس بی قیاس در ضمائر ایشان راه یافت.

بیرم اوغلان را قاید تقدیر به صوب معرکهٔ داروگیر در حرکت آورده، عنان توجه به جانب غازیان بی سر تاخت و مضمار کارزار گرم گشته از طرفین بواغث فتنه و شین درهم آویختند. اما چون لشکریان خلیفه سلطان اطرافی و لوند و مفت خور و تنند بودند و از سردار بی اعتبار، > از اقامت محاربه^۲ < تقاعد نموده، مردم بیرم اوغلان برایشان غالب آمدند و خلیفه چون نقصی و آفتی چنین به قزلباشان یورت مانده از درگاه رانده رسید، محمود بیگ و امت بیگ با بقیهٔ السیفی که از مضمار کارزار برون آمده بودند، در شهر متحصن شده در حراست و استحکام برج و بارهٔ بلده مشغول شدند. و بیرم اوغلان پس از تیسیر چنین فتحی، سرهای مقتولان را از تن جدا کرده، از همان منزل به جانب ولایت غرجستان مراجعت نمود - و
الفتح من الامر الملك الودود والمعبود.

۱. یاءنا: بقشقر.

۲. نا: > جنگ <.

ایراد^۱ کلام در آمدن صوفیان خلیفه به بلاد

هرات از بی حکومت و رسیدن ستم وی به

مرتبه نهایت و قتل نورالدین احمد به سبب نفس بد.

هرویان و غازیان که شکست [ی] چنین موحدی از ازبکان مشوش دیدند، کس نزد صوفیان خلیفه [روملو] که در مشهد مقدسه رضویه - علی مشرفها السلام والتحیه - به امر حکومت اشتغال داشت، فرستاده، او را طلبیدند؛ چه دارالسلطنه هرات پایتخت بلاد خراسان است و حراست و حفظ او از ولایات و منسوبات آنسب و اولی و استعداد نگاه داشتن آن ممالک از محمود بیگ و امت بیگ مبر^۲.

صوفیان خلیفه^۲ که براین مقدمات و جهات اطلاع یافت، یکی از اولاد خود را با کوچ و متعلقان در ولایت مشهد مقدسه گذاشته، با کثیری از غازیان متوجه هرات گشت و در چهاردهم محرم سنه اثنین و اربعین و تسعمائه [۹۴۲ ق. / ۱۵۳۵ م.] به ظاهر هرات آمده. محمود بیگ و امت بیگ و سایر غازیان و ارباب و کلانتران او را استقبال نموده، درباغ شهر که دارالاماره^۳

۱. نا: شوق.

۲. نا: صوفیان طبقه.

۳. نا: که در دارالاماره.

است، فرود آوردند.

پس از هفته‌ای که مشارالیه از رسوم مهمانی و ملاقات اعالی و ادانی باز پرداخت، دست ظلم و ستم به سکان و متوطنان بلده و بلوکات دراز کرده، لوای اعتساف و گراف برافراخت و نویسندگان شریر و عملداران بدنفس و ضریر در امور دیوانی دخل داده، به تحمیلات کلی اعالی و ادانی را رنجانیده و در تحصیل مال واخذ منال دقتهایی عجیب و باز یافتهایی غریب کرده، عزیزان را برخاک مذلت نشانید.

از جمله آن که از خوشه گندم دانه او را برون آورده می شمردومی - گفت که از دانه یک بوته گندم، که مشتمل بر سه چهار خوشه است > و از زمین می روید، از هر خوشه‌ای این مقدار دانه حاصل می شود و از این عدد معین، این مقدار مال دیوان می باید داد. < براین تقدیر از اموال دیوان بسیاری نزد مزارعان باقی است، این باقی را برایشان حواله می باید نمود.

دیگر این که، بر بعضی از مردم، که در هیچ امر از امور رعیتی دخلی نداشتند، گمان مال و جهات که می برد ایشان را طلب داشته، می گفت: «دوش من در مجلس یکی از ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - بودم. امام مرا گفت که از فلانی این مبلغ گرفته، برغازیان قسمت نمای. من در مقابل عرض کردم که آن کس یارو دوست من است و نقصان او را مکروه می داتم، التماس آن که حضرت امام - علیه السلام - از این امر مرا معاف فرمایند. و هر چند در این التماس مبالغه نمودم، مبذول نشد». و در القای^۲ این مقدمات، آن دیوانه حماقت صفات اشک از دیده فشانده به نوعی سخن می کرد که بعضی از مردم، این مقالات دروغ را راست اعتقاد می نمودند. (۱۱۷)

۱. نا: ندارد.

۲. نم: اثنا.

و یک چند که آن دیوانه ظالم بدین طریق که مذکور شد در بلده هرات سلوک نمود و بنای جمعیت اهالی را به ضرر تعدی ویران کرده، ابواب ستم به روی خیل و حشم بنگشود، کریم کارساز و رحیم بنده نواز خواست که صدف سخن نبی آخر الزمان بزمگنان ظاهر گردد؛ حیث قال صل الله علیه و آله و سلم: «الْمُلُكُ يَنْقُي مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَنْقُي مَعَ الظُّلْمِ» بنابراین، عبیدخان که براین وقایع متنوع مطلع گشت، با لشکر بسیار از آب آمویه عبور کرده، در حوالی ولایت مشهد مقدسه نزول نمود و اولاد و متعلقان [ش] در دیوار بست مشهد متحصن شده، عبیدخان به محاصره ایشان مشغولی فرمود.

این خبر که به آن دیوانه اُتر رسید، در تهیه اسباب مقاتله و مقابله اهتمام کرده، پس از اجتماع سپاه و یراق راه از دارالسلطنه هرات به عزم رزم عبیدخان به صوب مشهد مقدسه متوجه در حرکت آمد. و خضر چلی [روملو] را که وکیل معتمدش بود، به حکومت باز داشته، سردفتر جهل و نادانی نورالدین احمد اصفهانی را که در ایام حکومت بهرام میرزا و آغزیوارخان کاتب دفترخانه بود و به سبب کثرت شرارت نفس و قلت ترحم دردش جاکرده، او را وزیر و صاحب اختیار ساخت و در شهر گذاشته، مقرر کرد که: «مبلغ سه چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن من از مردم گرفته مخزون نمایی و اگر در تحصیل این مبلغ مساهله ورزی، یقین دان که به غضب من گرفتار خواهی شد». نورالدین احمد که این سخن از آن باعث فتن شنید، به زبان حال گفت: «سالها شد کز خدا می خواستم روز [ی] چنین». آن گاه ظالم گمراه قلم ستم کشیده به هر کس از سکنه بلوکات و بلده، از رعیت و غیر رعیت، که اندک جهاتی گمان می برد، مبلغی کلی به نامش رقم کرده، ترکان ظالم را محصل آن مبلغ می کرد و مردم متمول را از وفور اخذ باج محتاج کرده،

عزیزان را در عقبه خواری می انداخت.

از ثقات استماع افتاد که یکی از صاحبان و یاران [ش] روزی فرصت یافته بروی گفت: «از خدا بترس، این چه امور قبیح است که از تو واقع می-شود؟» آن خدا ناترس در جوابش گفت: «خدا را بگذار. من از صوفیان خلیفه ترس دارم». - لَعْنَتَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى سَائِرِ الظَّالِمِينَ.

به تحقیق پیوسته که در شبی که آن بی سعادت در روزش کشته می-شود، در گوشه‌ای با بعضی از عمله‌اشرار به شرب خمر مشغولی کرده، در حین طغیان مستی قرار می داد. که: «از بیوه زنان که چرخ رشته به آن اوقات می گذرانیدند، چیزی می باید ستانید؛ زیرا که ایشان در ملک ما از این کار نفع می گیرند». از حضار مجلس بعضی این کفایت را پسندیده، زمره‌ای سکوت نمودند. لاجرم روزگار از پی طعن فلک ستمکار زبان گشوده گفت که، مصرع: «ای چرخ زنی به از تو ای چرخ فلک» که این حیزک را قوی گردانیده به سبب قوتش اقویا را ضعیف ساختی؟

آن گاه در وقتی که متنفس صبح جهت غیبت ثوابت و سیار گریبان چاک کرده عجزه چرخ از ستم زمانه موی سفید بگشاد و ساحت انجم پاک شده از تحریک تیغ نیر اعظم گرفتاران ظلمت را روشنایی اتفاق افتاد؛ اعنی در صباح دوم رجب سنه اثنین و اربعین و تسعمائه [۹۴۲ ق. / ۱۵۳۵ م.] محرک تقدیر منتقم جبار و ساقی تأیید ملک قهار مظلومان روایی ستم را از جرعه غیرت مست ساخته، از مسکن ایشان برون آورد و همه را افتان و خیزان و فریادکنان بر در حمامی که آن ظالم تمام در آن حمام با غلام مشغولی می نمود، رسانید.

نورالدین احمد که آواز فریاد مظلومان دادخواه شنید، اعتقاد کرد که جمعیت رعایا و فریاد برآیا در غم اصل مانند ایام سابق است، لاجرم بعضی

از حاضران را گفت که از حمام برون رفته، به وعده [ای] دروغ ایشان را تسکین دهد. آن مرد حاضر برپام حمام برآمده، چون آغاز نصیحت نمود، دشنام و ضربت سنگ شنید و دید. در حال نزد وی آمد و گفت: «جمعیت امروز، رعیت مثل ایام گذشته نیست. فتنه [ای] عظیم بر این مترتب می شود».

آن بی عقل که این سخن بشنید، امیرحسن قاضی را که به قضای هرات اشتغال داشت و اکثر اوقات با او ملاقات کرده نقش صلاح المسلمین بر ضمیر می نگاشت، از حمام برون فرستاد که مردم را از خیال طغیان متقاعد گرداند. امیرمشارالیه که نظر بر جمعیت مظلومان سراسیمه افگند خوف عظیم بروی راه یافته، بی مراجعت نزد نورالدین احمد علت را بر طبیعت گذاشته، در حال بر مرکب خویش سوار گشته بر سبیل اسراع به منزل خود توجه نمود. و مردم زور آورده برپام حمام برآمدند و در وقتی که آن غافل جاهل دریکی از خوش خانه های حمام بر فرش استراحت خوابیده پسری امرد او را مالندگی می نمود، سقف آن خانه را به ضرب لگد بر سرش انداختند. آن گاه سنگ بروی زده، بعضی از اعضایش را مجروح ساختند. آن ظالم بدفعال که حال بر این منوال مشاهده نمود، در کمال اضطراب از آن خانه گریخته، به هرجانب حمام که می رفت ضربت سنگی به وی می رسید. بالاخره به دالان حمام آمده > به زخم کارد شخصی رشته خیاتش به قطع رسید <

بیت

که زد به فرق کسی سنگ ظلم کاخر کار
به دست مردم مظلوم سنگسار نشد

۱. نا: > به ضرب سنگ مظلومی متوجه حجیم گردید <.

از امیر حسن قاضی منقول است که می گفت: «درحینی که من از نزد نورالدین احمد از حمام برون آمدم، دوشه مرد پیرنورانی در نظر من درآمدند که هرگز ایشان را ندیده بودم. چون آغاز درخواست نورالدین احمد کردم، ایشان بر من درشتی کرده، خواستند که مرا ایذا کنند. من از وهم ترک سخن داده، از ایشان درگذشتم. همانا که ایشان بی شک و ریب رجال الغیب بودند».

آنچه راقم حروف به چشم سر ملاحظه نمود، آن بود که خشتهای فرش حمام که از گچ و آهک استحکام یافته بود و بی وساطت استعمال بیل و کلنگ برکنندش محال می نمود، مظلومان رنجه، به زور پنجه، اکثر فرشها را برکنده، حمام را با خاک کوی برابر کردند.

از شخصی از رعایای مظلوم مسموع^۱ شد که می گفت: «در آن وقت دست به جانب هر خشتی که می بردم، به خود برکنده میشد». این دلیلی است بر آن که دست ولایت در ویرانی مبنای زندگانی آن خارج دایره مسلمانی مظلومان را امداد نمود.

رباعی

آدینه به بازار شدم وقت نماز دیدم کبکی نشسته بر سینه یاز
آن کبک همی گفت به آواز بلند: هر کس که ستم کند، ستم بیند باز^۲

۱. نا: معلود.

۲. نم: چهار بیت رباعی را ندارد.

> ذکر رفتن صوفیان خلیفه از دارالسلطنه هرات

به جانب مشهد مقدسه از پی محاربه با عبیدخان

و شکست و قتل وی به دست مخالفان و ارباب طغیان ۱. <

چون صوفیان خلیفه از بلده هرات از پی مقابله و مقاتله سپاه ازبکیه به صوب مشهد مقدسه رضویه - علی راقدها السلام والتَّحِيَّةُ - توجه نمود، به ولایت فوشنج که رسید نظرش بر خرمن کاهی افتاد. فرمود که جوالی را از آن پرکرده برداشتند، به مصلحت^۲ آن که چون عبیدخان را در جنگ بگیرد او را پوست کرده، پوست او را از این گاه پرکند. آن گاه کوچ بر کوچ به جانب مقصد رفته. چون به بعضی از منسوبات ولایت مشهد رسید از محاذی آن ولایت گذشته به طرف محولات (۱۱۸) روان شد.

عبیدخان که از نقل و حرکت صوفیان خلیفه آگاه گشت، در تأمل شده، خواست که باوی مقابل نشود؛ زیرا که از امرای فرومایه درگاه شاه بود و مقابل شدن با او را لایق نمی نمود، و دیگر آن که به وی رسیده بود که

۱. نا: > ایراد سخن در محاربه صوفیان خلیفه با عبیدخان و شکست یافتن وی از معاندان <.

۲. نا: به نیت.

صوفیان خلیفه را جنونی عارض است و در محاربه > این حالت^۲ < وی ازدیاد می پذیرد به کیفی که مجنون^۲ و بی باک شده از کمیت و کیفیت سپاه مخالف اندیشه نمی نماید، مع ذلک دوسه هزار قزلباش همراه دارد.

این مقدمات را عبیدخان با امرای مستشار خویش در میان آورده. بعضی از ایشان گفتند که: «چون مقابل شدن تو با صوفیان مناسب نیست؛ چه، تو را رتبه پادشاهی است و او را مرتبه امارت. حکم فرمای که یکی از ما بر سرش رفته با او محاربه نماییم. و آن که تو را معلوم شده که دلیر و بی باک است و مع ذلک دوسه هزار قزلباش یراق دار همراه دارد، هرگاه تو با یکی از امرای شاه طهماسب مقابل نشوی و از شجاعت و جلالت او اندیشه نمایی چرا از ملک خود برون آمده به داعیه سلطنت و گرفتن مملکت به جانب وی می آیی؟»

عبیدخان که امثال این سخنان از امرا و سرداران استماع نمود، عرق غیرتی که نداشت در حرکت آمده، به عزم رزم از ظاهر مشهد مقدس کوچ کرده، به جانب معسکر صوفیان نهضت نمود و در بیستم رجب سال مسطور در قریه عبدل آباد (۱۱۹) - > که از توابع محولات است^۳ < - به وی رسیده، جنگ به وقوع انجامید و به طرفه العینی سپاه ازبک بر لشکر صوفیان غلبه کرده و بسیاری از ایشان را از مرکب حیات فرود آوردند. > دزائینای گیرودار معرکه^۴ < و آن دیوانه نادان؛ یعنی صوفیان، با معدودی چند خود را به قلعه قریه مذکور رسانده، متحصن گشت.

۱. نا: ندارد.

۲. نا: جنون.

۳. نا: > که داخل ولایت نیشابور است <.

۴. یا: ندارد.

عبید و عبیدیان با لشکر گران در گرد حصار نشسته به امر محاصره قیام نمودند. و چون قلعه مسطور از منانت و ذخیره خالی بود، بعد از انقضای چند روز، ازبکان عالم سوز زور آورده قلعه را فتح نمودند و صوفیان خلیفه را زنده گرفتند و نزد عبیدخان بردند. خان فی الحال به قتل وی حکم کرد تا او را به قتل آوردند.

> از مردم صادق القول^۲ < استماع افتاد که، دروقتی که آن دیوانه نادان را نزد عبیدخان می بردند، یکی از ازبکان او را بر پشت خویش برداشته و آن جاهل مردک سرخود را بر پشت ازبک به نوعی نهاده بود که رویش نمی نمود. هرچند مردم عبیدخان از روی طلب و تعب سعی کردند که سرش را برداشته رویش را ببینند، میسر نشد مگر وقتی که سرش را از تن جدا کردند.

و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند. و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند.

و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند. و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند.

و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند. و چون سرش را برداشتند و رویش را دیدند، آن دیوانه نادان را از پشت ازبک برداشته و سرش را از تن جدا کردند.

۲. نا: > از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند <.

> گفتار در نهضت شاهزاده سام میرزا و آغزیوارخان

تمام به ولایت قندهار و شکست ایشان^۱ <.

اما مجملی از احوال سام میرزا و آغزیوارخان آن که: چون از ظاهر دارالسلطنه هرات کوچ کرده به نواحی ولایت فراه^۲ رسیدند، چند روز قریب به قلعه ولایت مذکور نشست. مراد سلطان که به حکم پادشاه زمان حاکم آن ولایت بود، از روی اضطرار نزد میرزا و آغزیوارخان آمده ایشان را تبعیت نمود و بعد از اطاعت مشارالیه اردوی عالی از حوالی ولایت مسطور برخاسته کوچ بر کوچ به جانب ولایت قندهار توجه فرمود.

دراثنای این توجه، امیرخواجه کلان که به فرمان کامران میرزا - ولد ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - در آن ولایت بر مسند ایالت و سرافرازی متمکن بود، از توجه ایشان خبر یافته، شهر بند قندهار را از تعمیر برج و فصیل و اسباب جمیل استحکام داد.

چون سپاه شاهزاده سام و سرداران عظام قریب به بلده مذکور رسیدند،

۱. نا: > ذکر مال حال سام میرزا و آغزیوارخان شجاعت انما <.

۲. نا: فراه.

دیدند که امیرخواجه کلان در حراست شهر کوشش نموده، بر برج دفع و منع راسخ و ثابت است، لاجرم حوالی و حواشی بلده را معسکر خویش گردانیده طرح محاصره بر ساحت آن ولایت انداخته و آغاز ویرانی منسوبات و ملحقات آن حدود کرده، رایات خلاف^۱ و اعتساف برافراختند.

و امیرخواجه کلان کیفیت حال را عرضه داشت کرده مصحوب مسرعی به نزد کامران میرزا - که در آن اوقات در بلده لاهور، که از امهات بلاد هند است، به سر برده - ارسال نمود و منتظر سپاه کامیاب کامرانی می-بود. و در ایام محاصره، مردم سام میرزا و آغزیوارخان احیاناً قریب به دروازه آمده با قلعه داران محاربه می کردند و از طرفین جمعی مجروح و بی روح گشته، مهمی از پیش نمی بردند.

چون مدت مدید تشویش محاصره امتداد یافت، کمند سعی سام میرزا بنابر قصور دولت بر شرفه برج قصور نرسید و مرآت تیغ خونبار آغزیوارخان به سبب غبار نقار به نسبت شاه کامگار مظهر پیکر فتح و ظفر نگردید، خبر توجه کامران میرزا شایع گشته، محصوران حصار قندهار قوی دل گشتند.

چون عساکر کامرانی و لشکر حضرت کشورستانی به سه چهار منزلی ولایت قندهار رسیدند، شاهزاده سام میرزا و آغزیوار ناتمام از حوالی شهر بند ولایت مسطور برخاسته دو کوچ پس نشستند. کامران میرزا کامران و کامیاب به قندهار نزول نموده، با امیرخواجه کلان و زمره ای از سرداران در باب محاربه و عدم محاربه با سام میرزا مطارحه نمود. امیرخواجه کلان که مقدم میران بود و در تدبیر امور ملک قصب السبق از فارسان میدان فطنت می-ربود، صلاح در مقابله و مقاتله دیده، امرا و سرداران سپاه با او در این رأی اتفاق نمودند.

آن گاه کامران میرزا از ظاهر قندهار نهضت نموده به طرف معسکر سام میرزا - که موضعی بود از نفس بلده قندهار تا آن جا هفت هشت فرسخ مسافت می نمود - توجه فرمود. چون نزدیک به مخالفان رسید، ایشان نیز مستعد قتال شده، مضمار حرب از جازوب نفس ستوران و آب تیغ شجعان مصفی گشت و صورت نقاره و نفیر و آواز سورن حصار معرکه داروگیر از سپهر مستدیر در گذشت.

القصة بعد از تلاقی فئین، شجعان طرفین شمشیر بر یکدیگر رسانیده آتش جنگ بالا گرفت. آغزیوارخان با بسیاری از غازیان بر امیرخواجه کلان، که باشلیغ برانغار سپاه میرزا کامران بود، تاخته، ملازمان و تابعان امیرخواجه کلان پشت بر معرکه کرده، راه فرار پیش گرفتند. و امیرخواجه کلان با بعضی از اولاد و احفاد قدم استوار داشته، به ضرب نیزه غازیان از پشت زین به روی زمین افتاد، لیکن به واسطه استحکام زره و جیبهای که در برداشت چندان آسیبی بر بدنش نرسید. در آن اثنا زمره ای از شجعان کامران میرزا بر سرش آمده، او را سوار کرده، از معرکه برون بردند.

همچنین سام میرزا با قورچیان خویش و کثیری از غازیان وفاکیش به جانب قزاقچه بیگ که سرداری جرانغار تعلق به وی داشت، در حرکت آمده. قزاقچه بیگ به مصلحت آن که جلو او ناراست بود، عنان از میدان حرب بر تافته، اندک مسافتی طی نمود. چون شاهزاده سام با غازیان عظام مع تیغهای آخته و نیزه های افراخته نزدیک به وی رسیدند، قزاقچه و اتباع جلو راست کرده، بر سام میرزا و دلاوران شجاعت انما حمله نموده، ایشان را از پیش برداشتند.

در این وقت آغزیوارخان از پی امداد و کومک جناب میرزایی بر قزاقچه و مردمش اسب انداخته، در میدان محاربه دست اسبش به سوراخی در رفت.

آن بهادر خود پسند هر چند مهمیز بر اسب زد، اسب نتوانست که دست از آن سوراخ برون آورد. و در آن محال یکی از ترکان مجهول خود را به وی رسانیده، او را دستگیر کرده > از یراق و اسلحه عاری ساخته، به نظر سیاست اثر نواب کامرانی رسانید^۱ <.

بیت

چو دولت ببخشد سپهر بلند درآید به مردانگی در کمند
> و جناب کامرانی به قتل وی حکم فرمود^۲ <.

سام میرزا چون که دید آغزیوار گرفتار گردید، با بقية السیفی به جانب ولایت سجستان^۳ در حرکت درآمد و دانست که این شکست و بند و بست متفرع بر مخالفت نواب شاهی است، بناء علی هذا باستان قرا و بعضی دیگر از بی دولتان ضلالت انتها را، که به اغوا و اضلال ایشان مرتکب خلاف گشته، ایشان را کشته، سر پرشر ایشان را با عرضه داشتی به درگاه سلاطین پناه ارسال نمود، و مضمون عرضه داشت آن که:

«بعضی از منافقان سیاه روزگار مرا بر مخالفت نواب شاهی دلالت نموده و چنین بدحال و گرفتار و بال گردانیدند. اکنون ایشان به جزای قبح افعال و سوء اعمال خود رسیده، من نیز دیدم آنچه دیدم. اما چون طینت صافی طوئیت آن حضرت با زلال اقبال سبقت رحمتی علی غضبی سمت امتزاج یافته و نیر والغافین عن الناس در ساحت ضمیر فیض پذیر آن زینت بخش تاج و سریر تافته، یقین که رقم عفو بر صحایف جرایم این بنده کشیده،

۱. مطلب بین > < از زیادات «نا» است.

۲. نا: > و تیغ بندان غضب آن خسرو با حسب حرارت جرأت و شجاعتش به سر وی دم شمشیر ارتفاع دادند <.

۳. نا، نا: گرمسیر.

قبایح گذشته را کان لم یکن خواهند انگاشت،

بیت

از من گنه آید و من اینم^۱ از تو کرم آید و تو آنی»
 پس از وصول این عرضه داشت به درگاه پادشاه آفاق با رؤوس
 منافقان گمراه، < خسرو کریم را^۲ > عرق اخوت و کرم جبلی در حرکت
 آمده، < ملتسمات مسطور را به تمام مبذول داشت^۳ > و شاهزاده دورافتاده
 را طلب فرموده. مشارالیه به دستور سابق < تخم محبتش را در مزرعه ضمیر
 مهر تأثیر کاشت^۴. >

۱. نا: آنم

۲. یا: ندارد.

۳. نا: < ملتسمات مذکور بی قصور و مبذول گردید >.

۴. نا: < بر مدارج الطاف و اعطاف شاهی رسید. الحمد لله الکریم المجید >.

> سوق سخن در معاش پسندیده خضر چلبی با مردم

هرات و ظهور نفاق طایفه‌ای از معاندان پادشاه با استحقاق^۱ <.

پس از رفتن صوفیان خلیفه از دارالسلطنه هرات به عزم رزم با عبیدخان و قتل نورالدین احمد نادان، خضر چلبی [روملو] با رعایا فی الجمله مدارا کرده، بعضی از تحصیلات و تحمیلات بی حساب و معامله را در حَیْز تأخیر انداخت و مَثَرَصَد نوید قتل صوفیان خلیفه بوده، رایت حکومت می افراخت، تا آن که خبر شکست مشارالیه آمده.

خضر چلبی بعد از استماع این خبر، به امداد و استصواب امیرحسن قاضی درحراست و استحکام شهر بند اهتمام کرده، برج و باره و ممر دروازه را از تعمیر و اسباب حصانت و متانت محکم ساختند و مردم بلوکات را تکلیف آمدن درون شهر کرده، قلیلی انقیاد نموده، کثیری لوای خلاف برافراختند، مانند اعیان و کلانتران قریه زیارتگاه؛ چه، مقدم قریه مذکور خواجه احمد زیارتگاهی و برادر او خواجه مبارک و خواجه قاسم، از صوفیان [خلیفه] و اتباع او ایزدای بسیار دیده، به تحمیلات کلیه مواخذه گردیده بودند و توهم ۱. نا: > تحریر شمه‌ای از اهتمام خضر چلبی در استحکام بلده هرات و مخالفت امرای بلوکات <.

آن داشتند که اگر اطاعت حکم خضر چلبی کرده به درون شهر آیند، باز به حوالات نامقدور مأمور گردند، لاجرم سالک طریق خلاف شده بسیاری از رعایا ز مردم بلوکات پیروی ایشان نمودند.

از جمله تعدّیات [ی] که صوفیان خلیفه به نسبت ایشان نموده [بود] آن بود که بعد از مطالبات کلی و ایداء بدنی، فرمود که در سرچهار سوق داری نصب کرده، خواست که ایشان را به آقَبَح و جَهِی از دار بیاویزند، لیکن منتقم جبار و دانای نهان و آشکار قبل از آن که این فعل شنیع از قوت به فعل آید، او را از دار دنیا به منزل عقبی نقل فرمود، مصرع: «سردسر آن کنی که درس داری»^۱.

القصه در آن اوقات که خواجه احمد زیارتگاهی با خضر چلبی و امیر حسن قاضی صحبت به اتفاق می داشت و خود را با ایشان به نوعی می نمود که اعتقاد می کردند او دولتخواه و دوست ایشان است و از قبایح افعال برادر محبوب و منفعل > و در مجلس ایشان هرگاه خواجه احمد مذکور شدی، در شتم و لعنش از دیگران سبقت نمودی^۲ < اما به اتفاق امیر محب منکال که در آن احوال منصب کلانتری بلده و بلوکات به وی تعلق می داشت، در خفیه به خواجه احمد کس فرستاده، اعلام نموده بودند که: «پیاده بسیار و مردم جرّار جمع کرده، روز و شب هرگاه فرصت یابی به درون شهر آمده خود را به ما رسان، تا ما نیز با تابعان و موافقان خویش با تو مراقت کرده، خضر چلبی و امیر حسن قاضی را با اتباع و اشیاع از میان برداشته و عبیدخان را طلبیده، > در دارالسلطنه هرات^۳ < بر تخت سلطنت نشانیم».

۱. در «نا» بعد از مصرع مزبور، مطالب بعدی با عنوان «گفتار در ظهور نفاق مردم زیارتگاه و به قتل رسیدن بعضی منافقان گمراه» ادامه می یابد.
۲. نا: ندارد.

۳. نا: > در بلده نادره هرات <.

مدّت چند روز این اندیشهٔ معصیت پیشه در میان بوده، بالاخره بنابر سخن پیغمبر واجب الاتباع، حَيْثُ قَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْإِثْنَيْنِ شَاعَ» این تدبیر قصیر به بسیاری از کبیر و صغیر رسید و امیرابوطاهر - ولد امیرسلطان ابراهیم - که از اعاظم دولتخواهان > سلسلهٔ شاهی بود^۳ > و حراست دوسه برج از شهر بند هرات به وی متعلق بود، براین داعیه اطلاع یافته، نزد خضر چلبی رفته، کیفیت خیال > افساد یاران را^۴ > بروی عرض کرد.

خضر چلبی فی الفور کس به طلب ارباب نفاق فرستاد. خواجه مبارک قبل از رسیدن آن کس از افشای این راز آگاه شده، فرار برقرار اختیار نموده، اما امیرمجب منکال به دست افتاده، در سر میدان هرات به أَقْبَح وَجْهِی به قتل رسید. و زمره‌ای از اعیان بلده و بلوکات را گرفته در قلعهٔ اختیارالدین محبوس گردانید.

۳. نا: > سلسلهٔ حراست شاهی بود <.

۴. نا: > مقرون به وبال عزیزان را <.

> گفتار در محاربه رعایای بلوکات هرات با غازیان

شجاعت صفات و آمدن عبیدخان به ظاهر بلده

مذکور به اغواء ارباب شرور <.

چون اندیشه افساد اهل نفاق ظاهر شده بعضی به غضب حاکم گرفتار گشتند، رعایای بلوکات هرات به اضلال ارباب زیارتگاه، مستعد قتال شده، سلاح جنگ به جنگ آوردند و کس به جانب مشهد مقدسه از پی طلب عبیدخان فرستاده، از جانب دروازه‌های فیروز آباد که در طرف جنوبی شهر بند هرات واقع است، جنگ پیش بردند، و خضر چلبی برپام دروازه برآمده، غازیان را بر مقاتله و مجادله دلالت نمود، و ایشان بر برج مانعت و محاربت استقامت نمودند.

نخست بلوکاتیان زور آورده و آسیابانی قریب به دروازه آمده، شمشیر بر طناب تخته پل رسانید. در آن حال به ضربت شمشیر یکی از شجعان قزلباشیه طناب حیاتش منقطع گردید و مردم بلوکات که ضربت تیغ بی دریغ سپاه قزلباش را مشاهده کردند، پشت داده، به صوب مقرّ خویش مراجعت نمودند و تا آمدن عبیدخان به ظاهر هرات گاهی بعضی از روستاییان ۱. نا: > ایراد کلام در محاربه بلوکاتیان باشهریان در آمدن عبیدخان به ظاهر بلده و گرفتن وی دارلسلطنه مذکور را به امداد مفتن لئیم امیرابوطاهر . ولد امیرسلطان ابراهیم

فضول قریب به دروازه و برج و باره آمده آغاز جنگ می نمودند، اما به ضرب توفنگ و تیرغازیان کشورگیر، بعضی مجروح و برخی بی روح شده، بقية السیف خایف و خاسر شده معاودت می نمودند، تا آن که در سیزدهم رمضان سال مسطور، عبیدخان از حوالی شهر مقدسه منوره به ظاهر دارالسلطنه هرات آمد و در باغ مراد نزول نموده، امرا و سرداران سپاهش در محاذی دروازه‌های شهر و بروج منزل اختیار فرموده، > طرح محاصره بر زمین آن بلده جنت آیین به دستور پیشین انداختند ۱. <

و خضر چلبی نیز حراست دروازه فیروزآباد را که در اکثر اوقات و اوان مخالفان از آن جانب جنگ پیش می آوردند، به دوداقم خلیفه تعلق داده، امت بیگ را در فراز دروازه خوش از پی حفظه بازداشت، و امیر حسن قاضی و امیر زین العابدین و اولاد امجاد آن جناب را، که عبارت از امیر حسن و امیر حسین و امیر قاسم است، با زمره‌ای از اعظام در دروازه عراق و بروجی که متعلق به آن دروازه است حارس و حافظ گردانید، و در دروازه ملک و قتوجاق^۲ و متعلقان آن دو دروازه را از بروج و جدار آن به بعضی از غازیان معتمد سپرده، خود با فوجی از دلیران بر این حارسان باشلیغ گشت که از هر جانب که مخالفان روی آورند از پی امداد بدان جانب توجه می نمود.

و در اوقات محاصره، رعایا و محصوران را از تکالیف دستوری معاف داشته بر زیردستان از روی انصاف سلوک می نمود. و امیر حسن قاضی با وجود منصب قضا و دعوی سیادت، احیاناً او را بر اموری که از حمل آن فی الجمله زوری به رعیت می رسید دلالت می کرد، آن مرد سلیم نفس از غایت

۱. مطلب بین > < از زیادات «نا» است.

۲. نا: قعجان.

سلامت نفس که داشت، از قبول آن ابا کرده، بر امیر حسن اعراض و اعتراض می نمود.

در خلال این احوال، امیر ابوطاهر - ولد امیر سلطان ابراهیم [امینی] - که از اعظم ملک بود و حراست دو سه برج از بروج دروازه خوش متعلق به او گشته > و خود را در عداد دولتخواهان شاه می نمود^۱ > به نسبت به امیر حسن قاضی منحرف المزاج شد. خضر چلبی جانب امیر حسن را تقویت می داد > و امیر مشارالیه در مجلس چلبی و در غیر مجلسش ابوطاهر را تحقیر کرده، ابواب غیبت و شکست او را در هر وقت از اوقات با تقریب و بی تقریب می گشاد^۲ > و این نثار به امیر ابوطاهر ظاهر گشته، از جانب شاه نیز خبری که طرف امید را صفت رجحان دهد ظاهر نبود.

بنابراین جهات آن دور از سعادات در خفیه یکی از معتمدان خود را نزد عبیدخان فرستاده عرض داشت که: «اگر به خون و مال من و متعلقان من تعرض ننمایی و منصب عالی [ی] که مناسب من باشد به من تفویض فرمایی، من در این اوقات شبی از شبهای آینده از بروج [ی] که متعلق به من است مردم شما را به شهر در می آورم».

قاصد مشارالیه که نزد عبیدخان رفته مقدمات مذکور را بر وی عرض نمود، > فرح و^۳ > سرور موفور بر عبیدخان عارض شده > در اخفاء این سر مبالغه نموده^۴ > آن گاه امرای معتمد خویش را طلب داشته، در حضور ایشان عهدنامهای جهت عدم تعرض به عرض و مال او و متعلقان او در قلم

۱. نا: > و پدرش در سلک دولتخواهان نواب شاهی منتظم می نمود <.

۲. نا: > و امیر ابوطاهر را محقر کرده ابواب غیبت و شکست او را می گشود <.

۳. نا: ندارد.

۴. نم: ندارد.

آورده، در آن مرقوم نمود که: «پس از فتح از مناصب عالی هر منصبی که مختار تو باشد مفوض به تو خواهد بود» و در بذل این ملتمسات مبالغه کرده، وثیقه را تسلیم قاصد نموده، قاصد را بر مواعید انعام امیدوار کرده، رخصت مراجعت ارزانی فرمود.

و قاصد نزد امیر ابوطاهر آمده، عهدنامه مسطور را به نظر وی در آورد. مشارالیه مقرر شد وقت می بود تا در شب سه شنبه بیست و هفتم صفر سنه ثلث و اربعین و تسعمائه [۹۴۳ ق. / ۱۵۳۶ م.] در وقتی که ثلثی از شب گذشته بود، آن مردود بعضی از کنگره ها و جدار بروجی که حراست آن بروج به وی تعلق می داشت، > ویران کرده ^۳ < مردم عبیدخان را از دیوار فصول بالا کشید.

چون از ازبکان بالا رو دویست سیصد نفر به امداد ابوطاهر از برج بالا آمدند و نفیر کشیده متوجه دروازه شدند، غازیانی که بر پشت دروازه به حراست مبادرت می نمودند در حال از استیلای مخالفان آگاه شده، از پی دفع و منع به جانب ایشان روان شدند. چون نزدیک بدیشان رسیدند جنگ شده، نخست به زخم تیری مقدم و سرداران ایشان از پای درآمد. آن گاه به سه چهار دیگر از قزلباشیه همین عقبه پیش آمده، بقیه گریز بر ستیز اختیار نمودند. ازبکان که > غازیان حارس ^۱ < را از پیش برداشتند، خود را فی الفور به دروازه رسانیده، دروازه را بر روی یاران خود باز کردند و > ازبکان بی سروپا و مخالفان از دد بتر به شهر درآمد ^۲ < به اخذ و تاراج اموال و جهات شهریان مشغول شدند.

۳. نا: > ویران کرده و نردبانها نهاده <.

۱. نا: > قزلباشان <.

۲. نا: > ازبکان بی سر و ترکان از دد بتر در آمده <.

خضر چلبی از وصول و نزول ایشان واقف شده، آن مقدار فرصت یافت که کوچ و متعلقان خود را و از بیشتری غازیان و میران را در قلعهٔ اختارالدین، که در دورن شهر واقع است، رسانید.

آن گاه سپاه ازبک بسیار شده از پی تاراج به محلات شهر در آمدند و به ارشاد و تحریک مردم بلوکات، در خانه‌های شهریان از قزلباش و غیره از رعایا و سایر برابرا رفته، جهات و اسباب ظاهری را متصرف می‌شدند. و از پی اخذ نفایس مدفونه صاحب خانه را قین و شکنجه می‌کردند و کمال تعدی و ستم به جا می‌آوردند. از افروختن نایرهٔ بیداد ایشان آتش در بازار شهر فتاده، بسیاری از دکانین محترق و نابود گشت و کثیری از مرد و زن در آن شب پر فتن در آتش ظلم سوخته، دود درون مظلومان تن فرسود از سپهر کبود در گذشت.

و چون سپاه سیاه شب از فروغ تیغ خسرو انجم از نظر مردم غایب گردید و قهرمان عرصهٔ افلاک ساحت گیتی را از ظلام ظلم شام پاک کرده فضای جهان را روشن گردانید، عییدخان به دلالت بعضی از ناصحان - بعد از خراب‌البصره - تنیش بی [را] که از اعظم امرایش بود، با دو سه کس از اعیان به درون شهر فرستاد تا ازبکان را از تاراج اموال مسلمانان منع نمایند.

و ایشان به موجب فرموده به درون شهر رفته جار رسانیدند که: «از ازبکان و بلوکاتیان من بعد به خانهٔ هیچ یک از شهریان نرو». و جهت اجرای این حکم سه چهار نفر از ازبکان ستمگر را گرفته و بینی ایشان را سوراخ کرده گرد شهر گردانیدند. مع ذلک آن ظالمان از ظلم متقاعد نمی‌گشتند.

در خلال این احوال، بعضی از ظلمهٔ بلوکات، امیر حسن قاضی را که نسبت سیادت و منصب قضا داشت، به چنگ آورده، در چهار سوق هرات

زنده در آتش انداختند و از اطاعت نهی سلطان مملکت نبوت، حَيْثُ قَالَ - صَلَّ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ ابِ اللَّهِ» نکرده خود را از شفاعت حضرت نبوی
 محروم ساختند.

> گفتار در جلوس عبید خان بر مسند حکومت

دارالسلطنه هرات و قتل و اضرار ازبکيه

منتسبان آستان علیه امامیه را^۱ <.

چون عبید و عبیدیان به امداد بعضی از اهل خذلان بر هرویان استیلا یافته شهر را تصرف نمودند. و از غازیان و تبرائیان در آن اوان هر کس را یافتند به قتل وی حکم فرمودند، عازم فتح ارک شهر، که مشهور به قلعه اختیارالدین است، شده.

خضر چلبی و امت بیگ و بقیة السیفی از غازیان که در آن قلعه گریخته بودند، چون از این عزیمت حاضر شدند امان طلبیده طالب صلح گشتند، زیرا که حصار، مسطور به قلت آب و ذخیره و عدم متانت موصوف بود.

عبیدخان ایشان را امان داده، صلح بر این وجه شد که خضر چلبی و امت بیگ و غازیانی که در قلعه با ایشان اند از اموال و اسباب صوفیان خلیفه آنچه در حصار باشد از آن عبیدخان بود و آنچه از آن ایشان باشد به آن متعرض نشوند و ایشان مطلق العنان بوده به هر جانب که خواهند روند باشند. و عهدنامه‌ای در این باب نوشته و آن را به قسم تأکید داده به قلعه ۱. نا: > تحریر سخن در فتح اختیارالدین و ظلم طایفه ستم آیین و نقص عهد و پیمان عبیدخان نسبت به زمره‌ای از قزلباشان <.

داران ارسال نمودند.

در روزی که > مقرر شده بود که در چاشتگاه آن روز^۱ < خضر چلبی و امت بیگ با اتباع و اشیاع خود از قلعه برون آمده حصار را تسلیم نمایند، ولد خبیث وی محمد رحیم - > که تسمیه اش به رحیم مانند تسمیه لئیم است به کریم^۲ > - خود را با جمعی از اشرار به درون حصار رسانده، دست به غارت اموال و اخذ فرزندان و عیال مردم قلعه دراز کرده. همان لحظه عبیدخان بر دست درازی آن جاهل نادان مطلع گشته، سوار شد و چون به نزدیک حصار رسید محمد رحیم از آمدن پدر خویش آگاه شد، بر سبیل اسراع از قلعه برون آمد. در آن وقت عبیدخان به وی رسیده > به نفس خود تیری در خانه کمان نهاده بر سینه یکی از مخصوصانش زد؛ بر وجهی که آن کشتنی از فراز زین در زیر زمین انتقال نمود^۳ <.

آن گاه بعد از خراب البصره، خضر چلبی و امت بیگ و تابعان ایشان را نوازش قولی کرده، با عیال و متعلقان، برهنه و عریان از قلعه به مدرسه خاقان منصور میرزا سلطان حسین گسیل فرمود و روزی چند ایشان را در آن مدرسه نگاه داشت و از آن جا به بخارا فرستاد. و چون بنابر توجه لوای نصرت نمای شاهی دارالسلطنه هرات را گذاشته متوجه بخارا گردید، خرد و بزرگ ایشان را به قتل رسانید > و از مضمون همایون^۴ < فَمَنْ نَكَّثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ نیندیشید.

۱. نا: > مقرر است که <.

۲. نا: > تسمیه لئیم است به کریم <.

۳. نا: > به زخم تیری یکی از نزدیکان به مجلس عدم روان گردانید <.

۴. نا: > و از وعید <.

بیت

کسی را که پیمان نباشد درست

برو خلعت مردمی نیست چست^۱

راقم^۲ این کلمات در آن اوقات در دارالسلطنه هرات به سر می برد. از قبایح افعال عبیدخان و عبیدیان آنچه مشاهده او شد آن بود که شریری از اشرار بلوکات شخصی را که نزدیک به این فقیر می نشست، گرفت که: «تو را مذهب رفض است» یعنی ابابکر و عمر را سب کرده ای. حال آن که آن مرد از این کار بری بود. و در این دعوی کاذب اصرار نموده، می گوید: «که بر ثبوت این دعوی، گواهان دارم». و در این سخن نیز کاذب بود. و از وفور و همی که بر آن مرد و زنش راه یافته بود، نزد آن جغول گریه و زاری کرده او را به خانه خود در بردند و از جنس خوردنی آنچه در خانه حاضر داشتند نزد وی آورده، فکر طعام دیگر کردند.

پس از خوردن طعام به مبالغه تمام تنکجه ای چند آن مرد دردمند به آن حیز لوند داده، به آن قرار یافت که در وقت صباح آن مرد از شهر برون رفته به جانب ولایت فوشنج و غوریان رود، اما زن و فرزندان در منزل خود بوده به جایی نروند. صباح به موجب [ی] که مقرر شده بود به جانب ولایت مسطور روان گشت. زن با دو دختر بکر که قابلیت ملاقات با شوهر داشتند و با پسر صغیری در خانه نشسته به امر درویشی که داشتند مشغولی نمودند.

چون قریب به چاشت شد، همین جغول بلوکاتی که شب این قوم را گرفته بود با دوسه جغول دیگر و ترکی که ملازم یکی از امرای عبیدخان بود، به خانه همین مرد آمده، زن و فرزندان را گرفته، آغاز ایذا نمودند که:

۱. نا: بیت مزبور را ندارد.

۲. این قصه که از ظلم و جور اوزبکان ب مردم هرات می رود در «نا» نیامده است.

«شوهر خود را حاضر ساز» زیرا که آن شریر حرامزاده که صباح از خانه آن شخص برون رفته، نزد آن بدبختان رفته گفته بود که: «دوش در فلان محله رافضی با متعلقان خود زور آورده خواست که مرا به قتل رساند، من از او گریخته نزد شما آمدم. اکنون با من اتفاق نمایید تا او را به چنگ آورم».

و آن زن و کسانی که از واقعه شب حاضر بودند، به توهم آن که بدبخت ایشان را به امور دیگر متهم سازد، سکوت ورزیده، زبان به تکذیب آن نادان نگشودند. و آن ترک آن عورت مظلوم را فی الجمله ایذا کرده، از نقد و جنس آنچه داشت از او ستانید و یکی از دو دختر بکرش را به خود تصرف کرده و دختر دیگر را به آن بلوکاتی فلاکتی بخشید، و در و پنجره منزلش را برکنده خانه آن فقیر را خراب ساخت.

عجب آن که چنین ظلمی در روز از آن ظلمه جانسوز به وقوع انجامید که خان مسلمان عدالت نشان واقف نشد بل کسی از امرا و وزرایش نیز از این فعل شنیع آگاه‌نگشتند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْغَفْلَةِ الْمَغْضَةِ بِالْفِسَادِ وَمِنْ سُوءِ الْإِعْتِقَادِ فِي عَقَائِدِ الْعِبَادِ وَمَذَاهِبِ الْعِبَادِ ۱.

القصد در ایام سلطنت آن خان دور از انصاف، بی گراف هر روز پنج و شش کس به دعوی رفض به اغوای جهال بلوکات، بغیر حق، در چهارسوق هرات کشته می‌گشتند. و حقیقت حال آن بود که از روستایان بی دیانت و شهریان باخیانت، هر کس به نسبت شخصی سوء مزاجی یا اعتقاد باجی داشت، او را گرفته نزد قاضی می‌برد که: «این مرد در زمان سلطنت قزلباش سب کرده»^۱ و بر اثبات این دعوی دو شخص باطل جاهل به اداء شهادت می‌آورد. قاضی مداهن بی تفتیش حال گواهان و تحقیق عدالت

۱. پاسان قصه‌ای که در «نا» نیامده است.

۱. نا: سب ابی بکر و عمر کرده.

ایشان، در حال به قتل آن مسلمان حکم کرده، او را کشان کشان به چهار سوق می‌بردند و به قتل می‌رسانیدند.

از جمله مقتولان بی گناه و فتادگان قتلگاه میرمنشی است که از انساب سادات ولایت سبزوار است و در ایام سلطنت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا به امر انشا قیام می‌نمودند و در خاتمه زمان حیات دست از منافع و مداخل مهمات سلطان باز داشته، در گوشه‌ای به محقر توشه [ای] قناعت می‌فرمود و احياناً به مجلس حکام وقت رفته هنگام وجدان فرصت در رعایت و امداد عجزه و مظلومان زبان می‌گشود، < در اوقات استیلاى طایفه ازبکيه ۲ > بی سعادتى از دشمنان خاندان مرتضويه به طمع اندک اسباب دنیویه بروی دعوى معهود کرده، بی ثبوت شرعى، بر وجهی که مذکور شد آن سید عزیز بی گناه را به چهار سوق برده، مانند دزدان به قتل رسانیدند و از روحانیت احمد مختار و عذاب منتقم جبار نیندیشیدند.

> ذکر رفتن عیدخان به مشهد مقدسه و مراجعت کردن از ولایت

باخرز به سبب توجه حضرت شاه و فرار نمودن از هرات به

ماوراءالنهر^۱ < .

چون سه چهار ماه تخمیناً عیدخان و اتباعش - بروجهی که سبق ذکر یافت - در دارالسلطنه هرات برمسند حکومت تمکّن یافته به قتلهای ناحق قیام نمودند، هوای فتح ولایت مشهد مقدسه منوره رضویه - علی منورها السلام و التحیه - در سرش جای کرده، شیخ درویش را که از امرای مقرب وی بوده، در هرات گذاشته، به جانب مقام مراد در جنبش آمد > و در اثناء سفر عبدالعزسلطان را - که ولد ارشدش می نمود - جهت کومک بلده مذکور ارسال فرمود^۲. <

چون به بلده باخرز (۱۲۰) رسید، شنید که عساكر نصرت مآثر شاهی از پی دفع آن ممالک طریق تباهی، از مقرّ خویش برون آمده. از استماع این خبر او را دغدغه [ای] عارض شده، چند روزی در آن ولایت توقف نمود و کسانی از پی تحقیق این خبر به اطراف ولایات فرستاده، منتظر می بود تا آن

۱. نا: > ایراد مقدمات در فرار عیدخان به صوب ماوراءالنهر به سبب توجه پادشاه بر و بحر < .

۲. نا: ندارد.

که فرستادگان وی آمده، مرد مجهول [ی] را با کتابتی گرفته نزد وی آوردند. و آن مکتوب را یکی از اعیان توابع مشهد مقدسه > به یکی از ارباب ولایات^۱ < و منسوبات هرات نوشته، مضمون آن که: «در فلان تاریخ، حضرت شاه با سپاه بسیار به مملکت خراسان نزول نمود و عنقریب کوچ بر کوچ از پی دفع عیدخان متوجه هرات است».

عیدخان که براین مضمون اطلاع یافت، حامل کتاب را به یکی از ملازمان خود سپرده، در ساعت از ولایت باخرز مراجعت کرده به هرات آمد و در ترصد خبر دیگر روز می گذرانید، تا که در شب شانزدهم شعبان سال مسطور از مرو شاهجهان از نزد سونج محمدسلطان کسی آمده و قزلباشی را که قراولان در دره گز - که از توابع ولایت ابیورد است - گرفته بودند، آوردند. آن اسیر حقیقت حال تقریر کرده، گفت: «حضرت شاه با خیل و سپاه به ولایت خراسان درآمده، در این زودی متوجه بلده هرات است».

ازبکان وهیم و ترکان لئیم که این خبر شنیدند در بازارهای شهر درآمده به جدّ تمام در تهیه اسباب گریز مشغول شدند. و عیدخان به احضار سلطانان و سرداران سپاه حکم کرده، مجموع در مجلس حاضر گشتند. و چون جمعیت انعقاد یافت، عیدخان در تکلم آمده گفت: «انساب آن که شما با سپاه خویش با من اتفاق کرده توقف نمایید تا لشکر عراق نزدیک آمده با ایشان در این نواحی محاربه نماییم. ظاهر در آن است که این نوبت ما بر ایشان غالب می آیم، زیرا که ایشان در طغیان زمستان و شدت برف و باران از مقرّ خود برون آمده اند و ما در کمیت و کیفیت سپاه و یراق از ایشان زیاده ایم».

و در این مطلب مبالغه کرده.

سلاطین و امرای اصامت امین، پس، متفق اللفظ و المعنی عرض نمودند

۱. نا: > به یکی از منسوبات <.

که: «در این مملکت با ولد شاه اسمعیل مقابله و مقاتله > نمی‌توانیم نمود^۱ < زیرا که هر کثرت که با او در این بلاد محاربه نمودیم او بر ما غالب گشته [وما] خایباً خاسراً به دیار خود مراجعت کردیم. انسب^۲ آن است که از این مملکت کوچ کرده به بلاد خود رویم. هرگاه سپاه قزلباش بدان حدود آید، با ایشان محاربه نماییم».

عبیدخان این مقدمات را رد کرده هر چند توقف در این بلاد گفت، فایده نداد و ایشان در صحت سخنان خود اصرار کرده، زمره‌ای از سرداران ازبک > بروی به نفس برآمده^۳ < گفتند: «اگر در این تدبیر با ما اتفاق می‌نماید قَبْهَا وَ نَعَمْ، وَالْآنَ تَوَرَّا بِرِاسِ بَسْتَهْ بَهْ جَانِبِ مَاوَرَاءِ النَّهْرِ می‌بریم».

عبیدخان می‌دانست که اگر دیگر مبالغه نماید، ایشان بدانچه گفتند عمل می‌نمایند، بالضروره در آخر روزی که اوّل نقص دولت وی بود، و هفدهم ماه شعبان [سال] مذکور بود بر مرکب تعب سوار گشته، گریان و نالان از درون بلده هرات به > صوب مملکت خویش^۴ < توجه نمود، مصرع: «باز آمدنت نیست، چو رفتی، رفتی».

۱. نا: > نمی‌نماییم <.

۲. نا: لایق.

۳. نا: > بانفس در آمده <.

۴. نا: > سوی دیار خویش <.

> گفتار در برون آمدن بقیه السیف از غازیان از

گوشه‌ای اختفا به سبب توجه پادشاه مظفرلوا به قتل رسیدن محمد

امین^۱ < .

> چون به مجرد وزیدن صرصر خبر وصول^۲ < لشکر قیامت اثر شاه

سکندر نشان به حوالی مرو شاهجهان رسید، ارکان ثبات عبیدخان تزلزل پذیرفته > در هفدهم شعبان سنه ثلث و اربعین و تسعمائه^۳ < که آفتاب در برج حوت بود، از دارالسلطنه هرات فرار اختیار کرد و از وفور خوف و هراس بی قیاس که از توجه شجعان کریاس خورشید اقتباس در ضمیرش راه یافته بود، از راه قبه الاسلام بلخ - که غیر راه متعارف است - متوجه بخارا گردید و زمانه به این ترانه مُمَرَّثَم که:

بیت

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
و مخلصان دولتخواه را و مردم آگاه را مسرور گردانید. غازیان و موالیانی که

۱. نا: > تمهید بساط سخن شجاعت انما از زاویه اختفا و قتل بعضی از اشرار مردم آزار

۲. نا: > چون به مجرد خبر وزیدن وصول < .

۳. نا: > به تاریخی که سبقتاً ذکر یافت < .

اراده‌ی الدّٰی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ به ابقاء ایشان تعلق گرفته بود به عنایت بی غایت الدّٰیْن [آمنُوا] يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ از تنگنای خفا قدم به فضای دلگشای ظهور نهادند و دروب آشوب را به زنجیر تقدیر بسته ابواب عافیت بر روی اهالی مملکت گشادند.

از سوانح امور که در آن اوقات و اوان به وقوع انجامید، آن که: خواجه محمدامین که از عمّال صاحب وقوف بوده و مرجع نویسندگان شریرالنفس می‌نمود، جمعی از اشرار را با خود متفق ساخته، خیال مطالبیت برون از حساب از رعایا و عجزه بر ورق ضمیر شرارت‌پذیر ثبت نمود. مافی الضمیر وی بر خواجه ابوالحسن زیارتگاهی، که در آن ایام سرانجام مهام خواص و عوام منوط به رأی و رویتش بود، ظاهر گشته، خواجه مشارالیه قاصد اطفای نایره طغیانش گردید.

صبح روز سیم از فرار مفتن بلاد اقلیم چهارم، که خواجه ابوالحسن با بعضی از اعیان و غازیان در باغ شهر - که محل فیصل مهمات ملکی و مالیست - نشسته، به ضبط و ربط مملکت مشغولی می‌نمود، خواجه محمدامین به مرافقت برخی از انصار و اعوان در آن مجلس آمده، به داعیه آن که اگر فرصت یابد خواجه ابوالحسن را به قتل رساند. و خواجه ابوالحسن نیز مُتَرَصّد همین امر بود.

در اثنای القای سخنان خشونت آمیز و کلمات فتنه‌انگیز، رایحه شراب شبانه و اداهای مستانه از خواجه محمدامین، مدرک سامعه و شامه عامه انجمن شده، به بهانه ارتکاب شراب، که به حکم پادشاه کامیاب مستلزم قتل است، غازیان مردافکن و دلیران شمشیرزن تیغ بر وی خوابانیده خونس را بر خاک مذلت ریختند و < سر پرشور او را > بر سر چوب از بازار گذرانیده بر دار

چهار سوق آویختند.

< جغولان و بدنفسان^۲ > که در این صورت ملاحظه نمودند، همه از خیالات فاسده گذشته، پای در دامن صلاح پیچیدند و بساط نفس اماره را که بی شبهه موجب قبض مزاج زمانه است، درنوردیدند.

گفتار در سبب تفویض دارالسلطنه هرات به

شاهزاده سلطان محمد میرزا به لله گی محمد خان.

در آن اوقات که عالیجاه ممالک پناه > حکومت منقبت، ایالت
ستگاه، جلیس السلطنه العلیه و انیس الحضرة البهیه^۱ < ماشطه جناح الامن و
لامان محمد خان [شرف الدین اوغلی] بنابر استیلا و هجوم لشکر روم و
مملکت بغداد را گذاشته و به تجدید لوای ولای حضرت مقدسه امیرالمؤمنین
در فضای ضمیر آفتاب ضمیر افراشته به ملازمت نواب شاهی آمد و در این
آمدن وفور اخلاص و دولتخواهی و غایت اختصاص به نسبت خدام شاهی
ظاهر ساخته مکرراً در سلک صوفیان پاک اندارج یافت، بناءً علی هذا
حضرت شاه صفوی ترقی آن محبّ خاندان مرتضوی را بر مدارج جاه و
جلال وجهه همت بلند و پیشنهاد نظر شاه پسند گردانید.

در خلال این احوال خبر رسید که شاهزاده سلطنت انتماء، سام میرزا، که
به حکم پادشاه مظفرلوا در دارالسلطنه هرات حکومت می نمود، به اغوای
آغزیوار خان به نسبت خسروگردون توان رایت مخالفت افراشته و دارالسلطنه
هرات را گذاشته به جانب قندهار توجه نمود.

بعد از صحت این خبر، پادشاه دانشور حکم فرمود که منشیان آستان سدره نشان، نشانی نویسند که ایالت دارالسلطنه هرات با منسوبیات و ملحقات، تعلق به فرزند سعادت‌مندش؛ یعنی زیور افسر سلطنت و کامگاری، زینت مسند خلافت و جهان‌داری، نقاوه خاندان صفوی، خلاصه خاندان مرتضوی، المستظهر به عنایت الملك الصمد، میرزا سلطان محمد - **زَادَ اللّٰهُ تَعَالٰی سَرِيرَ السُّلْطَنَةِ بِتَشْرِيفِ اَقْدَامِهِ وَ خُضْرَةِ رِيّاحِيْنَ الْمَمْلَكَةِ بِاِفَاضَةِ غَمَامِ اَنْعَامِهِ** - تعلق داشته باشد و خان عالی شأن < معدلت نشان ^۱ > لله و راتق و فاتق تمامی مهمات آن حضرت، از ملکی و مالی و کلی و جزئی بوده، امرا و آقایان و وزرا و اعیان از حکم و فرموده‌اش تجاوز نمایند و حکام ولایات اطاعت و انقیاد امر و نواهی‌اش کرده، خود را در عداد ملازمانش دانند.

پس از تکمیل این احکام، خان عالی مقام در ملازمت شاهزاده بااحترام، عازم دارالسلطنه هرات شده، جعفر سلطان را که از اقربای وی بود پیشتر به صوب مقصد روان گردانید:

در اثنای طی منازل و قطع بیابان، مسموع جعفر سلطان گشت که عبیدخان شهر هرات را گرفته، در کمال استقلال و جلال بر سریر پادشاهی متمکن گشته است. بالضروره جناب سلطانی در بعضی از ولایات خراسان توقف کرده، کیفیت حال را به شاهزاده گیتی ستان و خان عالی شأن عرضه داشت نمود و منتظر توجه جنود ظفرورود پادشاه عاقبت محمود می‌بود تا آن که خبر رسید که خسرو خیراندیش از مقر خویش از پی دفع طایفه ازبکینه در حرکت آمده و عبیدخان از توجه پادشاه گیتی ستان خبر یافته، فرار را بر قرار اختیار کرد. بنابراین جهت اخبار مسرت بیان، جعفر سلطان با فوجی از غازیان به طرف بلده نادره هرات ایلغار فرمود.

گفتار در آمدن جعفر سلطان به دارالسلطنه هرات و

نجات یافتن اهالی آن بلده از انواع آفات و بلیات.

بعد از وقوع این فتح مبین و ثبوت این فرح فرج آیین، > دریست و دوم شهر مذکور^۱ < که مدت یک سال بود که بفرموده گشاینده ابواب معدلت و احسان محمدخان از حدود عراق و آذربایجان به عزیمت حکومت دارالسلطنه هرات برون آمده [بود]، بنابر طغیان مخالفان در بعضی از ولایات خراسان سرگردان و بی سامان اوقات می گذرانید و ترصد لطایف غیبیه - که از مقتضیات دولت فروزنده چراغ ملت مرتضویه است - او را در آن ولایات نگاه داشته از مراجعت مانع می گردید، به ظاهر دارالسلطنه مذکوره نزول نمود. سادات و قضاة و موالی و اهالی و عموم سکنه و جمهور متوطنه از شهر برون آمده مشارالیه را استقبال نمودند و زبان به مدح و ثنای پادشاه کشورستان و شکر نعمت منعم انس و جان گشوده، پیشکشهای لایق ایثار فرمودند.

جناب سلطانی به مرافقت عنایت سبحانی به شهر درآمده ماصدق

مفهوم «السُّلْطَانُ فِي الْبَلَدِ كَالرَّوْحِ فِي الْجَسَدِ» بر همگنان عیان گردید.
 > زبان قلم در توصیف بهجت آن روز دولت اندوز ابکم و قلم زبان در تعریف
 مسرت آن ساعت مقترن به سعادت به عجز علم، اگر میمنت آن روز را از روز
 عید زیاده اعتقاد ننماید، رواست و اگر قدر آن شب را از شب قدر افزون دانند،
 سزا^۱ < .

عافیت^۱ رایت ظهور افراخت فتنه را در مقام حبس انداخت
 دیده طالبان که بود سفید گشت روشن چو دیده خورشید
 ای که براوج سعادت تویی امروز چو بدر روزش از عید فزون باد و شبش از شب قدر
 القصه، بعد از قرار آن سردار عالی مقام، رعایا و متوطنان بلده و
 بلوکات را نوازش و پرسش نموده، به کرم و عفو پادشاه کثیر العفو متسلی و
 امیدوار گردانید؛ سیمًا جهال و ارباب ضلال بلوکات دارالسلطنه مذکوره را،
 که به تحریر شمه‌ای از سوء افعال و قبح اعمال ایشان زبان قلم سابقاً آلوده
 گردید. و در این وعده مبالغه به مرتبه‌ای نمود که مجرمان منزوی از زوایای
 اختفا برون آمده، حاملان اثقال ضلال که بر جناح سفر بودند رحل اقامت در
 منزل سلامت انداختند و رایت عافیت^۱، که فروغ مجامع اصحاب دین و
 دولت ناشی از مهجۀ مهر تنویر اوست، بر اوج جمعیت برافراختند.

و همچنین بعضی از اشرار مردم آزار را به تیغ سیاست قصاص کرده،
 به چوب تعذیب برخی را تأدیب فرمود و صیت انصاف و الطاف در اطراف
 و اکناف منتشر ساخته، ابواب معدلت و نصفت بر روی اهالی مملکت
 برگشود.

۱. نا: عاقبت.

۲. نا: ندارد.

> ذکر آمدن حضرت محمدخان در ملازمت نور حدقه عالم و
عالمیان به دارالسلطنه هرات و تشریف آوردن پادشاه سعادت‌مند
در عقب فرزندا < .

چون یک چند اهالی دارالسلطنه هرات در ظلال جناح رافت و
مرحمت جعفر سلطان از حرارت شرارت مصون بوده بر بستر استراحت
آسودند، در اوایل شوال سنه مذکوره، که آفتاب در اواخر برج حوت بود و
مبشر نسیم از بشارت رسیدن سلطان ربیع شکفتگی مزاج زمان را ازدیاد
نموده شهرستان گلستان از وصول فرمانفرمایی بهار به لطافت ریاحین و ازهار
آراسته گردید و قلعه گلبن به سبب تشریف گل نورسیده خود را بر حصار
فیروزه فام سپهر راجح دید، مظهر احسان، محمدخان، در رکاب میمنت
انتساب به ظاهر دارالسلطنه هرات آمدند.

بعد از تقدیم مراسم استقبال، به درون شهر تشریف آورده، در قلعه
اختیارالدین که از محدثات معمار همت میرزا شاهرخ - ولد امیر تیمور گورکان
است، نزول اجلال فرموده، غازیان عظام در منازل نزولی فرود آمدند. و
نواب خانی همت عالی بر انتظام مهمام خواص و عوام مصروف داشته، به نفس
۱. نا: > زیب صفحه سخن در آمدن نواب سلطان محمد میرزا به دارالسلطنه هرات به
مرافقت محمدخان و تشریف آوردن پادشاه جهانیان به دنبال شاهزاده عالمیان < .

نفیس به تفقُّد احوال ضعفا و عجزه مشغولی فرمود.

پس از انقضای دوسه روز از حصول این عطیۀ عالم افروز، اعنی به تاریخ هفتم ماه مسطور، در وقتی که فراش جهان آرای هوای ساحت چمن را به تمهید بساط زمردی تزیین داده به افراختن خیمۀ نسترن آراستگی گلشن را سمت ازدیاد داده و شادروان نارون در اطراف چمن افراشته سرو راست نهاد از پی تشریف قدوم عساکر سلطان گل بر پای ستاد، صحرای ساقلمان مضرب خیام نصرت انتظام پادشاه عالی مقام گشت و از سرور قرب و وصولش خروش مَثَوِّطانِ اقلیم چهارم از فلک نهم در گذشت.

و روز دیگر که خسرو خاور بر بادبای جهان پیمای گردون برآمده به عزیمت شهرستان سپهر رفتار آغاز نهاد و مهرانوار از اشعۀ جبین نورگستر فضای گیتی را فروغ بخشیده ابواب فیض بر روی مقیمان ساحت زمین بگشاد، پادشاه فریدون فرّ و خسرو سکندسیر بر شبدیز کوه پیکر نشسته به جانب دارالسلطنۀ مذکوره در حرکت آمد. و امرای ممالک مدار و سرداران جلادت آثار و قورچیان مهابت آیین و ایلچیان شوکت قرین هر یک به لباسی و اساسی، که استعداد تعبیر آن از طبع سخن ساز مسلوب است و صورت مناسبت تحریر آن از خامۀ کثیرالاعجاز محجوب، در رکاب سلطنت ایابش اقبال مثال روان گشتند. اکابر و اصاغر و اعالی و ادانی دارالسلطنۀ هرات همه قدم از سر ساخته > و این اظهار اخلاص را^۱ < سرمایه سعادات دارین شناخته از شهر به استقبال آن مرکز دایرۀ جلال برون آمدند.

و حضرت شاه گردون توان از کوچه و خیابان به ابهت و حشمتی که باز بلندپرواز خرد در وصول بر شرفۀ ایوان خیال مثالش دست تنگ است و

۱. نا: > و این تواضع را <.

مسرع بی مانع > فرض را ۲ < هنگام شروع در مضمار مانندش پای لنگ در آمده، شجر و حجر به سان بشر در وقت دیدن آن فرشته سیر مضمون ما هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ بر زبان آوردند و آن شهسوار مضمار وقار اُشهب تیز رفتار را به تائی رانده، به عین عنایت به اطراف و جوانب می نگریست. و بدین منوال به درون بلده تشریف برده باغ شهر را، که قطعاً ایست از قطعات جنان و روضه‌ای از ریاض رضوان، از مقدم مکرم، رشک گلستان ارم گردانید.

> گفتار در پرسش و نوازش پادشاه خطاپوش

اهالی هرات را و عفو جرایم بسیاری از مردم بلده و بلوکات^۱ < .

پس از انقضای سه چهار روز از نزول خسرو صاحب کمال و حصول فراغ از کوفت سفر و انتقال از حال به حال، نفس همایون متوجه تجسس و تفرّس احوال و اعمال متوطنان و ساکنان دارالسلطنه هرات از اعالی و ادانی و موالی و معادی شده، بعضی از سعادتمندان که در طریق محبت خاندان ثابت قدم بوده از فئه طاعیه از بکیه انواع ایذا و اضرار یافته بودند، به سعادت پایوس نواب شاهی استسعاد یافته، عجاله الوقت به تاج و دستار خاصه و خلع فاخره سرافراز و ممتاز گردیدند؛ مانند سیادت مآبی، افادت انتسابی امیر عبدالحی رازی و سید الحبيب النسب سید زین العابدین خطیب.

و آنان که بنابر فتور فطرت و سوء سالک سبیل علیل بطلان گشته در قتل محبان امیر المؤمنین و تاراج اموال و اسقاط عرض پیروان ائمه معصومین اهتمام نموده بودند، در تنگنای بیم و جوف خوف به سر می بردند، مانند

۱. نا: > در فشانی قلم گوهر بار در عفو جرایم اشرار بلده هرات بنابرو فور کرم خسرو نصفت شیم < .

بسیاری از رعایای بلوکات و اندکی از مردم بلده، تا آن که اراده جلیل الافاده کریم کارساز و مشیت با کیفیت رحیم بنده نواز به کشف حجاب و رفع عذاب ایشان تعلق گرفته، خسرو با ترحم و فرمانفرمای اقلیم چهارم از میامن عنایت کریم مطلق موفق گشته به آن که بعضی از ارباب بلوکات و کلانتران بلده را، که از آثام و جرایم معهوده بری بودند، طلب داشته در حضور میزان منصف و دانایان به انصاف مُتَصِف، تعداد جرایم زیردستان ایشان نمود و پرده اجمال از وجوه صور قبایح افعال ایشان گشود. بعد از تصدیق و تسلیم، مجموع از دست خجالت سر در پیش افکنده به زبان حال منطوق کریمه این تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معروض داشتند و لوی توبه و استغفار بر اوج فلک دوار برافراشتند.

در آن حین محرّک رحمت رب العالمین عرق کرمی در جَبَلَتِ بی علت آن پناه ملک و ملت کرامت کرده > شده^۱ > در حرکت آورد و منهی الطاف ایزدیه مراتب سنیهِ وَالْغَافِقِینَ عَنْ النَّاسِ را بر آن حضرت عرض کرد. در حال زلال رقت قلب، سلب غبار اعراض نفسانی نمود و آن خسرو کثیر العفو وافر کرم، حکم فرمود که هیچ آفریده از غازیان کثیرالخلاص و قورچیان ذوی الاختصاص و غیرهم از خدام درگاه سلاطین پناه و ملازمان آستان فلک اشتباه به سبب جرایم معهود، مزاحم و متعرض رعایای بلوکات و سکان و متوطنان بلده هرات نگردند، زیرا که قطرات امطار مواهب پادشاهانه و رشحات سحاب خسروانه ایشان را از لوث جرایم ماضیه پاک گردانید و اهل جرم را از زاویه خوف و هراس برون آورده، در اساس سلامت و امنیت نشانید.

از وقوع این کرم عمیم که اسامی کریمان سابق را از صفحه اعتبار

حک کرده، و از صدور این لطف جسیم که صاحب خیران لاحق را در
فسحت غیرت درآورده، معتقدان را رایت مدحت بلند و منکران را پای خدمت
در بند گشت.

> ذکر تعیین معلم جهت شاهزاده امجد سلطان

محمد میرزا و تأدیب بعضی از اهل نفاق به حکم خسرو آفاق^۱ < .

از معدن هدایت صدرنشین مجامع انبیا و از مخزن عنایت سلطان
 شهرستان اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا - عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ أَتَمَّهَا وَ أَزْكُهَا - گوش
 هوش مقتبسان انوار اخبار نبودی و مستفیدان فراید فواید آثار مرتضوی به این
 درر گرامی، که مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ،
 تزیین پذیرفته، و از آن جاست که هنگام مرافقت توفیق اهل تحقیق
 سلوک این طریق را وجهه همت ساخته به دلالت متابعت خویش اولاد امجاد را
 رتبه رشد کرامت می فرمایند و به قطع شوارع ذرایع معرفت پادشاه بی مانع،
 که هر آینه باعث اختراع مکوات و علت غایبه ابداع مبتدعان است، ترغیب
 می نمایند.

اعلم این طایفه شریعت نهاد و اکرم این فرقه پاک اعتقاد حضرت شاه
 دین پناه است؛ چه، در مبادی اوقات شباب هدایت والد مغفرت ایاب علاوه

۱. نا: > گفتار در تعلیم پادشاهزاده سلیم و ذکر بعضی از وقایع به تقدیر منتقم احد
 قدیم < .

مناسبت جبّلی و میل طبیعی آن حضرت شده، به قرائت کلام مُنَزَّل و مطالعه بعضی از کتب متداول مشغولی نمود و به اندک زمانی استعدادش سمت ازدیاد یافته فاتح تأیید الهی ابواب فطنت و آگاهی بر روی روزگار خبرت آثارش مفتوح فرمود - کَمَالًا يَخْفَى عَلَى الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ.

و همچنین نسبت ابوت^۱ مقتضی آن شد که فرزند دولتمندش ؛ > اعنی شاهزاده معهود صاحب سعادت عاقبت محمود المکرّم فی مهد تربته من لم یلد و لم یولد^۲ < میرزا سلطان محمد - > بَلَّغَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مَرْتَبَةِ أَبِيهِ الْأَمْجَدِ ۳ < ماصدق مفهوم «الْوَلَدُ الرَّشِيدُ يَقْتَدِي بِأَبَاهِ» بوده از مائده پرفایده دانش به حظی وافر و رزقی متکثر محفوظ و مرزوق گردد.

> و چون لابق به تعلیم اولاد اساطین سلاطین حمیده صفاتیست که با وجود مهارت در فنون علوم از منقول و معقول شرف علو نسب داشته به حلیه تدّین و تقوی محلی باشد^۳ < بناءً علی هذا جاب سیادت منقبت، افادت مرتبت امیر مرتضی که از اعظم نبایر عالم ربانی امیر سید شریف جرجانی است، به تفویض منصب تعلیم شاهزاده واجب التکریم مع منصب صدارت بر مدراج جلال شتافت و در مجلسی که در آن بسیاری از اکابر عراق و اذربيجان و اهالی ممالک خراسان حاضر بودند > بالباس این دو منصب شرف جناب مشارالیه ازدیاد یافت^۴ < .

آن گاه خازنان آستان شاه طبقهای زراز ابیض و احمر بر فرق آن در شاهورا نثار فرمودند > و طریق ادراک فوز به سعادات دنیوی و اخروی که

۱. نا: ابواب.

۲. نا: > اعنی شاهزاده امجد < .

۳. نا: ندارد.

۴. نا: > شاهزده سعادت یار لوح تعلیم در کنار نهاده < .

بی شبهه ناشی از اکتساب فضایل است، بر آن حضرت عرض فرمودند^۱ < و قامت با استقامت معلم را نیز به خلع گرامی آراسته، جناب مشارالیه را به مواعید مراتب علیه خوشحال و مستمال فرمودند.

و از اموری که در آن اوان به وقوع انجامید که قابل تحریر است، قتل خواجه کلان غوریانی است. < سبب قتل وی آن که^۲ > مشارالیه از غلات اهل سنت بوده، هنگام طغیان فئه یاغیه ازبکیه به نسبت منتسبان مذهب امامیه > و خادمان عتبه علیه^۱ < انواع ایداء و اضرار می رسانیدند و از سخط منتقم جبار و روحانیت حیدر کرار نمی اندیشند. متمم جرایمش آن که، در این کُرت که عبیدخان به ولایت فوشنج و غوریان آمد، مشارالیه بعد از رعایت مراسم استقبال و پیشکش اموال، رقت قلب کرده، گرد سر پرشرش گردید و الفاظ بی ادبانه به نسبت پادشاه زمانه بر زبان جاری گردانید،

بیت^۳

زبان سرخ سر سبز می دهد برباد به هوش باش که سردر سر زبان نکنی
و چون خسرو سرافراز دشمن گداز از حضور فایض النور دوستان را مسرور و
دشمنان را مقهور گردانید، منهیان دولتخواه و مخلصان بی اشتباه واقعه
مسطوره را مکرراً معروض داشتند.

از آن جا که محض کرم < مقتضی اهمال اثم و ظالم^۴ > و تسویه
میان موالی و معادی نیست، حکم عالی به قتلش صادر گشت و فرمانبران او
را کشان کشان به چهارسوق هرات آورده، زنده پوست نمودند و پوستش را
پرگاه کرده، بردار تعیبه فرمودند، مصرع: «دشمنان را پوست برکن، دوستان
را پوستین»^{۱۲۱}

۱. نا: ندارد.

۳. یا: ندارد.

۲. نا: < تقریر این واقعه آن که >.

۴. نا: < مستدعی اهمال ظالم و اثم >.

> گفتار در رفتن پادشاه شجاعت شعار به ولایت قندهار

جهت تأدیب امیرخواجه کلان و فتح آن بلده و

گریختن مشارالیه از صدمت عسا کر نصرت مآثر

پادشاه سکندر نشان^۱ < .

غیرت سلطنت و شهریاری و حمیت خلافت و مملکتداری، مستدعی آن است که هنگام وجدان فرصت، بخت برگشته [ای] را که به نسبت منتسبان خاندان شاهی نقصی یا شکستی رسانیده، او را تأدیب کرده، جزای قبیح عملش را بدو رسانند و به تحقیر گوشمال او را از سریر اقبال فرود آورده برخاک ادبار نشانند.

باعث بر ترتیب این مقدمات و غرض از تشبیب این مقالات آن که: بعد از استماع بی ادبی [ی] که از امیرخواجه کلان به نسبت شاهزاده رفیع الشان، سام میرزا، به وقوع انجامید، پادشاه با تأیید همواره مقرر شد آن بود که فرصت یافته، مشارالیه را به تازیانه غضب پادشاهانه تقریر فرماید. بناء علی هذا پس از فراغ خاطر اشرف اعلی از سرانجام مهم دارالسلطنه هرات و تدارک مافات و قضاء حاجات، به اجتماع امرای جلادت شعار و سرداران ممالک مدار اشارت فرمود.

۱. نا: > ذکر توجه شاه کامیاب به جانب قندهار از پی تأدیب امیرخواجه کلان و فتح آن ولایت و فرار وی از خوف خسرو توان < .

چون جمعیت دست داد، شاه پاک اعتقاد مکنون ضمیر را با ارباب استشار در میان نهاد. مجموع تحسین کرده، بعضی از شجعان التماس این خدمت نمودند. ملتمس ایشان مبذول نیفتاد؛ زیرا که از وفور غضبی که بنابر ترک ادبش بر ذات همایون عارش شده بود، پادشاه عاقبت محمود با خود <جزم نموده بود> که به نفس مبارک بر سرش رفته، او را تأدیب فرماید.

لاجرم موازی هشت هزار کس از قورچیان جنگجوی و مبارزان تندخوی و امرای معرکه دار و سرداران جلادت آثار تعیین کرده، مقرر فرمود که یراق نموده مستعد یورش گردند، و حکم نمود که باسط جناح امن و امان، محمدخان، در ملازمت شاهزاده امجد، میرزا سلطان محمد در دارالسلطنه هرات بوده، به ملکداری و ضبط آغروق مشغولی نماید.

و در دهم ذیقعدۀ سال مسطور خسرو منصور باشجعان مذکور، جریده، به جانب ولایت قندهار ایلغار فرمود. و در رفتن اسراع کرده، چون کنار آب هرمن از تنویر ماهجه لوای پادشاه ارجمند با سپهر بلند دعوی همسری نمود، امیرخواجه کلان از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافته، سراسیمه گردید و با اعیان آن ولایت و بعضی از محرمان مشورت نموده، چاره کار منحصر در اختیار طریق فرار دید. بالضروره گنجی بیگ خواجه را که از خویشان و معتمدانش بود، با جمعی از مردم بی یراق در ولایت معهود نصب کرده با فوجی از نزدیکان و معتمدان به صوب دیار سند راه گریز پیش گرفت.

< بلی، گنجشک ضعیف با شاهباز بلندپرواز چگونه مقاومت تواند نمود و روبه بی ته با شیر زیان طریق محاربه چون تواند پیمود. هنگام طلوع

۱. نا: < قرار داده بود >.

۲. نم: کیچک خواجه.

نیر اعظم سها را چه نمود و کتان را در پیش تابش بدرمنیر چه وجود^۲؟
 القصه بعد از فرار مشارالیه، گنجی بیگ خواجه > و خواجه ملک که
 کلانتر آن ولایت بود^۳ < پیشکشهای نامی و تحف گرامی ترتیب داده، اقبال
 وار به استقبال پادشاه عالم مدار از نفس قندهار برون رفتند و چند فرسخ طی
 کرده، در ساعت همایون به عزّ بساط بوسی عتبه همایون معزز گشتند و در
 رکاب ظفر آیات به جانب بلده مراجعت کرده، ارک آن بلده - که پادشاه
 نشین است - جهت نزول خسرو با تمکین تعیین کردند. و از برای نشست
 ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر امرای سپهر منزلت و قورچیان بهرام صولت
 منازل مناسب در درون و برون شهر خالی کرده، به قدر استعداد مراسم
 خدمتکاری به جای آوردند.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: > به اتفاق اعیان و کلانان آن ولایت <.

گفتار در ارسال فتحنامه به دارالسلطنه هرات و

رجعت به صوب آن بلده پس از سرانجام و فیصل مهمات.

چون این فتح ضمیمه فتوحات سابق گردید. نواب شاهی بعد از تقدیم محامد الهی و تسلیم صلوات به روحانیت حضرت رسالت پناهی، به تحریر <فتحنامه‌های نامی^۱> امر فرمود. منشیان فصاحت نشان و طغرانویسان آستان خلافت آشیان نخست فتحنامه‌ای جهت حاکم رفیع الشأن محمد خان به دارالسلطنه هرات ارسال داشتند. از وصول این خبر میمنت اثر خدام خانی را ابتهاج تمام دست داده، بنابر اعلام خواص و عوام و اظهار بهجت لاکلام به نواختن نقاره اشارت فرمود و قاصد را به خلع فاخره و نقود وافر خوشحال و مستمال گردانیده، به شکر نعمت منعم بی ضنت مشغولی نمود.

اعیان و کلانتران قندهار پس از قرار عساکر نصرت شعار، موازی سه هزار تومان تبریزی به رسم تحفه و پیشکش از وکلای شاهی تقبل نموده به دادن باج و پوشیدن تاج سرافراز و چاره ساز گردیدند و روی زر و سر منبر را به اسم سامی خسرو دیندار و القاب گرامی ائمه اخیار - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم

مَا دَارَ الْفَلَكَ الدَّوَارَ - تزئین و تشریف داده، به قبول دین مرتضوی و انقیاد امر
 علوی، به مدارج فلاح و مسالک صلاح رسیدند. از احشام و اویماقات
 توابع و مضافات ولایت مذکور، آنان که هادی عنایت الهی ایشان را از
 عقبات ضلال برون آورده به راه راست رسانید، مقدم خود را با پیشکشهای
 لایق و تحف رایق به درگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند، و آن قوم که بنابر
 فساد اعتقاد و انحراف نهاد از ارشاد سعادت محروم مانده طریق تمرّد و عناد
 پیش گرفتند، غازیان رستم توان بر سر ایشان لوای تاراج و قتال برافراشتند.
 چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از سرانجام مهم آن ولایت
 فراغت حاصل نمود، بداغ سلطان قجر را با سپاه بسیار جهت ضبط و ربط آن
 دیار تعیین کرده، موکب ظفر اثر به صوب مستقر سریر خلافت مصیر مراجعت
 فرمود - وَ هُوَ الْمَوْصِلُ إِلَى الْمَقْصِدِ وَالْمَقْصُودِ.

> گفتار در آیین بستن خان کامگار دارالسلطنه هرات را

در وقت مراجعت پادشاه جلادت شعار از ولایت قندهارا <

چون والی دارالسلطنه هرات - سِرَّةُ اللَّهِ بِطُولِ الْحَيَاتِ - از رجعت پادشاه پسندیده صفات خبر یافت، رأی ملک آرایش اقتضای آن نمود که بنای اخلاص را به زینت خدمت شایسته آراسته منظر خسرو عالی گهر گرداند و اساس طرب از پی تشریف قدوم شاه عالی حسب به آیین معاشران بهجت قرین بر سپهر برین رساند. بناءً علی هذا کلانتران اصناف و پیشوایان اکناف را طلب نموده حکم فرمود که اجناس رنگارنگ و اقمشه یزد و فرنگ به چنگ آورده، أسواق درون و برون شهر را آیین بندند.

ایشان امتثال امرخانی کرده، رعایا و زیردستان را جمع نمودند و دکاکین را برایشان قسمت نموده به جدّ تمام به تهیه اسباب زیب و زین مشغولی فرمودند و آنچه که مقرر شده بود، امر معروف صورت اتمام یافت و پرتو اهتمام خواص و عوام بر پیشگاهش بر وجه دلخواه تافت. بی تکلف، آیینی بسته شد که گویا نقشبند قضا لطافت غرایب صنع کردگار را جهت ۱. نا: > زینت این اوراق در بیان آیین بستن دارالسلطنه مسطور از پی اعزاز قدوم خسرو منصور <.

از دیاد تحیر اولی الابصار در آن مظاهر^۱ سمت ظهور داد و مزین قدر از منازل جنت ابواب زینت بر اطراف و اکنافش برگشاد. هردکانی، کانی، که جواهر مخفیهاش به آیین [ی] که سزاوار است از سقف و جدار پدیدار گشت و هر بازاری، گلزاری، که در نصارت و لطافت از روضه جنت در گذشت.

< اشکال نادرش را صور مانی ثانی و مصوران ماهرش را ثانی مانی^۲ >

خوبرویان به سان حوران در منازل فردوس مماثلش برمسند دلربایی متمکن، و از حضور منتج السرورشان در آن اماکن متحرک نشاط ساکن. در هر منزلی خوش آوازی صاحب نیازی را خوش وقت ساخته و در هر مقامی نغمه سازی صیحه و فغان در مجمع شیخ و شاب انداخته. ناظر سپهر در مشاهده اش صبح و شام از پیکر مهر و ماه دل از دست داده و سال دیده پشت خمیده فلک از پی نظاره اش، از آبگینه ستاره بر دیده عینک نهاده.

القصة، بعد از ترتیب این تزیین، خسرو حشمت آیین، موضع هزار جریب را، که قریب به دارالسلطنة مذکور است، معسکر سپاه منصور گردانید و قبه بارگاه خلائق پناه را در فُسْحَت مملکت اقلیم چهارم بر اوج فلک نهم رسانید. و در همین روز که بیست و سیم شهر محرم سنه اربع و اربعین و تسعمائه [۹۴۴ ق. / ۱۵۳۷ م.] بود رکن الدوله العلیه محمدخان با اشراف و اعیان در رکاب سلطنت ایاب شاهزاده سکندر توان، سلطان محمد میرزا، اقبال آسا به استقبال پادشاه با استقبال شتافتند و در موضع مسطور به عزّ بساط بوسی اعزاز یافته در حریم لطف عمیم بار یافتند.

و روز دیگر به موجب حکم شاه فریدون فرّ، خواص و عوام بتمام از شهر برون آمده، چشم بر شاهزاده انتظار دیدار نواب کامگار نهادند. آخر

۱. نا: خطا.

۲. نا: < اشکال ثانی مانی >.

همین روز، که اوّل وقت طلوع نیر مراد بود، خسرو کشورگیر بر بارگیر فلک مسیر سوار شده، متوجه مقرّ دولت اثر گشت و خروش ارباب هوش و دعای داعیان صلاح کوش از فلک اطلس پوش در گذشت.

چون از اردوی همایون اندک مسافتی قطع کرده شد، صور عجیبه و اشکال غریبه و شتربچه‌های مجعول و بز ان صاحب اصول، که استادان هنرور و مهندسان مهارت گستر از نهانخانه تدبیر و مرغزار ضمیر به نظر کبیر و صغیر رسانیده بودند، مصحوب شادیانه و آهنگ ترانه بر سر راه پادشاه زمانه آوردند.

بیت

همه بضاعت خود عرضه می کنند آن جا قبول حضرت او تا کدام خواهد بود و مزاج با ابتهاج نواب را از مشاهده آن اسباب بسطی عارض شده، لحظه فلحظه زینتهای گوناگون و تکلفات از حد برون و سرور انام و حضور عوام عرض بسط را در جوهر ذات خسرو منصور سمت ازدیاد می داد و ساعته فساعته از لطافت اسواق و ظهور اشواق، بهجتی و مسرتی اتفاق می افتاد. و بدین منوال موکب ظفرمال به مستقر جلال؛ یعنی باغ شهر، تشریف آورده، به سان جان در قالب آن مکان درآمد.

و روز دیگر حکم عالی شد، آن که به وقت شاه ارباب اعتبار و اهل بازار شموع و مشاعل بسیار در دکاکین و مواضع آیین افروخته، مهّمّا ممکن در صفا و رونق هر انجمن سعی موفور به تقدیم رسانند؛ چه، ممکن است که امشب پادشاه^۱ باطرب بر سبیل سیر بر آن جوانب عبور فرموده، تزیین آیین را از تنویر جمال خورشید مثال، مرتبه کمال بخشد. لاجرم مردم جماعات و

اهالی هرات در آن شب آن مقدار شمع و مشعل روشن ساختند که دکاکین مشحون از عجایب از بروج مقارنه کواکب اخبار می نمود و ظلمت و تیزگی چون وقت نصف النهار از آن دیار مفقود بود و نابود.

و پس از گرمی صحبت، حضرت خلافت مرتبت در اول وقت شب بر شبذیز پرخیز نشسته و برادران نامدار و امرای سلطنت شعار و قورچیان حشمت پناه در جلو آن حضرت روان گشته، بی تکلفانه به بازار درآمدند. و آن خسرو کامگار بر یمین و یسار نظر انداخته، بر خصوصیات تکلفات و لطایف اختراعات پیشه‌وران و صنعتگران حاضر می گردید و به زبان حال کلمه تحسین القا فرموده، اصوات دعوات دعاگویان و جوش و خروش مخلصان به گوش ساکنان آسمان می رسید.

و بدین طریق تا چهار سوق تشریف برده، در آن مقام از سمند خوش خرام فرود آمد و بر تختی که در آن اوان جهت جلوس آن سلیمان مکان احداث نموده بودند نشسته و بعضی از مقرّبان را نشانده، به لوازم صحبت مشغولی فرمود. هنگام انتهای بزم، پیشوایان اصناف و کلانتران اکناف را طلب داشته به نوازش پادشاهانه، شرف اختصاص داد و در باره اهل ساز و مردم خوش آواز، انعامات کرده، ابواب فواید قولی و مالی بر روی ادانی و اعالی بگشاد.

و چون نزدیک به آن رسید که ساقی شب خریفان با طرب را از احوال خیال سبک گرداند و اصحاب مجلس را از سریر گفتگوی فرود آورده بر بستر غنود خواباند، حضرت شام عالم مدار با چشم خواب دار و بخت بیدار از بزمگه برخاسته، به جانب حرم محترم توجه نمود و به باز کردن آیین که موجب تکلیف غنی و مسکین است حکم فرمود.

گفتار در نهضت خسرو آفاق به صوب ممالک

و مسالک اذریجان و اطراف و اکناف بلاد عراق ۱.

پس از انقضای مدتی از قرار نواب نامدار و تمهید بساط نصفت و امنیت در ساحت این دیار، به خاطر اشرف گذشت که اگر در آن زمستان در مملکت خراسان قشلاق کرده شود ممکن که تنقیص و تشویش تمام به حال خواص و عوام و غازیان عظام راه یابد؛ چه، در آن اوقات که این اندیشه در ضمیر اصابت پیشه پادشاه سعید پیدا گردید، خروار غله‌ای به هزار دینار تبریزی بود و تسعیر سایر اجناس از مأكولات و ملبوسات روز بروز ترقی می‌نمود و امرا و ارکان دولت نیز به وقت وجدان فرصت، مرغبات در مراجعت به جانب اوطن معروض می‌داشتند، زیرا که آسایش خویش را در آن حدود می‌پنداشتند و این غریزه صورت تصمیم یافت و در تاریخ نهم شهر ربیع الثانی سال مسطور به حکم خسرو منصور لوای آفتاب اشراق از دارالسلطنه هرات به طرف عراق در حرکت آمد.

تا النک شاده عالیجاه ممالک مدار، محمدخان، در ملازمت شاهزاده

گردون توان به مشایعه فرمانفرمای عالمیان رفته، در اثنای راه حضرت شاه مکرراً گوش هوش او را به درر نصایح مقضی به فلاح و لالی مواعظ موصل به صلاح، تزیین داد.

تفصیل این اجمال آن بود که فرمود: «مالک الملک بی شبه و نظیر اَبَارَكَ الَّذِی بَیْدَهُ الْمُلُکُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ زَمَامُ مِهَامِ فِرْقَانَامِ را در قبضه اقتدار و اختیار ما نهاده و فرمانفرمایی و دارایی این بلاد و امصار را به ملازمان ما داده، و بدان که موقوف علیه بقای این نعمت عظمی و مناط دوام این عطیت کبری رعایت جوانب رعایا و اصلاح احوال بریاست؛ چه، از متصدیان امور سلطنت هر آن کس که در این امر مساهله نمود به اندک زمانی قهرمان و تُنَزَعُ الْمُلُکُ مِنْ تَشَاْ او را از این منصب عزل کرد و از متکلفان اشغال خلافت هر آن کو در تمشی این مهم مسامحه تجویز فرمود، بعد از انقضای اندک زمانی محوَلٌ تُذِلُّ مَنْ تَشَاْ او را از فراز اعزاز فرود آورد. و به این مضمون شعر است کلام صحت انجام شاه بطحا و یثرب، سلطان مشرق و مغرب - علیه السلام من الله الوهاب - حیث قال: «الْمُلُکُ یَبْقٰی مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقٰی مَعَ الظُّلَمِ».

[نظم]

حق ز شاهان بغیر عدل نخواست آسمان وزمین به عدل بیاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه به جای بی ستون خیمه کی بود برپای
یارب این خیمه سعادت‌مند زین ستون تا به حشر باد بلند
اکنون رعایت و مراقبت احوال اهالی این مملکت را، از وضع و شریف، قوی و ضعیف به تو حواله نمودم و حکومت و سرداری ایشان را من حیث استقلال و الانفراد به تو تفویض فرمودم. باید که در رفع معاملات و قضای حاجات،

غایت نصف و مرّوت مرغی داشته، رضای کردگار را طالب و از سخط منتقم جبار راعب باشی. زنهار که چنان نکنی که تساهل تو در امور و تغافل تو از احوال مردم نزدیک و دور موجب فتور و قصور من گردد و یوم یقوم الحساب به سبب عمل ناصواب، دامان عرض من از وصول دست مظلومی فرسوده شود - هَذَا مَا عَهْدْنَا إِلَيْكَ وَالْعَهْدَةُ فِي الدَّارَيْنِ عَلَيْكَ ».

جمیع این مقدمات را نواب‌خانی به سمع رضا اصفا نموده، عدالت جبلی‌اش از فواید این مفهومات سمت تضاعف یافت و از همان منزل رخصت حاصل کرده عنان مراجعت به صوب مقرّ خویش تافت. رایات عالیات نیز از آن مقام در حرکت آمده، چون ولایت باخرز از طرز اردوی همایون طراز اعزاز پیدا نمود، خواجه کلان - ولد ملک خوافی - که در آن اوان منزوی زاویه خذلان بود و در یکی از قلاع آن ولایت متحصن گشته طریق نفاق می‌پیمود، خال خود را با محقر پیشکشی به درگاه سلاطین پناه ارسال داشت و این تسویل را وسیله تحصیل نجات می‌پنداشت، غافل از آن که بر ضمیر مهر تنویر خسرو کشورگیر روشن است که ظلمتکده دل پرغش از فروغ اخلاص این دودمان بی نصیب است و درون از خلاف مشحونش را روشنی از انوار وفاق این خاندان بغایت عجیب، لاجرم رسول آن فضول را به وقت شام طلب داشته، فرمود که مشعل در زیر محاسنش داشتند و ریشش را سوخته، چشمه

بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد

هر آن کو یف کند، ریشش بسوزد

آن گاه حکم نمود که میر دوست کاریزی، که یک از ارباب [ان] آن ولایت بود و مظنه نواب شاهی آن که مشارالیه خود را به خواجه کلان دوست می-

نمود، او را گردن زند. آن گوسفند مرد، یا آن که هرگز گوسفندی ذبح
ننموده بود، امثالاً لامره العالی و خوفاً لغضب الوالی شمشیر کشیده، سرش را
از تن جدا کرد.

ذکر معاودت نواب خانی از مشایعه حضرت

سلیمان مکانی و توجه خاطر نصفت مآثر

آن حضرت به جانب حال سپاه و رعیت

چون نواب خانی از مشایعه حضرت سلیمان مکانی باز پرداخته، در درون بلده هرات بر مسند ایالت و حکومت متمکن گشت، همگی همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت مصرف داشته، نخست به تعیین نرخ حبوبات و قرار ثمن غلات مشغولی فرمود. تسعیر غله را به نوعی قرارداد که ارباب احتکار از کرده خود پشیمان و اهالی و اعیان به سان بازار و یازاریان معمر و آبادان گشتند. آن گاه باغات و بساتینی که بعد از فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا - أَجَلَسَهُ اللَّهُ عَلَى سَرِيرِ الْعِزِّ فِي رِیَاضِ الْجَنَّةِ الْأَعْلَى - روی به ویرانی نهاده و تا آن زمان بنابر انقلاب دوران، یوماً فیوماً، انهدامش متزاید بود، بر آقایان و مقربان خویش قسمت کرده، به آبادانی و تعمیر آن منازل امر فرمود.

پس از سرانجام این مهم، سادات عظام و منتسبان دودمان خیرالانام را به مواعید انعام و اکرام مبتهج و مسرور ساخته، به نسبت مردجان مذهب علیه امامیه و راعیان آداب سنیه مرتضویه، وفور پرسش و نوازش به تقدیم رسانید.

علاوه این خیرات آن که < خارج دایرهٔ مسلمانی^۱ > شاه محمود کنجانی که < به موجب فرمودهٔ نبی آخرالزمانی، حیث قال: الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ^۲ > از جادهٔ اسلام منحرف شده بود و در بادیهٔ بغی و طغیان سلوک می نمود؛ در آن اوان که عبیدخان بر بلدهٔ هرات استیلا یافت، مشارالیه با شلیخ و سردار بسیاری از رنود و اوباش شده، کمر عداوت قزلباش بر میان بست و از کمر بستگان شاه ولایت و تیغ بندان آستان سلطان مملکت کرامت و هدایت به تیغ زبان و زبان تیغ، بسیاری را مجروح و بی روح گرداند. و بنابراین فعل شنیع، که از قبح افعال دشمنان محبان خاندان به خاطر می دهد، خود را بر خاک نشاند؛ چه، غازیان کامیاب به اشارت نواب، آن لئیم را به چنگ آورده، پس از چند روز که در محبس گوشت بدن کثیفش را با تبر برکنند، او را به چهارسوق هرات برده < بر سر میخ به قتل آوردند^۳ >.

بیت

< بس تجربه کردم در این دار مکافات

با آل علی هر که در افتاد، بر افتاد^۴ >

و ایضاً در آن اوقات بغی، در بعضی از شهور سنهٔ خمس و اربعین و تسعمائه [۹۴۵ ق. / ۱۵۳۸ م.] قدوهٔ اولاد مرتضویه، شمع انجمن دانایی، امیرحسین کربلایی که در دارالسلام بغداد عمری در ظل شفقت و عطوفت نواب خانی مقرون به عزت و کامرانی به سر می برد، از درگاه حضرت شاه رخصت

۱. نا: ندارد.

۲. مطلب بین < > از زیادات «نا» است.

۳. نا: < قیلوقه کردند >.

۴. نا: < و به سبب این قصاص وثوق اهل اخلاص و ارباب اختصاص به خدام خانی صفت تضاعف یافت >.

یافته به ظاهر دارالسلطنه هرات آمد. > بعد از استقبال اکابر و اهالی در درون شهر در مدرسه خواجه زرگر - که بقعه‌ایست بغایت فیض اثر - منزل اختیار کرد^۱.

نواب خانی را از آمدن آن جناب مسرت تمام دست داده، آن سید نیکوسیر را پیشتر در حریم قرب و مصاحبت خویش جای داده، جمعیت خاطر اکابر و اصاغر بنابر حضور منتهج السرورش مرتبه کمال یافت. و بعد از انقضای مجلس [ی] چند، خان دانست که طبیعت آن پاک طینت به خیرخواهی و اخلاص نواب شاهی مجبول است، استدعا نمود که بیشتر اوقات خجسته ساعات را صرف صحبت وی کرده، بر ارتکاب امری که مستلزم امتداد ایام دولت > همایون^۲ < و فواید آخرت است، او را دلالت نماید و از آنچه موجب زوال و اقبال و ذریعه وبال و نکال است بر حذر فرماید. و آن جناب مطلب خان را به حصول موصول داده، در اکثر ازمه به مجلس مشارالیه رفته، به مفاتیح نصایح و مقالید فوایح، ابواب فواید دنیوی و اخروی بر روی روزگار دولت آثار خان عدالت شعار مفتوح گردانید و بسیاری از سراسیمگان بیابان ظلم و عدوان را به مقام مراد و مرام رسانید. والحال که از تاریخ آمدن آن جناب مدت شش سال منقضی شده، به دستور به ارشاد مذکور و دلالت مسطور مشغولی می فرماید. امید که تا باشد به این خیر موفق باشد.

> و در اوقات بعد از این سال؛ یعنی سنه ست و اربعین و تسعمائه [۹۴۶ ق. / ۱۵۳۹ م.] سید حسیب نسیب، سیدزین العابدین خطیب، که از

۱. نا: > و سادات و قضاوت و اموالی و اهالی و ارکان دولت و اعیان حضرت آن جناب را استقبال نموده، در منزل مناسب فرود آوردند <.
۲. نا: ندارد.

ابتدای زمانی که به آب تیغ بی دریغ شاه مرحوم مُسَحَّت مملکت خراسان از کثافت حکومت فئه طاغیه ازبکیه پاک گشته و کوکب رواج باابتهاج مذهب علیه امامیه طالع شده، لوای ولای شاه ولایت از سپهر بلند در گذشته تا زمان این سال که مدت سی سال می شود^۱ > در مسجد جامع هرات به امر خطابت مشغول بود و بر سر منبر به ذکر القاب و اوصاف ائمه اثنی عشر عذب البیان و رطب اللسان گشته [بود]، از جهان گذران انتقال نمود، ولد ارشد آن جناب، امیرحسن که به لطافت سخن و حسن خلق مشتهر زمن است، قایم مقام پدر شده، کمابینگی به امر مذکور قیام و اقدام می نماید.

و^۲ در این سال فرخنده فال به یمن قدم همایون شاهزاده ارجمند و به قوت دولت روز افزون خان دولتمند، عبیدخان که به شامت وجود مردودش در اکثر روزگار غبار نقار و اضرار در این دیار مرفوع بود و شحنة پرفتنة ظلم و آشوب غارت اسباب جمعیت کرده پیکر نیک اختر امنیت به هیچ وجه نقاب از چهره نمی گشود، به عالم عدم توجه نمود.

تفصیل این واقعه نافع بر تقدیر تیسیر توفیق عنقریب صورت تحریر خواهد یافت - ان شاء الله العزیز.

۱. نا: > و در همین سال سیده حمیده خصال سیده زین العابدین خطیب که مدت سی سال <.

۲. نا: از این جا تا آخر فصل ندارد.

در تعمیر و ترویج میدان و عرض کردن

به درگاه پادشاه جهانیان^۱

چون طبع خوش انتقال و نفس نیکوخیال نواب خانی پیوسته به آبادانی ممالک و معموری مسالک و کثرت بازار و آمد و شد تجار مایل و راغب است، بناءً علی هذا به خاطر اشرف اعلی رسید که در اطراف میدانی که در جانب شمالی باغ شهر - که ساخته و پرداخته معمار همت دورمیش خان است و حضرت شاه عالم پناه آن را وسعت کمال و کمال وسعت داده دکانها طرح انداخته - در روز جمعه مردم اصناف و سوداگران اطراف در آن مجمع آمده به سودا و معامله مشغولی نمایند. و این اندیشه را با بعضی از مقربان اخلاص پیشه اظهار کرده، همه به زبان حال عرضه داشتند که، مصرع: «طبع لطیف تو همه فکر نکو کند».

آن گاه کدخدایان آگاه و پیشوایان دولتمخواه را طلب کرده، حکم فرمود که در سرانجام امر معهود غایت سعی و اهتمام مرعی دارند. ایشان حسب الفرموده عمل نموده، به اندک زمانی دکا کین مذکور و لطافت میدان

۱. نا: این فصل را ندارد.

از آنچه بود زیاده گردید. و از آن زمان در هر روز جمعه مردم بلده و بلوکات و غیرهم از متوطنان قصبات و ولایات، متاع خود را در آن میدان آورده به سود و سودا و بیع و شری مشغولی می نمایند. بسیاری از تجار و سوداگران هر دیار در آن جا آمده، بار تجارت می گشایند و جوانان چابک سوار و سپاهیان با اقتدار در آن ساحت با راحتگاه به چوگان باختن گوی سبقت از امثال و اشباه می ربایند و احیاناً به انداختن و تاختن قَیَقَ (۱۲۲) مراتب تیراندازی و اسب تازی بر یکدیگر عرض می نمایند.

فی الواقع میدانی ترتیب یافته چون سعت دل بی غلّ ارباب کرم، آلم تنگی معاش از مزاج اهل احتیاج برون برده و به سان فضای فرح افزای بهشت به وزیدن نسیم عنبرشمیم غبار اندیشه سود و فکر سودا از ضمائر طالبان دنیا دور کرده. و کیفیت این تصرف و اختیار را، که باعث اجتماع است، خان معدلت دستگاه به درگاه سلاطین پناه حضرت شاه عرضه داشت کرده، نواب شاهی از این تعمیر و تدبیر بغایت مسرور گشته، نواب خانی را غایبانه نوازش خسروانه نمودند.

ذکر ختنه کردن شاهزاده امجد میرزا سلطان محمد
به اهتمام حضرت نواب خان و جمعیت امرای عالی شأن.

بعد از انقضای مدت مدید از تعمیر و ترتیب میدان و ازدیاد رشد و
رشاد شاهزاده عالمیان، نواب خانی که همگی اوقات زندگی را صرف تربیت
آن برگزیده حضرت سبحانی کرده خواست که رعایت سنت ختنه را که از
علامات اسلام و امارات قبول دین مبین سید انام است علاوه خدمات سابق
سازد، لاجرم نخست امرای بادرایت و وزرای صاحب کفایت را طلب داشته،
فرمود که از اسباب این طوی عظیم و جشن جسیم، خلع گرانمایه و یراق
بلانهایه از اقمشه یزد و فرنگ و اجناس رنگارنگ و اشربه خوشگوار و
اغذیه لطافت آثار، به وقت معین مرتب سازند.

آن گاه به ملازمان درگاه فلک اشتباه از فرزندان حشمت آیین و
خویشان شوکت قرین و امرای ملک آرای و وزرای صاحب رأی و غیر هم از
مردم اصناف و مهندسان اطراف حکم فرمود که دکانهای میدان را به
قماشهای رنگین و اجناس سنگین آیین بسته، هر جماعت از جماعات بلده از
لطایف و ظرایف متاعی که مناسب به کار و حرفه ایشان است، به دست
آورده، در زینت به کار برند.

و آنچه اشارت نمود که مهندسان نادر و استادکاران ماهر از صور غرابت آیین و اشکال بدایع قرین از نهانخانه اختراع و زاویه ابداع به ساحت ظهور آوردند، فرمانبران به کار معهود به جد تمام مبادرت نمودند.

چون قریب به اتمام رسید، امرای با تأیید و سرداران سعید که در ولایت و ملحقات دارالسلطنه هرات به امر حکومت منصوب‌باند و به موجب حکم شاهی و فرمان حضرت ظل الهی محکوم حکم نواب میرزایی از پی تهنیت این عطیت، با تحف نامی و پیشکشهای گرامی به آستان اقبال آشیان توجه نمودند و در ساعت مشحون به سعادت، به تقییل بساط دولت مناط نواب میرزا و بوسیدن دست حق پرست خان عدالت انتماء شرف تمام یافته، در منازل مناسب نزول فرمودند.

و چون اسباب زیب و زینت چنانچه می باید و می شاید صورت اتمام یافت و پرتو اهتمام خواص و عوام کمابینگی بر پیشگاهش بر وجه دلخواه تافت، آیینی بسته شد که گویا نقاشان قضا لطافت صنع الهی را از پی تماشای اهل بصیرت در آن مظاهر صفت ظهور داده‌اند، و استادان قدر از مواضع متنوع جنت، ابواب زینت را بر اطراف و اکناف [ش] گشاده‌اند. ناظر سپهر در مشاهده‌اش، هر صبح و شام از پیکر مهر و ماه دل از دست داده و سالخورده فلک از پی نظاره‌اش از آبگینه ستاره، بر دیده عینک نهاده.

القصه، پس از اتمام این زیب و سرانجام این زینت دلفریب، نواب کامیاب چند روز بساط جشن و سور و فراش عیش و سرور مبسوط ساخته و رایت فراغت جمعیت بر فلک اطلس برافراخته. خواص و عوام نیز در آن ایام بر طبق مراد و مرام از ستم تعب خلاص گشته، از شاهد طرب کامها گرفتند. و در اثنای این احوال، در اول روزی که آخر شام غفلت است و بی باکی و نهایت وقت اطلاق و فرحناکی، خان عالی شأن به نفس نفیس، آن

برجیس اوج خلافت را بر کنار خود تکیه داده، حجام را به اعمال سنت سنیه نبویه امر فرمود. مشار الیه امتثالاً لامره العالی به آب تیغ، وجود با وجودش را از چرک علامت طفولیت صفت پاکی داد. و آن راعی سنت خیرالانام، به مقتضای سلوک اسلام بر خلاصه موجودات صلوات فرستاد.

امرای نامور و مقربان نیکوسیر و قورچیان کثیرالاخلاص، تصدقات بی-غایات نموده، بسیاری از فقرا و مساکین از آن نثار و ایثار محظوظ و بهره‌ور گردیدند، و اکابر و اعیان و ارباب و کلانتران نیز به خلعت‌های فاخره و انعامات وافره رسیدند.

در این زمان که در میان مردم شایع بود که...

در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...

در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...

در این زمان که در میان مردم شایع بود که...

در این زمان که در میان مردم شایع بود که...
 در این زمان که در میان مردم شایع بود که...

> گفتار در فتح قلعه استاد از ولایت خواف و گرفتار

شدن کوتوال آن حصار به دست فارسان میدان مصاف^۱ <

سابقاً در اثنای ادای بعضی از وقایع، سمت تحریر یافت که خواجه کلان - ولد ملک خوافی - یکی از قلاع ولایت مذکور را که موسوم است به قلعه استاد (۱۲۳) مضبوط ساخته بر برج شقاوت متمکن گردیده و در آن اوقات بعضی از ارباب آن ولایت را به تیغ ظلم و بیداد کشته > اثر شامت خلافت به اطراف ممالک و اکناف مسالک رسید^۲ < .

بعد از اطلاع نواب شاهی بر افعال قبیحه آن فتاده عقبه تباهی حکم عالی شد، آن که: قاضی خان حاکم شیراز و شاه قلی سلطان، والی ولایت کرمان، با طایفه‌ای از سرداران به گرد قلعه‌اش رفته به امر محاصره قیام نمایند و حصار آن خاکسار را با خاک برابر ساخته، ابواب امنیت و عافیت بر روی اهالی و سکنه آن نواحی بگشایند.

ایشان امتثال حکم عالی نموده، در ساعت سعید سفر اختیار نمودند و

۱. نا: > تحریر فتح قلعه خواجه ولد ملک خوافی به سعی عبدمنافی < .

۲. نا: > صحیفه ضلالت و جهالتش به استعانت دست تقدیر به مرتبه انتشار رسیده < .

آن حصن حصین را مرکزوار در میان گرفته، به تهیه اسباب گیرودار مبادرت فرمودند.

چون حوالی قلعه مضرب خیام سپاه کواکب احتشام گردید، شجعیان جهان دیده که چشم گشودند، حصارى مشاهده نمودند چون قلعه افلاک از دستبرد ساکنان خطه خاک مصون و برزخی مشاهده فرمودند مانندش از دایره فرض عقل برون. مور را بر خاکریز تیزش یارای مرور نی، و طیور را بر فصیل بی عدیلش استعداد وصول و قوت عبور نی. کنگره بروجش از پی نظاره بسیط زمین از ذروه سپهر سربرآورده و جدار با استوارش با سد سکندر دعوی همسری و برابری کرده.

القصه قریب به دو سه ماه عساكر نصرت دستگاه در تنقیص محصوران کوشیده، بعضی اوقات جنگ پیش می بردند. از طرفین فارسان مضمار فتنه و شین معروض به تیغ و تیر شده، نه محصوران را صورت فرح روی می داد و نه حاصران را پیکر فرح اتفاق می افتاد. بالاخره اراده کثیرالافاده گشاینده ابواب مراد و مشیت مقرون به عطیت ویران کننده بنای زندگانی ناراستان کج نهاد، متعلق به حصول مرام غازیان عظام و زوال اقبال مخالفان مستهزم شده، یکی از معتمدان خواجه کلان از وی رنجید و شبی از حصار فرار نموده، خود را به اردوی امرای کشور گشای رسانید.

مشار الیه به وسایل بعضی از امثال به مجلس ایشان باریافته، بعد از ادای مراسم اخلاص و دولتخواهی به نسبت نواب شاهی عرضه داشت که: «این قلعه را راهیست که ممکن است که به وساطت شاتو و کمند از آن راه پی به سر منزل مقصود برده شود و در فتح و فیروزی بر روی خدام خسرو فلک احتشام گشوده گردد. و بر این راه بجز من و خواجه کلان و یک دوی دیگر از محرمان، کسی دیگر مطلع نیست. اکنون طریق آن که در شبی از

شبهاء، در مخاذی بروج ظاهره جنگ پیش برده، قلعه داران را به خود مشغول گردانید و بعضی از دلیران با من همراه ساخته، از پی سرانجام مهام معهود ارسال فرمایید؛ شاید به امداد روحانیت امیرالمؤمنین و قوت دولت پادشاه نصرت قرین وصول به قصر مراد تیسر پذیرد».

وامرای صاحب رأی بر این موجب عمل نموده، شبی که منتهی به صبح اقبال و ساعتی که ظرف حصول آمال بود، جنگ پیش برده، چند نفر از شجعان کاردیده به هدایت آن شخص به آن صوب ارسال داشتند و سپر توکل بر سر کشیده، رایت قتال وجدان برافراشتند.

خواجه کلان نیز با مردم خود کمر مبارزت بر میان بسته به جد تمام مشغول دفع و منع گردید؛ غافل از آن که:

بیت

راهیست ز کعبه تا به مقصد پیوست

وز جانب میخانه رهی دگر هست

در اثنای داروگیر و استعمال تیغ و تیر چابکان کوه رو و سبک روحان بالا دو به وسیله شاتو و کمند، به ذریعه دولت ابد پیوند از آن راه تنگ، ناگاه خود را بر بالای حصار رسانیدند و شمشیرها آخته، اهل خلاف را از فراز قصر حیات به نشیب بساط ممات نشانیدند. تیغ تیز زبان گشوده، به مضمون این مَانَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ قلعه داران سراسیمه را سرزنش می نمود، و سنان خونریز آثار غضب قهار شدیدالانتقام را اظهار کرده ساقی اجل جام پیاپی بر حریفان بزم رزم می پیمود.

خواجه کلان که حال تیره بدین وتیره مشاهده نمود، اضطراب تمام به وی راه یافته، عازم فرار گردید. در حال مسمع تقدیر به اسماع صوت یوقین

أَيْنَ الْمَقَرِّ عَزِيمَتِش را منسوخ گردانید. آن گاه < غازیان نصرت پناه^۱ > به وی رسیده، دست و گردنش را بر بستند و او را به به نظر امرای جلادت گستر آورده، از قید محاصره وارستند.

پس از اخذ آن منشاء فتنه و فساد سجدهات شکر به جای آورده از ملازمان و خویشانش هر کس کشتنی بود به قتلش اشارت فرمودند و آن که از رتبه اعتبار و اضرار دور می نمود او را بی استعداد ساخته، به اطلاقش حکم نمودند. و چون حضرت شاه فرموده بود که هر گاه فتح دست دهد قلعه را ویران کرده، اگر میسر شود خواجه کلان را زنده به درگاه گیتی پناهی آوردند، انقیادالحکمه العالی سرداران کامیاب حصار را خراب ساخته و بندگران در گردش انداخته، او را < بر اسبی سوار کردند و بدین منوال به نزد پادشاه صاحب کمال بردند^۱ >.

۱. نا: غازیان غضنفر بیکر.

۱. نا: < بر اسبی نشانده، لوای توجه به جانب اردوی همایون برافراختند >.

> ذکر رفتن امرای نصرت نمای به درگاه شاه

و قتل ولد ملک خوافی به حکم منسب خاندان عبد منافی^۱ <

امرای با تدبیر و سرداران کشورگیر بعد از طی بیابان و قطع بوادی در دارالملک تبریز به عزّ بساط بوسی قهرمان خونریز رتبه اعزاز یافته، کیفیت فتح قلعه معهود و گرفتاری خواجه کلان مردود را، که از نتایج قوت و دولت شاهی تواند بود، عرض نمودند و به نوازش خسروانه و الطاف بیکرانه مراتب ایشان فزوده در برابر آن عنایات، به کرات جبین اخلاص به خاک نیاز سودند.

آن گاه حکم عالی به احضار آن مدبر لایبالی صادر گشته، سرهنگان شاه سلاطین پناه و ایستادگان کریاس سپهر اساس همان نفس او را از مجلس برون آورده به ملاحظه آن که هر کس دست از جان بشوید آنچه در دل دارد بگوید، نخست جوالدوز کوک در زبان آن بد روز زده قابلیت تکلم را از او سلب کرد. بعد از آن او را به نظر پادشاه عالم پناه رسانید.

۱. نا: > ذکر بردن امرای عالی شان خواجه کلان را به درگاه شاه و گرفتاری خواجه محمد صالح بتکچی به اهتمام غازیان <.

چون چشم آن حضرت بر آن بد اعتقاد افتاد، به زبان حال گفت:
توان پاک کردن ز زنگ آینه

ولیکن نشاید ز سنگ آینه

در ساعت به قتلش اشارت کرده، تیغ بندان مطیع فی الفور کوتوال
روح را از قلعه بدنش اخراج فرمودند و سرپر شر او را بر سر
نیزه کرده، بی اعتباری ارباب خذلان را بر همگنان نمودند.

از فتوحاتی دیگر که در آن اوقات تیسر پذیرفت - که آن نیز از آثار
قوت دولت شاهی و از نتایج اقبال بی زوال ظل الهی است - گرفتاری خواجه
محمد صالح نبیره خواجه مظفر بتکچی است. تفصیل این واقعه آن که، در آن
اوان که خواجه ظفر در ملازمت پادشاه فریدون فرّ به سر می برد، مشارالیه به
بهانه آن که پدر کلان وی همه وقت به خدمت مشغول است از ملازمت تقاعد
نموده در کبود جامعه و فارسک - که از توابع ولایت استرآباد است و بر سبیل
ملکیت به آبا و اجداد او می داشته - به شرب مدام و اموری که خلاف شریعت
خیرالانام است، روز می گذرانید و به مرور ایام از لوانید استرآباد و بواعت
فتنه و فساد بسیاری در گردش جمع آمده، روز بروز اسباب جلالت، بل
موجبات ضلالت، آن سر خیل اهل جهالت زیاده می گردید.

و در این اثنا خواجه مظفر به عالم عقبی انتقال نمود. اعتقاد ملازمان
آستان خلافت ایاب آن بود که مؤمی الیه به درگاه سلاطین پناه آمده کمر
خدمت بر میان بندد و به موجب «الْوَلَدُ الرَّشِيدُ يَقْتَدِي بِأَبَايِهِ» اقتدا به سنت جدّ
خویش کرده، در سلک معتمدان عتبه علیه منتظم گردد، اما،

بیت

چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش نیاید به کار

آن بد اختر بیشتر از پیشتر در اقدام به نواهی و خلافت اوامر شاهی مبالغه نموده، بخار مخالفت به نسبت منتسبان دودمان خلافت در دماغش تصاعد نمود و بعضی از منسوبات و قصبات ولایت مذکور را که به مردم صدرالدین خان، حاکم آن ولایت، تعلق داشت از ایشان گرفته، در حوزه تصرف خود در آورد.

یوماً فیوماً مکنّت و جمعیت وی سمت ازدیاد یافته، استیلا و قوّتش به مرتبه‌ای رسید که صدرالدین خان، حاکم استرآباد، از توهم آن کج نهاد، ولایت مذکور را گذاشته برون رفت و کیفیت واقعه را به حضرت شاه عرضه داشت کرده، استمداد نمود.

پس از رفتن جناب خانی، آن مست می‌جهل و نادانی به ولایت مذکور آمده، بر مسند استقلال متمکن گردید و طایفه‌ای از لوندان نادان را به سرانجام مهام ملکی بازداشته از غضب پادشاه شدیدالانتقام نیندیشید. و آن لوانید با افساد که خود را در ولایت استرآباد صاحب اختیار و از اهل اعتبار دیدند، به عیش و طرب مشغول گشته به حراست مملکت نپرداختند و تمامی اوقات را به شرب مدام و اختلاط فواحش تمام صرف کرده، صیت غفلت در اطراف مملکت انداختند.

از صحیح القولی استماع فتاد که در آن ایام که آن ناتمام در آن ولایت حاکم گشت، شبی از شبها به شرب خمر مشغولی نموده، وقتی که جوهر عقلش از حرارت عرض باده سمت نقصان یافت، بلاد ربع مسکون را به حریفان محال اندیش و نزدیکان خویش قسمت فرمود و هر ولایتی و ملکی را که به یکی از آن نادانان نامزد می‌کرد آن نادان در برابر سجده نموده، زبان به دعایش می‌گشود. گویند که در آن شب میان جلیسان و محرمان وی بر سر بخشش ممالک و بلاد جنگ عظیم به وقوع انجامید، مصرع: «کالای کسان و جنگ موشان».

چون مدت مدید حال براین منوال گذشت و صدرالدین خان در حوالی و حواشی ولایت بسطام سرگردان و بی سامان روز گذرانیده؛ امداد نواب شاهی و لطایف عنایات الهی را مترقب می بود، مردم آگاه و دولتخواهان بی اشتباه، از ولایت استرabad نزد جناب خانی آمده، کیفیت غفلت خواجه محمد صالحی و اتباعش را به عرض خان رسانیدند.

مشارالیه بعد از استخاره و استشاره، در اول شبی که آخرش هنگام طلوع صبح اقبال موافقان با استقلال و ظهور ظلام ادبار مخالفان بدفعال بود، زره توکل پوشیده و به تجدید جرعه ای از جام امداد روحانیت ساقی کوثر نوشیده با فوجی از دلیران کار دیده ایلغار فرموده و نماز دیگر، روزی که داخل اواخر ایام ماه صیام بود، به هدایت عنایت یزدانی جناب خانی به ظاهر آن ولایت رسید.

بعضی از شجعان بفرموده وی به جانب منزل خواجه محمد صالح در رفتن اسراع نمودند و صدرالدین خان با بقیه غازیان در عقب آن جمع روان شده، در وقتی که محمد صالح با ده پانزده کس از خواص نشسته منتظر هنگام افطار بود، پیشروان نصرت دستگاه به منزلش درآمده، به آواز سورن زلزله در آن انجمن انداختند و آن جاهل غافل را به چنگ آورده، به سلاسل اغلال مقید ساختند.

و پس از آن صدرالدین خان به مقام خود آرام گرفته، حکم فرمود که غازیان، لوانید و اوباش خواجه عیاش را به دست آورده، نزدش آورند. و ایشان به محلات و منازل ولایت معهود در آمده، از اتباع و ایشاعش هر کرا یافتند دست و گردن بسته به نظر حاکم رسانیدند. جناب خانی ملاحظه کرده، از آن کس که چیزی حاصل می شد، به حبس وی اشارت می نمود و آن که از اسباب و جهات عاری می نمود، به قتلش حکم می فرمود.

به طرفه العینی ساحت ولایت مسطور را از لوٹ وجود آن ناپاکان
 پاک کرده؛ مجدداً مذهب علیه امامیه و ملت سنیه مرتضویه سمت شیوع یافت
 و صوت کوس شاهی و صدای نوبت ظلّ الهی اطراف و نواحی را فرو
 گرفته، سپاه بطلان، عنان به دیار عدم تافت.

> گفتار در گرفتن غازیان دشمن شکن و دلیران

شیرافکن، خواجه محمد صالح طالع را^۱ <

چون به امداد روحانیت امیرالمؤمنین و قوت دولت خسرو نصرت قرین فتح [ی] چنین، بی استعمال تیغ و تیز > و وقوع^۲ < دارو گیر، تیسر پذیرفت و خواجه محمد صالح اسیر پنجه تقدیر گشته پیکر کریمه منظر خلاف در تنق نیستی بنهفت، صدرالدین خان آن سرسلسله ارباب خذلان را زنجیر کرده به درگاه عالم پناه ارسال داشت.

پس از وصول آن مخدول به اردوی عالی، زمره‌ای از غازیانی که او را بدان صوب برده نگاه می‌داشتند، هنگام وجدان فرصت به وسیله ایستادگان سده خلافت، کیفیت گرفتاری و ایرادش را معروض داشتند. نواب شاهی بعد از ادای مراسم محامد الهی، غایبانه^۳ الطاف بیکرانه به نسبت صدرالدین خان به جای آورده، غازیان حارس را به عنایت بی‌غایت مبهتج و مسرور گردانید.

۱. نا: > گفتار در رسیدن خواجه محمد صالح به درگاه شاه و قتل وی به اشارت خسرو صاحب رای <.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: غازیانه.

پس به احضار آن بدکردار اشارت فرموده، آتش غضب قیامت لهب مشتعل گردید. < آن گاه تیغ بندگان موقف سیاست^۱ > او را از مجلس برون آورده، به توهم آن که ممکن که الفاظ بی ادبانه برزباننش جاری گردد، نخست به زخم جوالدوز زبان آن بد روز را از استعداد تکلم عاری گردانیدند و به نظر پادشاه دین پناه آورده به موقف غضب رسانیدند.

خسرو سیاست نهاد را که نظر بر وی افتاد، فرمود که او را < در درون خم کرده ۲ > او را بر منار بالا برده، از آن جا سرنگون بیندازند (۱۲۴) فرمانبران بر این موجب عمل نموده، در حال خم بدنش از باده حیات تهی گشت و کوکب وجودش از اوج هستی به حسیض نیستی انتقال کرده، از مرحله جهان فانی در گذشت.

بیت

با ولینعمت از برون آیی

گر سپهری، که سرنگون آیی

مشهور است که آن مدبر نادان در روز رمضان به شرب خمر مشغولی کرده رایت عشرت می افراشت و از جواب روز حساب و عذاب منتقم شدیدالعقاب اندیشه نداشت - نُعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئِ أَعْمَالِنَا.

از مردم صحیح القول مسموع شده که عورت سیده‌ای که در نکاح یکی از قضاة دارالسلطنه هرات بود و به غایت خوبروی و صاحب جمال می بود و به حسب تقدیر از شوهر خویش دور افتاده باوالده خود در آن ولایات به سر می برد، در روزی که والده اش وفات یافته و جامه سیاه پوشیده و بسیاری از عورتان سیاه پوش در گردش جمع آمده به گریه و نوحه مشغول

۱. نا: < و سرهنگان آستان سدره نشان >.

۲. نم: ندارد.

بودند، فرمود که دست آن ضعیفه ماتم زده را گرفته، از آن مجمع پرفزع برون آورند و به حرمسرایش برده، لباس تعزیت از وی سلب کردند.

بیت

در این وحشت سرای آبنوسی

گهی ماتم بود، گاهی عروسی

اما با وجود این افعال ذمیمه، بذل و همت تمام داشت و از ارباب استحقاق و فضیلت آفاق، هر کس به صحبت وی رسیدی، زیاده بر آنچه مترقب بود از او انعام و اکرام دیدی (۱۲۵).

آدمی از عیب و هنر پاک نیست

آب روان بی‌خس و خاشاک نیست

۹۰

> گفتار در انتقال عبید خان از جهان گذران و

پدید آمدن امنیت و عافیت به سبب عدم

طغیان مخالفان] و عدم استیلای اهل خسران' <

حکمت منتقم جبار و مصلحت دانای اسرار > سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا
بِأَسْرَارِ حِكْمَتِكَ وَ هَدَيْتَنَا هَذِهِ مِنْ أَنْوَارِ آثَارِ مَعْرِفَتِكَ ۲ < مقتضی آن است که
از اصحاب تخت و تاج آنان که از متهاج صلاح منحرف گشته‌اند، به سبب
ارتقاء بر مدارج استدراج رواج در انتظام مهام > و اشتداد ۳ < در بنیان مرام
شان پدید می‌آید و صورت عدم اعتبار جهان بی‌مدار در این مواد با افساد در
نظر ارباب رشد و رشاد نقاب از جمال سریع الزوال می‌گشاید، و از آن
جاست که دایره اضلال جهان سمت سعت پذیرفته، بسیاری از سست فطرتان
به سبب قصور نظر و فتور سیراز احاطه خط مستقیم هدایت خارج گردیده،
رقبه در ربقه جهالت در آورده‌اند و از بزم اقبال، که ذریعه ادارک وصال
شاهد فلاح است، هجران کرده، در تنگنای محنت نمای حرمان به سربرده‌اند

۱. نا: > ذکر انتقال عبید خان از جهان گذران و ظهور عافیت در ممالک خراسان <.

۲. نا: > الذی یدفع الاشرار علی مدارج الاستدراج علی حسب حکمته و ینزل الاخیار
من معارج الاقتدار علی وفق مصلحه <.

۳. نا: > داشتند <.

و در حال اسغراق لجه ضلالت و در وقت نصارت ریاض زندگانی از زلال جلالت و هنگام تحریک دوحه کارزار از نسایم عزایم و به وقت تهیج غبار نقار از پی اخذ غنائیم گلشن گیتی را از خاشاک نیستی ایشان پاک کرده جوف خاک را ظرف امانی و مدفن هیاکل جسمانی ایشان می گرداند.

ما صدق این مفهومات و مصداق سیاق این مقدمات، طغیان عبیدخان و انتقال اوست از جهان گذران. تفصیل این اجمال آن که: بعد از فرار مشارالیه به جانب بخارا [بنا] برتوجه عساکر پادشاه خلافت انتما > پس از مراجعت خسرو آفاق به صوب اذربایجان و عراق^۱ > به تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمائه - چنانچه سابقاً صورت تحریر یافت - آن بدکیش از مقر خویش > به عزم رزم سلاطین خوارزم^۱ > در حرکت آمد؛ چه، در تاریخ سنه اربعین و تسعمائه که پادشاه مظفر لوا از پی امداد بهرام میرزا و دفع فئه طاغیه ازبکیه به دارالسلطنه هرات تشریف آورده بود، ابن محمدسلطان^۲، که از اعظم ولایه آن حدود بود، در سلک مطیعان سده سنیه خلافت سمت انتظام یافت و پرتو عنایات شاهی و انوار الطاف ظل الهی بروجنات احوالش بر وجه دلخواه تافت.

و در این نوبت نیز، اعنی در تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمائه، که تنویر رایات علیه به تأیید ایزدیه ظلمت مخالفان را از ساحت ممالک خراسان سمت ارتفاع داد، مشارالیه به ارسال رسل و رسایل تجدید اطاعت و موافقت کرده، مکرراً به الطاف خسروانه سرافراز و ممتاز گردید.

القصد بنابر این جهات، چون حوالی ولایت مذکور از ظلام سپاه آن

۱. نا: ندارد

۲. نا: > بدین محمد سلطان چه،

مقهور^۱ مانند شب دیجور گشت، سلاطین آن سرزمین در مقام مقابله درآمده دفع آن بی نفع را وجهه همت ساختند و لوای کارزار در فُسْحَت آن دیار برافراختند و هر بار که مضمار جنگ را به آب تیغ و جاروب انقباس افراست صفای دادند، شجعان خوارزم و حریفان بزم رزم بر عساکر عبیدیه غلبه کرده، بسیاری از مبارزان معرکه گیر و دار و دلیران جلادت شعار را مقتول و مخدول می گردانیدند.

و مدت مدید حال براین منوال بوده، ضعف تمام به عبید و عبیدیان راه یافت و عبیدخان دانست که بجز عدم ناموس و وجود افسوس، امری بر بودنش در آن حدود مترتب نمی شود، بالضروره طبل مراجعت کوفته کوچ بر کوچ متوجه بخارا گشت.

چون به مقصد رسید، یک چندخان و لشکریان استراحت نموده، به دستور سابق اندیشه یورش بلاد خراسان و قتل مسلمانان و تاراج اموال ایشان در دل پرغش راه یافت و از تنبیه رسول ثقلین، حَيْثُ قَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَجَرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ» از این اندیشه معصیت پیشه متقاعد نگردید و جشنی ترتیب داده، مافی الضمیر را بر کبیر و صغیر، امیر و وزیر ظاهر ساخت و صیت قصد ویرانی ممالک و آبادانی مهالک در اطراف و اکناف انداخت. نادان کوتاه اندیش تحسین نموده، مرغبات در این باب عرض نمودند و دانایان اصابت کیش در دل انکار کرده، زبان به لا و نعم نگشودند. در اثنای تهیه اسباب این یورش مشوش و تحصیل وسایل کشش و خونریزش، < قهار^۱ > شدیدالانتقام و عافیت بخش خواص و عوام، مرض مهلک بر مزاج مهلک بر مزاج عديم الانتهاج وی استیلا داده، پهلوی بر بستر

۱. نا: مغرور.

۱. نا: ندارد.

ناتوانی نهاد و ساعه فساعه ضعف قوت پیدا کرده، امید نجات و ترقب حیات در عقبه نیستی فتاد.

نقل است که در اوقات بیماری آن منزوی زاویه بی‌قراری، امرا و سرداران کاری را طلب داشته، در تکمیل یراق رفتن به صوب هرات و تخریب بلاد و ولایات تعجیل و ترغیب می‌فرمود و از قرب وصول اجل و تقدیر ملک لم یزل اندیشه نمی‌فرمود. تا آن که اراده مقدّر موت و حیات و مشیت دافع آفات و بلیات به فنایش، که مستلزم بقاء عافیت مسلمانان و وجود امنیت ممالک خراسان است، تعلق گرفته، در ایام شهر سنه ست و اربعین و تسعمائه [۹۴۶ ق. / ۱۵۳۹ م.] دست تصرف والی روح از مملکت بدن وی کوتاه گردید و شحنة فتنه از روی زمین رحلت کرده، در زیر زمین منزل گزید.

فغان مظلومان که از ستم ارباب طغیان زمان به مسماع مجامع سموات می‌رسید در حال فرونشست و خروش شجر و حجر > و جن و بشر <، که تا آن زمان مسموع نگشته بود، از ذروره افلاک در گذشت. فُسَحَتْ اقلیم رابع، که بنا بر ازدحام منازع از گیاه و میاه عاری می‌نمود، از فیض سحاب این عنایت سمت خضرت و نصارت یافت و فارس مضمار اضرار، که در اقطار امصار سمند مضرت را به جولان در می‌آورد، عنان توجه به دیار عدم شتافت.

القصة بعد از وقوع این واقعه شایعه، مسرعی سرعت رفتار از برق و باد استعاره کرده در ساعت سعید به دارالسلطنه هرات رسید و به وسیله بعضی از اعیان به مجلس والی پایتخت خراسان، محمدخان، باریافته، واقعه مسطور را به عرض رسانید و بر صدق سخن خویش تنکجه‌ای چند مسکو که به سکه عبداللطیف سلطان، که پس از فوت عبیدخان بر سریر خانی متمکن شده بود، گذرانید.

ملازمان محمدخان را از استماع این خبر مسرت اثر، سرور موفور و حضور نامحضور دست داده، قاصد را به خلعت فاخر و نقود متکاثز نوازش فرمود، و کیفیت واقعه را عرضه داشت کرده، مصحوب یکی از معتمدان به درگاه سلاطین پناه ارسال نمود - وَ هُوَ الْمُوَصَّلُ إِلَى الْمَقْصِدِ وَالْمَقْصُودِ.

> ذکر مجملی از احوال همایون فال محمد همایون پادشاه
و مراجعت آن حضرت از ولایت بکر به صوب ولایت
قندهار و مخالفت عسکری میرزا به نسبت آن مظفر لوا^۱ <.

چون مسود این اوراق ملتزم بیان مجملی از احوال سلاطین آفاق است
و محمد همایون پادشاه از ممرآرث و استحقاق از اعظم سلاطین زمان و
خواقین دوران، و ایضاً در او ان اختلال > بنای دولتش^۲ < به نواب شاهی
التجا کرده از امداد آن پادشاه حقیقت نهاد، بلاد موروثی وی در تصرف آمد،
بناء علی هذا الوجهین زبان قلم در ذکر شمه‌ای از واردات افعال و صادرات
اعمالش در تکلم آمده می‌گوید که:

بعد از فوت والد ماجد آن حضرت، ظهیرالدین محمد بابر پادشاه، که
سرداران الوس جغتای تبعیتش کرده او را بر سریر سلطنت هند نشاندند -
چنانچه سبق ذکر یافت - در آن زمان شیرخان، که او را عرق قرابتی به بعضی
از سلاطین آن جانب بود، قلعه‌ای از قلاع آن بلاد را محکم کرد و به حسب
ظاهر به ارسال رسل و رسایل دعوی انقیاد به احکام پادشاه دیانت نهاد

۱. نا: > ایراد سخن در تقریر شمه^۲ حال محمد همایون پادشاه . سلمه الله و ابقاه <.

۲. نا: ندارد،

می کرد، اما در نفس بخارا استقلال بر کاخ دماغ وی تقاعد نموده بود و پادشاه همایون نفاق آن افغانی دون را زبون انگاشته در مقام دفع وی در نمی آمد، مصرع:

((دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد))

تا آن که مشارالیه به تدریج از بسیاری از مردم افغان را با خود جمع کرده، قدم در میدان محاربه استوار داشت. پادشاه همایون فال به آن افعال دون مقابل شده، معرکه حرب گرم گردید. بالضروره مردم افغان زور آورده، مردم پادشاه مغلوب شدند و پادشاه با محقر لشکری از دارالسلطنه آگره (۱۲۶) به لاهورد آمده، در آن جا نیز مصلحت توقف ندیده، از آن جا به تحریک مخالفان و نفاق برادران در حرکت آمده، حوالی ولایت بکر منصوب و مضرب آن پادشاه صاحب کمال گردید.

حاکم آن ولایت به اشارت شاه حسین بیگ ارغون - که أَبَاغَنْ جَدّ در عداد ملازمان خاندان تیموریه بود - ابواب سعادت و عدم حقیقت بر خود بسته، بر برج خلاف رایت عناد برافراخت. و چند مرتبه حضرت پادشاه کس نزد شاه حسین بیگ فرستاده، او را به سلوک طریق وفاق دعوت فرمود، فایده نداد، بل آن بی حقیقت در مخالفت بیشتر مبالغه نمود. و معلوم پادشاه و سپاه گشت و که گرفتن قلاع آن حدود مانند وفاق < شاه حسین ^۱ > مردود متعسر است < بل متعذر ^۲ > پادشاه خجسته سیراز حوالی بکر کوچ کرده، به جانب ولایت قندهار در حرکت آمد.

حاکم قندهار - عسکری میرزا - که برادر حقیقی نواب پادشاهی است، چون از توجه آن حضرت آگاه گشت، با خود قرار داد که هرگاه پادشاه

۱. نا: < آن >.

۲. نم: ندارد.

قریب به ولایت معهود رسد به بهانه استقبال از مقرّ خویش باطایفه [ای] از کافر نعمتان بدانندیش برون آمده، در اثنای راه آن خسرو آگاه را شهد شهادت بچشاند.

شخصی از دولتخواهان و مخلصان پادشاه - که در آن اوان در ملازمت آن پادشاه زاده نادان بسر می برد - براین اندیشه ضلالت پیشه اطلاع یافته، به جانب اردوی عالی به سرعت روان شد و در نواحی ولایت شال و مستاک ۳، که از توابع قندهار است و از قندهار تا آن جا تخمیناً بیست فرسخ شرعی مسافت واقع، به تقلیل عتبه بلندمرتبه موفق گشت و به وسیله بعضی از اعیان کیفیت حال و خیال مقرون به وبال عسکری میرزا به عرض رسانید. (۱۲۷)

بعد از اخبار آن مخبر حقیقت شعار امارات و علامات که مؤید به ثبوت دعوی آن دولتخواه بود به وقوع انجامید، بالضروره حضرت خلافت پناه احمال و اثقال بیوتات ربابسیاری از مردم بی یراق و الاغان بی تاب و طاق در آن نواحی گذاشته، با سی چهل نفر از معتمدان جلادت اثر از طریق غیر معروف به جانب ولایت سجستان ایلغار فرموده (۱۲۸)، و مقدمه الجیش یوم یقرّ المرء من اخیه در آن روز قیامت نشان ظهور نمود نعوذ باللّٰه من شرور أنفسنا و من سيات اعمالنا.

> گفتار در آمدن پادشاه متعالی مکان؛ یعنی

همایون پادشاه، به توابع ولایت سجستان و

استقبال احمد سلطان شاملو ملازمان آن حضرت را^۱ < .

چون بدرقه عنایت ملک لم یَزَل و حمایت بخشنده دین و دول پیوسته در حضور سفر پادشاه خیرگستر را حاصل و واصل است، بعد از طی مسالک و قطع مهالک به بعضی از منسوبات و ملحقات ولایت سجستان رسیده، حاکم آن ولایت که احمد سلطان شاملو بود از تشریف مقدم میمنت شیم آن حضرت آگاه گردید و یکی از مخصوصان معتمد را با محقر تحفه‌ای به استقبال آن خسرو صاحب کمال روان گردانید و التماس نمود که نفس ولایت معهود - که منزل و مقر مشارالیه بود - از وصول موکب همایون مبارک و میمون گردد.

فرستاده سلطان چون به موضعی که محل نزول اجلال خدام همایونی بود رسید، به وسیله بعضی از ایستادگان کریاس سپهر اساس به تقبیل قوایم سریر سلطنت معزز گشت و ملتمس سلطان را معروض داشته. نواب پادشاهی

۱. نا: > ذکر در آمدن محمد همایون پادشاه به ولایت سیستان و از آن جا تشریف آوردن به دارالسلطنه هرات به التماس خان پسندیده صفات < .

در بذل آن شروع فرمودند و به صوب ملک نیمروز نهضت نمود.

چون به سه چهار فرسخی شهر رسید، احمد سلطان باتمامی اشراف و اعیان به استقبال پادشاه عالمیان برون آمده، در موضعی از مواضع ولایت مسطور به سده بوسی آن خسرو منصور مشرف و مسرور گشت و به سان بخت و دولت در رکاب نصرت انتساب روان گشته، پس از وصول به ظاهر بلده، در منزل قابل، آن پادشاه باذل عاقل را فرود آورد و در حال قاصد مسرعی به دارالسلطنه هرات نزد نواب محمدخان فرستاد و واقعه غریبه را به حضرت میرزا و نواب خان عدالت انما عرضه داشت کرد.

در آن عریضه مندرج بود که: «حضرت پادشاه از پی استمداد، داعیه دارد که به درگاه سلاطین پناه حضرت شاه رود؛ چه، با آن حضرت معدودی چنداند که عدد ایشان به پنجاه نمی رسد و همه بی یراق و ضعیف. اگر مصلحت باشد، حضرت مشارالیه را به دارالسلطنه هرات آورده از آن جانب اردوی عالی گسیل نموده شود». ۱۲۹

حامل این عریضه چون به هرات رسید و مضمون معروض میرزا و خان گردید، بعد از تعجب بسیار و عبرت از آثار چرخ ستمکار مصلحت در آن دیدند که احمد سلطان از حضرت پادشاه جهانیان التماس نماید که از راه دارالسلطنه هرات متوجه درگاه حضرت شاه گردند و جناب خانی یکی از ملازمان خود را با قاصد احمد سلطان رفیق ساخته، رخصت انصراف ارزانی نمود.

قاصد سلطان با ملازم خان چون به مقصد رسیدند و ملتمس محمدخان را به عرض نواب پادشاه رسانیدند، آن حضرت ملتمس مذکور را مبذول داشته، در ساعت سعید به مرافقت احمد سلطان به صوب دارالسلطنه هرات نهضت فرمود.

چون سه چهار منزل مطوی گشت، محمدخان از آمدن آن حضرت آگاه گشته، علی سلطان قورچی باشی را - که از سایر اقربای محمدخان به مزید جلادت و کاردانی ممتاز بود - به استقبال پادشاه صاحب کمال بایشککهای لایق ارسال داشت و با وی قرار داد که حضرت پادشاه چون نزدیک به این جانب رسد، خان را آگاه سازد تا به لوازم استقبال قیام نماید. و علی سلطان در اثنای راه به پادشاه رسیده، پیشکشهای خان را گذرانید و در رکاب آن حضرت چون به دو سه فرسخی هرات رسیده، به موجبی که مقرر شده بود، جناب خان را از قرب وصول نواب همایونی آگاه ساخت.

آن گاه صباح روز شنبه غرة ذیقعدة سنه خمسین و تسعمائه [۱۵۰ ق. / ۱۵۴۳ م.] - که والی عرصه سپهر برابرلق کوهپیکر افق سوار گردید و فراش قدر به جاروب مهر انور از پی قدوم جمشید خورشید فسحت فلک را روشن و مصفی گردانید - نواب خان با اکابر و اعیان و تمامی تابعان و ملازمان و رعایا و مزارعان و سایر سکنه دارالسلطنه هرات برون آمده، متوجه پل مالان که در یک فرسخی هرات واقع است - از پی استقبال نواب پادشاهی در حرکت آمدند و در موضع مسطور، خان و بعضی از فرزندان و امرا و سلطانان به سعادت دستبوسی آن حضرت سعادت ذاتی را ازدیاد دادند و در ملازمت حضرت خلافت مرتبت جانب شهر توجه نموده، ابواب مسرت بر روی همگنان گشادند.

> گفتار در وصول رایات همایونی به درالسلطنه هرات و استقبال خان متعال، آن حضرت را و ملاقات وی با شاهزاده امجد^۱ <.

چون جناب مملکت پناهی در ملازمت نواب پادشاهی به جانب شهر در حرکت آمد، قزاق سلطان را که ارشد اولاد اوست، بسرعت تمام فرستاد که سلطان محمد میرزا را از درون شهر به باغ زاغان - که در برون بلده واقع است و در لطافت از دیگر باغات و بساتین ممتاز - آورد تا از پی ادب در آن باغ، که غیر مسکن جناب میرزایی است، با پادشاه ملاقات نماید.

قزاق سلطان بفرموده عمل نموده، چون حضرت پادشاه به باغ مذکور در آمد، محمد خان بر آن حضرت سبقت نموده، متوجه کوشکی که در میان باغ واقع است گردید و سلطان محمد میرزا از پی استقبال از آن کوشک برون آمده، در کنار حوض آن باغ میان حضرت پادشاهی و جناب شاهزادگی ملاقات و مسافحات به وقوع انجامید.

آن گاه پادشاه و شاهزاده باهم خندان و شگفته به درون کوشک در

۱. نا: > گفتار در ملاقات سلطان محمد میرزا با محمد همایون پادشاه و کیفیت صحبت و ضیافت و عطوفت <.

آمدند و محمدخان نیز با بعضی از امرا و اعیان در آن مکان در آمده، بساط بزم و عشرت تمهید یافت و شاهد بهجت در آن صحبت جنت بر مسند محبوبی نشسته پیکر کریه منظر کلفت و ملالت به دیار عدم شتافت.

و پس از انتهای بزم، ملازمان محمدخان حضرت پادشاه را در منزل مهرانگیز بیگم، که نبیره میرزا سلطان حسین است، فرود آورده، از اسباب بیوتات آنچه مناسب سلاطین است در آن منزل فردوس مماثل ترتیب دادند. و در حوالی و حواشی آن منزل منازل قابل جهت امرا و ملازمان پادشاه سامان ساخته، طرح مودت بنا نهادند.

بعد از انقضای دو سه روز از این صحبت دلفروز، محمدخان به نفس نفیس به دولتخانهی آن خسرو یگانه آمده به لوازم ملازمت و خدمتکاری قیام نمود. آن گاه به تهیهی طوی عظیمی مشغولی کرده، پس از حصول اسباب، هم در باغ زاغان بساط صحبت و ضیافت گسترده.

نواب سلطان محمد میرزا که فی الحقیقه میزبان بود، به باغ رفت و بر مسند ابهت و شوکت متمکن گشته، از حضرت شاه التماس نمود که از پی صحبت در آن باغ تشریف آورد.

و پادشاه مقبول ملتمس میرزا را مبذول نموده، به آن بزمگاه تشریف برد و تا قریب به بارگاه سلطان محمد میرزا سواره رفته، قزاق سلطان و بعضی دیگر از اولاد محمدخان در جلو آن خسرو عالی مکان پیاده رفتند. چون نزدیک، به بارگاه جناب میرزایی رسید، از بارگیر فلک مسیر فرود آمد. سلطان محمد میرزا از جایی که نشسته بود برخاست و تا سر طناب خیمه پیشخانه از پی رعایت ادب آن پادشاه زمانه آمده، مجدداً به تقییل انامل قابل روی شرف ذاتی را زیاده ساخت و آن حضرت را در صدر مجلس نشانده، خود در پهلوی وی لوای تمکن برافروخت، و جناب محمدخان و تمامی

سلطانان و امرا در محل مناسب نشستند.

مجلسی منعقد گشت که استعداد تعبیر از آن بر آن وجه که وقوع یافته است از قلم زبان و زبان قلم مسلوب است؛ چه، از انفعال لطایف بارگاهش مزینات نجوم از خرگاه سپهر روز متواری گشته و ظرایف فرش دلپذیرش در لطافت و آراستگی از صحن بهشت در گذشت. خوبان شیرین شمایل و ساده رویان قابل، از پی خدمت در آن صحبت فردوس رتبت، مانند حوران و غلمان [ان] در هر گوشه‌ای بر سر قدم و از عشوهای روح فزای ایشان فکر معاش و اندیشه معاد متوجه دیار عدم. از نغمات شوق انگیز مغنیان زهره در چادر سپهر مستور و از ترنمات > کیفیت آمیز لای اهل طرب دلهای غمدیده مبتهج و مسرور.

آن گاه از بسیاری اطعمه لذیذه و اشربه متنوعه، مشوش جوع از مساکن بواطن فقرا مانند اشتها از طبایع اغنیا معدوم گردید و آرزوی نفس محتاجان اکول و گرسنگان فضول حاصل شده، خروش گدایان صامت به طبقات سموات رسید.

القصه در انتهای بزم، مبلغ کلی از زروسیم به رسم پیشکش معروض آن حضرت ساخته، ملازمان کریاس فلک اساس را به خلع فاخر مفتخر و خوشحال ساختند و به سبب این امداد و وفور مروّت مجدداً صیّت نیکنامی در عرصه گیتی انداختند.

> ذکر تشریف آوردن محمد همایون پادشاه به

نفس دارالسلطنه هرات و تماشای بساتین و

باغات و رفتن به جانب مشهد مقدسه رضویه^۱ <

روزی چند که آن خسرو سعادتمند در دارالسلطنه هرات مکث کرده مقابر بزرگان را زیارت نمود و باغات و بساتین و عمارات فردوس آیین را، که ساخته و پرداخته معمار همت سلاطین و حکام پیشین بود، مشاهده نمود، از پی استمداد متوجه درگاه شاه بادین و داد شده رایت نهضت به صوب عراق و اذربایجان برافراخت.

چون قریب به مشهد مقدسه رضویه - علی راقدها السلام والتحیه - رسید نخست سادات عظام و نقبای کرام به رسم استقبال از مقر خویش در حرکت آمده، بعد از طی دوسه فرسخ به تقبیل انامل قابلش^۲ شرف ذاتی را ازدیاد دادند. آن گاه شاهقلی سلطان استاجلو، که به حکم حضرت شاه طهماسب والی آن ولایت بود، در عقب سادات آمده، بعد از رعایت مراسم ادب که لایق

۱. نا: > ذکر توجه جناب همایونی به درگاه برگزیده حضرت سبحانی و وصول آن خسرو پاک اعتقاد به منزل مراد <.

۲. یا: قابلیتش.

ساحت سلاطین متعال است، به بوسیدن بساط خلافت مناسبت است و به مرافقت سادات در رکاب پادشاه عالیجاه به صوب معموره آن ولایت عنان مراجعت برتافت. پس از وصول به مقصد، نواب پادشاهی را در منزل مناسب فرود آورده، ملازمان و اتباع آن حضرت را در منازل لایق جای داد.

حضرت پادشاه پس از تجدید تطهیر دل بی غلّ به زلال اخلاص منتسبان خاندان نبوی و تنویر ضمیر فیض پذیر به افروختن شمع محبت دودمان مرتضوی، غسل کرده و جامه نمازی در برفکنده، به قدم اخلاص متوجه آستان ملایک آشیان امام همام - علیه السلام - گردید. چون نظرش بر مرقد منور خلف خیرالبشر افتاد، رخ نیاز بر آن عتبه چاره ساز نهاده، قطرات اشک از فواره دیده روان گردانید و از افعالی که موجب اختلال بنای اقبال گشته بود، اظهار ندامت کرده، به زبان حال مضمون این مقال به عرض رسانید.

به پاکان کز آلایشم دور دار و گر زلتی رفت، معذور دار
آن گاه سر از سجده برداشته، به مراسم زیارت قیام نمود.

و همچنین مدت چند روز در آن ولایت مکث فرموده، سادات و حاکم آن ولایت، خدمات به تقدیم رسانیدند و آن حضرت مادام که در آن ولایت بود اکثر اوقات را صرف زیارت روضه متبرکه کرده، چند شب احیا نمود و از روحانیت حضرت امام همام - علیه الصلوات والسلام - بشارتها یافته، مبتهج و پر حضور از آن دارالسرور به صوب مقصد توجه فرمود. و مشارالیه به هر بلده و ولایت که می رسید، حاکم و ارباب مقدم مکرّم او را استقبال کرده، پیشکشهای لایق نثار و ایثار می کردند. (۱۳۰)

و چون شاه به یک منزلی اردوی شاهی رسید، نخست سادات و موالی، که در ملازمت آن حضرت بسر می برند، به استقبال آمده، از عقب

ایشان قاضی جهان قزوینی که منصب و کالب حضرت شاه متعلق به وی بود و در ایام دخل در امور ملکی و مالی پیوسته آن حضرت را برامری که موجب تزیید اقبال و تضاعف جاه و جلال با اعظام امرای در خانه به استقبال مبادرت نمود > و حضرت پادشاه از پی تعظیم، قاضی را که نسبت سیادت داشت، بر پشت اسب دریافته، سایر امرا از اسب فرود آمده، دست مبارکش را بوسیدند > آن گاه برادران نامدار آن حضرت سام میرزا و بهرام میرزا رسیده، پادشاه با ایشان برادرانه و یارانه اختلاط نمود و در هر چند قدم خیل و حشم فوج فوج آمده به دیدار آن پادشاه عالی مقدار خوشوقت می شدند، و حضرت پادشاه هریک را به لطفی و توجهی که لایق او بود، مبتهج و مسرور می ساخت و از وفور الطاف و کثرت اعطاف لوای محبت و اخلاص در ساحت ضمایر همگنان می افراشت، تا قریب به بارگاه سلاطین پناه جم جاه رسید، از سمند خوشخرام فرود آمده، به مرافقت شاهزادگان عظام، شاهزاده سام و شاهزاده بهرام، به جانب بارگاه توجه نمود.

چون حضرت پادشاه از دور مشاهد حضرت شاه گشت، از درون خرگاه که محل جلوس آن حضرت بود، برخاسته، از پی تعظیم قریب به سر طناب خیمه پیشخانه آمد. آن دو پادشاه عالیجاه یکدیگر را تنگ دربر گرفته، باهم معانقه نمودند و به اتفاق به درون خرگاه رفته، حضرت شاه پادشاه را متصل به خود بر فراز مسند نشانید و مقارنه نیرین، همگنان را مشاهده گردید. (۱۳۱)

> ذکر جشن وطوی حضرت شاه عالم پناه از پی

قدوم محمد همایون پادشاه و نوازش و بخشش

آن حضرت نواب همایونی را به انواع تحف و هدایا^۱ < .

> چون سه چهار روز از وصول پادشاه جهان افروز منقضی گشت^۲ <

حضرت شاه عالم پناه جشن عظیم و صحبت پر نعم ترتیب داده، آن حضرت را طلب داشت و اعزاز و اکرام تمام به جای آورده، لوی الطاف و اعطاف برافراشت و هریک از امرا و مقربان پادشاه را در محال مناسب نشانده، به شرف ادراک صحبت جنت رتبت سمت تشریف ارزانی فرمود.

آن گاه از اسباب صحبت و طوی، از اشربه لطیفه و اطعمه لذیذه و میوه های خوب و مربیات مرغوب، برون از حد و حصر، در ساحت با راحت آن مجلس حاضر کردند و اجناس رنگارنگ، از اقمشه یزد و فرنگ و مبلغ کلی از زر سرخ و سفید به رسم پیشکش در نظر آن خسرو خجسته سیر درآوردند، و امرا و مقربان آن حضرت را به خلع گرمی و اثواب نامی با

۱. نا: > آرایش این اوراق در تحریر کیفیت ضیافت نواب شاهی آن خلافت شاهی را و رجعت به جانب قندهار به امداد امرای نامدار < .

۲. نا: > یک چند که از وصول پادشاه دولتمند انقضا یافت < .

زیب و زین ساخته، سایر ملازمانش را با لباس و انعام مبتهج و مسرور گردانیدند.

پس از انقضای روزی چند، پادشاه سعادت‌مند عازم اردبیل - که مرقد منور حضرت ولایت منقبت، هدایت مرتبت شیخ صفی الحق والحقیقه والدین ابواسحاق اردبیلی است - گشته، از حضرت شاه مرخص شد و در ساعت همایون به صوب مقصد نهضت نمود.

> چون به آن ولایت رسید، به زلال توفیق تطهیر ظاهر و باطن کرده، به قدم اخلاص و قیادت نیاز متوجه آن چاره ساز گردید و پس از وصول بدان مرقد فیاض و مقصد ارباب ارتیاض، زمین خضوع به لب ادب بوسیده به زبان تضرع از روحانیت آن حضرت استمداد نمود. آن گاه به مراسم زیارت قیام نموده، به مقرّ خویش مراجعت فرمود^۱ < .

و روزی چند که در آن مقام با احترام بود، حاکم و اعظم آن ولایت به نسبت آن حضرت، قوانین ضیافت مرعی داشتند. آن گاه آن پادشاه آگاه اکثر بلاد و أمصار عراق و اذربيجان را سیرو تماشا کرده، به اردوی شاهی مراجعت فرمود و صحبت [ی] چند با خسرو سعادت‌مند داشته، حکم عالی شاهی شرف صدور یافت که بداغ خان قجر، شاه‌قلی سلطان - حاکم کرمان - ، شاه‌قلی سلطان شاملو، شاه بردی کچل، حیدر سلطان - حاکم نیشابور - ، اویس سلطان تکلو که از اقوام جناب محمدخان شرف الدین اوغلی - والی دارالسلطنه هرات - اند، با لشکر بسیار و شجعان نامدار به امداد پادشاه کامگار به جانب ولایت قندهار و غزنین و کابل رفته، اقربا و ملازمانی که رقبه رقبه متابعتش دور داشته از مطاوعتش سرباز زده‌اند، ایشان را به دست

۱. نا: > آن گاه از آن عتبه فیاض و مطافت زایران با ارتیاض به زبان تفرع و خضوع استمداد نموده مصحوب امید تمام و مژده حصول مرام از آن روضه منوره بیرون آمد < .

آورده، بلاد مسطور را فتح نمایند > و به دستور سابق رؤوس منابر و وجوه دنانیر را از اسم و لقب همایون تزیین داده، ابواب اقبال بر روی ملازمان خجسته مالش بگشایند^۱ < .

امرای مذکور و سرداران مسطور امثال حکم عالی کرده، در ساعت ذی سعادت در ملازمت پادشاه با تأیید از اردوی عالی حضرت شاه خلافت دستگاه، به صوب مقاصد در حرکت آمدند. چون ولایت گرمسیر مضرب سرادقات گشت و صیّت جمعیت و شوکت نواب همایونی از سپهر نورانی درگذشت، عسکری میرزا > که برادر خردتر آن حضرت بود^۲ < و در آن اوان به حکم میرزا کامران در ولایت قندهار حکومت می نمود - چنان که سبق ذکر یافت - شهریند آن ولایت را محکم کرده بر برج خلاف متمکن گردید و کیفیت را عرضه داشت کرده مصحوب مسرعی به کابل، که مقرّ کامران میرزا بود، روان گردانید.

پس از اطلاع جناب میرزایی بر مضمون عریضه مسطور، قاسم حسین > سلطان^۱ < و امیر جمیل را که از شجعان لشکرش بودند، با هفتصد کس از فارسان میدان دلاوری از پی کومک و مدد میرزا عسگری به ولایت قندهار ارسال فرمود و مبالغه نمود که در خراست و حفظ ولایت مذکور غایت جهد و جدّ مبذول داشته، تساهل نورزد که عنقریب > **إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ** < با سپاه نصرت دستگاه به آن صوب آمده، مخالفان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت و محروسان قندهار را از اضرار و آزار محاصره خلاصی داده لوای

۱. نا: > و بعد از تیسیر این فتوحات و تأدیب معاندان ضلالت صفات، بلاد و ولایات مفتوح را به نواب همایون پادشاه تسلیم نموده، به اولکا و جای خویش رجعت نمایند
۲. نا: ندارد.

فتح و فیروزی در ساحت آن دیار خواهد افراخت.

چون این خبر در نواحی ولایت گرمسیر به سمع پادشاه رسید، با لشکر قزلباش و دلیران اوباش ایلغار کرده در ظاهر قندهار نزول نمود و شهر بند آن ولایت را در میان گرفته، به جدّ تمام به مراسم محاصره قیام فرمود. روز بروز ضعف و نقص عسکری میرزا متزاید گشته، از آمدن کامران میرزا مأیوس گردید و دانست که ادبار از نتایج عدم مروّت و قلت حقیقت است؛ چه، نزد نیکان واضح است که بر مخالفت با ولینعمت بجز خسران دنیا و آخرت امری مُترتّب نیست و در عناد و معاندت نسبت به مخدوم حقیقی با وجود نسبت اخوت کار از پیش نمی رود، از برج عناد پایان آمده، بر خاک ندامت و خجلت بنشست و به وسیله بعضی از مقربان دولتخواه و ملازمان درگاه عرضه داشت که: «التماس آن که کرم جَبَلی نواب پادشاهی شفیع این مجرم لاابالی شده جرایم سابق و تقصیرات لاحق را کان لم یکن انگارند و به دستور اوقات گذشته این سرگشته را در مرتبه ملازمان دولتخواه جای داده، > احیاناً نظر عنایت از من دریغ ننمایند»^۱ < .

چون طینت با رتبت آن خسرو صافی طویت به زلال بی مثال سبقت رحمت غضبی سرشته گشته و قدر عالی‌اش از فواید وَالْغَافِقِینَ عَنِ النَّاسِ از مدارج سنیه و مراتب علیه در گذشته، ملتمس جناب میرزایی را مبذول داشته، در ساعت همایون مشارالیه از محبس قندهار با اعوان و انصار برون آمد و به تقبیل بساط خلافت مناط مجدداً سعادت یافت.

یکی از معتمدان پادشاه به موجب حکم او را به منزل خویش برد و امرا و وزرا و عمال سرکار آن جناب را گرفته، مبلغ کلی از ایشان به حصول پیوست و آنچه در خزانه مخزون بود، از نقد و جنس، بتمام شاه بردی کچل

> که از قورچیان مقرّب حضرت شاه طهماسب بود^۱ < تصرف نموده، به نزد حضرت شاه برد؛ چه، در وقت رخصت پادشاه همایون مقرر شده بود که مخزونات عسکری میرزا را به تمامها جهت نواب شاهی ارسال شود.

و بداغ خان < فاجرا^۱ > در درون شهر بند ولایت مذکور در آمده، شهر را تصرف نمود و نواب پادشاه با بقیه امرای قزلباش در برون شهر منزل اختیار کردند. بعد از چند روز، سایر امرای قزلباش نیز بی رخصت پادشاه کوچ کرده، به جانب ولایات و اولکای خود توجه نمودند؛ با آن که شاه طهماسب حکم کرده بود که تا مادامی که ولایت غزنین و کابل را از کامران میرزا و گماشتگان او انتزاع نمایند و تسلیم ملازمان همایون پادشاه نفرمایند به ولایت خویش برنگردند - چنان که سبق ذکر یافت.

القصة حضرت پادشاه که حال براین منوال دید، با دویست نفر از مردم بی یراق در نواحی قندهار مانده، در تمشیت مهم خویش متحیر گردید. آن گاه امرای خیرخواه را طلب داشته، قرعه مشورت در میان آمد، الغ میرزا > که دخترزاده خان مغفور سلطان حسین میرزا بود^۲ < و از سایر دولتخواهان پادشاه به صفت شجاعت و فطانت ممتاز بود، به عرض رسانید که: «امرای قزلباش به نسبت پادشاه بی مروّتی کرده، به خلاف حکم شاه به اولکا و اوطن خویش مراجعت نمودند و ولایت قندهار که عمریست تعلق به نواب پادشاه می داشت، اکنون به قوّت دولت آن حضرت مفتوح شده، بداغ خان و اقوام او تصرف فرمودند و ملازمان پادشاه را از دخول در شهر مانع می- آیند. اکنون لایق آن است که بلده قندهار را از او ستانیده و کوچ و آغروق خود را در آن گذاشته، متوجه کابل گردیم».

۱. نا: ندارد.

۲. نا: > که از نبایر خان منصور سلطان حسین بود <.

این سخن مقبول خسرو زَمَن افتاده، امرا نیز این رأی را اعتبار نمودند. آن گاه صباحی که قهرمان این طارم اخضر به عزم تسخیر قلعهٔ سپهر انور به شب‌دیز کوه پیکر فلک سوار گردید و تیغ عالمگیر از غلاف افق برون آورده آثار انوار حسام خون آشامش به اطراف اقطار و امصار رسید، الغ میرزا با قرب دویست کس از اولاد مشهور از جانب دروازهٔ ماشور متوجه شهر شد و امیر حاجی محمد گوگی که از شجعان عساکر پادشاهی بود، با فوجی از دلیران از طرف دروازهٔ کندگان^۱ به صوب بلده در حرکت آمد.

این دو سردار چون به نزدیک قندهار رسیدند، دروازه‌بانان را غافل یافته، به درون شهر تاختند. امیر حاجی محمد و مردمش چون در دالان دروازه رسیدند، قزلباشان که از پی حراست شهر در آن مکان بسر می بردند بر حقیقت امر اطلاع یافته، تیغ کشیده، در مقام دفع و منع درآمدند. امیر مشارالیه نیز با اتباع خویش شمشیر از غلاف از پی مصاف برون آورده، با ایشان در محاربه قدم استوار داشت و به طرفه‌العینی غازیان حارس را از پیش برداشته به درون شهر درآمدند. الغ میرزا نیز با حارسان دروازهٔ ماشور همین معامله کرده، با قشون خویش به درون شهر تشریف برد.

قزلباشان و تابعان بداغ خان که در بیوتات شهر منزل داشتند، این حال را که مشاهده نمودند خود را به ارک شهر، که محل نزول بداغ خان بود رسانیده ارک را محکم کردند. حضرت شاه به نفس همایون به شهر آمده، در منزل مناسب نزول اجلال فرمود. بداغ خان که دانست که استعداد حراست ارک از او مسلوب است، لاجرم ترک ارک کرده، پایان آمد و متوجه درگاه شاه گردید.

خسرو فیروز چند روز که در قندهار روزگار گذرانید، بیرم خان را که

از مقربان قدیمش به مزید اخلاص و سمت اختصاص تفوق داشت و پیوسته در
ساحت ضمیر حقایق پذیر لوای ولای آن حضرت می افراشت، به ایالت در آن
ولایت گذاشته، بانفس مبارک به جانب غزنین و کابل نهضت فرمود - وائثاً
بِعِنَايَتِ الْمُلْكِ الْمَعْبُودِ.

گفتار در باعث نزاع میان خسرو سکندر اساس و شاهزاده القاسب.

بر طبق ملک علام، حیث قال الله تعالى وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ الْعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، رازق علی الاطلاق الملک بالاستحقاق هرگاه اجمال فواید دنیوی را زیاده از طاقت و توان بر افراد انسان حمل نماید، هرآینه ایشان قدم از جاده هدایت برون نهاده سالک سبیل علیل غوایت و ضلالت گردند.

تصویر این مفهوم و تقریر این دعوی بر نهج صدق و حق آن که، شخصی از قوم استاجلو مسمی به بیگ اوغلی، که در سلک امرای شاهی منتظم بود، داعیه نمود که به سلسله القاس میرزا یکی از حجله نشینان تَتَّقِ عَفْت راء، که با والد وی هم فراش بود، در نکاح درآورد. و این مطلب بوالعجب را به عرض شاه رسانید. نواب شاهی به این وصلت راضی شده، پروانچه [ای] در ارتکاب این امر به القاسب میرزا، که در آن اوان به حکم پادشاه عالمیان در مملکت شیروان والی بود، شرف صدور یافت.

چون پروانچه مذکور منظور نظر جناب میرزایی گردید، از روی اعراض به نواب شاه عرضه داشت که بیگ اوغلی را به این جانب ارسال فرمایند تا به مطلوب خویش فایز گردد. حضرت شاه به سخن وی عمل کرده،

او را نزد القاسب میرزا فرستاد.

چون نظر سیاست اثر شاهزاده القاسب بر آن فضول ناسپاس افتاد، فی-
الفور تیری در خانه کمان نهاده، بر سینه وی زد که از پشت وی در گذشت.
بیگ اوغلی به همان زخم کشته شده با زوجه گورهماغوش گشت.

ذکر رفتن جناب خانی به درگاه شاه سلیمان مکان و مراجعت از آن جا به کام دوستان و خلاف رضای دشمنان.

چون به هدایت توفیق الهی و عنایت حضرت رسالت پناهی، نواب خانی ویرانه دارالسلطنه هرات را آبادان و معمور ساخته ساکنان و اهالی آن بلده به انوار معدلت از ظلمت تعدی و ستم نجات بخشید و باغات و بساتینی که از آمد و شد طایفه ازبکیه ویران شده بود به دستور پیشین آبادان گردانید و سادات و موالی و اعیان و اهالی را به انعامات وافر و اکرامات متواتر خوشحال و مستمال ساخت و به نسبت سایر رعایا و عجزه مراحم نموده رایت نصفت و مکرمت برافراخت، و ایضاً به یمن مکرم نواب سلطان محمد میرزا و کثرت دیانت و عدالت خان نصفت انما عبیدخان، که این همه ویرانی ممالک و خرابی مسالک متفرع بر وجودش رود، از جهان گذران انتقال نمود و شاهد امنیت که به سبب ذات شرارت صفات آن ویران کننده بنای عافیت در تنق اختفا محجوب بود از حجاب برون آمده در عرصه ممالک جلوه گری آغاز فرمود و صیت این افعال و اعمال ستوده در بلاد و امصار؛ سیمّا در ممالک محروسه شاهی، انتشار یافت، بعضی از امرای استاجلو به طمع ایالت دارالسلطنه هرات هنگام فرصت به مفتاح زبانی ابواب غیبت آن جناب را

مفتوح می نمودند و از جاده وفاق منحرف شده طریق نفاق می پیمودند. لیکن چون ضمیر صدق پذیر حضرت شاهی که به زلال عنایت الهی از لوث قبول کذب و بهتان و کدورت اعتقاد سخنان اهل بطلان پاک و مصفاست، عدم وقوع آن مقدمات بر آن حضرت ظاهر گشته، اقوال ایشان را استماع و اعتبار نمی نمود. و این قصد > و غرض ارباب حسد^۱ < مکرراً معروض خان شده، جناب مشارالیه از پی ظهور کذب و نفاق دشمنان بی استحقاق، عازم ملازمت حضرت شاه گردید و اشتیاق^۲ دیدار خسرو کامگار، که بی شبهه موجب قوت روح و ادراک فتوح است، علاوه باعث سابق گشته، خان سعید فرزندان رسید [ه ی] خود را که عبارت از قزاق سلطان و تاتار سلطان است، در خدمت و ملازمت نواب شاهزادگی بازداشته، با سیصد کس از نزدیکان و معتمدان در اواسط ماه محرم سنه ثلث و خمسين و تسعمائه [۹۵۳ق. / ۱۵۴۶ م.] از نفس دارالسلطنه هرات به عزم پای بوسی پادشاه خجسته صفات به النگ صوفیاه نهضت نمود.

> خان عالی شأن^۳ < روزی چند به مصلحت تهیه یراق سپاه در آن منزل توقف کرده، پس از تیسیر اسباب سفر به صوب معسکر خسرو سکندر سیر لوای توجه فرمود. چون به مشهد مقدسه مکرمه رضویه - علی مدفونها السلام والتحیه - رسید، به تجدید ظاهر و باطن را از زلال اخلاص و موالات خاندان طیبین و طاهرین سمت تطهیر داده، از روی صدق و نیت و صفای طویت متوجه آن عتبه مراد و سده سدره نهاد گردید و به مناسک و مراسم زیارت قیام نموده، شب در آن کعبه ثانی و مرقد نورانی، که مطاف

۱. نا: ندارد.

۲. نا: اشتباه.

۳. نا: ندارد.

مسافران آفاق و مقصود زایران با استحقاق است، احیا نموده و مقاصد و مطالب خود را به روحانیت حضرت امام انام - علیه السلام - عرض کرده، به وعده حصول آن معروضات مستظهر و برحضور از آن دارالسرور مراجعت فرموده، آن گاه به جانب مقر پادشاه عالی گهر توجه نمود.

چون قریب به ولایت قزوین، که معسکر خسرو حشمت آیین بود، رسید، آثار الطاف شاهی و ثمرات عنایات خدام خلافت پناهی نسبت به جناب مملکت پناهی متعاقب و متوالی گردید. به اشارت نواب کامگار امرای نامدار و سرداران عالی مقدار و قورچیان حشمت مدار و تیغ بندان با عظمت و غیرهم از اصحاب مناصب و ارباب مراتب از پی استقبال خان پسندیده فعال آمده. جناب خانی هریک از طوایف مذکوره را به قدر مرتبه اش تعظیم و احترام نموده، آن گاه در ساعت مشحون از سعادت و زمان مقرون به افادت به پای بوسی پادشاه باترحم و عزیز گردیده خالق افلاک و انجم، پایه قدر خویش بر عرصه چرخ برافراخت. و خسرو سلیمان مکان در برابر تواضعات خانی اصناف الطاف و انواع اعطاف کرده، به مواعید مراتب سنیه، مشارالیه را مستظهر و امیدوار ساخت.

روزی چند که خان دولتمند در خدمت نواب شاهی بوده، یوماً فیوماً، التفات و عنایاتن به نسبت وی در تزیید بود، حسدی که در جسد اهل نفاق سمیت رسوخ داشت متزاید شده، ابواب غیبت وی را به وقت فرصت مفتوح نمودند و بر صدق دعوی خویش زمره‌ای از ملازمانش را، که به عبارت کفران نعمت از جاده حقیقت منحرف گشته بودند، به شهادت نزد خسرو باافادت آوردند. نواب شاهی یک چند به اجماع اهل نزاع به حسب ظاهر نسبت به خان خجسته مآثر کم التفات گردید. جناب ایالت دستگاهی که قلت توجه شاهی و قصد سالکان تباهی را مشاهده نمود، از ملازمت تقاعد ورزیده،

چند روزی در زاویه اعتزال اوقات گذرانید.

در خلال این احوال حضرت شاهی و جمعی از مقرران درگاه مصلحت در آن دیدند که ایالت دارالسلطنه هرات را از وی ستانیده، در عوض حکومت مملکت اصفهان را به او تفویض نمایند. بعد از تصمیم این عزیمت قاضی جهان وکیل (۱۳۲) با بعضی از امرای جلیل، نزد جناب خانی رفته، پروانچه ایالت اصفهان را با خلع گرامی به نظر آن حاکم نامی رسانیدند. مشارالیه خلعت این منصب پوشیده، سجدهات شکر به جای آورد.

پس از انقضای اندک وقتی از این تدبیر قصیر، بر طبق کلام حضرت مقدسه امیرالمؤمنین - عَلَيْهِ صَلَوَاتُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ - حَيْثُ قَالَ - : «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ» خسرو دانا و مدبر بی همتا، که خبر الهام پذیرش محضر حوادث آتیه و مظهر سوانح عالیه است، با خود اندیشه نمود که دارالسلطنه هرات از امهات بلاد ربع مسکون است و معظمات ممالک جهان بوقلمون است و اهل عناد و مخالفان ظلالیت نهاد را به حکومتش میل و رغبت تمام، و بجز محمدخان که به تدبیر صایب و سپاه غالب بر امرای عالی شأن و سرداران این آستان تفوق دارد و کسی دیگر را استعداد و حراست و محافظتش نیست، لاجرم فسخ عزیمت معهود کرده، حکم فرمود که به دستور سابق، ایالت دارالسلطنه هرات با بعضی از منسوبات و مضافات تعلق به محمدخان داشته، حکام آن حدود او را مقدم و مرجع خویش دانند و از او امر و نواهی وی تجاوز ننمایند. و از پی اعلام تجدید این احکام، خلع گرانمایه به وی داده، او را رخصت انصراف ارزانی داشت.

جناب خانی پس از پای بوس حضرت سلیمان مکان، به کام دوستان به جانب مقر خویش رایت توجه برافراشت و در بعضی از شهور سال مذکور به

ظاهر دارالسلطنه هرات آمده، ارباب عمایم، اکابر واعاظم، و غیرهم از رعایا و سایر برایا شرط استقبال به جای آورده، فراخور استعداد خود پیشکش نثار و ایثار فرمودند.

جناب خانی با شوکت فراوان به درون بلده آمده، در مسکن خویش نزول فرمود و به مفتاح معدلت و مکرمت، ابواب عافیت و امنیت بر روی سکنه و عجزه این دیار مفتوح نمود - وَ هُوَ الْمُوَصَّلُ الْمَقْصُودُ.

گفتار در محاربه القاسب میرزا با امرای شاهی و شکست وی از تیغ بندگان آستان حضرت خلافت پناهی.

سابقاً مذکور شد که القاسب میرزا - برادر حقیقی شاه طهماسب - که به حکم آن حضرت در مملکت شیروان حکومت می نمود، بنابر عدم امثال حکم معهود - که سبق ذکر یافت - نواب شاهی را به نسبت وی انحراف مزاج شده، روزی چند بنابر بعضی از مصالح ملکی در تأدیب وی تأخیر نموده آمد. آن گاه به تاریخ سنه اربع و خمسين و تسعمائه [۹۴۵ ق. / ۱۵۴۷ م.] چند نفر از سرداران غضنفر سیر [و] بسیاری از شجعان آستان اقبال آشیان [را] به طرف مملکت شیروان فرستاد که القاسب میرزا را به چنگ آورده، نزد وی آورند.

سرداران مذکور چون قریب به آن مملکت رسیدند، القاسب میرزا از پی محاربه برون آمده، آتش جنگ افروخته گردید. پس از کوشش طرفین و ارتفاع غبار نقار و شین، شکست بر مردم القاسب میرزا راه یافته، مشارالیه با معدودی چند به طرف ممالک روم گریخت و سلک جمعیت وی از وصول تیغ تقدیر پادشاه بی شبه و نظیر از هم گسیخت.

ذکر فرار القاسب میرزا به طرف روم از پی

استمداد و برون آمدن از آن ممالک به سبب

تخریب ممالک شاهی و گرفتار شدن وی به تقدیر الهی.

چون شاهزاده القاسب به سبب مخالفت نسبت به پادشاه گردون اساس، ماصدق یوم یفر المرء من آخیه شده، به سوی بلاد روم فرار نمود، پادشاه آن مملکت او را یک چند نگاه داشته، اندک اعتباری فرمود. (۱۳۳) آن گاه به جمعی از سپاه، وی را امداد نموده، در اوقات سنه خمس و خمسین و تسعمائه [۹۵۵ ق. / ۱۵۴۸ م.] مشارالیه به معاضدت طایفه‌ای از رومیه از آن بلاد به عزم تخریب ممالک شاهی برون آمد.

در اثنای ویرانی بعضی از ولایات و قصبات، قریب به ولایت کاشان رسیده، به آن معموره در آمد و از اموال و احوال نواب شاهی آنچه در آن ولایت بود همه را گرفته بر مردم خویش قسمت نمود و کوچ و متعلقان جمعی از غازیان را که در ملازمت شاه به سر می‌بردند به دست آورده، به جانب بغداد نهضت فرمود.

حضرت شاه بنابر بعضی از مصالح، عنان اقتدار و اعتبار آن شاهزاده بد کردار را سمت رخوت داده، در دفع طغیان وی تأخیر می‌نمود، و القاسب

میرزا آن تأخیر را بر ضعف و عدم استعداد مقاومت حمل کرده، در افساد بلاد و آفات ولایات، طریق مبالغه می نمود و در خلال این احوال معروض سلطان روم شد که القاسب میرزا با او در شیوه نفاق سلوک می نماید و اظهار تبعیت از صمیم قلب نمی فرماید.

از استماع این نسبت، پادشاه روم متردد گشته، کس نزد وی فرستاد که کوچ و متعلقان و نوکران شاه طهماسب را که در ولایت کاشان به چنگ آورده [ای] به این جانب ارسال نماید. غرض پادشاه روم از این تکلیف آن بود که اگر میرزا القاسب امتثال حکم وی کرده اسیران را نزدش فرستاد از روی حقیقت مطیع و منقاد است، و الا اطاعت و وفاق وی بر سبیل مجاز.

القصة، چون فرستاده سلطان روم نزد آن پادشاهزاده موهوم حکم مذکور را بر وی عرضه کرد، مشارالیه از انقیاد این امر ابا کرده، قاصد سلطان خایباً خاسراً برگردید و از اوضاع و افعال القاسب میرزا آنچه دلالت بر نفاق و عدم وفاق می کرد به عرض رسانید. بناءً علی هذا فرمانفرمای ممالک روم فوجی از مردم خویش را به جانب وی روان ساخت که او را به دست آورده در زاویه عدم ساکن گردانند.

چون سپاه روم قریب به معسکر وی رسیدند، جناب میرزایی با مردم [مورد] اعتمادی که داشت، مستعد حرب شده، با ایشان در مقام مقاتله درآمد. پس از تهییج غبار پیکار، لشکر روم آن پادشاهزاده مغموم را منهزم ساخته، مشارالیه از مضمار کارزار فرار نموده، پناه به قلعه سرخاب (۱۳۴) برده، آن حاکم آن حصار او را با بقیة السیفی از مردمش در قلعه راه داد. حضرت شاه که او مخالفت وی به نسبت رومیه و شکست آن جناب و

التجاء به قلعه سرخاب آگاه شد، حکم فرمود که شاهزاده حقیقت انتماء، بهرام میرزا، با لشکر ظفر آیات به صوب قلعه سرخاب رفته، القاسب میرزا را از مرّ لطف یا از راه عنف به دست آورد. منشیان آستان خلافت نشان پروانچهای مشتمل بر وعده الطاف و اعطاف به حاکم آن قلعه مرقوم گردانیدند و شاهزاده بهرام میرزا حسبالحکم به جانب مقصود توجه نمود. (۱۳۵)

چون قریب به حصار مذکور رسید، پروانچه مسطور را مصحوب یکی از معتمدان نزد والی قلعه فرستاد. چون در آن پروانچه مرقوم کرده که القاسب را با بهرام میرزا ملاقات داده به این جانب گسیل نماید و اگر به این خدمت شایسته قیام و اقدام نماید از نواب شاهی مراتب بلند و انعامات برون از چند ادراک خواهد نمود، بناءً علی هذا، مشارالیه به نصایح مؤثر و عنایات وافر القاسب میرزا را از قلعه برون آورده، با بهرام میرزا ملاقات داد.

برادران با یکدیگر از روی مودّت اختلاط کرده، شاهزاده بهرام جناب میرزایی را از خوف و خشیت غضب شاهی برون آورده به مواعید مدارج عالی و اکرامات متوالی مسروز ساخته، به اتفاق متوجه ملازمت خسرو آفاق شدند. در اثنای طیّ طریق، پادشاهزاده شقیق بهرام میرزا، به سببی از اسباب، القاسب میرزا گرفته مقید ساخت. چون نزدیک به اردوی شاهی رسید، بنابر اشارت نواب بند از پای برداشته، او را نزد شاه آورد.

بعد از تقدیم قوانین ادراک ملازمت، القاسب میرزا در مجلس نشسته، حضرت شاه او را مخاطب ساخته و گفت: «نسبت به تو چه بد کرده‌ام که از من روی گردان شده و نزد دشمن من رفتی و از او استمداد نموده قاصد قتل من گشتی؟» القاسب میرزا سکوت ورزیده در جواب لفظی بر زبان نیاورد و آن گاه به یکی از اعیان دولتخواه حکم فرمود که مشارالیه را به قلعه قهقهه (۱۳۶) برده، آن جا مقید سازد.

آن دولتخواه، آن پادشاهزادهٔ حال تباه را از مجلس برخیزانده، به قلعهٔ مذکور برد و بند در گردن وی انداخته به حارسی آن حصار سپرد.

نظم^۱

با دشمن من چو دوست بسیار نشست
با دوست نشایدم دگر بار نشست
پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت
بگریز از آن مگس که با مار نشست

و جمعی که با او در اوقات مخالفت بسر برده و اعتماد بر عفو شاهی کرده، به مرافقت وی نزد شاه آمدند، کثیری به تیغ سیاست کشته گشته، قلیلی از آن مهلکه نجات یافتند.

القاسب میرزا روزی چند که در آن محبس قلعهٔ مذکور به مؤانست اندوه و به مصاحبت محنت چون کوه بسر برده، به تاریخ سنهٔ سبع و خمسين تسعمائه [۹۵۷ ق. / ۱۵۵۰ م.] روح محبوسش از قلعهٔ بدن نجات یافته، مطلق العنان گردید - أَلْبَقَا إِنَّمَا يَتَحَضَّرُ فِي الْمَلِكِ الْحَمِيدِ الْمَجِيدِ.

و خبر فوتش چون معروض شاه شد، به زبان قال کلمهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ القا نمود و به لسان حال مضمون این سخن،

رباعی^۲

القاسب برادرم شه شیرکمین
می داشت نزاع از پی تخت و نگین
کردیم دوبخش تا بیاساید خلق
اوزیرزمین گرفت و من روی زمین (۱۳۷)

۱. یا: بیت.

۲. یا، نا: بیت.

ذکر رفتن محمد خان [تکلو] به ولایت غرجستان

از پی تأدیب بیرم اوغلان و محاربه کردن با

وی و فرار مشارابیه و رجعت خان به کام دوستان ۱.

سبحان قادری که به آب تیغ بی دریغ حکام شدیدالانتقام اطراف ممالک و اکناف مسالک^۲ را از لوٹ وجود قاطعان شوارع و > مخالفان متنوع^۳ < پاک ساخته، لوای عافیت در عرصهٔ مملکت نصب می‌نماید و به وساطت ضربت غازیان دشمن شکن و دلیران شیرافکن معاندان زبون و خارجیان دون را در عقبات ادبار و درکات نار افکنده، ریاض مملکت را لطافت روضهٔ جنت کرامت می‌فرماید.

شاهد این دعوی و مبین این معنی آن که، سابق مذکور شد که بیرم اوغلان که از شجعان الوس ازبکیه است و به حکم والی قبه الاسلام بلخ، بیرمحمد سلطان، حاکم ولایت غرجستان بوده، احیاناً تاخت وی به ولایت هرات رود می‌رسید و اموال و احشام و ایماقات آن حدود را به باد بیداد

۱. نم: عنوان فصل را ندارد.

۲. نا: سالک.

۳. نا: > خاینان منازع <.

می‌داد و < به جانب آن ولایت رانده ^۱ > رعایا و عجزه را از جهات و اسباب عاری می‌گردانید.

و هر بار که این امر از وی صادر می‌گشت، نواب خانی می‌خواست که جمعی از دلیران بر سرش فرستاده، او را از این حرکت قبیح متقاعد گردانند، در اثنای تهیه یراق لشکر، آن خاین ستمگر شخصی از نزدیکان خود را با محقر پیشکشی و عریضه‌ای نزد خدام خانی ارسال می‌نمود، و مضمون عریضه داشت اظهار اخلاص و وفاق و ابرای ذمه خویش از اخذ مال رعایا و اویماق و نواب خانی از وفور کرم جبلی، امثال این تسویلات را از وی قبول کرده، عزیمت یورش را فسخ می‌فرمود و قاصد وی را به استمالت و خلعت خوشحال و مستمال گردانیده، رخصت انصراف ارزانی می‌نمود.

تا آن که در ایام سنه خمس و خمسین و تسعمائه [۹۵۵ ق. / ۱۵۴۸ م.] مردم بسیار از الوس قبیاق و اوزبکان بایراق فراهم آورده، به ولایت مذکور آورد و بسیاری از اویماق و احشام، که از قدیم‌الایام در عداد رعایای آن ولایت بوده و به دیوان حکام دارالسلطنه هرات باج و خراج می‌دادند، ایشان را گرفته، به جانب غرjestان کوچانید.

این خبر که به سمع شریف نواب خانی رسید، آتش غضب قیامت لهب در اشتعال آمده، انهدام بنای طفیاننش را وجهه همت ساخت و در اوایل ماه رجب سال مسطور به عزم یورش ولایت غرjestان در النگ کهستان (۱۳۸) لوای توجه برافراخت و روزی چند به مصلحت اجتماع سپاه دولتمند در آن موضع توقف کرده، پس از جمعیت لشکر ظفر عطیت، به صوب ولایت معهود در حرکت آمد. در اثنای طی بوادی، به وضوح پیوست که بیرم اوغلان از پی تاخت به ولایت چقچران رفته، اکنون وقت رجعت اوست. بناءً

۱. نا: < به جانب ولایت رنده >.

علی هذا. موكب ظفر اثر به جانب منازلی كه گذر وی بر آن منازل است توجه نمود.

صبح روز جمعه سیم شعبان > كه شجاع خجسته شعاع^۱ < مهرانور بر ابلق كوه پیکر سپهر اخضر سوار گشته تیغ انتقام از نیام شام برون آورد و هجوم نجوم را از قلعه این جبل بی بدل ارتفاع داده گنبد فلک را از مواكب كواكب خالی كرد، در موضع آق گنبد - كه در میان ولایت غرستان و چقچران واقع است - تلاقی فریقین اتفاق افتاد. بیرم اوغلان خالی الذهن از آن كه نواب خانی به نفس مبارک با شلیخ این لشكر نيكوكیش است، اعتقاد وی آن كه جمعی از قزلباشان به سرداری یکی از اعیان آمده و راه بر وی گرفته اند، لاجرم قدم استوار داشته با مردم بسیار از پیاده و سوار و بر پشته ای رایت مقابله برافراخت.

آن گاه حسن بیگ میراب، كه در این لشكر چرخچی و هراول بود، چون دید كه مخالفان زبرپشته را گرفته از پی محاربه ستاده است، با غازیانی كه تابعش بودند به جانب دشمنان حمله كرده. بیرم اوغلان نیز با جمعی از ازبكان كه معتمد وی بودند، بر حسن بیگ و مردمش تاخت و بیشتری از تابعان حسن بیگ به سبب جبن و عدم جرأت، عنان از معركة حرب برتافته طریق فرار پیش گرفتند. و حسن بیگ از غایت تهور و شجاعت قدم مردی فشرده، نامردانی را كه به سبب بی جرأتی از مضمار كارزار روی گردان شده بودند، به ضرب شش بر تأدیب بلیغ نمود.

در این حال هزبر معركة شجاعت و دلاوری و فارس میدان جلادت و رزم گستری، المتوكل علی كرم كرم المستعان، قزاق سلطان كه ارشد اولاد نواب خان است، از پی امداد حسن بیگ با اتباع و اشباع خویش شبذیز تیز را

به مهمیز ستیز سراسیمه ساخته، متوجه دفع دشمن گردید. اندک مسافتی که به جانب اهل خلاف قطع نمود، لوای نصرت نمای خانی با قشونی، که از سم ستور ایشان زلزله در طبقات زمین و غلغله در مجامع زمان پدید آمدی، نمودار معاندان ستمکار گشت.

< در حال ۱ > بیرم اوغلان را پای ثبات از جای در رفته، فرار بر قرار اختیار نمود. غازیان دلاور او را تعاقب نموده، بسیاری از نزدیکان و معتمدانش را گرفته، نزد ملازمان حضرت خان آوردند. آن حضرت به قتل کثیری از ایشان حکم کرده، قلبی از آن مهلکه نجات یافتند. آن گاه اردوی عالی به صوب قلعه اشفار (۱۳۹) که کوچ و متعلقان وی در آن قلعه بسر می بردند، نهضت نموده، ظاهر آن حصار مضرب خیام غازیان جلادت شعار گردید. و این قلعه اشفار شکافی است بس عظیم در کمر کوه واقع شده و به استعمال چوب و سنگ راهی از برای آن ساخته اند که مرد و مرکب بی بار به مشقت بسیار بر آن حصار آمد و شد می نماید، مع ذلک مشتمل است بر چشمه های آب گوارنده. حاصل که، باز بلندپرواز خیال مگر بر شرفات بروجش راه تواند یافت یا شاهین سرعت آیین اندیشه، به بال استعجال بر فرازش تواند شتافت، بشر را در پیرامون وی راه نیست و عقل رهبر از کماهی اش آگاه نی.

القصة روزی چند که لشکر دور از گزند در ظاهر حصار نشستند، احیاناً بعضی از جوانان تیز چنگ از طرفین آغاز جنگ کرده، از قید هستی مجازی وارستند. نواب خان را معلوم شد که فتح این قلعه بس متعسر است بل متعذر، بعضی از ارباب آن ولایت را استمالت و خلعت داده، رخصت انصراف ارزانی داشت و بعضی را نگاه داشته، رایت توجه به جانب مقرّ

خویش برافراشت و روز شنبه ثالث رمضان سال مسطور به مقصد رسیده، سادات و قضاة و موالی و اهالی دارالسلطنة هرات آن حضرت را استقبال کرده، زبان به استدعای ازدیاد اقبال گشودند و دیده را از دیدار مسرت آثارش روشن ساخته، جبین اخلاص بر زمین نیاز سودند.

و^۱ در این سال، کامران میرزا - ولد ظهیرالدین بابر پادشاه - که به نسبت برادر خویش محمدهمایون پادشاه مخالفت کرده و اکثر پریشانی و بی سامانی پادشاه مُتَفَرِّع بر خلاف و نزاع وی بود، به ارشاد و هدایت سلیمان شاه میرزا از طیّ بوادی خلاف و در آمدن به مضمار مضاف رجعت نموده، به درگاه پادشاه خلافت پناه آمد و افسوس عفو جرایم خویش کرد. پادشاه، ملتمس او را مبذول داشت و مشرخصت ملاقات داده، در حین رفتن به صحبت فردوس زینت، شمشیر در گردن فگنده، چون قریب به درگاه سلاطین پناه رسید، حضرت پادشاه را عرق اخوت در حرکت آمده، اشارت فرمود تا شمشیر از گردنش برداشتنند.

و چون قریب به تخت همایون، که محلّ جلوس خسرو ربع مسکون است، رسید، به مراسم تواضع و تسلیم قیام نموده، به بوسیدن دست حق پرست نواب پادشاهی قیام نمود. آن گاه حضرت پادشاه او را دربر گرفته، برادران با هم معانقه نمودند و اشک از دیده فشانده، با یکدیگر در غایت محبت اختلاط فرمودند.

۱۰۱

> گفتار در رفتن قزاق سلطان و اويس سلطان

از پی اوزبکان حرامی و دزدان نامی به موضع

پل خاتون و استیلای سلاطین بر آن قوم زبون' <.

در اواخر فصل پاییز همین سال؛ یعنی سنهٔ خمس و خمسين و تسعمائه [۹۵۵ ق. / ۱۵۴۸ م.] قزاق سلطان از جانب خان رخصت یافته به ولایت باخرز، که اولکای وی بود، توجه نمود. چون به آن ولایت رسید، روزی چند به ضبط و ربط مهمات ولایت و اصلاح احوال سپاه و رعیت مشغولی نمود. در خلال این حال خبر رسید که جمعی کثیر از فئهٔ طاغیهٔ ازبکیه، به سرداری حق نظر اوغلان، که از اعظم سرداران و شجعان الوس ازبکیه است، از آب آمویه گذشته، از پی تاخت و تاراج اموال رعایا و عجزه متوجه حدود آن ولایت‌اند. بعد از تحقیق این خبر کلفت اثر، جناب سلطانی این واقعه را عرضه داشت کرده، مضحوب مسرعی نزد ملازمان خانی ارسال نمود. آن حضرت پس از اطلاع بر این حال، اويس سلطان را با بسیاری از غازیان رستم توان از پی امداد قزاق سلطان ارسال نمود.

۱. نا: > گفتار در محاربهٔ قزار سلطان و اويس سلطان با اوزبکان دون در موضع پل خاتون و شکست اوزبکیه از سپاه قزلباش <.

چون سلطانان با هم ملاقات نمودند، صلاح در آن دیدند که از پی مخالفان ایلغار کرده، به وساطت جنگ ایشان را به چنگ آورند. لاجرم در ساعت مشحون از سعادت، از ولایت باخرز برون آمده، در جستجوی دشمنان بدخوی در رفتن اسراع فرمودند. ناگاه در حوالی پل خاتون به معاندان دون و حرامیان زبون رسیدند.

حق نظر او غلان که بر جمعیت غازیان پا ک نیت واقف گشت، قدم استوار داشته و رایت محاربه برافراشته، مستعد قتال گردید. جناب سلطانی که دید مخالفان قرار بر فرار اختیار کرده در محاربه عازم و جازم اند، غازیان دشمن شکن و شجعان شیرافکن را به مقاتله تحریص نموده، قدم مردی و مردانگی در مضمار کارزار استوار داشت و توکل بر کرم کریم چاره ساز و رحیم بی انباز کرده، لوای اقبال برافراشت.

آن گاه از طرفین، شاهد دور از ترحم شمشیر، نقاب ظلمانی از چهره نورانی گشوده، به قصد جان بی دلان جلوه گری آغاز نمود و سالدیده پشت خمیده کمان، پشت به جانب دشمن بد گمان کرده، به دست قاصد سریع السیر تیسر، خبر واقعه ناگزیر به کشور دل کبیر و صغیر ارسال فرمود. سنان افعی مانند، در بدن دشمن خود پسند جا کرد و گرز گران از پی اقامت طغیان فتنه سان از هر گوشه ای سر در آورد.

القصه، اندک وقتی که از جانبین غبار نقار و شین در هیجان بوده و معركة کارزار از شعله تیغ آتشبار دلیران نامدار گرم گردید، ناگاه باد مراد به تحریک وَاللّٰهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ بر چمن^۱ آمال غازیان با اقبال وزید و مبشر تقدیر، نوید و آیده بجنود لم تروها در گوش هوش لشکر نصرت اثر گفته و رایحه فتح به مشام شجعان با احترام رسید، در حال تزلزل در اساس جمعیت مخالفان

حرامی و دزدان نامی پدید آمده، از میدان محاربه روگردان گشتند و طریق فرار پیش گرفته، از مرحله غیرت در گذشتند.

بهادران آستان خان، ایشان را تعاقب نموده، قرب نهصد نفر از ازبکان کریه منظر را دستگیر و هدف تیغ و تیز گردانیدند. و حق نظر اعلان با معدودی چند، خایباً خاسراً، از آن مهلکه برون رفته، خود را به مأمن [ی] امن رسانید - وَالْفَتْحُ مِنَ عَطِيَّاتِ الْمَلِكِ الْمَجِيدِ.

> ذکر وقوع زلزله در بعضی از مواضع ولایت

قاین به اقتضای فلک مفتن^۱ <.

از جمهورانام و ثقات کرام استماع افتاد که در شب چهارشنبه <چهاردهم محرم^۲ > سنه ست و خمسين و خمسائه [۹۵۶ ق. / ۱۵۴۹ م.] در ولایت قاین، که از منسوبات بلاد خراسان است، در پنج قریه زلزله شده، تخمیناً دو هزار و پانصد نفر و بعضی سه هزار نفر از مرد و زن در زیر دیوار شده، از خرابه دنیا به معموره عقبی انتقال نمودند.

از مردم صادق القول به وضوح پیوسته که قاضی آن ولایت، مولانا اسفلار در یکی از آن قری ساکن بود و در علم هیأت ماهر می نمود. روزی که در شب آینده این بلیه حادث خواهد گشت، به مردم دیه اعلام نمود که: «در این شب به حسب اوضاع افلاک و انظار کواکب زلزله ای عظیم متصور است، لایق آن که امشب مردم با عیال و اطفال از منازل خویش برون رفته در صحرا شب را به روز آورند».

۱. نا: > ایراد مقدمات در بیان بعضی از غرایب امور و عجایب محذور و تأمل شاهزاده و فوت بعضی از ارباب <.

۲. نا: ندارد.

مردم آن ناحیه از غایت جهل و کسالت، سخن مولانا را اعتبار ناکرده، به دستور لیالی گذشته در خانه‌های خود بریستر استراحت به خواب رفتند. مولانای مذکور در اوّل آن شب، که آخر روز حیات وی بود، به مرافقت عیال و فرزندان و سایر متعلقان به جانب صحرا توجه نموده مترصد نزول بلیه معهود می‌بود، تازمانی که نصفی از شب در گذشت، مولانا را سردی هوا و فسردگی ارض و سما متأثر ساخت و از غایت تأثر، این بلیه را از ممکنات عدیم الوجود اعتقاد کرده، با متعلقان به طرف منزل خویش رایت توجه برافراخت. چون قدم در خانه، در حال بلیه زلزله حادث گشته، مولانا و اهل خانه در زیر دیوار هلاک شدند.

بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست

روزی که قضا باشد، روزی قضا نیست

و در این سال، پادشاه ستوده خصال، مخدّره‌ای از نبایر قاضی جهان [حسینی قزوینی] را که در حجله عصمت و صلاح و مهد عفت و فلاح تربیت یافته بود، جهت ازدواج شاهزاده باتخت و تاج ارسال نمود و خان با رأفت از پی احترام مستوره تنق عفت حکم فرمود که مواضعی که ممر و معبر آن مخدّره میمنت اثر است آیین بسته، به اعزاز تمام او را به شهر در آوردند و طوایف اصناف و مهندسان اطراف انقیاد حکم نواب خانی کرده، به آنچه مقدور ایشان بود از قوّت بته فعل آورده، در تزیین آیین صرف نمودند.

آن گاه در روزی که داخل ایام ماه صیام^۱ سال مسطور بود، قراق سلطان با برادران و بسیاری از امرا و آقایان به استقبال مشارالیها رفته بودند، او را به شهر در آورده، در حرم شاهزاده خجسته شیم فرود آوردند. هم در این

ماه مجلس نکاح منعقد شده، به آیین شریعت مصطفوی و طریق ملت مرتضوی، آن مهد علیا در حباله نکاح نتیجه شاهان جهان آرا در آمد. و نواب خانی قامت بااستقامت عقد را، که عبارت از امیر مرتضی صدر است، به خلعتهای گرامی آراسته، حضار مجلس را نیز به انعام نقد و جنس مسرور و پرحضور گردانید. آن گاه جناب شاهزادگی به امر زفاف مشغولی نموده، مقارنه شمس و زهره همگنان را معلوم گردید.

و هم در این سال دفع عین الکمال شاهزاده مغفرت انتماء بهرام میرزا، که محبوبترین برادران بود نزد شاه عطوفت پناه، از عالم بی ثبات به سوی جَنَاتِ نَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، انتقال فرمود. (۱۴۰) جناب مخدومی محرومی امیر نسیم الدین محمد المشهور به «میرک شاه المحدث» در چاشتگاه روز یک شنبه بیست و پنجم ذیقعده همین سال به جناب میرزایی در سفر اخروی اتفاق افتاد.

بیت

هر که آمد به جهان، اهل فنا خواهد بود

آن که پاینده و باقیست، خدا خواهد بود^۱

> گفتار در آمدن براق سلطان و عبداللطیف سلطان

و بعضی دیگر از سلاطین چنگیزی به ظاهر دارالسلطنه

هرات و استحکام نواب خانی آن بلده را به عنایت سبحانی^۱ <

قال الله تبارک و تعالی ان الانسان ليطغی، ان رآه استغنی، ساینس روزگار و مدبر عالم بی مدار هرگاه در تربیت مرکوب طبیعت فردی از افراد بشر مبالغه نموده در اعطای لذات نفس حیوانی افراط فرماید، هرآینه > آن مرکوب^۲ < عنان از دست راکب خرد برون آورده، به مقتضای طبع خویش در تک و پوی آید.

> ابراز این مفهوم در صورت ما صدق و شاهد این دعوی بر نهج صدق و حق آن که^۳ < براق سلطان که در سلک اعظم سلاطین چنگیزی سمت انتظام داشت و در وقت استیلای عبیدخان در بلاد تا شکند و ترکستان والی بوده رایت قناعت می افراشت، بعد از انتقال عبیدخان از جهان گذران بی بنیاد از بواعث فتنه و فساد بسیاری در گردش جمع آمده، هنگام فرصت ۱. نا: > گفتار در آمدن براق سلطان و عبداللطیف خان به ظاهر دارالسلطنه هرات و حدوث مجذورات و آفات <.

۲. نا: ندارد.

۳. نا: > غرض از ایراد این مقدمات و مقصود از تمهید این مقدمات آن که <.

مرغبات در رفتن به جانب دارلسلطنه هرات و اخذ اموال و جهات به وی می نمود و مشارالیه چون قوت و شوکت خویش را از پیشتر بیشتر ملاحظه نمود، سخنان اهل فتنه را اصفا نموده، چند مرتبه داعیه کرد که اقتدا به سنت رویه عبیده نموده از نهر آمویه عبور فرموده، در بلاد خراسان به تاراج اموال و جهات و اسقاط عرض و حیات عجزه و مساکین مشغولی نماید. اما بنابر عدم مرافقت توفیق الهی، این خیال مقرون به وبال در تنگنای قوت مانده، به فضای فعل منتقل نمی گردید.

تا آن که در اوقات سنه سبع و خمسين و تسعمایه ۹۵۷ ق. / ۱۵۵۰ م. [آن باشلیغ فئه یاغیه به اتفاق عبداللطیف سلطان - که سمرقند به وی متعلق بود - و امداد زمراهی از سلطانان از آب آمویه گذشته، متوجه دارالسلطنه هرات گردید.

چون خبر توجه وی به سمع نواب خانی رسید، حکم شد که برون شهر را کوچه بند کرده و فرجه ها را مسدود ساخته، در تهیه اسباب استحکام اهتمام تمام نمایند. بعد از سرانجام این مهم و اتمام اسباب استحکام هر کوچه بندی و گذری را به یکی از شجعان و معتمدان سپرد؛ بدین طریق که سمت تحریر می یابد:

کوچه بندهای برون دروازه فیروز آباد را به اویس سلطان رجوع نمود. دروازه خوش^۱ را، بعضی به سنجاب سلطان افشار و در بعضی طایفه ای از ملازمان خویش را به جراست تعیین فرمود. گذرهای برون دروازه قبچاق را به شجاع رستم توان قزاق سلطان متعلق ساخت. تاتار سلطان به امداد سید حسیب نسیب امیر حسن خطیب در کوچه بندهای دروازه عراق فوجی از شجعان باز داشته، خود به نفس مبارک بابسیاری از دلیران جنگجوی و

دلاوران تندخوی در ساحت کریاس فلک اساس نواب میرزایی بسر برده، منتظر آن بود که هریک از سرداران را که به مدد و کمک احتیاج شود، او را به ارسال زمره‌ای از فارسان میدان جلادت امداد نماید.

تا آن جا که در روز شنبه پنجم ماه جمادی الاول سال مذکور، براق سلطان به مرافقت عبداللطیف سلطان و بعضی دیگر از سلاطین ازبکیه به ظاهر دارالسلطنه هرات آمده، در بعضی از قری و مواضع بلوکات هرات رحل اقامت انداخت.

اشجع سلاطین توران، شاه محمد سلطان، بنابر استیلای حرارت جوانی و اظهار جلادت و پهلوانی، با مردم خویش، قریب به کوچه بند دروازه خوش آمده، از شعله شمشیر آتشبار مضمار کارزار را گرم ساخت. و سنجاب سلطان با قوم افشار از پی دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه‌بند برون رفته، باوی در مقام محاربه آمد. بالاخره سپاه ازبکیه بر افشاریه غلبه کرده، پنج شش نفر از شجعان نامدار از ایشان کشته گشته، سنجاب سلطان به امداد بداغ سلطان سالمأ خود را به درون کوچه‌بند رسانید. آن گاه توپچیان سده سدره نشان، شاه محمد سلطان را با اتباع و اشیاع از ضربت تفنگ مرگ آهنگ از حوالی کوچه‌بند رانده به جانب معسکر وی گسیل نمودند.

شکست مردم افشار که به عرض خان نامدار رسید، جمعی از غازیان دشمن شکن را جهت امداد سنجاب سلطان فرستاده، در حراست آن گذر مهمالمن اهتمام نمود.

> گفتار در قتل باشلیغ اهل خسران، شاه محمد سلطان،

به تیغ بی دریغ غازیان غضنفر توان و کوچ کردن

سلاطین مذکوره، به مرافقت انواع کلفت و اصناف مصیبت.^۱ <

بعد از قرار^۲ سلاطین بی ثبات در نواحی و مواضع بلوکات هرات، باشلیغ ارباب خسران، شاه محمد سلطان، به اشارت و رخصت سلطانان بابسیاری از ازبکان نامی و ترکان حرامی متوجه ولایت سجستان و فراه گشت. پس از وصول به نواحی آن ولایات، به اخذ اموال و جهات و اسقاط عرض و حیات عجزه و فقرا حکم فرمود و عیال و اطفال ایشان را به اسیری گرفته، از عذاب منتقم جبار و عقاب دانای نهان و آشکار اندیشه ننمود.

و چون از تخریب آن سرزمین و تعدیب غنی و مسکین باز پرداخت، به طرف مقرّ و معکسر سلاطین مراجعت کرده، در حین ملاقات از روی اعراض برایشان اعتراض کرد که: «در اوقات غیبت من چرا اهمال کرده کوجهبندها را از تصرف قزلباش انتزاع نمودید؟ فردا من با دلیران دشمن شکن، سوار

۱. نا: > تبیین کلام در رفتن شاه محمد سلطان به جانب ولایت فراه و سجستان از پی تاراج و اموال و عیال مسلمانان و معاودت از آن سرزمین به معسکر سلاطین و کشته شدن وی به دست غازیان شجاعت آیین <.

۲. نا: فرار.

گشته تا گذرها را از قزلباشیه نگیرم، از اسب فرود نخواهم آمد». غافل از آنکه فردا در حین محاربه، قهرمان جان ستان اجل کوچه‌بند جسد مشحون از حسدش را از تصرف والی روح انتزاع خواهد نمود و دست غضب قهار سریع الانتقام او را از سمند تیز گام حیات فرود آورده اسیر عافیت را از محنت قید نجات ارزانی خواهد فرمود.

بیت

من جهد همی کنم، قضا می گوید:

بیرون ز اراده تو چیزی دگرست

آن گاه صباح روز پنج شنبه بیست و ششم جمادی الاول سال مسطور [= ۹۵۷ ق. / ۱۵۵۰ م.] که شجاع خجسته شعاع مهر منیر بر بارگیر سپهر مستدیر سوار شده تیغ جهانگیر از نیام کرهٔ اثیر برون کشید و از فروغ آن حسام خون آشام ظلام شام منعدم گشته اثر فیضش به اطراف أمصار و اکناف هر دیار رسید، شاه محمد سلطان با جمعی کثیر از ازبکان، از پی ثبات دعوی مذکور سوار شده، به جانب کوچه‌بندی که قریب به مزار فیض آثار شاه بوالقیس - که نزد خرد و بزرگ، آزاد و بنده به شاه زنده اشتها دارد - در حرکت آمد.

چون به مقصد رسید، لوای حرب برافراخت و با سه چهری از شجعان معتمد و دلیران مانند دد، بر شمس الدین بیگ کرد، که حراست و حفظ آن کوچه‌بند تعلق به وی می‌داشت تاخت. ملازمان و تابعان شمس الدین بیگ تاب مقاومت وی نیاورده، به درون کوچه‌بند گریختند. شاه محمد سلطان ایشان را تعاقب نموده، از وفور جلادت و بی باکی و غایت تهور و چالاکی تا درب کوچه‌بند تاخت و هنگام مراجعت سنگی بس عظیم بر سرش رسیده، به

همان ضربت سنگ، آن جوان تیز جنگ از فراز زین به روی زمین افتاد.

بیت

که زد به فرق کسی سنگ ظلم، کاخر کار
به دست مردم مظلوم سنگسار نشد

و در حال فتحی بیگ که از دلاوران آستان محمدخان بود، خود را به
سر وقت وی رسانیده، سرش را از تن جدا کرد.

بیت

چو دولت ببخشد سپهر بلند
در آید به مردانگی در کمند

و آن سر پر شر و شور را نزد نواب خانی آورده، دولتخواهان خدام
شاهی و مخلصان آستان ظلّ اللهی در برابر این عطیۀ علیّه و عنایت ایزدیه،
سجدهات شکر به جای آورده، همگنان را وثوق مجدد و اعتماد بی حدّ بر اقبال
مصون از زوال پادشاه عالم پناه عارض گشت و صوت جوش و خروش
موالیان سعادتمند و شیعیان دور از گزند از سپهر بلند در گذشت.

همانا که دست غیبت و قبضۀ قدرت لاریب به امداد روحانیت آن
بزرگوار، که این صحبت گیرودار در ساحت آستان کرامت نشانش منعقد
گشته این سنگ مهلک را بر وی زده عالمی را از چنگ فتن و گرفتاری محن
خلاص کرد و فارس ظلم را از مرکب اقتدار و اضرار جدا ساخت و فتحی
چنین - که مُتَفَرِّعِ بر قوت دولت پادشاه نصفت قرین تواند بود - به وقوع
انجامید، سلاطین از بکیه و خواقین چنگیزیّه را پای ثبات از جای رفته - > روز
یک شنبه بیست و نهم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده، به جانب دیار
خویش توجه نمودند و ابواب عافیت و امنیت، که به سبب شامت وجود مردود

[خاتمه]

بر ضمائر قدس مآثر و واقفان عوارض زمانه بیدار و رأی حقایق نمای
 مستحضران خصایص انقلاب عالم ناپایدار > مخفی نماند^۱ < که از ابتدای
 تحریر این مختصر - چنان که سبق ذکر یافت - تا انتهای این مجموعه میمنت
 اثر، که تاریخ هجرت حضرت خیرالبشر - صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِعَدَدِ مَا
 عَلَّلَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ - به نهصد و پنجاه و هفت^۲ رسیده و عجزه جهان
 را به وفور مرور شهرور و اعوام^۳ و احوال و ائقال سوانح لیالی و ایام، پشت
 خمیده، روزی بی سوزی و شبی بی تعبى بر این حقیر نگذشته > و مع ذلک
 کیفیت ماده سخن^۴ < که منشاء بسط مزاج اهالی زمن است، از طبع زمان
 برون رفته > و حرارت محبت شواهد معانی، که موجب سرگرمی اعالی و

۱. یا: > مخفی و محبوب نماند <.

۲. نا: نهصد و پنجاه.

۳. یا: اعوان.

۴. نا: ندارد.

ادانی است سمت انعدام پذیرفته^۱ > عرایس نتایج افکار اهل اعتبار، که بر سریر اوراق جلوه می‌نمود، از عدم توجه ابنای زمان ممر ظهور بر روی خود بستند و مجلس آرایان مضامین، که ابواب ذوق بر ارباب شوق می‌گشودند، ترک صحبت کرده، در پس زانوی نومیدی نشستند.

فریاد که، آنان که از مخزن فکرت جواهر آبدار را در سلک تحریر می‌کشیدند، خامه‌وار در قلمدان قبور آرام گرفتند، و افسوس که، آن کسان که از فیض زلال کمال و رشحات سحاب فضل و افضال ساحت اوراق را به انواع ریاحین و ازهار زینت می‌بخشیدند، در زاویه عدم منزل پذیرفتند.

بیت

همه رفتند به خواب عدم از جام اجل
می‌کند دم بدم این باده مراهم در خواب

در این زبونی روزگار و مشوشات^۲ سوانح لیل و نهار، هرگاه در گوشه‌ای به محقر توشه‌ای قانع گشته به تسوید این اوراق مبادرت می‌نمود و به دستیاری اُنامل بی‌حاصل ابواب وقایع ماضیه را بر روی طالبان اخبار و آثار می‌گشود، ناصح خرد صواب نمای و مدبّر عقل مشکل گشای، استبعاد کرده، می‌گفت:

«هیّهات! هیّهات! گلشن سخن که > به سبب فقدان فیض افکار مستعدان^۳ < زَمَن پُژمرده و بی طراوت شده، به قطرات فکر فاسد تو خرم نمی‌گردد و نخلستان معانی، که از اشجار لطیف الاثمار مضامین عاری گشته،

۱. یا: ندارد.

۲. یا: تشویشات.

۳. نا: ندارد.

به ناقل قاصر > تو^۱ < به مرتبه پیشین نمی‌رسد».

ولیکن منهی غیب به انهای^۱ > **أَلَا إِنَّ اللَّهَ فِي أَيْامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتُ** < در اقدام به مقصود ترغیب می‌نمود و مستمع لاریب به اسماع و **وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ**، جانب امید را ترجیح می‌فرمود، عملاً لبشارت‌ها و معتصماً > به حبل^۲ < توفیق الله تعالی، اتمام ترتیب این مقدمات و اختتام تشبیب این مقالات به وقوع انجامید و فارس خامه فصیح بیان، به اسراع سمندبنان به منزل مراد و محفل مرام رسید و احوال کاتب و توفیق این مکاتب نیز بر این منوال جاری بود.

همانا که این نفحات میمنت اثر > و این روح افاضت گسترده از توجه خاطر فیض ماثراً^۳ < صاحب دولتی^۴ است که تنسیق این وقایع از آثار عقاید کثیر الفواید اوست و تحقیق این اخبار متنوع، متفرع بر عواید مبتهج الفراید. رأی آفتاب نظیرش دافع ظلام ظلم در ظلمت شر و تدبیر خجسته ماثرش خیر قضا زافت قدر.

مأمول آن که تا مقدمه انقطاع روزگار، بل تا خاتمه هستی ملک دوار، ذات خجسته صفات گرامی‌اش > بر مسند اقبال و اجلال مخلص^۵ < و باقی ماند و مسود این اوراق > از مایده پرفایده نعیم احسان این‌والی بالاستحقاق^۶ < **خَلَّدَ اللَّهُ ظِلَّهُ** - منتفع و بهره ور گردد.

۱. یا: ندارد.

۲. یا: ادای، نا: صدای.

۳. نا: > الاربی الله ایام دهر کم نفرر <.

۴. یا: > و این از توجه ضمیر خیرپذیر <.

۵. از این جا تا آخر [خاتمه] در «نم» نیامده است.

۶. نا: ندارد.

۷. نا: > از مایده سرو از این‌والی بالاستحقاق <.

«هذه التسويد من يوم الاربعاء، بيست شهر شعبان المعظم سنة يك
هزار و چهل و هشت، حرره العبد الاقل محمد حسين»^۱.

این سند تاریخی، به خط نستعلیق و با مرکب سیاه، بر روی کاغذ سفید نوشته شده است. در ابتدا، یک خط تیره افقی به عنوان جداکننده از بخش قبل قرار دارد. متن سند، با عبارت «هذه التسويد من يوم الاربعاء» آغاز می‌شود و در ادامه، به بیان تاریخ و ماه و سال هجری می‌پردازد. در پایان، عبارت «حرره العبد الاقل محمد حسين» درج شده است. در پایین سند، یک خط تیره افقی دیگر قرار دارد. در پایین‌ترین بخش سند، یک یادداشت به خط نستعلیق و با مرکب سیاه، به خط اولی اشاره می‌کند. این یادداشت، با عبارت «یا: «و من الله العون و المدد»» آغاز می‌شود و در ادامه، به بیان نام نویسنده و تاریخ نگارش سند می‌پردازد. در پایان، عبارت «الآخر سنة يك هزار و پنجاه» درج شده است.

دست قلم و دل شکسته این است خط شکسته و بسته»

توضیحات و تعلیقات

(۱) شیخ صفی‌الدین... اردبیلی: شیخ صفی‌الدین، عارف صاحب نام ایرنی، در سال ۶۵۰ هجری قمری مصادف با ۱۲۵۲ میلادی؛ یعنی زمان تسلط مغول بر آذربایجان، در قریهٔ کلخوران - در سه کیلومتری شمالغرب اردبیل - متولد شد. در اوان جوانی به دلیل عدم دسترسی به مرشدی صاحب حال، برای تشرّف به آستان شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی، راهی این دیار گردید. ولی وقتی که به شیراز رسید، شیخ بزغش رحلت کرده بود. شیخ صفی بعد از مدتها اقامت در شیراز و ملاقات با عده‌ای از عرفا و اکابر این شهر - از جمله شیخ سعدی - بنابه سفارش ظهیرالدین پسر و جانشین شیخ بزغش، راهی گیلان شد تا به خدمت شیخ زاهد گیلانی برسد. وفات شیخ صفی را سال ۷۳۵ ق / ۱۳۳۴ م. نوشته‌اند. (جهت کسب اطلاع بیشتر در مورد جستجوی شیخ زاهد توسط شیخ صفی رک: روضات الجنات کربلایی، ج ۱، ص ۲۳۷ به بعد)

(۲) سلطان جنید: شیخ جنید (متوفی ۸۶۰ ق / ۱۴۵۵ م.)، پدر سلطان حیدر و جدّ شاه اسماعیل اول، مرشد و مقتدای صوفیان صفویه است. سلطان جنید پسر سلطان ابراهیم صفوی است که در سال ۸۵۱ ق. / ۱۴۴۷ م. به جای پدر، به ریاست

صوفیان صفوی نشست. جهان‌شاه قراقویونلو که از کثرت مریدانش در اردبیل متوحش شده بود، او را به دیار بکر تبعید کرد. وی در تبعید با خواهر اوزون حسن آق قویونلو - رقیب جهان‌شاه قراقویونلو - ازدواج کرد و پس از چندی با اهل و عیال به اردبیل بازگشت. سلطان جنید در جنگی که بین مریدان او و قوای شروانشاه خلیل بن ابراهیم شاه در طبرسران اتفاق افتاد، کشته شد.

(به تفصیل رک: عالم آرای صفوی، ۲۶ به بعد)

۳) شیخ خواجه علی: بعد از صدرالدین، پسر بزرگش خواجه علی معروف به سیاه پوش صاحب سجاده گردید و ارشاد مریدان را به عهده گرفت. خواجه علی مردی بود با فضیلت و دانش دوست. واقعه ملاقات وی با امیر تیمورگورکان در اردبیل حایز اهمیت تاریخی است؛ چراکه در این ملاقات بود که شیخ علی وسیله آزادی سران هفت طایفه بزرگ: تکه‌لو، شاملو، استاجلو، قاجار، افشار، رملو، وزنگنه، گردید، و این هفت طایفه بود که باضافه طایفه ذوالقدر - که پس از سقوط سلطنت علاءالدوله در دیاربکر، به ایران آمدند - قزلباش را تشکیل دادند. شیخ خواجه علی در هیجدهم رجب سال ۸۳۰ ق. / ۱۴۲۶ م. هنگام مراجعت از حج، در قدس خلیل درگذشت و امروز قبرش معروف به سید علی عجم است.

۴) شیخ صدرالدین موسی: شیخ صدرالدین فرزند ارشد صفی‌الدین صفوی بود که بعد وفات پدر، صاحب سجاده ولایت گردید. وی در روز عید فطر سال ۷۰۴ ق. / ۱۳۰۴ م. از بطن فاطمه خاتون دختر شیخ زاهد متولد گردید و پس از ۹۰ سال عمر - که ۵۹ سال آن بر مسند ارشاد مریدان سپری شد - وفات یافت. همو بود که درهای مسجد جمعه اردبیل را از گرجیان پس گرفت و از تفلیس به اردبیل آورد. (در مورد کرامات شیخ صدرالدین رک: اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱)

۵) شیخ امین الدین جبرئیل: وی پسر شیخ صلاح الدین رشید، و پدر شیخ صفی الدین اردبیلی است که بعد از کشته شدن پدرش به دست گرجیها - وی در این تاریخ یک ماهه بود - وارث او گردیده، به سلک مریدان خواجه کمال الدین عربشاه اردبیلی در آمد.

حافظ حسین کربلایی در جلد اول «روضات الجنان...» در مورد خصوصیات شیخ جبرئیل می نویسد که «...شیخ جبرئیل از مردم گریزان و همواره خاموش بود. او با دختر صاحب عصمتی از خاندان بارقی [=جمال باروقی] که از جمله اکابر بوده و دولتی نام، در عقد نکاح در آورده و او مستوره‌ای بوده عابده و زاهده‌ای متقیه صائمه الدهر و قائمه الليل»

۶) صلاح الدین رشید: دومین پسر امین الدین جبرئیل است که بعد از فوت برادر بزرگش، محمد - که در نقاط گرمسیر جنوب به کار تجارت مشغول بود - جهت سرو سامان دادن به کارهای وی و جمع آوری مال و منال او به شیراز رفت. وی در شیراز با دختر امین الدین انباردار وصلت کرد و پس از آن کد خدای آن شهر شد. چون مراجعت وی به اردبیل به طول کشید، صفی الدین این امر را بهانه قرار داده، در پی گمشده اصلی خویش راهی شیراز گردید. شیخ صفی در این هنگام بیست ساله بود.

۷) از جمله عرفا و فضایی که شیخ صفی در طول حیات خود با آنها هم عصر بوده و با اکثر ایشان ملاقات کرده عبارتند از: مولانا جلال الدین رومی، امیرعبدالله شیرازی، شیخ نجیب الدین بزغوش، شیخ اوحالدین مراغه‌ای، شیخ عبدالرزاق کاشانی، علامه الدوله سمنانی، شیخ محمود شبستری، قاضی ناصرالدین بیضاوی، جمال الدین حلی، شیخ محمد کچه‌چی، میر حسین سادات هروی.

۸) شاردن صحنه خدا حافظی شیخ صفی بافضلای شیراز، از جمله با سعدی، را این چنین شرح می‌دهد: «شیخ صفی بار دیگر کمر همت بر بست و قصد بازگشت از شیراز را نمود و پیش از آن که آن شهر را ترک کند، از مشایخ و عرفای بزرگ تودیع کرد، و از آن جمله به حضور شیخ سعدی رفت. آن بزرگوار چون صفی را قاصد سفر یافت، به اصحاب و درویشانی که در خانقاهش حضور داشتند، فرمود: درویشان! این پیر بر جناح سفر است، هر یک از شما، پای پوش، کینک و آنچه از لوازم راه باشد در خدمتش هدیه نمایید. اما شیخ صفی از آن جمله روی بر تافت. چون سعدی چنان دید، گفت:

ای پیر! چون این چیزها قبول نمی‌کنی، کتاب بوستان خود را به خط خویش مکمل داشته‌ام، آن را بردار. شیخ گفت: من چندان متاع حب‌الهی را بر دوش دل دارم که پروای امثال این‌ها ندارم و به این دیوان، به خدا نتوان رسید...» (سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۴۳۵) اسکندربیک منشی نیز در این مورد می‌نویسد: «شیخ صفی‌الدین اردبیلی با او [= شیخ سعدی] صحبت داشته و معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد (عالم آراء، ص ۹) در این نیز رک: صفوة الصفای ابن بزاز؛ دیوان سید قاسم انوار؛ تاریخ ادبیات ایران، براون؛ ج ۳، ص ۴۸۵؛ سلسله النسب صفویه؛ حبیب السیر.

۹) این بزاز در خصوص اجداد شیخ زاهد می‌گوید:

«شیخ زاهد - قدس روحه - و نام او شیخ تاج‌الدین ابراهیم بن روشن امیرین بابل بن شیخ بندار الکردی السنجابی است - رحمة الله علیهم. تا به هفت جد شیخ و شیخ زاده بوده است و همچنان آب‌عن جدّ عابد بوده‌اند تا به وقت شیخ بندار. و شیخ بندار صاحب ولایت و صاحب مرید جن و انس بود... پس روشن امیر ازدیه بهرآلاله که دیهی است از دیه‌های کوهستان گیلان، مستوره‌ای در قید نکاح آورد و از او تاج المله والدین ابراهیم زاهد - قدس الله روحه - در دیه سیاورد گیلان در وجود آمد. (صفوة الصفاء، چاپ سنگی، ص ۵۱)

۱۰) هلیه کران: این قریه، که محل زندگی شیخ زاهد گیلانی بود، در روضة الصفویه میرزابیگ جنابدی به صورت هبه کران آمده، و بابا صفری در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» ضمن بحث از محل زندگی شیخ زاهد، از موضعی به نام حلیه کران - از توابع لنکران، که به موجب عهدنامه ترکمانچای از ایران جدا شده و به روسیه واگذار شد - یاد می کند. در مورد این قریه نیز رک: صفوة الصفای ابن بزاز، چاپ سنگی، ص ۲۳؛ روضات الجنان و...، ج ۱، ص ۲۳۸ به بعد.

۱۱) کلخوران: قریه ایست در سه کیلومتری شمال غرب اردبیل. این قریه که محل تولد شیخ صفی الدین است، از شمال به بخش نمین، از جنوب به کورائیم، از شرق به هیروی بخش نمین، و از غرب به دهستان مشکین خاوری محدود است (فرهنگ جغرافیایی، ۳)

۱۲) سیاورود: مراد «سیاه ورود» جزء دهستان ماسوله بخش مرکزی، شهرستان فومن است که در ۱۸ کیلومتری باختر فومن قرار دارد.

۱۳) سفارش شیخ زاهد در مورد مدفنش این بود که اگر مجال باشد او را در قبرستان غریبان - که در حال حاضر نیز در قسمت جنوب غربی شهر باقی است - دفن کنند و گرنه هرکجا که مقتضی دانند، مدفون سازند. ولی با مشورت هایی که بعد از درگذشت وی شد، او را در خانه اش - که بیرون دروازه اسفریس بود و خانقاهش نیز به شمار می آمد - دفن کردند (روضات الجنان و...، کربلایی، ج ۱، ص ۲۶۷) مزار شیخ زاهد، اکنون در دهی به نام شیخانهور سمت راست جاده ای که از لاهیجان به لنگرود می رود، واقع است.

۱۴) آلاق: در هیچ یک از کتب جغرافیای تاریخی، چنین موضعی دیده

نشد. احتمالاً، اروامق باید باشد از بخش حومه اردبیل (رک: اسامی دهات، ص ۳۴۶؛ فرهنگ آبادیها، ص ۲۲)

(۱۵) چوپانی: مربوط می‌شود به طایفه چوپانیه یا چوپان که سلسله‌ای بود از امرای مغول. امرای چوپانی دو نفر بودند: امیرحسن کوچک، ملک اشرف چوپانی (متوفی ۷۵۸ ق.). ملک اشرف که حکومت آران و آذربایجان را داشت، پس از کشته شدن به دست جانی بیگ - امیراوزبک و قیچاق - سلسله امرای چوپانی منقرض شد.
(دایرةالمعارف فارسی مصاحب)

(۱۶) ابن بزّاز: ابن بزّاز، شهرت درویش توکل بن اسماعیل توکلی، از نویسندگان دوره صفویه، از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود که در عصر شیخ صدرالدین - پسر شیخ صفی - می‌زیست. کتاب ابن بزّاز، به نام صفوة الصفا است که آن را در مناقب صفی‌الدین نوشته. وی در این کتاب علاوه بر تاریخ ظهور مریدان صفوی، مطالب زیادی در خصوص احوال و اخلاق مردم در نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری دارد. البته بعد از ابن بزّاز تحریفات و دستبردهایی در متن کتاب حاضر - مخصوصاً بعد از استقرار حکومت شاه اسماعیل - به وجود آمده که قابل تحقیق و بررسی دقیق می‌باشد. (در مورد تحریفات کتاب حاضر رک: تبارشیخ صفی، احمد کسری؛ پیدایش دولت صفوی)

(۱۷) کیفا در ساحل جنوبی فرات، بین مصب دو رودخانه‌ای که از شمال میافارقین و ارزان می‌آیند، قلعه‌ایست معروف به حصن کیفا که رومیان آن را کیفاس (kiphas) یا کیفی (kephe) می‌گفتند. (رک: لسترنج، ص ۱۲۱) و گویند نام آن جا رأس الغول است، بعد از بنای قلعه کیفا به حصن کیفا شهرت یافت، یا به نسبت یکی

از نامداران عرب که نامش حسن بوده است، حسن کیفا و حسن کیفا خوانده‌اند (جهان
نمای چلبی؛ قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی)

(۱۸) ابوالنصر حسن بیگ: مراد اوزون حسن آق قویونلو است که به دلیل
بنای عمارت نصیریه، به لقب نصیر ملقب گشته است

(۱۹) شروانشاه: عنوان سلسله‌های پادشاهانی که بر شروان و گاه بعضی
نواحی مجاور سلطنت کرده‌اند و آخرین آنها در زمان شاه طهماسب - که خاک شروان
جزء خاک ایران شد (۹۴۵ ق.) - منقرض شدند. عنوان شروانشاه، ظاهراً از پیش از
اسلام سابقه دارد، ولی در دوره فتوحات اسلامی از فرمانفرمای شروان به عنوان ملک
شروان یا صاحب شروان یاد شده است (دایرة المعارف فارسی مصاحب)

(۲۰) در منابع تاریخی آمده که جهانشاه برای خلاصی کامل از دست شیخ
جنید، او را تشویق کرد که به جهاد چرکسها به قفقاز رود. شیخ جنید به اکراه تمکین
کرد و موقع عبور از بیشه‌های شیروان، لشکریان سلطان خلیل - حاکم شیروان - که به
دستور محرمانه جهانشاه مأمور دفع شر شیخ شده بود، به اردوی وی حمله کردند و شیخ
در این واقعه (سال ۸۶۰ ق.) به شهادت رسید.

(۲۱) حلیمه بیگی آغا: حلیمه بیگی آغا، عالم شاه بیگم، و یا علم شاه بیگم،
دختر اوزون حسن آق قویونلو. نام اصلی‌اش مارتا بود که بعد از ازدواج با سلطان
حیدر، چنین نامی توسط پدر یا شوهرش بروی نهاده شده است. مارتا یکی از سه دختر
اوزون حسن و دسپینا کاترینا [= شاهزاده کاترینا] بود که به دست پدر به همسری سلطان
حیدر در آمد. مارتا نیز ظاهراً مثل مادر خویش تا پایان عمر در مسیحیت پایدار ماند و

اکنون نیز مقبره‌اش در اردبیل در محوطه گورخانه صفویان - ولی در خارج از بقعه شیخ صفی - است. و چنین شهرت دارد که چون وی مسیحی بوده، نخواستند او را در جنب شوهر و فرزند خود، در کنار جسد عارف شافعی مذهب پاک اعتقادی چون شیخ صفی به خاک سپردند.

(۲۲) دکتر عبدالحسین نوایی معتقدند که، در یک نسخه خطی عالم آرای عباسی متعلق به کتابخانه مجلس، نام طفل دیگری به نام داود (و در جایی به نام محمود) باضافه سه پسر سلطان حیدر به زندان استخر شیراز، وی فوت شده و در اوجان شیراز دفن گردیده و مدفنش اکنون به مزار سلطان احمد صفوی مشهور است (شاه اسماعیل صفوی، ص ۳۵)

(۲۳) تیمور قاپی: یا دمیر قاپی این شهر را فارسی زبانان دربند، و ترکان دمیرقاپی خوانند (معجم البلدان). این شهر در آخرین نقطه شمالی ایالت شروان شهر باب‌الابواب؛ یعنی همان در بند معروف ترین بنای دریای خزر، واقع است که اعراب آن را بدین نام خوانده‌اند (لسترنج، ۱۹۳)

(۲۴) تبر سران: یا طبرسران، که امروز به نام داغستان - که از شهرهای آذربایجان شوروی است - شهرت دارد.

(۲۵) پس از وقوع واقعه قتل سلطان حیدر، صوفیان دست از جنگ کشیده، نمش مراد خویش را شبانه در جایگاهی پنهان دفن کردند تا به دست دشمن نیفتد. این تدفین پنهانی که در تبرسران اتفاق افتاد و بیست و دو سال بطول انجامید، تا زمان سلطنت فرزند کوچکش، شاه اسماعیل، ادامه یافت. پس از این مدت، نمش وی به اردبیل منتقل شده، در مقبره اجداد و آباد گرامی‌اش مدفون گشت.

(۲۶) اصطخر: صاحب فارسنامه ناصری در مورد این قلعه گوید: در آن ملک [=فارس] هیچ قلعه‌ای از آن قدیمی‌تر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آن جا کرده‌اند. در قدیم آن را سه گنبدان خوانده‌اند؛ زیرا قلاع شکسته و شکوان در ماحول آن است. هوای قلعه معتدل است و عیب این قلعه آن که حصار بلیغ نتوان کرد.

(۲۷) شاه اسماعیل مدت شش سال همراه مادر و برادران خویش در قلعه استخر محبوس بود و در آن جا از ملاطفت‌های منصور بیگ پرناک - فرمانفرمای قلعه - برخوردار بود؛ زیرا منصور بیگ از طرفداران حضرت علی (ع) و از ارادتمندان شیخ صفی‌الدین بود. مدت حبس شاه اسماعیل در قلعه استخر، در منابع مختلف تاریخی، به اختلاف نوشته شده است. در عالم آرای صفوی، مدت حبس هفت سال و محل حبس قلعه کلات ذکر شده است. (عالم آرای صفوی، ص ۳۳)

(۲۸) تاج دوازده ترک حیدری: مراد از تاج دوازده ترک، تاج قزلباش است که عبارت بود از کلاه نم‌دین سرخی که به نوک بلند قطور سرخی منتهی می‌گشت و این قسمت از کلاه - و گاه تمام کلاه - به عدد دوازده امام، به دوازده چین یا دوازده ترک، تقسیم می‌شد و این دو قسمت؛ یعنی کره سرخ و نوک دوازده ترک آن را تاج می‌گفتند، ولی معمولاً گرد کلاه نیز دستاری سپید یا در صورتی که صاحب تاج سید بود به رنگ سباز پشم یا ابریشم می‌پیچیدند که آن را به صورت عمامه بزرگی جلوگر می‌ساخت (نقل به اختصار از زندگانی شاه عباس، نصرالله فلسفی، ج ۱، ص ۲۰۹)

(۲۹) مؤلف جهان آرا در این مورد می‌نویسد: آن حضرت قرب شش سال و

کسری در گیلان و لاهیجان تشریف داشتند و در آن اوان فوجی از صوفیان صادق الایمان در آن جا فراهم آمده، آن فرقه که در آن جا در ملازمت بودند به صوفیان لاهیجان مسمی شده، آن جماعت را بین الاقران قرب و منزلتی دیگر است. (جهان آرا، ص ۲۶۴)

۳۰) اقامت شاه اسماعیل در گیلان، مدت شش سال و نیم به طول انجامید و در این مدت قرآن و ریاضیات و علوم مختلف را به وسیله اساتید بزرگی چون: مولانا شمس الدین لاهیجی و نجم گیلانی بیاموخت و در سیزده سالگی کم کم به فکر قیام و رهبری مریدان افتاد. و در مقابل ممانعت کارکیا و دیگران از این اقدام، که صغر سن را بهانه قرار می دادند، گفت: «من که صاحب مسند و خرقة‌ام، الهام یافته‌ام که بدین کار اقدام نمایم و بدین جهت درنگ نمی‌توانم. (اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱، ص ۹۷)

۳۱) تواچی ظاهراً در اصل طوغاچی و یا توغاچی بوده که به معنی نقیب و جلودار آمده است (نورالابصار، نقل از احسن التواریخ، تصحیح دکتر نوایی)

۳۲) خلیفه الخلقایی: صوفیان در دوره صفویه از سایر طوایف قزلباش به شاه نزدیک بودند. رئیس صوفیان هریک از طوایف قزلباش را خلیفه و رئیس همه صوفیان را خلیفه الخلقایی می‌گفتند. این مقام تا زمان شاه عباس اول از مقامات بزرگ بود، ولی از این زمان کار ایشان از ملازمت شاه، به جاروب کشی عمارات دولتی و دژبانی و امثال آن رسید (فلسفی، ج ۲، ص ۴۰۷)

۳۳) چخورسعد: به قسمتی از ارمنستان گفته می‌شد که شهر ایروان مرکز آن بود. بروسه در تاریخ گرجستان می‌نویسد: «تصور می‌کنم که این اسم ترجمه نام گرجی

فوسو ساخلی (phoso - sakhli) باشد که ناحیه کوچکی است در شمال غربی دریاچه پالا کاتزیو (palacatzio) یا چلدر؛ زیرا چگور یا چخور هم به معنی گودال است، مثل کلمه phoso در زبان گرجی.» و نیز رک: یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۳۵.

(۳۴) ارزنجان: در حدود دویست میلی باختر ارزن الروم و در ساحل فرات؛ یعنی شمال آن، قرار دارد. بنابه قول یاقوت، این شهر بیشتر ارزنگان نامیده می‌شد. در زمان یاقوت بیشتر ساکنین آن ارامنه بوده و مسلمانان در اقلیت بوده‌اند. و در دایرةالمعارف اسلامیة آمده: در ولایت ارزروم و در جایی واقع شده چمنزار و آباد در کنار نهر قره سو بین ارزروم و سیواس. در مصادر ارمنیه می‌نویسند که این شهر قبل از میلاد مسیح بوده است.

(۳۵) امرا و سردارانی که در ارزنجان جمع شده و در مورد اقدام بعدی به شور و مشورت نشستند، عبارت بودند از: عبدی بیگ تواچی، خلیفة الخلفایی، بیرام بیگ قرامانی (روضة الصفویه، نسخه خطی استانبول، ورق ۳۴ ب).

(۳۶) قرقره: در روضة الصفویه میرزابیگ جنابدی، الکای نوشاد و قرقره آمده است که حوالی شهر بلخ می‌باشد.

(۳۷) یاسین: این موضع در روضة الصفویه جنابدی، و عالم آرای عباسی اسکندریگ، به صورت ماسین ضبط شده است.

(۳۸) اجناباد: منزلی که شاه اسماعیل بعد از حرکت از یاسین [ظ: ماسین] در آن منزل کرد، بنا به نوشته میرزابیگ شهر آخسقه آباد است. (روضة الصفویه، نسخه خطی، ورق ۳۶ الف)

۳۹) ذوالقدرلو: یکی از قبایل ترکمان یا کرد مخلوط به ترکمان بوده که در نواحی ولایت البستان و ولایت مرعش سکنی داشته و بعد از مدتی بر چندین ولایت دیگر در دیاربکر از جمله عینتان [= آنتپ، غازی آنتپ فعلی]، غزار، بهسنی، لارنده، قیرشهر، قیساریه، حصن روم، سیس، و قارص استیلا یافتند. دوران حکومت خاندان ذوالقدر - که از سال ۷۴۰ هجری قمری آغاز شده بود - در سال ۹۲۱، در جنگی که بین این طایفه و سلطان سلیم اول به وقوع پیوست، به پایان رسید.

۴۰) جبانی: مراد بجابانی است که در این مکان، شاه اسماعیل، فرخ یسار - شیروانشاه - را شکست داد. و این اولین جنگ و اولین پیروزی شاه اسماعیل بود. شاه اسماعیل از این زمان تا سال ۹۳۰ - سال مرگش - لاینقطع در جنگ بوده که اهم آنها عبارتند از:

۱- با فرخ یسار، در محلی موسوم به بجابانی، سال ۹۰۶ ق.

۲- با الوند، در محلی موسوم به شرورنخجوان، سال ۹۰۷ ق.

۳- با سلطان مراد، در آلمه کلاغی همدان، سال ۹۰۸ ق.

۴- باشیک خان اوزیک، در محمود آباد مرو، سال ۹۱۶ ق.

۵- با سلطان سلیم عثمانی، در چالدران، سال ۹۲۰ ق.

۴۱) باکو: جغرافی نگاران اسلام این شهر را باکویه نوشته‌اند و شکل دیگر

این شهر؛ یعنی بادکویه، از زمان صفویه پیداشده در کتاب عالم آرای عباسی.

اعتمادالسلطنه در «مرآة البلدان» در خصوص این شهر می‌نویسد: در این شهر بادهای سخت می‌وزد و از این جهت آن را «بادکویه» گفته‌اند؛ یعنی باد آن را می‌کوبد. ولی به احتمال قوی این نظر صحیح نمی‌تواند باشد و صحیح همان باکو یا باکویه است. (در مورد این شهر رک: مجله ارمغان، سال سیزدهم، ش ۲، مقاله «باکو» به قلم شادروان احمد کسروی تبریزی)

۴۲) قورچیان: قورچیان برگزیده‌ترین و معتبرترین طبقه قزلباش بود؛ زیرا افراد این طبقه را شاه به سبب شجاعت یا خدمتی شایسته یا اهمیت خانوادگی، از میان بزرگان برای حراست و خدمات شخصی برمی‌گزید. قورچیان در حقیقت قراولان و سواران مخصوص شاه و مأمور حفظ جان او و نگاهبانی کاخهای سلطنتی بودند (زندگانی شاه عباس، فلسفی، ج ۱، ص ۲۰۷) ... رئیس قورچیان را قورچی باشی می‌گفتند که به لقب رکن السلطنه خوانده می‌شد. رکن السلطنه بعد از اعتمادالدوله، بزرگترین امرای دولت صفویه بود. تمام امور قورچیان با اجازه و تصدیق وی پرداخت می‌شد (همان‌جا، ج ۲، ص ۴۰۱)

۴۳) پیری بیگ قجر: میرزا بیگ جنابدی در مورد شجاعت و شهامت این سردار قزلباش می‌نویسد: «... از کمال شهامت و وفور تهور توز قوپران گفتندی.» (روضه الصفویه، نسخه خطی، ورق ۴۴ ب)

۴۴) ملا ابوبکر تهرانی، مؤلف تاریخ جهان آراء در خصوص تعصب شاه اسماعیل در ترویج مذهب شیعه و از میان برداشتن مخالفان می‌نویسد: «... مقرر شد که ... بعد از اتمام اذان، تبراً و لعن و طعن بر اعدای دین محمدی و تولا بر آل او نمایند، و به تبرائیان مقرر فرمودند که در کوچه‌ها و بازارها می‌گشته، لعن و طعن بر خلافت ثلاث و برسنیان و اعدای حضرات دوازده امام و بر قاتلان ایشان می‌نموده باشند، و مستمعان به بانگ بلند کلمه «بیش باد و کم مباد» گفته، هریک از این معنی تکاهل و تغافل ورزد تبرداران و قورچیان به قتل ایشان پردازند...» (نقل به اختصار از تاریخ شاه عباس، ج ۱، ص ۱۶۷؛ نیررک: احسن التواریخ، روملو، تصحیح عبدالحسین نوایی، ص ۶۶۸؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ص ۴۰)

۴۵) (امیر زکریا: این شخص فرزند شیخ محمود کججی است، شیخ محمود که سالها وزارت سلاطین ترکان بدو مفوض بود و در قشلاق محمودآباد - در ممالک شیروان - بعد از استیصال شیروانشاه به موکب همایون پیوسته و در رکاب وی خدمات پسندیده به تقدیم رسانیده بود، از طرف شاه اسماعیل به لقب «کلید آذربایجان» ملقب گردید. (روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۴۹ ب)

۴۶) شمس‌الدین جیلانی: این شخص که در روضه‌الصفویه به صورت قاضی شمس‌الدین گیلانی ضبط شده است، معلم شاه اسماعیل بود.

۴۷) علاوه بر آنها، عبدی بیگ تواچی شاملو «به منصب سپهسالاری و قیادت جیوش» مفتخر گردید. (همان جا)

۴۸) شایبک خان: محمد شاهبخت خان، معزوف به شایبک خان، یا شیبک خان، پسر بوداق سلطان از نوادگان جنگیزخان مغول است که در سال ۸۵۵ قمری متولد، و چون شاعر بود به مناسبت نام جدش شیبان خان، شیبانی تخلص می کرد و به همین سبب به شیبانی خان نیز معروف است (فلسفی، ج ۱، ص ۱۵۶) و حسن بیگ روملو، نسب شیبک خان را چنین نوشته است: «شیبک خان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ اوغلن بن ایلتی اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تفتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن جنگیزخان، و نام مادرش قوزی بیگم است»

(در مورد این شخص نیز رک: تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۳؛ بدایع الوقایع، واصفی، ص ۱۰۵۶؛ اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل، نوایی، ص ۷۴؛ مصاحب، ۲، ص ۱۵۲۱؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۳۵۳)

۴۹) باد غیس: ناحیه‌ایست در قسمت شمال غرب افغانستان حالیه، در ایالت هرات. گویا لفظ بادغیس از واژه باد خیز نام گرفته است. در اصطلاح جغرافیون قرن چهارم قمری، بادغیس نام ناحیه‌ای شمال غرب شهر هرات بین این شهر و سرخس بود و بعداً به تمام سرزمین بین هریرود و مرغاب اطلاق گردید. شهر عمده آن قلعه نو است. (مصاحب، ج ۱)

۵۰) آمویه: مراد رود جیحون است که بنا به تحقیق لسترنج، در اواخر قرن در وسطی یعنی مقارن دوره هجوم مغول، نام جیحون و سیحون از استعمال افتاد و به جای رود جیحون آمویه یا آمودریا و به جای رود سیحون کلمه سیر دریا معمول شد. و یاقوت و حافظ ابرو می‌گویند. «آمل و آمویه، نام دو شهر از بلاد ماوراءالنهر خراسان‌اند در کرانه رود جیحون».

۵۱) شیبک خان پس از تسخیر خراسان هیچ‌گاه از تحقیر و تخویف شاه اسماعیل و برانگیختن او به جنگ باز نمی‌نشست. مکرر به شاه اسماعیل نامه‌های تهدیدآمیز نوشت و حتی در یکی از نامه‌های خود، از شدت غرور و گستاخی، او را اسماعیل داروغه خطاب کرد. روملو در خصوص آخرین نامه شیبک خان به شاه اسماعیل و جواب همان نامه از طرف شاه صفوی می‌نویسد: «...هم در این سال [۹۱۵= ۹۱۵ ق.] شیبک خان کتابتی به خاقان اسکندر نشان فرستاد و این بیت را در آن جانوشته بود:

ما را طمع به ملک عراق خراب نیست

گر مکه و مدینه بگیرم حساب نیست

و خاقان اسکندر نشان در جواب نوشت:

هر کس به جان غلام علی بوتراب نیست

صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

۵۲) خواجه سیف الدین بتکچی: وی همان کسی است که پس از غلبه شاه اسماعیل بر اوزبکیه و کشته شدن شیبک خان، به عنوان سفیر شاه صفوی با «استمالت نامجاهی» به هرات رفت تا آنها را به اطاعت از شاه اسماعیل وادار کند. میرزا بیگ جنابدی در این مورد می نویسد: «... آن رسول نامی چون به هرات رسید، روز جمعه به جامع شهر تشریف برده، امیر صدرالدین ابراهیم امینی به اشاره آن جناب بر منبر صعود نموده، نشان واجب الاذعان را قرائت نمود و از مضمون به صواب مقرونش خلاق را اطمینان حاصل گشته، به عدالت و رعیت پروری پادشاه نصف شاعر امیدوار گردید. آن گاه ... امیر عطاءالله به اشاره نواب سیف الانامی [=سیف الدین بتکچی] بر منبر صعود نموده، خطبه ای در غایت فصاحت و بلاغت به ذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و القاب همایون آن قدوة خیرالبشر بیاراست ...»

(روضه الصفویه، نسخه خطی، ورق ۹۷ ب)

۵۳) عبیدخان: عبیدالله خان اوزبک، پسر محمود سلطان و برادرزاده شیبک خان است. وی مردی سخت کوش و دلیر و سنگدل و در تسنن بسیار متعصب و در قتل و غارت بی پروا بود. وی بعد از غلبه بر امیر یار احمد خوزانی معروف به نجم ثانی - سردار مغرور و بی تدبیر قزلباش - جانی تازه گرفت و پس از مرگ ابوسعیدخان - پسر کوچونجی خان، پسر ابوالخیرخان - در سال ۹۳۹ ق. عنوان سلطنت یافت و در سال ۹۴۶ ق. درگذشت (شاه طهماسب صفوی، عبدالحسین نوایی، ص ۴۵)

۵۴) خواجه محمود: نام کامل این شخص که وزیر و نایب مناب دولت شیبک خان بود، خواجه کمال الدین محمود ساغرچی است که پس از کشته شدن شیبک خان و شکست سپاه اوزبک، وی که بنا به امر شیبک خان مأمور حفظ و حراست مرو، خزاین و اموال متعلقه خان بود، موقع ورود شاه اسماعیل به شهر مرو «... اقبال آسا

به سدهٔ سنیّه عرش مرتبه با مقالید شهر و خزاین آمده، به ملازمین امیرنجم ثانی توسل جسته و نقش اخلاص و اعتقاد خسرو والانزاد بر لوح خاطر نگاشته، اظهار مذهب علیه امامیه اثنی عشریه نمود...» (روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۹۶ب)

۵۵) شیبک خان در هنگام مرگ، شصت و یک سال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود. شروع سلطنتش را - که سال ۹۰۶ قمری بود - ملا محمد بدخشی، شاعر دربارش، در بیت زیر با لفظ خوش = ۹۰۶ نشان داده است:

بدخشی گرچه بی حد گفت تاریخ

ولی تاریخ دوران تو خوش گفت

همین شاعر، ماده تاریخ مرگش را در بیت آورده است.

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان از او

تاریخ قتل او ز قضا شد کلاه سرخ

که لفظ «کلاه سرخ» بر حسب حروف ابجد، بیانگر سال ۹۱۶ قمری است.

۵۶) علاوه بر این که بدن شیبک خان را مریدان شاه اسماعیل تکه تکه کردند و سرش نیز به صورت قدح مرصع در آمد، گویا یک دست او را نیز از بدن قطع کرده توسط درویش محمد یساول به شهر ساری نزد آقارستم روزافزون که گفته بود: «دست من است و دامن محمدخان شیانی» فرستاد و مصحوب دست بریده تقریر نمود که: «اگر دست شما بر دامن محمدخان نرسید، اینک دست محمدخان در دامن شماست» (روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۱۰۰ الف؛ احسن التواریخ، روملو ۱۳۶) و در دیگر منابع تاریخی صحبت از ارسال پوست سر بر ازکاه شیبک خان، به دربار سلطان بایزیدخان است. به نظر اکثر مورّخین، بویژه مورّخین ترک، این عمل شاه اسماعیل باعث شدت اختلاف بین ایران و دولت عثمانی گردید، که نتیجه آن تقریباً

چهارسال بعد به صورت جنگ چالدران جلوه گر گردید.

۵۷) میمنه: این موضع در سر راه بلخ در دو منزلی طالقان قرار دارد. در قرون وسطی آن را یهودان و یهودیه می گفتند و غالباً مرکز جوزجان شمرده می شد. یاقوت، که آن را یهودان بزرگ نامیده، گوید چون در زمان بخت النصر یهودان از بیت المقدس رانده شدند، اولین محلی که در آن مسکن گزیدند، این شهر بود و بعدها چون مسلمانان از کلمه یهودان خوششان نمی آمد، اسم شهر را به میمنه بدل کردند تا با مبارکی و میمنت همراه باشد. (لسترنج، ۴۵۰)

۵۸) فاریاب: از جمله شهرهای مهم جوزجان در قرون وسطی فاریاب است که امروز اسمی در نقشه وجود ندارد. از اوصاف آن که در کتب مسالک ذکر شده، چنین برمی آید که خرابه های آن در محلی است که امروز آن را خیرآباد می گویند. یاقوت اسم این شهر را فیریاب ضبط کرده است و محل آن را نسبت به طالقان و شبورقان معین نموده و چیزی بر این نیفزوده است. (لسترنج، ۴۵۱)

۵۹) شبرغان: «ولایتی نیکوست، مزروع و محصول بسیار دارد و خریزه آن جا بس خوب و بسیار است...» (روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۱۷۰) شبرغان که آن را اشبورقان، اشبرقان، شبورقان، شبورغان، و سبورغان هم نوشته اند هنوز هم باقی است و در قرن سوم هجری یک بار مرکز و کرسی ولایت جوزجان واقع گردیده، و پس از آن مرکز این ولایت به یهودیه، یعنی میمنه، انتقال یافت (لسترنج، ۴۵۲)

۶۰) اندخود: اندخود، یا اندخوی، که جغرافیایان قدیم به صورتهای

مختلف، اندخود، اندخوی، اندخد، و انخد، ذکر کرده‌اند (لسترنج، ۴۵۳) این شهر مسکن اولاد و احفاد مرتضی مرحوم سید جمال‌الدین برکه - رحمه‌الله - است که پیرو مقتدای حضرت امیر برزگ امیر تیمور گورکان بوده است. (روضات‌الجنان...، اسفزاری، ج ۱، ص ۱۷۱)

(۶۱) منظور از مضافات و منسوبات، نواحی چاچکتو، میمنه، فاریاب، مرغات، غرjestان، و چقچران می‌باشد (روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۹۹ ب)

(۶۲) راسفیان: دهی است از بخش زرند شهرستان ساوه.

(۶۳) بیش بارماق: یا پنج انگشت، یا پنجه علی حالیه، واقع در غرب همدان. جهت کسب اطلاع بیشتر رک: یادداشت‌های قزوینی، ج ۴، ص ۸۷)

(۶۴) ایشیک، آقاسی: عنوان وزیر تشریفات و سالار بار دربار پادشاه بود و تمام ایشیک آقاسیان تحت نظارت ایشیک آقاسی باشی عمل می‌نمودند. ایشیک آقاسی باشی رئیس یمام بساولان و قابوچیان و جارچیان دیوان شاهی، و مسئول نظم و تربیت مجلس شاه بود. هر ایشیک آقاسی باشی، چهل ایشیک آقاسی در فرمان خود داشت که به نوبت در اداره مجلس شاه دستیار او بودند. (فلسفی، ج ۲، ص ۴۰۲)

(۶۵) ظهیرالدین محمد بابر پادشاه: بابر ظهیرالدین محمد، مؤسس سلسله تیموری هند، پسر عمر شیخ و نبیره میران شاه بن تیمور گورکانی، در فرغانه به سال ۸۹۹ قمری به جای پدرت نشست. در ۹۰۳ قمری سمرقند را گرفت، در ۹۱۷ قمری به استظهار و پایمردی شاه اسماعیل بخارا و سمرقند را دوباره از اوزبکان گرفت. در ۹۳۰

لاهور را تسخیر کرد و آگره را دارالملک خویش کرد. زندگی او از سوانح و حوادث آگنده است. وی سوانح حیات خود را در کتابی به نام بابرنامه به زبان جغتایی املا کرده است. (مصاحب، ج ۱)

۶۶) داروغگان: داروغه مسئول پاسداری شهر و خارج شهر و جلوگیری از دزدی و غارت و نزاع و امور خلاف شرع مانند قمار و شرابخواری و تجاوز به حقوق دیگران و امثال آنها بود. یعنی در حقیقت فرماندهی کل پاسبانان یا ریاست شهربانی آن زمان را بر عهده داشت. اگر خانه یا دکانی را دزد می برد، میرشب یا رئیس پلیس شهر، موظف بود که در همان روز داروغه را از آن واقعه آگاه سازد. اگر دزد پیدا می شد، یک سوم آن حق میرشب بود و بقیه مال با اطلاع دیوان بیگی و داروغه به صاحبش مسترد می شد. (فلسفی، ج ۲، ص ۴۱۲)

۶۷) دربند آهنین: یا در آهنین، یا باب الحديد، نامی که در ممالک شرقی اسلامی به بعضی از گردنه ها اطلاق می شد. معروف ترین آنها گردنه ایست در ماوراءالنهر نزدیک جاذة قدیم سمرقند به ترمذ. (لسترنج، ص ۴۷۰) نام فارسی آن اول بار در کتاب البلدان یعقوبی (ص ۶۶) آمده است. و در ادوار بعد مرز بین ماوراءالنهر و اراضی تابع بلخ محسوب بود. (مصاحب) و موضع قهلقه که به دربند آهنین مشهور است. (روضات الجنات...، اسفزاری، ج ۲، ص ۱۷۷)

۶۸) قرشی: در ناحیت جنوبی رود سغد، رود دیگری که امروز آن را کشکه دریا می گویند، به موازات آن می گذرد. در کنار این رود شهر قرشی واقع است که اعراب قرون وسطی آن را نسف می نامیدند و ایرانیان نخشب. (لسترنج، ۴۹۸)

۶۹) در این کشتار به قول میرزاییگ جنابدی «...پانزده هزار کس از سپاهی و

رعایا که از آن جمله یکی مولانا بنانی شاعر مشهور بود، عرضه تیغ و تیر غازیان کشور گیر گردیدند...» (روضه الصفویه، نسخه خطی، ورق ۱۰۶ الف)

۷۰ (عجدوان: بلده ایست از توران و جایی است مسرت توامان. شیخ عبدالخالق مرید خواجه یوسف همدانی و خواجه عطاءالله از مشایخ نقشبندیه از آن جا ظهور نموده اند (بستان السیاحه) از توابع بخارا است (نقاوة الاثار...، ص ۶۰۵)

۷۱ (مروارید: مراد خواجه شمس الدین محمد مروارید است که از اعیان و اشراف ولایت کرمان بود. (در مورد شرح حال وی رک: کتاب رجال حبیب السیر، عبدالحسین نوایی، ص ۱۶۲)

۷۲ (کهدستان: از اماکن و اجزاء بلوک غوروان است که از جمله بلوک نه گانه توابع شهر هرات بوده. (جغرافی حافظ ابرو، ورق ۱۶۶، به نقل روضات الجنات اسفزاری).

۷۳ (آب مرغاب: ابن حوقل مدعی است که این محل در اصل مرو آب بوده است، ولی اصطخری گوید که دامغان اسم محلی است که آن رود از آن جا سرچشمه می گیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین، یعنی دو مرو، نامیده است، گوید که این رود تا مروعلیا [= مرو کوچک] جریان یافته پس به مرو سفلی [= مرو بزرگ] می رود. یاقوت نیز گوید رود مرغاب را رزق می گویند... همچنین گوید این اسم را غالباً به اشتباه رزق می گویند. این واژه در جهان نمای کاتب جلیبی به صورت زربق ضبط شده است (نقل به اختصار از لسترنج، ص ۴۲۳ به بعد)

۷۴ (اسفراین: یکی از بخشهای سه گانه شهرستان بجنورد که در دامنه کوه

شاه جهان و شمال کوه هرده واقع است. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹، ص ۱۸) به قول یاقوت، نام اسفراین [= اسفراین] در اصل اسپر آیین بود مرکب از اسپر [= سپر] و آیین [= عادت و روش]. (لسترنج، ۴۱۹)

۷۵) مردی که بعد از فرار جماعت طرفدار قزلباش از هرات، شهر مزبور را به نفع اوزبکان ضبط کرد و قاصدی جهت اطلاع تیمور سلطان به شهر مقدس مشهد فرستاد، خواجه ابوالوفا بود. (روضه الصفویه، میرزا بیگ جنابدی، نسخه خطی، ورق ۱۱۱ الف)

۷۶) باغ مراد: در روضه الصفویه، محلی که تیمور سلطان - پسر شیک خان - در شهر هرات بر تخت سلطنت جلوس کرد، باغ جهان آرا ضبط شده است. (نیز رک: روضات الجنات... اسفزاری، ج ۲، ص ۱۰۰ و ص ۳۱۷)

۷۷) بنا به قول میرزا بیگ جنابدی، تیمور محمد سلطان در مدت کوتاه توقف خود در هرات «... بر نهج عدالت و رعیت پروری سلوک نمود...» ولی گویا گروهی از متعصبان اهل سنت و غلات آن طایفه، به منظور عقده گشایی و کینه کشی «جمع کثیری را به علت تشیع، در دام بلا و ورطه عنا در آوردند» که بالاخره به تدبیر امیر غیاث الدین محمد امیر یوسف، جلو این کارها گرفته شد، حتی یکی از متعصبان اهل سنت - پسر مولانا خلیل صحاف - که به دست خود دو نفر شیعه را کشته بود، بنا به دستور تیمور محمد سلطان «... به سیاست بلیغ به بنس المهادش واصل گردانید...» و بدین ترتیب آن فتنه فروکش کرد. (روضه الصفویه، نسخه خطی، ورق ۱۱۱ ب)

۷۸) چالدران: نام یکی از دهستانهای دوگانه بخش سیه چشمه شهرستان ماکو. از شمال به دهستان قلعه دره سی و آواجیق، از جنوب به دهستان شگمن آباد و

الند، از خاور به جیگ، و از باختر به مرز ایران و ترکیه محدود می‌باشد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴، ص ۱۵۴)

۷۹) نقشه سلطان سلیم در جنگ چالدران این بود که به هر حمله‌ای که شده انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانه خود سازد، زیرا تیررس توپهای عثمانی کوتاه بود و نمی‌توانست از دور به سپاه دشمن آسیب رساند. به همین سبب عزبها را جلو صف عراده‌های توپ قرار داده بود تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور سازد. افراد این دسته موظف بودند که به محض نزدیک رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپها کنار روند تا توپخانه ناگهان به تیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را از پای در آورد. ولی شاه اسماعیل که به وسیله جاسوسان خود از نقشه سلطان سلیم باخبر بود، مصمم شد که با دو دسته از سواران قزلباش، از دو طرف، بر ترکان بتازد، تا برای عزبها مجال کناره‌گیری از جلو توپخانه نماند.

۸۰) مصرع مزبور، دومین مصرع بیت زیر است که از حاشیه «نا» نقل می‌شود:

دانی که چه گفت ذال با رستم گرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
میرزابیگ جنابدی، جریان این صلاح و مشورت را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند. وی می‌نویسد که قبل از آن که صف آرای از طرفین به عمل آید، محمدخان استاجلو به عرض اشرف رسانید که: «اگر قبل از آن که مخالفان خود را بر این وجه حراست نمایند با ایشان آغاز محاربه نمایم، انهم از ایشان به اقبال پادشاه زمان سهولت تیسر می‌پذیرد؛ چه، علاوه عرابه و مسلسل، سوریست پیرامن جنود ایشان و هرگاه از قوت و شوکت سپاه فیروزی دستگاه منهنم می‌گردند، پناه بدان سور برده، به رمی توپ و تفنگ محافظت خویش می‌نمایند» (روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۱۱۸ ب)

۸۱) در خصوص نبرد شاه اسماعیل و ملغوج اوغلی حسن بیگ روملو می‌نویسد: «این مزد، که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود با برادر خود نورعلی بیگ به شاه حمله برد و بریک دست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه خودش با سر به دو نیم شد و شمشیر شاه تا گردن وی فرود آمد (احسن التواریخ، ص ۱۴۶)

۸۲) در مورد علل شکست شاه اسماعیل در چالدران، و فرار وی به جانب تبریز، رک: چند مقاله تاریخی و ادبی، شادروان نصرالله فلسفی، ص ۶۲ به بعد.

۸۳) قاین: این موضع از طرف شمال به شهرستان گناباد و تربت حیدریه، از خاور به مرز ایران و افغانستان، از باختر به شهرستان فردوس و از جنوب به بخش حومه و بخش در میان محدود است. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹) ابن خوقل در مورد این شهر گوید: دارای قهندز و خندق و مسجد جامع است و مقر حاکم در قهندز می‌باشد. قاین در سال ۴۴۴ بزرگترین شهر خراسان بوده که دورش را خندق بزرگی گرفته بود (سفرنامه ناصر خسرو)

۸۴) تومان تبریزی: ترکی ایغوری است به معنی ده هزار، که تداول و رواج آن از عصر چنگیزی آغاز می‌شود. «... تومان هشت ریالی [هر ریال ۱/۲۵ قران] در عرف و معاملات عمومی به تومان تبریزی معروف است و در تبریز نیز آن را پول دیوانی می‌گویند تا با تومان خود تبریز که شش ریال و ده شاهی [=هشت قران] ارزش دارد اشتباه نشود.

(مجله بررسیهای تاریخی، سال سوم، شماره دوم)

۸۵) همایون پادشاه: وی پسر ظهیرالدین بابر پادشاه است که در سال ۹۳۷

ق. برجای پدر نشست. وی که مردی دانشمند و ادیب و شاعر و ریاضی دان بود در سالهای نخست سلطنت، گرفتار مبارزه با برادران سرکش خود با نامهای میرزا هندال، میرزا عسکری و کامیران میرزا گردند. (در خصوص این شخص رک: تحفه سامی، ص ۱۶؛ مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۶۲؛ أحسن التواریخ روملو؛ وقایع سال ۹۵۱؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۴، ص ۸۹)

۸۶) کشتی یوز: این قلعه در کتب تاریخی مشابه، به صورتهای گوناگون ضبط شده است. در روضة الصفویه جنابدی به صورت «کشتی گوز» (ورق ۱۲۷ الف) و در احسن التواریخ روملو به صورت «کشتی نور» (ص ۲۲۰) ضبط شده است.

۸۷) مهرداد: مهرداد یا وزیر مهر، از مشاغل بزرگ و حساس دوران صفویه است. مهرداران شاه سه تن بوده‌اند: یکی مقرب الخاقان مهرداد مهر همایون، یا وزیر مهر. دومی مهرداد شریف نفاذ. این دو، هریک قسمتی از نامه‌ها و فرمانهای شاهی را مهر می‌کرده و برخی از احکام را نیز به هر دو مهر می‌رسانیده‌اند. سومی مهرداد قشون، که فقط احکام مربوط به سرداران و سپاهیان و مسایل جنگی را مهر می‌کرد. (رک: سفرنامه شاردن، ج ۵)

۸۸) اختیارالدین: در خصوص این قلعه رک: تاریخ مغول، اقبال آشتیانی، ص ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۸؛ روضات الجنات...، اسفزاری، ج ۱، ص ۳۵.

۸۹) درب زاغان: رک: روضات الجنات اسفزاری، ج ۲، صفحات ۴۱، ۴۸، ۱۹۲، ۲۰۲، ۳۶۶.

۹۰) لایلدغ المؤمن ...: حدیث نبویست، به معنی مرد مؤمن [=مرد

هوشیار] دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. اقتباس

گوش من لایلدغ المؤمن شنید قول پیغمبر به جان و دل گزید
(امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۶۱)

۹۱) امیر محمد بن امیر یوسف: در مورد ترجمه احوال این شخص که سلسله نسبش به حضرت علی (ع) می‌رسد و یکی از مشوقین خواندمیر در تألیف کتاب «حبیب‌السير» بوده، رک: حبیب‌السير، جزء چهارم از جلد سوم، ص ۵۸۱؛ رجال کتاب حبیب‌السير، تألیف عبدالحسین نوایی، ص ۲۳۵ به بعد.

۹۲) خواندمیر در مورد خواب دیدن امیر غیاث‌الدین محمد می‌نویسد: «... از نوادر وقایع آن که، در شب سه‌شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رويا مشاهده نمود که در کوچه‌ای سرگردان شده و به هر طرف که توجه می‌نماید راه نمی‌یابد. در آن اثنا حضرت خیرالبرایا... به نظرش در آمد که می‌فرماید: اگر می‌خواهی از این سرگردانی نجات یابی نزد ما آی. و امیر محمد بدان جانب روان گشته، بیدار شد».

(حبیب‌السير، جزء چهارم از مجلد سوم، ص ۵۸۳)

۹۳) گویا امیر غیاث‌الدین در حصار اختیارالدین، بیت زیر را سروده و به امیرخان موصول فرستاده بود:

به تیغ ظلم مرا می‌کشی و خواهی دید که عاقبت چه کند باتو خون ناحق من

(روضه‌الصفویه، نسخه خطی، ورق ۱۴۴ الف)

۹۴) خواندمیر، انعکاس خبر شهادت امیر غیاث‌الدین محمد را چنین بیان

می‌کند: «... چه گویم که متوطنان بلده هرات را از حدوث آن واقعه هائله چه مقدار اضطراب دست داد. چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثه شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد.

گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم و ز درد فراق حاصلی بنویسم
 کودل که از آن حال غمی شرح‌دهم کو دست‌کزان درد دلی بنویسم
 حقا که اگر کوه از آن اندوه متزلزل گشتی، جای آن بود و اگر سپهر از حیرت
 از حرکت باز ایستادی غریب نمی‌نمود:

تادیده‌دید، واقعه زین صعب‌ترنندید دل‌کین خبرشنید، کسش با خبرنندید
 (رجال کتاب حبیب‌السير، عبدالحسين نوایی، ص ۲۳۹)

۹۵ (علاوه براین مصرع، خواجه ضیاء‌الدین میرم نیز ماده تاریخ شهادت
 امیرغیاث‌الدین محمد را در مصرع زیر آورده است:
 چون میر محمد خلف آل عبا زین‌دار فنا رفت سوی داربقا
 تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا «و الله شهید هو یحیی الموتی»
 که مجموع ارقام حروف مصرع مذکور برحسب ابجد، رقم ۹۲۷ را نشان
 می‌دهد.

۹۶ (خرقان: دیهی است از توابع بسطام. مزار شیخ ابوالحسن خرقانی در آن
 موضع است (نزهة‌القلوب، ۲۰۱). ناحیه خرقان مشتمل بر دو دهستان است که در
 تقسیمات کنونی کشور در استان مرکزی قرار دارند. دهستان خرقان بخش آوج در
 جنوب غرب شهرستان قزوین» است. دهستان خرقان شهرستان ساوه در فروردین
 ۱۳۲۷ شمسی تبدیل به بخش گردید و مرکزش ده رازقان قرار داده شد. (مصاحب)

۹۷) امیرخان موصلو قبل از راه انداختن شایعه ارتباط امیرغیاث الدین محمد با بابر پادشاه، همین مطلب کذب را به صورت نامه‌ای همراه قلی بیگ قورچی به درگاه شاه اسماعیل فرستاد بود. بنابه قول میرزا بیگ جنابدی، امیرخان در این نامه نوشته بود که: «... امیر محمد بن امیر یوسف، دفتر حقوق تربیت خدام سده سدره مرتبه برطاق نیشان نهاده، داعیه داشت که ظهیرالدین بابر پادشاه را به هرات طلب دارد و پیوسته نقش دولتخواهی او را بر صفحه خاطر می‌نگاشت، بنابراین انقطاع رشته حیاتش به تیغ سیاست به فعل آمده بر این جرم مواخذه گردید» (روضه الصفویه، خطی، ورق ۱۴۴ ب)

۹۸) خواجه حبیب‌الله: در خصوص این شخص که مدت پنج سال و اندی به عنوان وکیل دورمیش خان - لله سام میرزا - در انجام مقاصد ارباب فضل و دانش هرات به جدت کوشید، مالیاتهای ظالمانه را از مردم برداشت و در سال ۹۳۳ قمری به دست افراد ایل شاملو کشته شد رک: احسن التواریخ رملو، ص ۶۸۷؛ کتاب رجال حبیب‌السیر، ص «یج».

۹۹) فراه: مرکز حکومت اعلای ولایت فراه، واقع در جنوب غرب افغانستان، کنار فراه رود بر ملتقای جاده‌های تجارتی هرات، قندهار، سیستان. ذکر نام شهر مزبور به صورتهای گوناگون در مآخذ یونانی و رومی قدیم آمده است (رک: مصاحب)

۱۰۰) اسفزار: این موضع تا هرات سه منزل راه است (مسالک و ممالک، ص ۲۲۴) اسفزار الحال به سبزار اشتباه دارد و در زمان سابق قلعه‌ای در آن ناحیه بوده موسوم به حصار مظفر کوه. (هفت اقلیم امین احمد رازی، به نقل اسفزاری)

۱۰۱) سیورغال: مأخوذ از مغولی؛ تیول و زمینی که پادشاه جهت معیشت به

ارباب استحقاق بخشد (ناظم الاطباء) ملکی که منافع آن را مده العمر به کسی واگذار کرده باشند (نورالابصار)

(۱۰۲) دیگر مشوقین خواندمیر در تألیف کتاب حبیب السیر، عبارت بودند از:

۱- سلطان حسین بایقرا؛ آخرین سلطان تیموری که از ۸۷۳ تا ۹۱۱ بر قسمتی از ماوراءالنهر و خراسان و گرگان سلطنت داشته.

۲- بدیع الزمان میرزا؛ بزرگترین پسر سلطان حسین بایقرا.

۳- محمدزمان میرزا؛ آخرین بازمانده خاندان تیموری خاندان تیموری و پسر بدیع الزمان میرزا.

۴- ظهیرالدین محمد بابر پادشاه.

۵- همایون شاه؛ پسر ظهیرالدین بابر پادشاه.

۶- امیرنظام الدین علیشیر نوایی.

۷- امیر غیاث الدین محمد.

(۱۰۳) خواجه محمد مؤمن: خواندمیر در خصوص این شخص و برادرش خواجه عبدالمؤمن می نویسد: «... جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارند. به سلامت نفس موصوف و به استقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید است که شمه ای از فضایل و کمالات او در اثناء ذکر صدور خاقان منصور سبق ذکر یافت. (در مورد خواجه شهاب الدین رک: به توضیح شماره ۷۱ تحت عنوان مروارید در همین اثر) مهارت خواجه مؤمن در تحریر خطوط اصول به درجه ای رسید که حالا در عراق و خراسان تمامی خوشنویسان، آن جناب را مسلم می دارند...».

(حبیب السیر جرو چهارم از مجلد سوم، ص ۱۱۷)

(۱۰۴) او جان: نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش بستان آباد است.

(فرهنگ جغرافیایی، ج ۴) در ساحل یکی از شاخه‌های سمت چپ رودخانه سراو [سراب] شهر اوجان واقع است که از راه میانه ده فرسنگ تا تبریز مسافت دارد.
(لسترنج، ص ۱۷۵)

(۱۰۵) مؤادالتواریخ زیادی درمورد فوت شاه اسماعیل اول گفته شده که ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌شود:
ظاهر دکنی گوید: «شاه جهان کرد جهان را وداع» = ۹۳۰
ملا حیرتی گوید:

«شاه و شاه و شاه» می‌گفتند بهرماتمش
من همان الفاظ را تاریخ فوتش یافتم
(تذکره نصرآبادی، ۴۷۰)

همچنین:

ز جهان رفت ظلّ شدش تاریخ
سایه تاریخ آفتاب شده
که کلمه ظلّ به حساب ابجد برابر ۹۳۰ است.
و نیز رباعی زیر:
شاهی که چو خورشید جهان گشت مکین
بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیرکمین
از خسرو دین طلب که شد «خسرو دین»

(۱۰۶) شایمانه: این محل در روضات الجنات اسفزاری و احسن التواریخ روملو به صورت شامیانه ضبط شده است.

(۱۰۷) فرزن: از قراء هرات است.

(۱۰۸) مجموع حروف مصرع «افسوس، هزار حیف، افسوس، افسوس»
برحسب ابجد، نمایانگر رقم ۹۳۲ است که سال فوت دورمیش خان را نشان می‌دهد.

(۱۰۹) فوشنج: حمدالله مستوفی در خصوص این شهر می‌نویسد: از اقلیم
چهارم، و شهری است کوچک. قصبات کوسوی [=کوسویه] و خسرو گرد و روح
داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد. (نزهت‌القلوب، ص ۱۸۸) و لسترنج معتقد
است که این شهر همان جا بوده است که امروز شهر غریبان نزدیک ساحل چپ هریرود
؛ یعنی در جنوب آن، قرار دارد. (لسترنج، ص ۴۳۷)

(۱۱۰) قیافاییگ: مراد قیاباییگ قاجار است (رک: احسن‌التواریخ روملو، ص

(۲۶۲)

(۱۱۱) سجستان: معرب کلمه «سکستان» یعنی سرزمین سکها، که طایفه‌ای
از اقوام آریائی بودند که در این سرزمین سکونت گزیده‌اند. و نام قدیم این سرزمین
«زرنگا» بوده که بعدها شهر بزرگ مرکزی آن به نام «زرنگا» و «زرنگ» نامیده
شده، و بعد از مهاجرات اعراب آن را معرب نموده «زرنج» گفته‌اند. و اکنون این
سرزمین را «سیستان» می‌نامند - که مخفف کلمه سجستان است.
(روضات‌الجئات اسفزاری، ج ۱، پاورقی ص ۳۲۸)

(۱۱۲) امیرسلطان ابراهیم الامینی: در خصوص ترجمه احوال این شخص
رک: حبیب‌السير، جزء سوم از مجلد سوم ص ۳۳۰ به بعد؛ نیز رک: کتاب رجال
حبیب‌السير، عبدالحسین نوایی، ص ۱۵۸ به بعد.

(۱۱۳) در جریان پنهانده شدن عده‌ای از «غازیان» به اردوی ازبکان، عییدخان قطعه‌ای سروده و به خواجه امیریگ مهر که وزیر قاضی‌خان بود، فرستاد و خواجه در جواب وی، این ابیات را سروده و ارسال نمود:

ای باد اگر بر اهل بخارا گذر کنی
 زنه‌ار عرضه کن بر ایشان پیام ما
 وانگه بگو ز راه کرم آن گروه را
 کای گشته کینه خواه شما خاص و عام ما
 کلک غرور جهل شما کرده است ثبت
 در رقعہ‌ای که بود در آن رقعہ نام ما
 کای خواجه بعد از این طمع از زندگی ببر
 اکنون که گشت سکه خانی به نام ما
 ای مدعی مگر نشنیدی که می‌رسد
 شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما...
 باشد جواب دعوی خانی که کرده‌ای
 بیتی که گفته حافظ شیرین کلام ما
 «چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
 کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما»

(۱۱۴) تنکه: به معنی قرص رایج، خواه از زر باشد خواه از نقره یا مس. و این مفرس تکه است.

(۱۱۵) در مورد شدت قحطی هرات و عسرت مردم، حکایت دیگری در احسن‌التواریخ آمده که ذکر آن بی‌مورد نیست: «از بهرام میرزا منقول است که روزی

با غازی خان نشسته بودند که دو آقای معتبر یکی توقاجی و دیگری ترخان. یکی گفت که چند روز است که سگی را شمشیر زده‌ام و به خانه این مرد رفته که به من نمی‌دهد. وی در جواب گفته این سگ زخم‌دار بود، اما نیفتاده. به زخم من افتاد. غازی خان برخاسته سگ را دوباره کرد و هریک را پاره‌ای داد.» (احسن التواریخ، ص ۳۱۸)

۱۱۶) پل مالان: در دو فرسخی جنوب هرات؛ یعنی به فاصله نصف روز راه شهر مالن [=مالان] واقع بود که تصور می‌شود آن سوی پل بزرگی که روی هریود بسته بودند قرار داشته و آن پل به نام شهر خوانده می‌شده است. یا قوت اسم آن را به صورت مالین ضبط کرده ولی گوید مردم آن را مالان گویند. (لسترنج، ۴۳۶)

۱۱۷) بنا به نوشته حسن بیگ روملو «... چون خبر ظلم صوفیان خلیفه به شاه دین پناه رسید، او را از امارت عزل کرده، آن دیار را به [نواب شاهزادگی] سلطان محمد میرزا عنایت فرمود و محمدخان شرف‌الدین اوغلی را لله آن جناب کرد» (احسن التواریخ، ص ۳۴۶)

۱۱۸) محولات: یا مهولات، یا ماه ولایت. در «جغرافیای تاریخی ولایت زاوه» در مورد این موضع می‌خوانیم که: اهل محل کم و بیش عقیده دارند که محولات را باید با «ه» نوشت: مهولات. چرا که در اصل این جا را «ولایت ماه» می‌گفته‌اند و بعدها به مقتضای قلب و تخفیف، شده است مهولات. اتفاقاً بر این عقیده محلیها گواهی نیز هست - اگرچه نه چندان موثق و معتبر - و آن در کتاب «منم تیمور جهانگشا» که در این کتاب از زبان تیمور آمده است که: ... سکنه ولایت ماه همه سرخ و سفید و فربه بودند...» (ص ۲۵)

۱۱۹) عبدال آباد: این آبادی در یک فرسخی شمال شرق فیض آباد قرار

دارد و از روستاهای آباد و پرجمعیت بخش محولات است. مذهب مردم شیعه و زبانشان فارسی است با رنگی از لهجه محولاتی. (مأخذ بالا، ص ۳۳۹)

۱۲۰) باخرز: ناحیه باخرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات است. کرسی باخرز مالین [=مالان] بود و شهر کنونی ناو در محل همان شهر مالین است (لسترنج، ۳۸۲) و یاقوت در خصوص این شهر گوید: ... و کلمه باخرز در زبان پهلوی «بادهرزه» بوده؛ زیرا آن جا وزیدنگاه بادهاست. این بلوک مشتمل بر ۱۶۸ پاره ده است.

۱۲۱) حسن بیگ روملو نحوه توقیف، قتل و محل قتل و محل قتل خواجه مزبور را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند. وی اشاره می‌کند که غازی خان ذوالقدر، شاهقلی سلطان افشار و علی سلطان طاتی، قلعه استرا را که محل اختفای خواجه کلان بود، محاصره کرده، بعد از چند روزی بنا به خیانت یکی از نزدیکان خواجه، قلعه مزبور به دست امرای قزلباش می‌افتد. پس از دستگیری خواجه، وی را در تبریز پیش شاه طهماسب می‌آورند و به دستور شاه صفوی «... او را از مناره نصریه از خصیه‌اش آویختند تا به مشقت تمام به دارالجزا انتقال یابد» (احسن التواریخ، ۳۶۵ به بعد)

۱۲۲) قَبَقَ: قَبَقَ چوب بلندی بود که در میان میدان بزرگ شهر برپا می‌کردند و بر سر آن گویی یا جامی زرین، و گاه ظرفی پراز سکه‌های طلا قرار می‌دادند. سپس تیراندازان چابک‌دست آن را هدف می‌ساختند و آن نشانه گرانبها از آن کسی می‌شد که به یک تیراز فراز قَبَقَ به زیرش اندازند. این بازی که از جمله تفریحات گوناگون پادشاهان صفوی بود قَبَقَ اندازی نام داشت (فلسفی، ج ۱، ص ۸۲)

۱۲۳) استاد: این موضع به صورتهای گوناگون ضبط شده. در احسن التواریخ

حسن بیگ روملو به صورت استا، در روضةالصفای ناصری به صورت استار.

(۱۲۴) وی را از بالای منار نصریه تبریز که از بناهای دوره اوزون حسن آق قویونلو است، سرنگون کردند. (احسن التواریخ روملو، ص ۳۶۶؛ روضةالصفویه، ورق ۲۱۷ ب)

(۱۲۵) گویا مولانا حیرتی در استرآباد به خدمت محمد صالح بتکچی رسیده و در مقابل احسان و اکرام وی، قصیده‌ای به اسم او گفته، و در مقابل هفت خروار ابریشم و هفت داشته است و این سه بیت از جمله ابیات آن قصیده است:

ای که رایت ز صفا آینه غیب نماست
هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست
خسرو کشور اقبال محمد صالح
آن که سر تا قدم آراسته از لطف خداست
در مقامی که گذر کرد نسیم غضبش
کوه صدفاره سراسیمه تر از باد صباست

(۱۲۶) آگره: یا آگرا، شهری است کنار رود جمنا از شعب رود گنگ. دارای آثار و ابنیه دوره حکومت اسلامی. و بنای معروف تاج محل نیز در آن جاست. «هوای آگره گرم و خشک و سخن اطباء این است که روح را به تحلیل می‌برد و ضعف می‌آورد و با اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی و سودایی مزاجان را که از ضرر آن ایمن‌اند، و از این جهت است که حیواناتی که این زاج و طبیعت دارند در این آب و هوا خوب می‌شوند». (توزوک جهانگیری، ص ۳)

۱۲۷) عبداللطیف شوشتری در صفحه ۵۱۱ «تحفة العالم» در خصوص وضع رقت بار همایون شاه در قندهار می نویسد:

«... درویشی خوش آواز که در نواختن سه تار و مهارت در موسیقی و سرآیدن بی انباز بود، به خدمت او [=همایون شاه] شتافته به دلخراش ناله های جگر سوز این چندیت امیرشاهی سبزواری را سرآیدن گرفت:

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنان باشد

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل، مشو خرم

که اوضاع جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد»

ولی شیخ ابوالفضل علامی، در صفحه ۲۱۴ جلد اول اکبرنامه، در خصوص محل خواننده این دو بیت شعر می نویسد: «غرة ذیقعدة نهصد و پنجاه به هرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند. محمدخان [=حاکم هرات] جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا به نظر اشرف درآورد، و در مجلس اول صابر قاق - که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود - در مقام سه گاه غزل امیرشاهی [سبزواری] را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد... و حضرت جهانیانی را رقت شد و بغایت متأثر شدند و انعامها [از جمله بازوبند الماس گرانبهایی که داشت (تحفة العالم)] در دامن امید او ریختند». میرزا بیگ جنابدی نیز محل غزلخوانی را هرات ذکر کرده است. (روضه الصقویه، نسخه خطی، ورق ۲۲۹ ب)

۱۲۸) همایون شاه بر اثر خیانت برادر خود میرزا عسکری در قندهار نیز نتوانست بماند، لذا روز پنجشنبه اول شوال سال نهصد و پنجاه نامه ای مصحوب چولی بهادر به دربار شاه طهماسب فرستادند به این مضمون که: «به حکم کارفرمایان قضا و قدر - که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند - سببی انگیزخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید». (اکبرنامه، ج ۱، ۲۰۳) و بعد از فرستادن نامه،

می‌خواست که چند روزی در ولایت گرمسیر توقف نماید که میر عبدالحیّ گرمسیری طیّ نامه‌ای به اطلاع همایون رسانید که: «چنین استماع می‌افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است. مبادا به این حدود برسند و کار از علاج بگذرد. اگر به الکای سیستان و آن حدود - که به حاکم ایران تعلق دارد - توجه فرمایند، هر آینه از اندیشه آسیب این گروه بی‌عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود» (همان جا، ص ۲۰۴) لذا بعد از ارسال نامه به دربار شاه طهماسب و دریافت نامه محبت‌آمیز شاه صفوی مبنی بر اشتیاق دیدار، همایون این بار نیز نامه‌ای به شاه طهماسب نوشته تقاضا کرد که قبلاً به زیارت مرقد امام رضا (ع) رود و از آن جا به سوی دربار روانه گردد. این بار هم شاه طهماسب طی نامه‌ای جداگانه به سلطان احمد شاملو حکمران سیستان و محمدخان تکلو حکمران خراسان دستورالعمل استقبال و پذیرایی از شاه گورکانی را به این دو حاکم صادر نمودند.

۱۲۹) علاوه بر نامه سلطان احمد شاملو به محمدخان شرف‌الدین اوغلو تکلو - حاکم خراسان - مبنی بر اطلاع وی از وضع اسفبار همایون شاه و آماده شدن جهت استقبال وی از شاه گورکانی، به طوری که گفته شد شاه طهماسب ضمن فرمانی به محمدخان آیین پذیرایی و استقبال از «مهمان تاجدار کشور ایران» را به حاکم خراسان موبمو گوشزد کرده بود. این نامه در اکثر کتب تاریخی که در آن زمان در کشور هندوستان تألیف و تصنیف شده - از جمله اکبرنامه - بتمامی آمده است و چنان که از نامه مزبور برمی آید پادشاه صفوی «به مشتلق آن خبر خجسته، سبزار را از ابتدای حمل توشقان انیل» (اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۰۶) به محمدخان واگذار نموده و حتی بدو دستور داده که «داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آن جا را از ابتدای سال حال تصرف نموده به مواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید» (همان جا)

بنا به قول دکتر عبدالحسین نوایی، شرح دقیق پذیرایی محمدخان تکلو - که

کلمه به کلمه طبق دستور شاه طهماسب صورت گرفته - و آن همه دقت شاه طهماسب در تنظیم برنامه پذیرایی پرخرج و شاهانه، جوابی است روشن و قاطع و صریح به سخن ایرانیان و اروپائیانی که شاه طهماسب را «مهمان کش» و «ممسک» خوانده‌اند. (ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ص ۱۸۳)

(۱۳۰) همایون شاه پس از زیارت مرقد امام هشتم، متوجه نیشابور شده از آن جا به سبزوار و از سبزوار به سوی دامغان حرکت کرد. پس از آن از راه بسطام وارد سمنان گشته و بعد از زیارت مرقد شیخ علاءالدوله سمنانی به سوی ری رهسپار شد (اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۱۵) و از آن جا روی به قزوین نهاد و در آن شهر در خانه خواجه عبدالغنی جلادتی - کلانتر پایتخت - وارد شد و سردار خود بیرامخان را به نزد شاه طهماسب فرستاد تا اجازه شرفیابی تقاضا کند (ایران و جهان...، ص ۱۹۰)

(۱۳۱) دیدار دو پادشاه در جمادی الاولی سال ۹۵۱ در ییلاق قیداربنی - جایی نزدیک سجاس قدیم در سی و هفت کیلومتری جنوب زنجان در بلوک ایج رود (رک : هفت اقلیم، در سجاس و سهرورد) - میانه ابهر و سلطانیه صورت گرفت. در این ملاقات تاریخی، همایون پادشاه هدایایی را که آورده بود تقدیم نمود. از جمله این هدایا قطعه الماسی بود به وزن چهار مثقال و چهار دانگ (احسن التواریخ روملو، ج ۲، ص ۴۰۰) و دو بست و پنجاه لعل بدخشانی به رسم ارمغانی به نظر شاه طهماسب درآوردند. (اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۱۷) شاه طهماسب نیز متقابلاً همایون را به شکار سه روزه دعوت کرد و سپس به خاطر او ضیافت باشکوهی ترتیب داد (ایران و جهان...، ص ۱۹۰) و در آخر مهمانی هدایای زیادی به مهمان تاجدار خویش مرحمت فرمود (در خصوص لیست هدایای شاه طهماسب به همایون شاه رک : عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۹)

(۱۳۲) قاضی جهان وکیل : وی از سادات سیفی قزوینی و مردی دانشمند و با کفایت و منشی خوش خط و عبارتی بود که به حسن خلق و ادب و تواضع شهرتی تمام داشت. وی در اوایل حال ملازم قاضی محمد کاشی وزیر شاه اسمعیل بود و در وکالت میرزا شاه حسین وی به اتفاق خواجه جلال الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه حسین بود. وی در سال ۹۶۰ قمری درگذشت و در شاهزاده حسین قزوینی به خاک سپرده شد.

(۱۳۳) از جمله هدایایی که از طرف سلطان سلیم پادشاه روم به عنوان هدیه و پیشکش تقدیم القاس میرزا شد، کیسه‌های پر از مسکوکات طلا و نقره و انواع شالهای کشمیری و پارچه‌های گرانبها و اسبان اصیل راهوار و چندین قطار استر و اشتر و تعدادی کثیری غلام و کنیز سفید و سیاه بود. ضمناً سلطان خرم - زن سلطان سلیم - برای القاص میرزا هدایای گرانبهایی، از جمله چند پیراهن اعلا که به دست خود بافته بود با دستمالهای ابریشمین و از تحف دیگر، فرستاد.

(۱۳۴) سرخاب: مراد از قلعه سرخاب، قلعه سرخاب کرد حاکم مریوان است که القاص میرزا بعد از فرار از شهر زور، به این حصار پناهنده شد.

(۱۳۵) بعد از این که بهرام میرزا همراه چراغ سلطان و فوجی از قزلباشان، به دستور شاه طهماسب به سوی قلعه سرخاب کرد رفت، سپاهی دوازده هزار نفری دیگری به سرداری عیدالله خان استاجلو و ابراهیم خان ذوالقدر به طرف مریوان رهسپار شدند تا به طرف ییلاقات مشکینر کلید حرکت کنند و جلوی نفوذ سپاهیان عثمانی را بگیرند. (روضه الصفویه، خطی، ورق ۲۴۱ ب)

(۱۳۶) قهقهه: این قلعه در ناحیه یافت از اعمال قراجه داغ بر فراز کوهی بلند از سنگ ساخته شده بود. از دامنه کوه تا فراز قلعه راهی تنگ و سربالا به طول نیم فرسنگ بود که یک تفنگچی به آسانی می توانست از آن دفاع کند. در زمان شاه طهماسب هر وقت که سلطان عثمانی به آذربایجان لشکر می کشید، خزاین سلطنتی را به این قلعه منتقل می کردند. این قلعه به دلیل استحکام فوق العاده آن، زندان سیاسی پادشاهان صفوی به شمار می آمد و غالباً مقصران سیاسی و شاهزادگانی را که مورد بدگمانی و بی مهری شاه می شدند، در آنجا حبس می کردند. چنان که مدتها این قلعه، زندان سام میرزا و القاص میرزا - برادران شاه طهماسب - و اسماعیل میرزا - پسر وی - و خان احمد گیلانی حکمران گیلان بود. (فلسفی، ج ۱، ص ۷)

(۱۳۷) شاه طهماسب در تذکره منسوب به خودش در خصوص حبس و مرگ القاص میرزا می نویسد: «... بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دایم به تفکر است. او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده به قلعه فرستادم. ایشان او را به قلعه الموت [= قهقهه] برده حبس کرده بودند. بعد از شش روز، جمعی که در قلعه او را نگاه می داشتند غافل گردیده، دو سه نفر در آن جا بودند که القاص پدر ایشان را کشته بود. ایشان هم به قصاص خون پدر خود او را از قلعه به زیر انداختند. بعد از مردن او، عالم امن شد».

(۱۳۸) کههدستان: از اماکن و اجزاء بلوک غوروان است که از جمله بلوک نه گانه توابع شهر هرات بوده. (جغرافیای حافظ ابرو، ورق ۱۶۶، به نقل اسفزاری)

(۱۳۹) اشفار: این محل در احسن التواریخ روملو به صورت اشبار، و در روضه الصفویه میرزا بیگ جنابدی به صورت شنقار ضبط شده است.

۱۴۰) مولانا هلاکی همدانی، که به قول صادقی کتابدار مؤلف «مجمع الخواص» شاعری خوش سلیقه و هموار بود و در خدمت شاهزاده بهرام میرزا پرورش یافته بود، در مصرع: «حیف از بهرام میرزای حسینی حیف، حیف» ماده تاریخ مرگ بهرام میرزا را بیان کرده است.

سالشماری

- ۷۳۵ ق. / ۱۳۳۴ م. دوشنبه دوازدهم محرم، فوت شیخ سفی‌الدین اردبیلی.
- ۸۹۲ ق. / ۱۴۸۶ م. سه‌شنبه بیست و پنجم رجب، تولد شاه اسماعیل اول.
- ۸۹۶ ق. / ۱۴۹۰ م. فوت یعقوب سلطان.
- ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م. فتح تبریز به دست شاه اسماعیل.
- ۹۱۱ ق. / ۱۵۰۵ م. فوت سلطان حسین بن میرزا حسین بن میرزا بایقرا.
- ۹۱۷ ق. / ۱۵۱۱ م. ۱- حرکت شاه اسماعیل سوی خراسان جهت نبرد با شیبک خان.
- ۲- چهارشنبه بیست و هشتم شعبان، حرکت شاه اسماعیل از ظاهر مرو به سوی قریه محمودی جهت اغفال شیبک خان و خروج وی از تحصن.
- ۹۱۸ ق. / ۱۵۱۸ م. ۱- سه‌شنبه سوم رمضان، حرکت امیر نجم ثامن از نواحی قرشی و خزار به سوی قلعه غجدوان.
- ۲- هفدهم رمضان، رسیدن خبر شکست قزلباش در ماوراءالنهر و کشته شدن امیر نجم ثانی.

ذیقعه، ورود جانی بیگ سلطان به ظاهر هرات و شروع محاصره این شهر.

سوم محرم، مراجعت جانی بیگ سلطان و عبیدخان از محاصره بی نتیجه شهر هرات. ۹۱۹ ق. / ۱۵۱۳ م.

رجب، رسیدن سپاه شاه اسماعیل و سپاه سلطان سلیم به همدیگر در چالدران. ۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م.

۱- ورود امیرخان موصولو - امیرقاین - در تبریز به درگاه شاه اسماعیل و گزارش قحط و غلاء هرات. ۹۲۱ ق. / ۱۵۱۵ م.

۲- طغیان محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در غرستان و چقچران.

۱- عبور عبیدخان از یک از آب آمویه و حمله به ولایات خراسان. ۹۲۷ ق. / ۱۵۲۰ م.

۲- هیجده شوال، رسیدن نامه دورمیش خان و زینل خان به امیرخان موصولو در هرات.

۳- نوزدهم ذیقعه، حرکت امیرخان موصولو در رکاب شاهزاده طهماسب میرزا به طرف سبزوار بعد از اطلاع یافتن از نزدیک شدن دورمیش خان و زینل خان به هرات،

۴- چهارشنبه پنجم ذیحجه، فرود آمدن دورمیش خان و زینل خان در منزل پل ملان.

۵- شنبه هشتم ذیحجه، حرکت دورمیش خان و همراهان به سوی سبزوار جهت تقبیل آستان شاهزاده طهماسب و نصیحت امیرخان موصولو جهت جلوگیری از طغیان و افسار وی.

۶- چهارشنبه نوزدهم ذیحجه، ورود دورمیش خان به هرات
همراه امیرخان موصلو در رکاب شاهزاده طهماسب میرزا.
۷- سه شنبه بیست و پنجم ذیحجه، رسیدن خواجه حبیب
الله وکیل نواب دورمیش همراه «سوارنشان واجب
الاذعان» به هرات.

۸- پنج شنبه شانزدهم جمادی الاول، اطلاع دادن
سیوندوک بیگ افشار - حاکم سرخس - از حرکت
عبیدخان به سوی خراسان.

۱- پنج شنبه سوم صفر، حرکت امیرخان در رکاب
طهماسب میرزا از هرات سوی آذربایجان به درگاه شاه
اسماعیل.

۲- یک شنبه ششم صفر، حرکت امیرخان و طهماسب
میرزا از منزل ساق سلمان [= ساقلمان] به سوی
آذربایجان.

مرگ شاه اسماعیل اول در اوجان آذربایجان.

۱- مرگ دورمیش خان.

۲- پیروزی ظهیرالدین بابر پادشاه بر سلطان ابراهیم پادشاه
هندوستان.

۳- چهارشنبه پنجم رجب، مرگ خواجه حبیب الله ساوجی
به دست شاملویان.

۱- یازدهم شعبان، حرکت عبیدخان از هرات سوی فراه.

۲- بیست و یکم ذیحجه، حرکت عبیدخان از هرات به
طرف مرو شاهجهان به محض شنیدن حرکت شاه طهماسب
به سوی خراسان.

۹۲۸ ق. / ۱۵۲۱ م.

۹۳۰ ق. / ۱۵۲۳ م.

۹۳۲ ق. / ۱۵۲۵ م.

۹۳۶ ق. / ۱۵۲۹ م.

۱- فوت ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در آگره و جلوس
همایون شاه - پسرش - بر سریر سلطنت.

شانزدهم ربیع الاول، تفویض حکومت هرات به بهرام میرزا
به لاله گی قاضی خان تکلو.

محاصره هرات برای بار سوم از طرف عبیدخان.

۱- چهاردهم ربیع الاول، شیوع خبر عزیمت شاه طهماسب
سوی خراسان و دست کشیدن عبیدخان از محاصره هرات.
۲- بیست و دوم جمادی الاول، ورود شاه طهماسب به ظاهر
هرات.

هفتم صفر، بازگشت شاه طهماسب از هرات سوی
آذربایجان پس از سروسامان دادن به وضع هرات و جانشین
کردن سام میرزا به لاله گی آغزیوارخان به جای بهرام میرزا
به لاله گی قاضی خان.

۱- چهارم محرم، حرکت صوفیان خلیفه از مشهد به سوی
هرات.

۲- دوم رجب، مرگ نورالدین احمد اصفهانی به دست
اهالی هرات.

۳- بیستم رجب، تلاقی لشکر صوفیان خلیفه روملو و لشکر
عبیدالله خان اوزبک در عبدل آباد خراسان.

۱- بیست و هفتم صفر، ورود سپاهیان عبیدخان اوزبک به
هرات بنا به خیانت امیر ابوطاهر.

۲- هفدهم شعبان، فرار عبیدخان از خراسان - برای بار
چهارم - به سوی بخارا به دلیل ورود شاه طهماسب به
خراسان.

- ۹۴۴ ق. / ۱۵۳۷ م. - نهم ربیع الثانی، حرکت شاه طهماسب از خراسان سوی عراق و آذربایجان.
- ۹۴۶ ق. / ۱۵۳۹ م. ۱- سال فوت عیدخان.
- ۲- سال فوت سیدزین العابدین خطیب.
- ۹۵۳ ق. / ۱۵۴۶ م. حرکت محمدخان تکلو - لهله سلطان محمد میرزا - به سوی شاه طهماسب به شهر قزوین.
- ۹۵۴ ق. / ۱۵۴۷ م. حرکت سرداران قزلباش سوی شیروان جهت آوردن القاس میرزا به محضر شاه طهماسب و وقوع جنگ بین این دو دسته.
- ۹۵۵ ق. / ۱۵۴۸ م. حرکت القاس میرزا از روم با سپاه روم جهت تخریب بلاد ایران.
- ۹۵۶ ق. / ۱۵۴۹ م. چهارشنبه چهاردهم محرم، وقوع زلزله در پنج قریه از ولایت قاین.
- ۹۵۷ ق. / ۱۵۵۰ م. ۱- حرکت براق سلطان و عبداللطیف سلطان به سوی هرات.
- ۲- جمعه نوزدهم رمضان، فوت بهرام میرزا.
- ۳- پنجشنبه پنجم جمادی الاول، محاصره هرات توسط براق سلطان اوزبک و عبداللطیف سلطان.
- ۴- پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول، حمله شاه محمد سلطان اوزبک به سوی کوچه بندهای حصار هرات.
- ۵- ازدواج شاهزاده سلطان محمد میرزا با دختر قاضی جهان.
- ۶- یکشنبه بیست و نهم جمادی الاول، کشته شدن شاه

محمد سلطان اوزبک و مراجعت سپاه اوزبک به
ماوراءالنهر.

۷- فوت القاس میرزا در قلعه قهقهه.

فهرست آیات قرآنی

سوره	آیه	صفحه
آل عمران (۳)	۵	۲۲۴
آل عمران	۱۳	۸۶
آل عمران	۲۶	۳۵۰، ۲۶۰، ۱۲۴، ۱۲۲
آل عمران	۳۸	۱۵۶
آل عمران	۹۷	۵۶
آل عمران	۱۳۴	۳۳۵، ۳۰۵، ۲۹۴
ابراهیم (۱۴)	۳۴	۳۰
ابراهیم	۳۹	۶۶
اسرا (۱۷)	۸۱	۶۵
اعراف (۷)	۳۴	۲۴۰، ۱۳۷
اعراف (۷)	۱۲۸	۱۹۳
انسان (۷۶)	۵	۲۳۴، ۴۵
انعام (۶)	۱۶۵	۲۸
بقره (۲)	۵	۲۲۴
بقره	۲۵	۴۲۰
بقره	۲۶	۲۲۴

سوره	آیه	صفحه
بقره	۳۰	۲۲
بقره	۴۶	۲۴۷، ۲۴۲
بقره	۸۷	۱۹۳
بقره	۱۰۶	۲۲۴
بقره	۱۵۶	۴۰۹، ۴۴۲
بقره	۱۷۹	۵۵، ۲۲
بقره	۲۰۷	۴۱۶، ۱۳۳
بقره	۲۵۰	۷۰
بقره	۲۵۱	۱۳۴
بقره	۲۵۷	۳۲۵
توبه (۹)	۵	۶۸
توبه	۴۰	۴۱۶
جن (۷۲)	۳	۱۵۵
حجر (۱۵)	۴۶	۴۵
روم (۳۰)	۵۰	۱۸۹
زلزله (۹۹)	۱	۱۶۲
زلزله	۲	۱۶۳
زمر (۳۹)	۶۸	۲۴
انشراح (۹۴)	۵	۲۸۳، ۱۶۵، ۷۳
انشراح	۶	۷۳
شوری (۴۲)	۲۷	۳۹۸، ۱۹۷، ۲۲

صفحه	آیه	سوره
۴۰۶، ۳۸۱	۸۰	عبس (۸۰)
۱۵۲	۶	علق (۹۶)
۶۰	۳۴	فاطر (۳۵)
۱۰۴	۲	فتح (۴۸)
۲۶۵، ۱۰۴، ۱۸	۳	فتح
۱۰۴	۴	فتح
۳۱۷	۱۰	فتح
۲۲۲، ۴۶	۲۷	فجر (۸۹)
۴۶	۲۸	فجر
۱۲۴، ۷۷، ۲۴	۵	قصص (۲۸)
۳۶۴	۱۰	قیامت (۷۵)
۱۴۹	۳۴	لقمان (۳۱)
۲۰	۵۰	کهف (۱۸)
۳۳۵	۱۱۸	مائده (۵)
۳۴	۱۲	مریم (۱۹)
۲۷۳، ۲۳۸	۵	مسد (۱۱۱)
۲۶۱-۲۲۵، ۱۶۰، ۱۲۴	۱	ملک (۶۷)
۳۵۰		
۳۲۵	۲	ملک
۱۸۹، ۱۵۷، ۷۳	۱۷	نجم (۵۳)
۲۴	۵۹	نساء (۴)

٩٣٧ ق. / ١٥٣٠ م.

سوره آيه صفحه

نساء ٧٨ ٣٦٤

واقعہ (٥٦) ١٠ ٣٣

٩٣٨ ق. / ١٥٣١ م.

هود (١١) ٨٢ ١٨٨

٩٤٠ ق. / ١٥٣٣ م.

يوسف (١٢) ٣١ ٤٣٠، ٣٣٣، ٦٥

يوسف ٨٧ ٢٨٣

يونس (١٠) ٦٢ ٤٣، ٣٣

٩٤١ ق. / ١٥٣٤ م.

٩٤٢ ق. / ١٥٣٥ م.

٩٤٣ ق. / ١٥٣٦ م.

فهرست راهنما

آذربایجان ۴۲-۵۱-۵۲-۵۹-۶۳	۷۹-۸۳
۶۸-۷۷-۷۸-۸۳-۸۹-۱۱۶	ابراهیم [شاه-] — شیخ شاه
۱۱۷-۱۲۵-۱۵۴-۱۵۹-۱۶۰	ابراهیم [شیخ-] ۳۲-۵۶-۵۸
۱۶۵-۲۸۴-۳۲۹	ابراهیم الامینی [امیر سلطان-] (مؤلف تاریخ فتوحات شاهی) ۷-۲۷۷-۲۹۱
آران ۷۶	۳۰۹
آزادان [قریه-] ۱۵۳	ابراهیم بن سلطان اسکندر [سلطان-]
آغزیوارخان ۶-۱۳-۲۸۴-۲۸۵	۲۴۳-۲۴۶
۲۸۷-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۵-۳۰۲	ابراهیم جابق [امیر-] ۱۸۱-۱۸۰
۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵ (مرگ)	ابراهیم خان موصلو ۱۶۷-۱۶۸
آق فولاد سلطان (حاکم خزار) ۱۴۶	ابراهیم سلطان ۱۸۸
آق قویونلو ۸۳	ابن بزّاز ۵-۵۴
آق گنبد ۴۱۲	ابوبکر صدیق ۱۳۶-۲۷۲-۳۱۸
آگره ۱۸۳-۲۴۳-۲۴۶-۲۴۸	ابوالحسن زیارتگاهی [خواجه-] ۳۲۵
۲۷۸-۲۷۹-۳۸۰	ابوالخیر (پدر شیبک خان) ۱۲۹
آل علی — شیمه	ابوسعید بن میرزا سلطان... امیر تیمور ۶۳-
آلاروق [قریه-] ۵۰	۱۴۸
آلاروقیان ۵۰-۵۱	ابوطاهر [امیر-] ۳۰۹-۳۱۲-۳۱۳
آمریه [آب-] ۱۲۹-۱۳۹-۱۴۵	ابوعبدالله خفیف [شیخ-] ۳۶
۱۵۴-۲۲۸-۲۵۹-۴۲۲	ابوالقاسم جنید [شیخ-] ۳۶
آهو [باغ-] ۲۲۹	ابو محمد القاسم ۳۲
آیه سلطان ۷۸-۷۹-۸۳	ابوالنصر حسن بیگ — اوزون حسن
ابراهیم [سید-] (برادر شاه اسماعیل)	

- ۱۵۰ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۱۸۳ - ابیورد ۳۲۲
- ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۵ - اجناباد ۹۹
- ۲۶۶ - ۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - احمد باقلانی [پیر -] ۵۰
- ۳۰۱ - ۳۱۳ - ۳۱۸ - ۳۵۶ - احمد بیگ صوفی اوغلی ۱۵۱
- استاجلو ۳۹۸ - احمد بیگ نور کمال ۲۱۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳
- استاد [قلعه -] ۳۶۲ - احمد زیارتگاهی ۳۰۷ - ۳۰۸
- استرآباد ۱۳۰ - ۲۱۴ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - احمد سلطان افشار ۱۷۱ - ۱۷۶ - ۲۱۴
- اسحق بیگ ۱۹۰ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - احمد سلطان شاملو ۳۸۲ - ۳۸۳
- اسحق سیاوشانی ۲۷۰ - احمد گلچین معانی ۲
- اسفراین ۱۵۳ - اختیارالدین [قلعه -] ۱۹۰ - ۱۹۹
- اسفزار ۲۱۴ - ۳۰۹ - ۳۱۶ - ۳۳۱
- اسفلار [مولانا -] ۴۱۸ - اختیارالدین حسن [قلعه -] ۱۳۶
- اسکندربیگ ترکمان ۶ - ادوارد براون ۱۷
- اسمعیل (ع) ۷۳ - اذربایجان — اذربایجان
- اسماعیل اول [شاه -] ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - اژان — آران
- ۱۴ - ۲۴ - ۲۸ - ۳۲ (شرح نسب) ۶۵ - ارجوان ۸۶
- (تولد) ۷۴ - ۷۵ (تبعید به استخر شیراز - اردبیل ۳۴ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲
- همراه برادران و مادر) ۷۸ (خلاصی از - ۵۲ - ۵۳ - ۵۹ - ۶۰ - ۷۴ - ۷۹
- حبس) ۸۳ (عزیمت به گیلان بعد از - ۸۱ - ۸۳ - ۸۵ - ۳۹۳
- مرگ سلطان علی شاه) ۸۵ (مراجعت به - اردوشاه [میر -] ۱۶۶ - ۱۷۲ - ۱۷۳
- اردبیل) ۸۶ (ورود به اردبیل) ۹۲ - ۱۷۴
- (تمارض به بیماری) ۹۳ (ورود به چخور - ارزنجان ۹۷ - ۱۱۵ - ۱۰۴ - ۱۲۲
- سعد) ۹۵ (تاراج قلعه منتش) ۹۶ (شکار - ارس [آب -] ۱۰۱
- خرس) ۹۸ (حرکت سوی شروان) - ارغونشاه (از ملازمان ملک اشرف چوپان)
- ۱۰۰ (بخشش منتش کرد) ۱۰۱ - ۵۳
- (گذشتن از رود ارس) ۱۰۵ (جنگ با - ازیک = ازبکیه = ازبکان ۶ - ۱۲۹
- شروانشاه) ۱۰۶ (پیروزی) - ۱۳۰ - ۱۳۴ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹

- ۱۱۲-۱۱۳ (سوزاندن استخوان اجساد شروانشاهان) - ۱۱۶ (انصراف از فتح قلعه گلستان) - ۱۱۷ (جنگ با الوند میرزا) - ۱۲۲ (پیروزی) - ۱۲۳ (ورود به تبریز) - ۱۲۵ (صدور فرمان تغییر منبر اهل سنت و رسمیت مذهب شیعه) - ۱۲۶ (قشلاق در تبریز) - ۱۳۰ (ورود به مشهد) - ۱۳۱ (کوچ از مرو جهت اغفال شیبک خان) - ۱۳۳ (پیروزی بر شیبک خان) - ۱۳۴ (صدور دستور خوردن گوشت شیبک خان) - ۱۳۸ (ورود به هرات) - ۱۳۹ (عزیمت به قم) - ۱۴۰ (قشلاق در قم) - ۱۴۳ (قشلاق در بیش بارماق) - ۱۴۴ (ورود به اصفهان) - ۱۵۶ (ازدواج) - ۱۶۱ (شروع جنگ با سلطان سلیم) - ۱۶۴ (شکست) - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۲ (مرگ) - ۲۲۳ (تدفین) - ۳۲۳ اشرف چوپانی [ملک - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ اشفار [قلعه - ۱۵ - ۱۳ - ۷۸ - ۷۵ - ۳ - ۱۵۸ - ۱۴۵ - ۴۴ - ۴۲ اعیان اردبیل ۴۰ افغان = افغانان ۲۴۴ - ۲۴۶ الخ میرزا ۳۹۵ - ۳۹۶ القاسب میرزا ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۴۰ (جنگ با شاه طهماسب) - ۴۰۶ (فرار از جلو سپاه
- شاه) - ۴۰۷ (پناهندگی به عثمانی) - ۴۰۸ (حبس در قلعه قهقهه، مرگ) الوند [امیرزاده - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ (فرار به شرور از جلو شاه اسماعیل) - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ (فرار به ارزنجان، مرگ) الیاس بیگ ایغوز اوغلی ۹۹ - ۱۰۹ الیوانی (از نوکران شیخ زاهد) ۴۱ امت بیگ ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴ امیربابا محمود [برج - ۲۲۹] امیر خواجه کلان ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ امیرخان ۱۳۱ امیرخان موصولو ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۵ امیرخانان ۱۹۴ امیر خورد ۲۰۱ امین الدین جبرئیل [شیخ - ۳۲ - ۳۵ اندخود (موضع) ۱۳۸ اوجان [بیلاق - ۲۲۲] اوزون حسن ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ (پیروزی بر جهانشاه) - ۶۸ اویس سلطان تكلو ۳۹۲ - ۴۱۵ اهل سنت — سنی ایران ۳ - ۱۲۹ باخرز ۳۲۱ باد غیس ۱۲۹ - ۱۵۸

- باشتان قرا ۲۸۸
 باکو ۱۴-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۳
 بایسنقر میرزا ۷۷-۷۸
 بتل خواجه میرآخور ۲۶۷
 بخارا ۱۴۳-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹
 پیرمحمد سلطان ۴۱۰-۱۵۸-۲۴۴
 بدیع الزمان [میرزا-] ۱۲۹-۱۷۲
 پیر احمد بیگ ۱۹۰-۱۹۹
 پیری بیگ قجر ۱۱۸
 بداغ سلطان قجر ۳۴۴-۳۹۲-۳۹۵
 تاج دوازده ترک ۸۳
 تاج الدین ابراهیم — زاهد گیلانی ۳۹۶
 [شیخ-] برون سلطان ۲۵۰-۲۴۹-۲۰۱۴
 بنسقام ۳۶۹
 بغداد ۳۵۳
 بلخ ۱۲۹-۱۳۹-۱۷۲-۱۷۳
 ۱۷۴-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
 تبرائیان ۳۱۶
 تبریز ۷۰-۷۲ (دفن شیخ حیدر)
 تبریز ۳-۱۶-۵۱-۵۲-۷۲-۷۸
 بهرام میرزا ۲۷۵-۲۷۶-۲۸۲-۲۹۵
 ۳۹۰-۴۰۸-۴۲۰
 بیرام اوغلان اوزیک ۷-۱۵-۲۹۱
 ۲۹۳-۴۱۲
 بیرام بیگ قرامانی ۱۰۱-۱۰۲-۱۳۹
 ۱۴۸
 بیرامخان (وزیر همایون شاه گورکانی) تکلو ۱۰۱
 توپچیان روس ۱۶۲
 توزان ۱۲۹-۱۴۴
 بیش بارماق ۱۴۲-۱۴۴

- تول [قریه -] ۵۰ -
 تولیان ۵۰ -
 تونیان ۲۹۱ -
 تیمور سلطان (پسر شیبیک خان) ۱۳۰ -
 ۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۸ -
 تیمور قاپی ۷۰ - ۷۱ -
 تیمور گورکانی [امیر -] ۲۸ - ۶۳ -
 ۱۸۲ - ۳۳۱ -
 تیموریه ۱۸۲ -
 جانوقا میرزا ۱۳۲ - ۱۳۳ -
 جانی بیگ خان بن اوزبک خان ۵۵ - ۵۶ -
 جانی بیگ سلطان ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۳ -
 ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
 جانی ۱۰۴ -
 جعفر سلطان ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱ -
 جعفر علی قراگوزلو [امیر -] ۱۸۵ -
 جغتای [الوس -] ۱۷۲ - ۲۷۸ -
 جمال الدین استرآبادی [امیر -] ۱۶۴ -
 جمال الدین علی [شیخ -] (پسر شیخ زاهد) ۳۸ -
 جمال الدین گیلانی ۳۶ -
 جمال الدین محدث [امیر -] ۱۳۶ - ۲۰۰ -
 جمال الدین محمد صدر استرآبادی [امیر -] ۲۲۳ -
 جنگهای شاه اسماعیل و شاه طهماسب (کتاب) ۲ -
 جنید [سلطان -] ۳۲ - ۵۸ (جانشینى پدر) ۵۹ - (هجرت به سوى دیار بکر) -
 ۶۰ (مراجعت به ازدیبل) - ۶۱ (حرکت به سوى شروان و جنگ یا شروانشاه، شهادت) ۱۱۳ -
 جوان کپنک پوش — صفی الدین اردبیلی [شیخ -]
 جوجی خان بن چنگیز خان ۵۴ -
 جوشن میرزا ۱۱۶ -
 جویبه سلطان تکلو ۱۵۹ -
 جهانشاه آق قویونلو [میرزا -] ۵۹ - ۶۰ -
 ۶۱ (جنگ با شیخ جنید) - ۶۳ -
 جیحون — آمویه [آب -]
 جیش میرزا — قلی بیگ جیلان — گیلان
 چالدران (موضع) ۱۶۰ - ۱۶۲ -
 چخور سعد ۹۲ - ۹۷ - ۱۱۸ -
 چقچران ۱۶۶ - ۱۸۵ - ۴۱۱ - ۴۱۴ -
 چنگیز خان ۵۵ - ۱۲۹ -
 چوه سلطان تکلو ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۶ -
 چهل دختران [قصه -] ۱۹۰ -
 چیچکتو ۱۸۵ - ۱۸۶ -
 حافظ زین الدین زیارتگاهی ۱۳۶ -
 حبیب الله ساوجی [خواجه -] ۳ - ۷ -
 ۸ - ۱۱ - ۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۳۷ -
 ۲۳۹ - ۲۴۱ (مرگ) - ۲۴۹ -
 حبیب السیر (کتاب) ۲ - ۳ - ۷ - ۲۱۵ -
 حسن [امیر -] ۳۱۱ -

- حسن بیگ — اوزون حسن
 حسن بیگ شکراوغلی ۱۱۶-۱۱۸
 حسن بیگ الله ۸۳-۹۲
 حسن علی [امیر-] ۱۹۳
 حسن قاضی [امیر-] ۲۹۷-۲۹۸
 ۳۰۸-۳۱۱-۳۱۲
 حسن کیفا — کیفا [حصن-]
 حسین [امیر-] ۳۱۱
 حسین اصفهانی [میرزاشاه-] ۱۶۴
 حسین بارانی ۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳
 حسین بن علی (ع) ۲۴۲-۳۰۱
 حسن بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا
 [میرزا-] ۱۲۷
 حسین ارغونشاه [شاه-] ۳۸۰
 حسین بیگ الله ۸۸-۹۸-۱۲۶-۱۵۲
 حسین خان (برادر احمد بیگ نور کمال)
 ۲۲۹
 حسین خان شاملو ۲۵۸-۲۶۲-۲۶۳
 ۲۷۰-۲۸۶-۲۸۷
 حسین خیابانی [خواجه شاه-] ۲۰۲
 حسین کربلایی [امیر-] ۳۵۴
 حسین میرزا [سلطان-] ۱۶۶-۳۲۰
 حضرت شاه فردوس مکانی — اسمعیل
 اول
 حق نظر اوغلان ۴۱۵-۴۱۷
 حلیمه بیگی آغا ۶۳-۶۴-۷۴ (تبعید به
 فارس) ۷۷
 حمزه بن موسی الکاظم ۳۲
 حمزه سلطان (حاکم شیراز) ۲۶۲
 حیدر [شیخ-] ۳-۳۲-۶۲ (شرح
 مکارم) ۶۴ (ازدواج با دختر اوزون حسن)
 — ۶۸-۶۹-۷۰ (حرکت به جنگ
 کفار شروان) ۷۱ (رسیدن به تیمور قاپی) —
 ۷۳ (مرگ) ۷۵
 حیدر سلطان (حاکم نیشابور) ۳۹۲
 حیدر کرار — علی بن ابی طالب
 حیدر مداح ۱۳۶-۱۳۷
 خانی بیگ سلطان ۱۸۳
 خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف ۳۶
 خاتون [پل-] ۴۱۵-۴۱۶
 خادم بیگ ۸۳
 خراسان ۲-۵-۱۱-۱۲۹-۱۳۱-
 ۱۴۵-۱۵۹-۱۶۶ (امارت طهماسب
 میرزا) ۱۷۳-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۸-
 ۲۰۵-۲۱۸-۲۱۹-۲۴۹-۲۵۰-
 ۲۷۶-۲۸۴-۲۹۵-۳۲۳-۳۷۸-
 ۴۱۸ (زلزله)
 خراسانیان ۱۶۶
 خزار ۱۴۶
 خضر — الیوانی
 خضربیگ ۲۰۸
 خضرچلیبی ۲۳۵-۲۹۵-۳۰۷-۳۰۸-
 ۳۱۰-۳۱۲-۳۱۶-۳۱۷
 خلفا بیگ ۹۲-۱۰۸-۱۰۹ (جنگ با

- ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۸ -
 ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳ -
 ۲۳۴ (مرگ) - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ -
 ۲۴۹ - ۲۵۷ -
 دوست کاریزی [میر - ۳۵۱]
 دهده بیگ ۱۳۸
 دیار بکر ۶۰ - ۵۹ - ۹۷ -
 دینار [ملک - ۲۷۱]
 دیو سلطان ۱۷۲ - ۱۵۹ - ۱۶۶ - ۲۲۶
 ذیل حبیب‌السیر ۲
 ذوالقدرلو (قوم) ۱۰۱
 رافضی — شیعه
 رستم بیگ (نوه اوزون حسن) ۷۷ - ۷۹
 رستم بیگ ۸۱ - ۸۲
 روشن امیرین بابل [شیخ - ۳۶]
 روضه‌الصفویه (کتاب) ۱ - ۶ - ۷
 روم (ولایت) ۴۲ - ۱۶۰
 روم = رومیان ۹۴ - ۱۷۲
 زاغان [باغ - ۱۹۳] - ۳۸۵
 زاویه شیخ زاهد ۳۷
 زاویه پیرمحمد داروری ۴۳
 زاهد گیلانی [شیخ - ۳۶] - ۳۷ - ۳۸
 (تفویض سجاده به شیخ صفی) ۳۹ - ۴۰
 (مریضی در سورمروه) - ۴۱ (فوت) -
 ۴۶ - ۴۹
 زکریا [پیره - ۵۰]
 زکریا [امیر - ۱۲۶] - ۲۰۶ - ۱۶۲ - ۶ - ۳ - دورمیش خان
- ۱۱۳ - شیخ شاه -
 خلیفه الخلفا ۹۸
 خلیفه سلطان میرآخور ۷۷ - ۲۸۹ -
 ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳
 خلیل‌الله شروانشاه [امیر - ۶۱] - ۶۸
 خلیل سلطان (حاکم شیراز) ۱۵۸
 خوانی [ملک - ۳۵۱] - ۳۶۲ - ۳۶۶
 خواند میر ۲ - ۳ - ۹
 خوش [دروازه - ۳۱۱] - ۴۲۲
 خوی ۸۱
 خوارزم ۳۷۶
 دادابیگ ۸۳
 دارور [قریه - ۴۲]
 درب زاغان ۱۹۰
 دربند شروان ۶۸
 دربند آهنین ۱۴۶
 درقرا [پل - ۲۲۹]
 درگزی ۱۶۴
 درویش [شیخ - ۳۲۱]
 درویش بیگ روملو ۲۴۱
 دره گز ۳۲۲
 دستور الوزرا (کتاب) ۳
 دقوزالام (موضع) ۹۳ - ۹۶
 دلو بخشی — جوبیه سلطان تکلو
 دو برادران [دهانه - ۱۹۰]
 دوداقم خلیفه ۳۱۱
 دورمیش خان ۳ - ۶ - ۱۶۲ - ۲۰۶ -

- زهر (ع) ۳۸
 زیارتگاه [قریه] - ۳۰۷
 زین الدین سلطان ۲۱۴
 زین العابدین خطیب [سید] - ۳۳۴
 ۳۵۵
 زینل خان ۱۳۱ - ۲۱۴ - ۱۵۹ - ۲۵۴ - ۲۵۵
 ۲۵۵
 سادات — شیعه
 سادات سبزوار ۳۲۰
 ساروقایه ۹۶ - ۹۷
 ساروقمیش ۲۵۹ - ۲۶۱
 ساقلمان — ساقلمان
 ساقلمان ۱۵۳ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۳۳۲
 سالار [پل] - ۱۹۶
 سام میرزا صفوی ۶ - ۱۳ - ۲۱۹
 ۲۴۱ - ۲۶۹ (امارت هنرات) - ۲۸۴
 ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۲ - ۳۰۳
 ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۷ - ۳۹۰
 سبزوار ۲۰۶ - ۳۲۰
 سجستان ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۳۰۵
 ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۴۲۴
 سراج الدین سلطان ۲۳۹ - ۲۴۰
 سرخاب [قلعه] - ۴۰۷
 سرخس ۱۹۰
 سعید نفیسی ۳
 سفید [باغ] - ۲۳۱
 ساقلمان — ساقلمان
- سلاطین ازبکیه ۲۶۲
 سلاطین چنگیزی ۱۵۵
 سلاطین خوارزم ۳۷۵
 سلیم [سلطان -] (پادشاه عثمانی) ۱۶۰ -
 ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۷۲
 سلیمان بیگ (از سرداران یعقوب میرزا)
 ۶۹ - ۷۱ - ۷۲
 سلیمان ترکمان — سلیمان بیگ
 سلیمان شاه میرزا ۴۱۴
 سمرقند ۱۴۴ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۲۴۴ -
 ۴۲۲
 سمنان ۱۶۶
 سموراوغلی ۱۸۷ - ۲۲۹
 سند ۳۴۱
 سناره [بلوک] - ۸۶
 سنجاب سلطان افشار ۴۲۲ - ۴۲۳
 سنی ۱۲۵
 سورلق ۱۴۲ - ۱۴۴
 سورمروه ۴۰ - ۴۱
 سید — شیعه
 سیستان ۱۵۴
 سیف الدین بتکچی ۱۳۰
 سیاورد ۴۱
 سیدی غازی ۱۲۲
 سیونجک سلطان ۲۲۹ - ۲۳۲
 سیوندوک بیگ افشار ۱۹۰
 شادمان [حصار] - ۱۴۵ - ۱۵۰

- شروانشاه ۶۱ - ۶۸ - ۷۲ - ۹۸
 شروانیان ۱۰۱
 شرور [منزل -] ۱۱۸
 شریف جرجانی [امیرسید -] ۱۶۴ -
 ۲۴۱ - ۳۳۸
 شریف صدر [امیر سید -] — شریف
 جرجانی [امیر سید -]
 شماخی ۱۰۳
 شمس الدین بیگ ۴۲۵
 شمس الدین پرنیکی [مولانا -] ۴۳
 شمس الدین جیلانی [قاضی -] ۱۲۶
 شوره گل ۹۴
 شهاب الدین عبدالله مروارید [خواجه -]
 ۲۱۹
 شهرنو ۱۰۸ - ۱۰۹
 شیخ شاه ۱۰۸
 شیخ میرزا ۱۴۶
 شیراز ۳۵ - ۳۶ - ۲۶۲ - ۳۶۲
 شیرخان (از سلاطین هند) ۱۸۴ - ۳۷۹
 شیروان — شروان
 شیعه ۹۱ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۴۶ -
 ۱۴۷ - ۳۱۸ - ۳۸۹
 صائب تبریزی ۹
 صالح بن قطب الدین [شیخ -] ۳۲
 صدرالدین خان (حاکم استرآباد) ۳۶۸ -
 ۳۶۹ - ۳۷۱
 صدرالدین موسی [شیخ -] ۳۲ - ۴۰ -
 شادی محمد عس ۲۹۱
 شارندک [دهانه -] ۱۹۶
 شاطر عباس ۱۹۰ - ۲۰۰ - ۲۰۱
 شال ۳۸۱
 شاملو = شاملویان ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -
 ۲۴۱ - ۲۴۹
 شاهرخ [میرزا -] ۳۳۱
 شاه بردی کچل ۳۹۲
 شاه بوالقیس ۴۲۵
 شاه زنده — شاه بوالقیس
 شاهقلی سلطان استاجلو ۳۶۲ - ۳۸۸ -
 ۳۹۲
 شاهقلی سلطان شاملو ۳۹۲
 شاه محمد جامه‌باف ۲۹۱
 شاه محمد سلطان ۴۲۴
 شاه نجف — علی بن ابی طالب
 شایبک خان ۱۲۹ - ۱۳۰ (تحصن در قلعه)
 مرو) ۱۳۱ - (خروج از قلعه) ۱۳۲ -
 ۱۳۳ (مرگ)
 شایمانه [قریه -] ۲۲۸ - ۲۷۹
 شبرغان ۱۳۹ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۱۷۳ -
 ۱۷۸ - ۱۸۱
 شجاع بیگ ارغون ۲۰۶ - ۲۰۸
 شرح شمسیه (کتاب) ۲۴۱
 شروان ۴۰ - ۴۲ - ۶۱ - ۶۸ - ۶۹ -
 ۷۹ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۳۹۸

- ۴۶ (جانشینی پدر) - ۴۸ (تعمیر بقعه پدر)
 - ۴۹ (شرح مکارم) - ۵۱ (آمدن به تبریز بدستور ملک اشرف چوپانی) - ۵۲ (مراجعت به اردبیل) - ۵۳ (هجرت به گیلان) - ۵۴ (مراجعت به اردبیل) ۵۵
 صفوه الصفا (کتاب) ۵ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۵۴
 صفویه = صفوی ۳ - ۵ - ۹ - ۴۹ - ۶۱ - ۷۴ - ۷۹ - ۹۵ - ۱۲۹ - ۱۵۷ - ۲۰۴
 صفی‌الدین [شیخ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۳ (شرح مکارم) - ۳۶ (سفر به شیراز) - ۳۷ (رسیدن به حضور شیخ زاهد) - ۳۸ (دریافت سجاده از شیخ زاهد) - ۴۱ (احضار از طرف شیخ زاهد) - ۴۲ (تدفین شیخ زاهد) - ۴۳ (آغاز ارشاد در اردبیل) - ۴۵ (فوت) ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ (لطف و عنف شیخ بر ملک اشرف بعد از فوت) - ۸۸ - ۳۹۲
 صلاح‌الدین رشید ۳۲ - ۳۵ - ۳۶
 صوفی خلیل ۲۰۱
 صوفیا ۴۰۱
 صوفیان = صوفیه (فرقه) ۶۱ - ۷۰ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۳ - ۹۱ - ۹۵
 صوفیان خلیفه روملو ۱۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۰۸
 طبس ۱۵۴
 طهماسب اول [شاه - ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۱۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۵۶ (تولد) - ۱۶۵ (امارت خراسان) ۲۲۴ (جلوس) - ۲۸۳ (عزیمت به خراسان) - ۳۰۱ - ۳۴۴ (مراجعت از قندهار) - ۳۴۹ (مراجعت از خراسان) - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۰۵ (جنگ با القاس میرزا) ۴۰۷ - ۴۰۸ (دستور حبس القاس میرزا در قلعه قهقهه)
 ظهیرالدین محمد بابر شاه ۱۴ - ۱۴۴
 ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۷۴
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۲۰۶
 ۲۰۷ - ۲۴۲ (پیروزی بر ابراهیم سلطان لودی) - ۲۷۷ (فوت)
 عالم آرای عباسی (کتاب) ۶
 عبدالله فارسی [امیر - ۳۶
 عبدالحی رازی [امیر - ۳۳۴
 عبدالقادر رازی [امیر - ۱۳۶
 عبدل آباد ۳۰۰
 عبدالعلی کارنگ ۲
 عبداللطیف [مولانا - ۴۳
 عبداللطیف سلطان ۳۷۷ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۴
 عبدالملک پرنیقی [مولانا - ۴۳
 عبدمناف (قبیله) ۳۱
 عبدی بیگ تواچی ۸۸ - ۹۲
 عبیدخان اوزبک ۲ - ۶ - ۱۲ - ۱۳۰

- علی خلیفه [شیخ -] ۱۱۶ - ۱۳۱ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۱۸۹ - ۱۹۲ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - (مریضی) - ۳۷۷ (مرگ)
- عیدخانیاں — ازبکان
عثمان (از سرداران الوند میرزا)
عراق [دروازه -] ۱۹۰ - ۲۲۹ - ۳۱۱ - ۴۲۲
عراق ۷۷ - ۱۳۱ - ۱۴۹ - ۱۶۰ - ۲۸۴
عراقین ۴۲ - ۵۹ - ۶۳ - ۶۸ - ۷۸
عسکری میرزا ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۳۹۳ - ۳۹۴
علمدار [مرغزار -] ۱۷۷
علی [شیخ خواجه -] ۳۲ - ۵۵ (جانشینی پدر) ۵۶ (هجرت به سوی مکه) - ۵۷ (فوت)
- علی بن موسی الرضا ۱۲۹ - ۲۵۸
علی بن ابی طالب ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۶ - ۵۳ - ۶۲ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۶ - ۹۰ - ۱۶۲ - ۲۰۲
علی بیگ چاکرلو (حاکم اردبیل) ۸۷
علی پادشاه [سلطان -] ۷۴ (بیعت صوفیه در اردبیل باوی) ۷۸ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ (فوت)
- علی خلیفه [شیخ -] ۱۱۶ - ۱۳۱ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۱۸۹ - ۱۹۲ - ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - (مریضی) - ۳۷۷ (مرگ)
- عمادالدین محمود اصفهانی [امیر -] ۱۵۲
عمر بن خطاب ۱۳۶ - ۲۷۲ - ۳۱۸
عوض بن فیروز شاه ۳۲
عیدگاه [صحرا -] ۲۰۲
عیسی شهابی ۹
غجدوان [قلعه -] ۱۴۸
غرجستان ۱۶۶ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۴۱۰ - ۴۱۱
غزنین ۳۹۷
غوریان ۳۱۸
غیاث الدین محمد بن امیر یوسف ۱۶۷
غیاثیه ۱۸۶
فارس ۳۶
فاریاب ۱۳۹
فاطمه (عیال شیخ صفی) ۳۸ - ۴۷ - ۴۹
فراه ۲۱۴ - ۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۹۰ - ۴۲۴
فرخ یسار بن امیر خلیل الله ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲
فرزن [قریه -] ۲۲۹
فرنگ ۳۴۵
فشر [قریه -] ۲۹۳
فوشنج ۲۵۰ - ۳۱۸
فیروز آباد [دروازه -] ۱۹۰ - ۲۲۹ - ۳۱۰

- فیروزشاه بن محمد ۳۲
 قاسم [امیر -] ۳۱۱
 قاسم [خواجه -] ۳۰۷
 قاسم [میرزا -] ۸
 قاسم [میرزا -] (شاعر) ۲۴۲
 قاسم مبهردار ۱۹۹ - ۲۰۱
 قاغریان ۹۶
 قاضی جهان حسینی قزوینی ۳۸۹ -
 ۴۰۳ - ۴۱۹
 قاضی خان تكلو ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۸۰ -
 ۲۸۱ - ۲۸۴
 قاضی خان (حاکم شیراز) ۳۶۲
 قاین ۶ - ۱۶۶ - ۴۱۸
 قبیچاق (قوم) ۴۱۱
 قبیچاق [دروازه -] ۲۲۹ - ۴۲۲
 قبری قنابخ [گذر -] ۱۰۱
 قبله [قلعه -] ۱۰۲
 قبیق اندازی ۳۵۸
 قنوجاق [دروازه -] ۳۱۱
 قراباغ اران ۷۶ - ۸۹ - ۱۱۸
 قراجیه الیاس ۹۴ - ۹۵
 قره داغ ۱۱۶
 قراسلطان ۱۸۳
 قراسلطان بن جانی بیگ سلطان ۲۹۱
 قرا قویونلو — قرا قویونلو
 قرا قویونلو ۹۰
 قرایفاج [مکانی در غر جستان] ۱۸۰
 قرجقای ۱۲۲
 قرشی ۱۴۶
 قرقره (موضع) ۹۷
 قزاق سلطان ۳۸۵ - ۴۲۱ - ۴۱۵ - ۴۲۲
 قزلباش = قزلباشیه ۶۹ - ۸۰ - ۱۲۹ -
 ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
 ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۷۷ -
 ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۹۰ - ۲۹۳ -
 ۳۰۰ - ۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳ -
 ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۲۵
 قزوین ۴۰۲
 قطب الدین احمد بن یحیی بن... التفتازانی
 ۱۳۶
 قلی بیگ ۱۰۳
 قلی جان (حامل پیام پیروزی شاه اسماعیل
 بر شییک خان، به هرات) ۱۳۶
 قم ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
 قنبرلی ۱۳۲ - ۱۳۳
 قندهار ۲۰۸ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۹۰ -
 ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۴۳ - ۳۴۵ -
 ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۹۳ - ۳۹۴
 قویون اولمی [معیبر -] ۱۰۱ - ۱۱۶
 قمقه [قلعه -] ۴۰۸
 قیافا بیگ ۲۵۴
 قیام [میرزا -] ۱۷۳ - ۱۷۴
 کابل ۱۷۴ - ۲۴۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷
 کاشان ۴۰۶

- گلستان [قلعه -] ۱۰۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
 گنجہ ۱۱۶
 گنجی بیگ خواجہ ۳۴۱ - ۳۴۲
 گنگ [آب -] ۱۸۴
 گوگجہ دنکیز ۸۹
 گیلان ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۸۳
 لاهیجان ۸۳ - ۸۴ - ۸۶
 لاهور ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۳۰۳
 لطیف بیگ ۱۲۱
 لندن ۱۷
 ماثور [دروازه -] ۳۹۶
 مالان [پل -] ۲۰۶ - ۲۸۴ - ۲۹۰
 ماوراءالنهر ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۵۴ - ۱۸۳ - ۱۹۶ - ۲۵۹ - ۲۸۸ - ۳۲۱ - ۴۲۷
 مبارک [خواجہ -] ۳۰۷ - ۳۰۹
 مجتبی مینوی ۱۷
 محمد [امیر حاجی -] ۳۹۶
 محمد احمد اعرابی ۳۲
 محمد امین [خواجہ -] ۳۲۵
 محمد بن ابراهیمان ۳۷
 محمد بن امیریوسف [امیر -] ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ (شهادت)
 محمد تالش [میرزا -] ۸۷
 محمد الحافظ لکلام اللہ ۳۲
 محمد حربی سلطان [امیر -] ۱۹۳
 محمد خان ایشیک آقاسی ۱۴۴
 کالیوش [یلاق -] ۱۵۸
 کامران میرزا (پسر بابر شاہ گورکانی)
 ۱۴ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵
 ۴۱۴
 کپک سلطان ۲۲۶
 کتابخانہ جامع یزد ۱۷
 کتابخانہ ملی تبریز ۱۶ - ۲
 کتابخانہ ملی ملک تہران ۱۷
 کر [آب -] ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۱۶
 کرمان ۳۶۲ - ۳۶۹ - ۳۷۱
 کزروان ۱۷۳
 کشتی یوز [قلعه -] ۱۸۶
 کفار ۶۸ - ۶۹ - ۹۷
 کل نیکلن [منزل -] ۱۰۲
 کلان غوریانی [امیر خواجہ -] ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۵۱
 کلخوران ۴۱
 کمال الدین اصفہانی [سید -] ۴۶ - ۴۷
 کمبریج ۱۷
 کوچ کونچی خان ۱۴۸ - ۱۸۹ - ۲۲۸
 ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۵۹
 کهدستان [النگ -] ۱۵۹ - ۴۱۱
 کیج ۲۶۹ - ۲۷۱
 کیفا [حصن -] ۶۰
 گرجستان ۸۸ - ۹۹
 گرمارود ۱۱۶ - ۱۱۸
 گرمسیر ۳۹۴

- محمد خان تكلو ۴۱۰ — ۱۳۲ — ۱۳۳
 محمد خان شرف الدين اوغلى ۲ — ۳ — ۴ — محمود [ملك سلطان — ۲۷۰
 ۲۷ — ۲۶۲ — ۳۲۷ (الله گى سلطان محمد محمود آباد ۱۰۹
 ميرزا) — ۳۲۸ — ۳۳۱ — ۳۴۳ — ۳۴۶ — محمود بن خواندمير — محمود هروى
 ۳۴۹ — ۳۸۴ — ۳۸۵ — ۳۸۶ (استقبال از [امير —
 همايون شاه در هرات) محمود بيگ ۱۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰ —
 محمد خان شيبانى — شيبك خان ۲۹۱ — ۲۹۴
 محمد خليليان ۳۷ محمود فيروز كوهى [سلطان — ۱۷۶
 محمد دارورى [پير — ۴۳ محمود هروى [امير — (مولف) ۱ — ۲ —
 محمد رحيم ۳۱۷ ۳ — ۴ — ۶ — ۹ — ۱۳ — ۱۴ — ۲۳
 محمد زمان ميرزا ۱۶۶ — ۱۷۱ — ۱۷۴ — محمودى [پل — ۱۳۲
 ۱۷۶ — ۱۷۷ — ۱۸۰ — ۱۸۲ محمودى [قریه — ۱۳۱
 محمد سلطان اوزبك [شاه — ۳ محولات ۲۹۹ — ۳۰۰
 محمد صالح بتكچى [خواجه — ۱۲ محى الدين [خواجه — ۴۳
 محمد سيف الملوک [امير شاه — ۱۷۷ محى الدين بردعى [قاضى — ۵۴
 ۱۸۵ — ۱۸۶ — ۱۸۸ مختار [کوه — ۲۰۲
 محمد صالح [خواجه — ۳۶۶ — ۳۶۷ مدرسه ميرزا سلطان حسين ۱۹۳
 ۳۷۱ مدینه ۵۶
 محمد على کتابدار [خواجه — ۱۸۰ مراد [باغ — ۱۳۸ — ۱۵۴
 محمد معين [خواجه — ۲۱۹ مراد سلطان ۳۰۲
 محمد ميرزا [سلطان — ۱۳ — ۳۲۷ مرتضى صدر [امير — ۴۲۰
 ۳۳۷ — ۳۴۱ — ۳۴۶ — ۳۵۹ (جشن ختنه مرغاب [آب — ۱۵۳
 سوران) — ۳۸۵ (استقبال از همايون شاه مرل (از ولايات بادغيس) ۱۳۹
 گورگاني در هرات) — ۴۰۰ مرو ۱۳۰ — ۱۳۱ — ۲۴۹ — ۲۷۵
 محمد نخجوانى [حاج — ۲ مرو شاهيجان — مرو
 محمدولى بيگ [امير — ۲۰۷ مستاک ۳۸۱
 محمود [خواجه — (وزير شيبك خان) مسجد جامع اردبيل ۳۴

- مسجد جامع هرات ۱۳۶
 مشهد مقدس ۱۵۸ - ۲۱۴ - ۲۴۹ -
 ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۱ -
 ۳۸۸ - ۴۰۱
 مصلح الدین سعدی [شیخ -] ۳۶
 مظفر بتکچی [خواجہ -] ۲۴۰ - ۲۴۱ -
 ۳۶۷
 مظفر بیگ ۲۰۷
 مظفر حسین میرزا ۱۲۹
 مغول ۱۸۰
 مغول قانچی (قوم) ۱۷۷ - ۱۷۸
 مقصود بیگ ۱۹۰
 مکہ ۵۶
 ملغوج اوغلی ۱۶۳
 ملک [دروازہ -] ۱۹۰ - ۳۱۱ - ۳۴۲
 منتش کرد ۹۴ - ۹۵ - ۱۰۰
 منتش کرد [قلعہ -] ۹۹
 منصور بیگ پرناک [ملک -] ۷۴ - ۷۵
 موزہ بریتانیا ۱۷
 موسی الکاظم (ع) ۳۲
 موسی بیگ ۱۲۲
 موصولو ۷۷
 میرمنشی ۳۲۰
 میرزا بیگ جنابدی (مؤلف روضہ الصفویہ)
 ۱ - ۶ - ۷
 میرک شاه المحدث — نسیم الدین محمد
 [امیر -] ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۲ - ۴۰۰
- میمنه [ولایت -] ۱۳۹ - ۱۸۵
 نجم ثانی [امیر -] ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
 ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ (مرگ)
 نجیب بزاز [حاجی -] ۵۰
 نجوان ۱۱۷ - ۱۱۸
 نخود بیگ ۱۹۰
 نسیم الدین محمد [امیر -] ۴۲۰
 نشر نو (انتشارات) ۱
 نظام الدین عبدالباقی [امیر -] ۱۶۲
 نورالدین احمد اصفهانی ۶ - ۲۹۵ -
 ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۷
 هدایت بیگ ۱۹۰
 هرات ۲ - ۶ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۲۹ -
 ۱۳۰ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۵۴ -
 ۱۵۸ - ۱۶۵ (قحطی) ۱۶۷ - ۱۶۸ -
 ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ (قتل عام
 مردم به دست عبیدخان اوزبک) ۱۹۰ -
 ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۹ -
 ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۴۳ - ۲۵۴ - ۲۵۶ -
 ۲۶۹ (امارت سام میرزا) ۲۷۲ - ۲۷۵ -
 ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱ (قحطی) ۲۸۸ -
 ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ -
 ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۷ -
 ۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۷ -
 ۳۲۸ - ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۴۳ - ۳۴۵ -
 ۳۵۵ - ۳۶۰ - ۳۷۲ - ۳۷۷ - ۳۸۳ -
 ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۲ - ۴۰۰

- ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۱۱ - ۴۱۴ - هندوستان ۳ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۲۷۸
 ۴۲۱ - ۴۲۲
 هرات رود (ولایت) ۲۹۱ - ۲۹۳
 هرمن [آب -] ۳۴۱
 هرویان = هراتیان ۱۶۷ - ۲۸۲ - ۲۹۴ - ۴۲۷
 هزاره (قوم) ۲۴۴
 هلاکو خان ۱۲۹
 هلالی [مولانا -] (شاعر) ۲۳۵ - ۲۷۳
 هلیه کران [قریه -] ۳۶
 همایون پادشاه گورکانی ۱۴ - ۱۸۴ -
 ۲۷۷ (جلوس) - ۳۷۹ - ۳۸۲ (رسیدن به
 هرات) ۳۸۸ - ۳۹۱ (رسیدن به قزوین) -
 ۳۹۲ (عزیمت به اردبیل) - ۳۹۵ - ۴۱۴
 همایون میرزا — همایون پادشاه
 گورکانی.
 همدان ۱۶۱
- ۲۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۳ - هندوستان
 یاراحمد اصفهانی خوزانی [امیر -] —
 نجم ثانی
 یاراحمد خلیفه ۲۳۸ - ۲۳۹
 یاری بی اوزبک ۱۲ - ۲۵۳
 یاری بی میرزا — یاری بی اوزبک
 یاسین ۹۹
 یان ریپکا ۹
 یزد ۳۴۵
 یزید بن معاویه ۲۰۱
 یعقوب میرزا (پسر اوزون حسن) ۶۸ -
 ۶۹ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ (مرگ)
 یوسف (ع) ۷۳
 یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ ۱۱۷
 یوسف پرنیقی [مولانا -] ۵۳
 یوسف میرزا (پسر یعقوب میرزا) ۷۶

«فهرست مندرجات»

۱	مقدمه مصحح
۱۸	مقدمه مؤلف
۲۸	۱ - ذکر بعضی اوصاف شاهسوار مضار مصاف، یعنی شاه اسماعیل...
۳۱	۲ - ذکر پادشاه عالی حسب.
۳۳	۳ - گفتار در کرامت و خوارق عادات شیخ صفی‌الدین.
۴۵	۴ - گفتار در انتقال حضرت شیخ صفی‌الدین از جهان فانی به سوی عالم جاودانی
۴۹	۵ - ذکر شمه‌ای از احوال میمنت مآل حضرت شیخ صدرالدین.
۵۶	۶ - شیخ خواجه علی.
۵۸	۷ - شیخ ابراهیم.
۵۹	۸ - سلطان جنید.
۶۲	۹ - سلطان حیدر.
۶۴	۱۰ - ذکر ولادت پادشاه جلیل سلطان شاه اسمعیل.
۶۸	۱۱ - ذکر شهادت و انتقال سلطان حیدر از این جهان محنت اثر به عالم دیگر.
۷۳	۱۲ - گفتار در محبوس شدن خسرو سلیمان مکان با برادران به حکم بعضی از معاندان.
۷۷	۱۳ - گفتار در اسباب نجات آن خسرو پسندیده صفات از قید حبس.
۸۱	۱۴ - گفتار در شهادت سلطان علی پادشاه به تحریک رستم بیگ حال تباه.
۸۴	۱۵ - گفتار در داعیه پادشاه خالص النیه بر سریر سلطنت و کشور ستانی و مسند خلافت و جهان‌بانی.
۹۴	۱۶ - ذکر اجتماع صوفیان با انتفاع در ظلّ رایت دولت شاهی.
۹۷	۱۷ - گفتار در عزیمت شاه سکندر نشان به جانب شروان و ذکر فتح قلعه متش و غزو دیار گرجستان.
۱۰۱	۱۸ - گفتار در کیفیت عبور آن راکب سفینه تفاخر از آب ارس و گُر و

- در آمدن به ولایت شروان، به تأیید خالق انس و جان.
- ۱۹ - گفتار در محاربه حضرت شاه دین پناه با شروانشاه و ظفر یافتن آن حضرت بر اعدا به تأیید باری تعالی.
- ۱۰۸ - گفتار در توجه خلفا بیگ به جانب شهرنو، بنابر دفع «شیخ شاه» و مشرف شدن آن دیار از قدوم حضرت شاه دین پناه.
- ۲۱ - ذکر فتح قلعه باکو.
- ۱۱۱ - گفتار در توجه شاه سکندر نشان به حوالی قلعه گلستان و عفو جرایم محصوران، بنا بر وفور الطاف و احسان.
- ۱۱۴ - گفتار در بیان منازعت امیرزاده الوند با خسرو دولتمند.
- ۱۱۷ - گفتار در محاربه خسرو سعادت مند با امیرزاده الوند در موضع شرور و وزیدن نسیم فتح بر پادشاه منصور.
- ۱۲۰ - ذکر جلوس خسرو عالی مقام در دارالخلافت تبریز و قتل زمهرای از جهال به تیغ عزیزان خونریز.
- ۱۲۴ - گفتار در اعتذار اختصار اخبار شاه مرحوم سلطان شاه اسمعیل...
- ۱۲۸ - گفتار در نهضت شاه حمیده صفات، به صوب دارالسلطنه هرات و اظهار اطاعت سلاطین ماوراءالنهر به نسبت خسرو بحر و بر.
- ۱۳۶ - گفتار در توجه پادشاه شجاعت صفات به دارالسلطنه هرات و قشلاق کردن در آن بلده احسن و اطاعت سلاطین ماوراءالنهر به نسبت خسرو بر و بحر.
- ۱۳۸ - ذکر شکار کردن برگزیده خالق افلاک و انجم در بلده قم.
- ۱۴۰ - گفتار در نهضت امیر نجم ثانی به جانب ماوراءالنهر از پی ولایت و شهر.
- ۱۴۴ - گفتار در قبایح افعال امیرنجم ثانی و انهدام مبانی جمعیت سپاه عراق به سبب آن فتاده عقبه نادانی.
- ۱۴۸ - ذکر انتشار خبر انهزام سپاه عراق در اطراف آفاق و تصرف ازبکیه به بلاد خراسان، و توجه نواب شاهی به جانب بلاد مذکور و فرار مخالفان مقهور.
- ۱۵۲ - آراستن اوراق به ذکر ولادت مقرون به سعادت پادشاه آفاق.
- ۱۵۵

«طهماسب...»

- ۱۵۸ - ۳۴ - ذکر آمدن خسرو گردون توان به ممالک خراسان و مزاجعت مخالفان ستم اندیش به جانب دیار خویش و انعطاف عنان اقبال شاه عالم پناه به صوب مقرّ دولت پس از فرار اهل دولت.
- ۱۶۰ - ۳۵ - گفتار در محاربه پادشاه مرحوم با سلطان روم در منزل «چالدران» از توابع تبریز و مغلوب شدن سپاه قزلباش از اقتضای چرخ فتنه‌انگیز.
- ۱۶۵ - ۳۶ - گفتار در تفویض ایالت مملکت خراسان به شاهزاده عالمیان شاه طهماسب زیدت میامن اقباله.
- ۱۶۸ - ۳۷ - ذکر آمدن ابراهیم سلطان به دارالسلطنه هرات و نجات آن مملکت از آفات و بلیات.
- ۱۷۱ - ۳۸ - گفتار در نهضت عساکر گردون توان به ولایت غرجستان به سرداری ابراهیم سلطان و احمد سلطان افشار و بعضی از امرای شجاعت شعار.
- ۱۷۶ - ۳۹ - ذکر رفتن امرای شجاعت نشان به ولایت چقچران پی دفع میرزا محمدخان و شکست آن جناب از سرداران نواب.
- ۱۸۰ - ۴۰ - ذکر مجملی از اوقات میرزا محمدزمان تا زمان انتقال از این جهان گذران.
- ۱۸۵ - ۴۱ - ذکر رفتن ابراهیم سلطان نوبت دیگر به غرجستان جهت دفع امیرشاه محمد سیف‌الملوک و بعضی از ترکان متروک.
- ۱۸۹ - ۴۲ - گفتار در آمدن عبیدخان به ظاهر دارالسلطنه هرات و وقوع انواع آفات و حدوث کثرت بلایا.
- ۱۹۲ - ۴۳ - ذکر محاربه طاغیه باغیه ازبکیه با محصوران دارالسلطنه هرات و استیلای غازیان دشمن شکن بر آن قوم پرفتن.
- ۱۹۵ - ۴۴ - گفتار در جنگ پیش آوردن عبید و عبیدیان به شهر بند دارالسلطنه کوره بعد اخری.
- ۱۹۷ - ۴۵ - گفتار در کیفیت شهادت امیرمحمد بن امیریوسف مقرون به انواع تحسّر و تأسف رحمه‌الله.
- ۲۰۴ - ۴۶ - گفتار در آمدن دورمیش خان و زینل خان به دارالسلطنه هرات و طلب

چهار

کردن شاه مرحوم حضرت شاه را و عزل امیرخان.

- ۴۷ - ذکر توجه حضرت شاه عالی مکان به جانب عراق و آذربایجان. ۲۱۰
- ۴۸ - گفتار در آمدن خواجه حبیب‌الله از درگاه شاه مغفرت پناه و آوردن نشان ایالت به دورمیش خان. ۲۱۲
- ۴۹ - ذکر توجه والی ممالک خراسان به اصلاح احوال سپاه و رعایای دولتخواه به آبادانی ولایات و ملحقات. ۲۱۴
- ۵۰ - گفتار در ارسال دورمیش خان، احمدبیگ نورکمال را به درگاه شاه مغفرت دستگاه جهت ویرانی ممالک خراسان و آوردن شاهزاده عالمیان. ۲۱۸
- ۵۱ - گفتار در انتقال پادشاه سکندر نشان از جهان ناپایدار و گذران، یعنی سلطان شاه اسمعیل... ۲۲۰
- ۵۲ - گفتار در جلوس شاه طهماسب بر سریر پادشاهی و مسند ظل‌اللهی. ۲۲۴
- ۵۳ - گفتار در آمدن سلاطین ازبکیه به حوالی دارالسلطنه هرات به سبب فوت شاه مرحوم. ۲۲۸
- ۵۴ - ذکر کوچ کردن سلاطین ماوراءالنهر از ظاهر شهر و کیفیت انتقال دورمیش خان از جهان گذران. ۲۳۳
- ۵۵ - گفتار در نشستن حسین خان به جای دورمیش خان بر مسند ایالت دارالسلطنه هرات به استصواب خواجه حبیب‌الله و امرای دولتخواه. ۲۳۷
- ۵۶ - گفتار در حربی که حضرت پادشاه را با سلطان ابراهیم به وقوع انجامید و ظفر یافتن آن حضرت به عنایت کریم. ۲۴۶
- ۵۷ - ذکر رفت برون سلطان از مشهد به درگاه شاه جهان پناه و آمدن عیدخان در مملکت خراسان و کیفیت محاصره ازبکان. ۲۴۹
- ۵۸ - گفتار در تنقیص محصوران دارالسلطنه هرات و اخراج ساکنان آن بلده به اطراف بلوکات و خبر توجه لشکر شاهی و فرار سالکان طریق تناهی. ۲۵۶
- ۵۹ - گفتار در محاربه تیغ بندگان آستان صفویه با سلاطین ازبکیه و استیلائی عساکر خسرو پاک اعتقاد بر آن قوم ضلالت نهاد. ۲۶۰
- ۶۰ - ذکر تفویض ایالت هرات بالله‌گی سام میرزا به دستور سابق به حسین خان و رجعت شاه عراق و آذربایجان و آمدن عید به حوالی هرات و مصالحه میان او و حسین خان. ۲۶۹

- ۶۱ - گفتار در جلوس عبیدخان در دارالسلطنه هرات بر تخت سلطنت و کامرانی و کیفیت سلوک او به نسبت مردم خراسانی. ۲۷۲
- ۶۲ - ذکر رفتن عبیدخان به جانب فراه و مراجعت از آن ولایت با حال تباه و آمدن حضرت شاه به بلاد خراسان و فرار مشارالیه بر سیبل خسران و خذلان. ۲۷۴
- ۶۳ - گفتار در تفویض ایالت دارالسلطنه هرات به شاهزاده مظفر لوابهرام میرزا به وکالت قاضی خان و رجعت شاه عالمیان. ۲۷۷
- ۶۴ - گفتار در تمشیت امور ملک و مال به اهتمام نواب میرزا و خان پسندیده خصال و آمدن عبیدخان به حوالی دارالسلطنه هرات و ویرانی بلاد و ولایات. ۲۷۹
- ۶۵ - ذکر حکومت شاهزاده سام به امدادخان عالی مقام آغزیوارخان و مخالفت آن ضلالت شعار به خدام عتبه علیه شاهی و ملازمان کریاس سپهر اساس حضرت ظلّ اللهی. ۲۸۵
- ۶۶ - ذکر آمدن بیرم اوغلان اوزبک به بعضی از نواحی هرات و محاربه خلیفه سلطان با مخالفان و شکست قزلباشیان از ازیکان. ۲۹۰
- ۶۷ - ایراد کلام در آمدن صوفیان خلیفه به بلاد هرات از پی حکومت و رسیدن ستم وی به مرتبه نهایت و قتل نورالدین احمد به سبب نفس بد. ۲۹۳
- ۶۸ - ذکر رفتن صوفیان خلیفه از دارالسلطنه هرات به جانب مشهد مقدسه از پی محاربه با عبیدخان و شکست و قتل وی به دست مخالفان و ارباب طغیان. ۲۹۹
- ۶۹ - گفتار در نصبت شاهزاده سام میرزا و آغزیوارخان تمام به ولایت قندهار و شکست ایشان. ۳۰۲
- ۷۰ - سوق سخن در معاش پسندیده خضرچلیبی با مردم هرات و ظهور نفاق طایفه ای از معاندان پادشاه با استحقاق. ۳۰۷
- ۷۱ - گفتار در محاربه رعابای بلوکات هرات با غازیان شجاعت صفات و آمدن عبیدخان به ظاهر بلده مذکور به اغواء ارباب شرور. ۳۱۰
- ۷۲ - گفتار در جلوس عبیدخان بر مسند حکومت دارالسلطنه هرات و قتل و اضرار ازیکیه منتسبان آستان علیه امامیه را. ۳۱۶
- ۷۳ - ذکر رفتن عبیدخان به مشهد مقدسه و مراجعت کردن از ولایت باخرز ۳۲۱

- به سبب توجه حضرت شاه و فرار نمودن از هرات به ماوراءالنهر.
- ۷۴ - گفتار در برون آمدن بقیه السیف از غازیان از گوشدای اختفا به سبب
۳۲۴ توجه پادشاه مظفرلوا به قتل رسیدن محمدامین.
- ۷۵ - گفتار در سبب تفویض دارالسلطنه هرات به شاهزاده سلطان محمد میرزا
۳۲۷ به لله گی محمدخان.
- ۷۶ - گفتار در آمدن جعفر سلطان به دارالسلطنه هرات و نجات یافتن اهالی
۳۲۹ آن بلده از انواع آفات و بلیات.
- ۷۷ - ذکر آمدن حضرت محمدخان در ملازمت نور حدقه عالم و عالمیان به
۳۳۱ دارالسلطنه هرات و تشریف آوردن پادشاه سعادت مند در عقب فرزند
- ۷۸ - گفتار در پرسش و نوازش پادشاه خطاپوش اهالی هرات را و عفو جرایم
۳۳۴ بسیاری از مردم بلده و بلوکات.
- ۷۹ - ذکر تعیین معلم جهت شاهزاده امجد سلطان محمد میرزا و تأدیب
۳۳۷ بعضی از اهل نفاق به حکم خسرو آفاق.
- ۸۰ - گفتار در رفتن پادشاه شجاعت شعار به ولایت قندهار جهت تأدیب امیر
۳۴۰ خواجه کلان و فتح آن بلده و گریختن مشارالیه از صدمت عسا کر نصرت...
- ۸۱ - گفتار در ارسال فتحنامه به دارالسلطنه هرات و رجعت به صوب آن
۳۴۳ بلده پس از سرانجام و فیصل مهمات.
- ۸۲ - گفتار در آیین بستن خان کامگار دارالسلطنه هرات را در وقت
۳۴۵ مراجعت پادشاه جلالت شعار از ولایت قندهار.
- ۸۳ - گفتار در نهضت خسرو آفاق به صوب ممالک و مسالک آذربایجان و
۳۴۹ اطراف و اکناف بلاد عراق.
- ۸۴ - ذکر معاودت نواب خانی از مشایعه حضرت سلیمان مکانی و توجه
۳۵۳ خاطر نصفت مآثر آن حضرت به جانب حال سپاه و رعیت.
- ۸۵ - در تعمیر و ترویج میدان و عرض کردن به درگاه پادشاه جهانیان.
۳۵۷
- ۸۶ - ذکر ختنه کردن شاهزاده امجد میرزا سلطان محمد به اهتمام حضرت
۳۵۹ نواب خان و جمعیت امرای عالی شأن.
- ۸۷ - گفتار در فتح قلعه استاد از ولایت خواف و گرفتار شدن کوتوال آن
۳۶۲ حصار به دست فارسان میدان مضاف.

- ۳۶۶ - ۸۸ - ذکر رفتن امرای نصرت نمای به درگاه شاه و قتل ولد ملک خوافی به حکم منسب خاندان عبدمنافی.
- ۳۷۱ - ۸۹ - گفتار در گرفتن غازیان دشمن شکن و دلیران شیرافکن، خواجه محمد صالح طالع را.
- ۳۷۴ - ۹۰ - گفتار در انتقال عبیدخان از جهان گذران و پدید آمدن امنیت وعافیت به سبب عدم طغیان مخالفان و عدم استیلای اهل خسران.
- ۳۷۹ - ۹۱ - ذکر مجملی از احوال همایون فال محمد همایون پادشاه و مراجعت آن حضرت از ولایت بکر به صوب ولایت قندهار و مخالفت عسکری میرزا به نسبت آن مظفرلوا.
- ۳۸۲ - ۹۲ - گفتار در آمدن پادشاه متعالی مکان؛ یعنی همایون پادشاه، به توابع ولایت سجستان و استقبال احمد سلطان شاملو ملازمان آن حضرت را.
- ۳۸۵ - ۹۳ - گفتار در وصول رایات همایونی به دارالسلطنه هرات و استقبال خان متعال، آن حضرت را و ملاقات وی با شاهزاده امجد.
- ۳۸۸ - ۹۴ - ذکر تشریف آوردن محمد همایون پادشاه به نفس دارالسلطنه هرات و تماشای پساتین و باغات و رفتن به جانب مشهد مقدسه رضویه.
- ۳۹۱ - ۹۵ - ذکر جشن وطوی حضرت شاه عالم پناه از پی قدوم محمد همایون پادشاه و نوازش و بخشش آن حضرت نواب همایونی را به انواع تحف و هدایا.
- ۳۹۸ - ۹۶ - گفتار در باعث نزاع میان خسرو سکندر اساس و شاهزاده القاسب.
- ۴۰۵ - ۹۷ - ذکر رفتن جناب خانی به درگاه شاه سلیمان مکان و مراجعت از آن جا به کام دوستان و خلاف رضای دشمنان.
- ۴۰۵ - ۹۸ - گفتار در محاربه القاسب میرزا با امرای شاهی و شکست وی از تیغ بندگان آستان حضرت خلافت پناهی.
- ۴۰۶ - ۹۹ - ذکر فرار القاسب میرزا به طرف روم از پی استمداد و برون آمدن از آن ممالک به سبب تخریب ممالک شاهی و گرفتار شدن وی به تقدیر الهی.
- ۴۱۰ - ۱۰۰ - ذکر رفتن محمدخان تکلو به ولایت غرجستان از پی تأدیب بیرم اوغلان و محاربه کردن با وی و فرار مشارالیه و رجعت خان به کام دوستان.
- ۴۱۵ - ۱۰۱ - گفتار در رفتن قزاق سلطان و اویس سلطان از پی ازبکان حرامی و

دزدان نامی به موضع پل خاتون و استیلای سلاطین بر آن قوم زیون.

۱۰۲ - ذکر وقوع زلزله در بعضی از مواضع ولایت قاین به اقتضای فلک
مفتن.

۱۰۳ - گفتار در آمدن براق سلطان و عبداللطیف سلطان و بعضی دیگر از
سلاطین چنگیزی به ظاهر دارالسلطنه هرات و استحکام نواب خانی آن بلده
را به عنایت سبحانی.

۱۰۴ - گفتار در قتل باشلیغ اهل خسران، شاه محمد سلطان، به تیغ
بی دریغ غازیان غضنفر توان و کوچ کردن سلاطین مذکوره، به مرافقت انواع
کلفت و اصناف مصیبت.

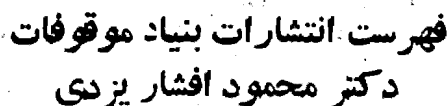
۴۲۸ [خاتمه]

۴۳۲ توضیحات و تعلیقات

۴۷۳ سالشماری

فهرست آیات قرآنی

فهرست راهنما



- ۱- سیاست اروپا در ایران - چاپ دوم، تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۴۱ برلین
- ۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)
- ۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)
- ۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)
- ۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم)
- ۶- گفتار ادبی (کتاب اول)
- ۷- گفتار ادبی (کتاب دوم)
- ۸- سیاست اروپا در ایران (ترجمه ضیاءالدین دهشیری) با مقدمه تازه و بیوسپهانی از مؤلف دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و زندگانی حسن وثوق النوله، سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور
- ۹- افغان‌نامه (جلد اول)
- ۱۰- افغان‌نامه (جلد دوم)
- ۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
- ۱۲- زبان دیرین آذربایجان
- ۱۳- افغان‌نامه (جلد سوم)
- ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان
- ۱۵- شعرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم)
- ۱۶- پنج وقفنامه
- ۱۷- ایران از نگاه گویند

- ۱۸- نامواره دکتر محمود افشار - جلد اول (۳۸ مقاله)
ایرج افشار
۱۹- نامواره دکتر محمود افشار - جلد دوم (۳۵ مقاله)
ایرج افشار
۲۵- نامواره دکتر محمود افشار - جلد سوم (۲۲ مقاله)
ایرج افشار
۲۱- نامواره دکتر محمود افشار - جلد چهارم (۴۴ مقاله)
ایرج افشار
۲۲- فرمانروایان گمنام
پرویز اذکائی
۲۳- نامواره دکتر محمود افشار - جلد پنجم (۴۶ مقاله)
ایرج افشار
۲۴- وهرود وارنگ - نوشته ژوزف مارکوارت
ترجمه دکتر داود منشی‌زاده
۲۵- زبان فارسی در آذربایجان، جلد اول
گردآوری ایرج افشار
۲۶- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
۳۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی)
دکتر محمود افشار
۳۸- گزارش سفر کابل (سید ابوالحسن قندهاری)
به‌کوش محمد آصف فکرت
۳۹- روابط بازرگانی ایران و روس (از ماروین ل. اینتر)
ترجمه احمد توکلی

زیر چاپ

- ۱- نامواره دکتر محمود افشار - جلد ششم
۲- شاعران همعصر رودکی
احمد ادارمچی گیلانی
۳- معالک و ممالک (ترجمه کهن دیگری از متن اصطخری)
ایرج افشار
۴- گنجینه مقالات (جلد دوم: مقالات تاریخی و ادبی)
دکتر محمود افشار
۵- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)
۶- نامه‌ها و نمونه‌ها (نامه‌های دوستان دکتر محمود افشار به او)
۷- حیات‌النفوس: نگارش اسمعیل بن محمد ریزی
محمد تقی دانش‌پژوه
۸- گفتارهای ادبی و اجتماعی
دکتر غلامعلی رعنی آذرخی
۹- کرد و پیوستگی آن
غلامرضا رشید یاسمی
۱۵- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز
عزیز دولت آبادی
۱۱- تاریخ شاه طهماسب (ذیل حبیب‌الیر)
غلامرضا طباطبائی مجد
۱۲- عین‌الوقایع: تألیف محمد یوسف متخلص به ریاضی
به‌کوش محمد آصف فکرت